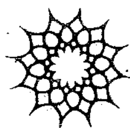
شایست ناشایست

متنی به زبان پارسی میانه
(پهلوی ساسانی)

آوانویسی و ترجمه

کتایون مزداپور



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران: ۱۳۶۹



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

شایست ناشایست

شمارهٔ: ۶۲۰

ویراستار: سهیلا صارمی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اوّل

چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۱۳۰۰ ریال

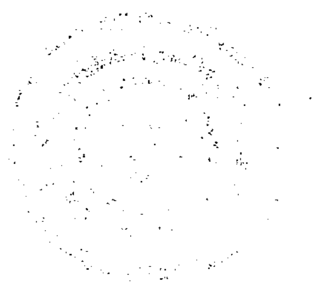
شایست ناشایست؛ متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)/

۱. زردشتی ـ احکام و قوانین ۲. ادبیات پهلوی

الف. مزداپور، کتایون، ۱۳۲۲ ـ مترجم.

ب. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۲۹۵/۸۲ BL ۱۵۲۰/ ۲ ش



فهرست مطالب

پیشگفتار

نام کتاب

«شایست‌ناشایست» کتابی به زبان پهلوی یافارسی میانهٔزرتشتی است که گزیده‌ای، از مهمترین مباحث فقه زرتشتی در عهد ساسانیان در آن‌آمده است. کتابهایی که احکام فقهی زرتشتی را بیان می‌کنند وبه شرح آنچه درست وشرعی‌وبه اصطلاح پهلوی «خوب» و آنچه نادرست و غیرشرعی و «ناخوب» است می‌پردازند، «شایست‌ناشایست»ونیز «روایت» خوانده می‌شوند. به همین روال است که در قرن گذشته دستوران پارسی این کتاب را ،که همانند بسیاری دیگر از متون پهلوی نامی ندارد، عنوان «شایست‌ناشایست» داده‌اند.

شایست‌ناشایست به معنای یجوز و لایجوز بارها به‌کار رفته است و در همین‌کتاب در فصل۷، بند ۸ وفصل ۱۴، بند۱ می‌آید.نیزدرصددرنثر در ۳۶، بند ۴[1] و همچنین روایات داراب هرمزدیاردیده می‌شود:«دیگر معلوم داشند که درباب شایست‌وناشایست دینی که چند چیز پرسید پیان شد»[2]،یا «آنجا چندی شایست‌وناشایست میداند وما را آن ورق‌که کاغذ نبشتم خوب معلوم کنند، وکار بی‌بیم بفرمایند اختیار دارند»[3]. همین نام رابرکتاب صددرنثر نیز اطلاق کرده‌اند: «این کتابیست در شایست و ناشایست که از دین به مازدیسنان بیرون آورده است[4]»، یا عبارت «این دفتر شایست ناشایست» در آغازکتاب صددربندهش نوشته است.[5] بسیاری از مضامین دو کتاب اخیر را می‌توان در شایست ناشایست پهلوی بازیافت‌و این نام هم برای آن به‌صورت اسم خاص درآمده است.

باوجوداین،همین‌کتاب در دستنویس M ، که یکی از دو نسخهٔ‌معتبر

آن است، با دستخط دیگری چنین نامیده شده است: «روایت در پهلوی هست از اوستاوزند»[۶]. این نام در دستنویس جدید F35 هم وجوددارد.[۷] برهمین روال بویژه دانشمندان اروپایی آن را بانام «روایت پهلوی» نیز خوانده‌اند. روایت واژهٔ دیگری معادل اصطلاح شایست‌وناشایست است. برخی آن را همان واژه اصیل ومعروف عربی گرفته‌اند ومعنای «آنچه درروایت وسنت صحیح وشرعی، یا ناصحیح وغیر شرعی است» از آن استنباط کرده‌اند. دانشمند پارسی، جمشید جی‌جیوانجی مدی، آن را مرکب از واژهٔ فارسی «روا»، در برابر «ناروا» و «یت»عربی می‌داند: «آنچه روا وشایسته و درست است»[۸].

از این دونام، شایست‌ناشایست شهرت و پذیرفتگی یافته است و درباره تلفظ آن در زبان فارسی باید گفت که صورت قدیمی و مستعمل «شایست‌ناشایست» بر «شایست نشایست» رجحان دارد ودر آن ابدال واج ē به ā در -nē[۹] دیده می‌شود.

مؤلف کتاب

نام نویسنده یا، به عبارت دقیقتر، نویسندگان کتاب شناخته نیست. تاوادیا باتردید این احتمال را مطرح می‌کند که شاید منظور از «دبیر» در فصل ۲، بند ٤٤، اشاره نویسنده به خود باشد.[۱۰] اما وجود نام «خدای بودبیر» به‌صورت نام خاص در مادیان هزار دادستان[۱۱] همین احتمال ضعیف راهم‌ازقوت می‌اندازد وبعید به نظر می‌رسد که مؤلف با آوردن واژهٔ «دبیر» بخواهد به خویشتن اشاره کند.

معهذا، از متن شایست ناشایست برمی‌آید که آرای مندرج در آن باید مشتمل‌براصول نظری یکی از سه چاشته یاآموزش‌و حوزهٔ فقهی‌آن روزگار، یا جمع میان آنها باشد. این سه‌چاشته، که گویا بانام‌میدیوماه وأبَرگ و پیشگسیر خوانده می‌شده‌اند، در فروع و جزئیات نظرات و

احکام گاهی تفاوتهایی دارند.[12] بحث و مجادلهٔ آنها، که شاید در آغاز پیدایش فقه زرتشتی سخت ودامنه دار بوده است، باگذشت زمان آرام و هموار گشته‌ومنجر به‌شکل گرفتن دستور و روشی‌مورد پسندو همداستانی فتوا دهندگان ورایمندان شده‌است. اشاره به‌سه چاشته‌در شایست‌ناشایست، فصل۱، بند ٤ دیده می‌شود ودر این‌کتاب یاد چندانی ازآنهانیست،اما در کتابهایی چون نیرنگستان‌و زندِ فرگردِ وَندیداد بارها نام آنها به‌میان می‌آید. به‌نظر می‌رسد که اینان سه حوزهٔ فقهی پوریوتکیشی و پیروان پوریوتَکیشان یا نخستین دین آورندگان و آموزگاران دین بوده‌اند.

در شایست‌ناشایست، فصل٦، بند ۷چنان از پیروان پوریوتکیشان یاد می‌شود که معادل بِهدنیان وپیروان «دادِ ویژه»، یعنی قانونِ خالص و درست وناب‌است ودر برابر پیروان «دادِ گُمیخته» یا آمیخته‌و ناخالص قرار می‌گیرند و مجموع این دو گروه در برابر «بَددینان» می‌آیند.[13] قرائت واژه‌هایی که‌معنای «پیروانِ دادِ گمیخته» راتوضیح می‌دهدمورد تردید است و احتمالا منظور از وجود تقابل میان آنان و پیروان پوریوتکیشان اشاره‌به دو گروه متمایز است: یکی پیروان احکام دینی و فقه «قانونی» و رسمی وپذیرفته در محافل و مجالس حکومتی‌ودولتی و دیگرانی که آرای آنان «غیر قانونی» و مردود شناخته می‌شده‌است. هیچ دور نیست که همان کشاکش وجدالهای دینی و آیینی درجزئیات نظرات و عقاید، که در دنیای مسیحیت آن قرون معروف است[14] درایران نیز موجب شکل گرفتن فقه زرتشتی و پدید آمدن آن از نطفهٔ تفکری باستانی‌شده باشد. محتملاهمپای‌نهضتهای دینی‌جهان‌غرب، درایران‌هم‌جریان های تفکر آیینی و دینی نظرات و آرای جدید را شکل داد و انسجام بخشید ودرمجامع عمومی وهیربدستانهای بزرگ وهمگانی آن روزگار برخی از آنها پذیرفته شد و رسمی و «قانونی» اعلام گشت وبرخی‌دیگر را «غیر قانونی» و نادرست شناختند.

در شایست ناشایست ، فصل ۲، بندهای ۱ و ۱۲ نام « جدبوداد میدیوماه» می‌آیدوناوادیا. این واقعیت را یاد می‌کند که بر خلاف ذکر

صریح مؤلف شایست ناشایست دربارهٔ اخذ مطالب راجع به‌پایه‌ها و مدارج گناه ازکتاب و ندیداد، آنچه را که در این مورد در شایست‌ناشایست و نیز نیرنگستان وجود دارد، در وندیداد کنونی نمی‌توان یافت[۱۵]. می‌دانیم که نیرنگستان برپایهٔ نظر و رای پیشگسیری است. آیا شایست‌ناشایست‌هم که به‌وندیداد میدیوماه استناد می‌کند، ماخذی جزوندیداد موجود داشته است و آن که ما در دست داریم تنها یکی از سه یا چند وندیداد کهن، یا شکلی دیگر از یکی از آنهاست؟ اگرچنین باشد باجهانی از پویندگی و تحرک برای یافتن حقایق دینی و علمی روبرو هستیم که شایست‌ناشایست یادگاری از آن است.

هرگاه این هردوحدس درست به نظر آید، باید شایست‌ناشایست‌را بیانیه وجمع آرای رسمی حوزهٔ فقهی میدیوماهی دانست، که خود یکی ازسه‌حوزهٔ فقهی پذیرفته و رسمی و قانونی دوران ساسانیان بوده است ورایمندان آن سه، درتضاد باپیروان «سین» قرارمی‌گرفته‌اند.[۱۶] پیروان سین خودسرانی بوده‌اند که «سین» آموزگار باستانی، از آذربادمهر- اسپندان، موبدان‌موبد شاپوردوم، برتر می‌شمردند و به «شایست وناشایست» هیربدستانها و محافل ومجامع دینی روزگار خود وقعی نمی‌نهادند. همین خودسران یا خودپرستان شاید همانانی باشند که در زندفرگردوندیداد از آنها یاد می‌شود.[۱۷] بندهش ازکفر و بیدینی مردمی چون اهل‌شهرهای نسا و ری سخن می‌گوید[۱۸] و شهرستانی در الملل والنحل به گوناگونی فرقه‌های مجوس اشاره می‌کند.[۱۹] همچنین ازعنوان «هوشنگی» هنوزهم سخن می‌رود که درگوشه‌وکنار، سرکشانی از جامعه زرتشتی‌خود راچنین می‌خوانند و باانتساب خود به‌هوشنگ پیشدادی، اعلام می‌دارندکه پیروی از جزئیات احکام دین را برنمی‌تابند و از دستورهای دست‌وپاگیر آن سربازخواهند زد.[۲۰] انعکاسی از جدالهای مورد بحث را هم در آثاری چون مقدمهٔ ارداویرافنامه وزند بهمن‌یسن می‌توان بازیافت وهم ازروی نقوش وتصاویر بازمانده از آن‌دوران قابل‌استنباط واستخراج وبحث‌است.[۲۱]

زمان تألیف

تاریخ نگارش شایست ناشایست، یا به عبارت درستتر، نگارش فصلهای مختلف آن معلوم نیست، اما از روی گواهیهای درونی استنباط می‌شود که‌دست‌کم بخشهای اصلی آن پیش از اسلام نوشته شده است:[22] اشاره‌ای به دین اسلام ونیز فاتحان عرب‌در آن نیست‌ودرفصل۶، بند۷، که دینهای دیگررا نام‌می‌برد، تنها از زندیقان ویهودیان و ترسایان ذکر می‌کند. حال آن که‌در کتابی چون روایت امید اشاوهیشتان ، که در اواخر قرن‌سوم یا اوایل قرن چهارم تالیف شده‌است، چنین‌اشاراتی بارهادیده می‌شود.[23] نیز در فصل‌هشتم شایست‌ناشایست که از گناه و مجازات سخن می‌رود، لحن کلام گویای قدرت‌قانونی و حکومتی داوران زرتشتی است وچنین پیداست که اینان‌حق اجرای عدالت براساس قوانین دولت‌داشته‌اند.[24]

شیوایی و درستی زبان و روشنی و پرداختگی شیوهٔ نگارش گواهی دیگری برقدمت بخشهای اصلی کتاب شایست ناشایست است. روانی و سلاست‌ویکنواختی نسبی نثرآن، همراه با اشارات پیاپی به اوستای کهن ومضامین بخشهای گمشدهٔ آن ونیز آوردن نام ونظرات‌ِرایمندان‌وصاحبان فتوای دینی‌در روزگار کهن دلالت‌برقدیمی بودن‌کتاب دارد. نام‌نسکهای اوستایی سودگر، بغ، دامداد، پازن، رتشتای، چهرداد، سپند، نیهاتوم، دواسروجید، هوسپارم، سکاتوم، هادخت‌ونیز وندیداد[25] ومطالبی‌برگرفته‌از آنها، بویژه در فصلهای نهم‌ودهم ودوازدهم شایست‌ناشایست می‌آید. بجز وندیداد، که با نامهای گوناگون ازآن‌یاد‌می‌شود و تماماً دردست است از دیگر نسکهای زِبَر نوشته‌تنها پاره‌هایی ازبغ نسك وهادخت نسك‌بازمانده وبسیاری از آنها حتی در قرن سوم هجری، زمان تحریر دینکرد، هم شایدبرجای نبوده است. نام ورای صاحب نظرانی چون ابرگ، نیوگشسب کی آذربوزید، میدیوماه، روشن، سوشیانس و نیز مردْ بود ، نریوسنگ، نرسی بُرزمهر، وندهرمزد، بخت آفرید ، آذرباد مهراسپندان، آذر باد

زرتشتان، دبیر دراین کتاب نقل شده است که نام برخی از این بزرگان در زند و ندیداد هم هست.[۲۶]

در قطعهٔ موسوم به «چم گاهان» که آن را فصل سیزدهم کتاب شایست ناشایست به شمار آورده‌اند، شیوهٔ بیان ومفاهیم - که اساساً در بسیاری از موارد برگرفته و تقلیدی از مطالب یسناست - حکایت از ساخت کهن اجتماعی وتعلق حکومت به زرتشتیان دارد: مثلا «دهبد» یا شاهنشاه (بند ۱۴، ۴۲)، طبقات چهارگانه (بند۹، و جز آن)، کوشایی ارتشتاران برای نگاهداری کشور (بند۷، ۹)؛ داوران (بند۶، ۷، ۳۷) وانواع «وَر» یا آزمایش ایزدی برای اثبات حقانیت در محاکمات (بند ۱۷). این گونه مفاهیم کهنه را هم می‌توان دلیلی برای نوشته شدن «چم گاهان» درزمان ساسانیان گرفت.

از همین قبیل است رسمهایی باستانی مانند باژ گرفتن با برسم[۲۷]، یشت کردن[۲۸]، برگزاری یشتِ گوسفندی[۲۹]، و اعتراف به گناه در نزد رَدان و دستوران[۳۰]، و نیز گزیدن سُتُر[۳۱]. رسم اخیر به هنگام نگارش یافتن روایت امیداشا وهیشتان هم نیاز به تعریف شدن داشته است. بسیاری از این مفاهیم کهنه نه تنها اینک از یاد زرتشتیان رفته است، بلکه برای فهم آنها منابع بسیار کهن، مانند نیرنگستان و مادیان هزاردادستان سودمندتر از نوشته‌های جدیدتر است.

بدین ترتیب، به احتمال تمام، نه تنها زمان نگارش فصول اصلی کتاب شایست ناشایست را باید پیش از اسلام دانست بلکه باید اذعان کرد که بیشتر بخشهای غیر اصلی آن هم در همان دوران نوشته شده است. مثلا قطعهٔ «آفرین ایزدان»، یا فصل بیست و دوم شایست ناشایست، که آن را جدیدتر دانسته‌اند، به هنگام سرودن داستان بیژن و منیژه، در قرن چهارم هجری وجود داشته است وعیناً یا روایتی دیگر از آن را زن مهربان فردوسی از کتابی کهنه بر شاعر خوانده و شاعر آن را از زبان رستم، خطاب به کیخسرو به شعر فارسی درآورده است.[۳۲] ویژگیهای زبانی جدید «آفرین

ایزدان» را باید بیشتر ناشی از تاثیر عناصرِ گویشی وزبان زنده گفتگو درآن‌دانست‌ونه تازگی زمان نگارش.

هرگاه این نظردست باشد،بازباید شایست ناشایست را متعلق به‌اواخر دوران ساسانیان دانست. زیرا ایجاز وکوتاه شدگیِ مباحث‌و پرداختگی نوشته رابایدگواه‌برآن گرفت‌که در پی‌کتابهایی با تفصیل وشرح‌بسیار، مانند نیرنگستان و زندوندیداد ونیز زندفرگردوندیداد خلاصه وحاصل بحث و بررسیهای بسیار در کتاب شایست ناشایست گردآوری شده است ونتیجهٔ مجادلهٔ هیربدستانهای بزرگ زمانه، باتکیه بر اصول‌نظری‌چاشته یا آموزش و حوزهٔ فقهی میدیوماهی ، ویا احیاناً جمع میان‌نظرات‌وآرای سه‌چاشتهٔ میدیو ماهی و اَبَرگی وپیشَگسیری به‌صورت «دستنامه» یا کتاب راهنمای فقهی درآن آمده است.

دراین صورت‌وجود نام«بَخت‌آفرید»[۳۳]،موبدی‌که خسروانوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) او را برای بازآرایی دین ازتاثیر آرای‌مزدک فراخواند، شاید بتواند قدیمترین تاریخ تقریبی نوشتن شایست ناشایست را تعیین کند. هرچند فصل بیستم کتاب، که‌نام بخت‌آفرید درآن‌می‌آید، از بخشهای اصلی آن نیست ، باز همین حدِ تاریخی، پذیرفتنی است:نام «نیوشاپور» ، موبدان موبد خسرو انوشیروان ، در زند و ندیداد دیده می‌شود و بسیاری از مطالب شایست ناشایست مأخوذاز آن است.بنابراین، استدلال کرده‌اند که احتمالا شایست‌ناشایست نباید قبل از عهد انوشیروان به‌نگارش درآمده باشد.[۳۴]

موضوع کتاب

شایست‌ناشایست جامع وناظرِ برجوانبِ گوناگون مباحث فقهی زرتشتی است و تداوم زنده و دیگرگون شوندهٔ مضامین آن را تا دوران جدید می‌بینیم. از سوی دیگر مطالبی‌که در آن می‌آید گاهی حتی‌واژه به‌واژه

درکتابهایی کهن هست. مثلاً آنچه در شایست ناشایست، فصل ۵، بندهای ۳-۴ و فصل ٤، بند ۱۳ و فصل ۲، بندهای ۱ -۳و فصل ۳ بندهای ۱-۳ آمده است به ترتیب در نیرنگستان ص ٤٦، س ۲-٦وص۳۲۸،س ١٤ تا ص ۳۲۹، س۱ وزندو ندیداد، فرگرد ۷، تفسیر بند ۲وزندفرگرد و ندیداد، ص ٥٦٥، س ۱۲ تاص ٥٦٦، س ٥ هم‌وجود دارد.دراینجاهم احتمال اخذ مستقیم مطالب هست وهم احتمال‌آن که مؤلفان از منبع یا منابع‌مشترك کهنتری استفاده کرده باشند.

فصلهای دوم و سوم کتاب، با تفصیل بیشتر در زندفرگرد وندیداد مورد گفتگوست ودرکتاب روایت پهلوی بسیاری از مطالب و مضامین شایست ناشایست را می‌توان دید.از جمله کتابهای پهلوی دیگر که‌درباره موضوعهای مورد بحث در شایست‌ناشایست سخن‌می‌گوید، روایت امید اشاوهیشتان است.[۳۵] در زبان فارسی نیز روایات داراب‌هرمزدیار وبویژه صددرنثروصد دربندهش بسیاری ازمضامین آن راحفظ وتکرار کرده‌اند. نیز از آنجا که بیشتر موضوعهای دینی و مسائل فقهی دین در شایست ناشایست می‌آید، جز این آثار، دربسیاری دیگر از نوشته‌های پهلوی‌و فارسی زرتشتی هم همین مطالب و مباحث وجود دارد.

داشتن موضوعی واحد در هر فصل و تقسیم‌بندی منطقی ، همچنانکه «لایجوز و یجوز راحد است»، در فصولی از شایست ناشایست دیده می‌شود که باید آنها را بخش‌اصلی و نخستین کتاب دانست. این نظم و روش‌رادر سراسر کتاب نمی‌توان یافت زیرا که در واقع شایست‌ناشایست به صورت کتابی‌واحد بابیست و سه فصل ،شکلی متأخر دارد ومجموعه‌ای از یك بخش اصلی، مشتمل برده فصل نخستین کتاب، و یك تکمله،مشتمل بر فصول یازدهم تا چهاردهم است. فصول پانزدهم تا بیست وسوم قطعاتی مشتمل بازبان و شیوهٔ نگارش متمایز و موضوع‌متفاوت‌اند. فصل بندی و ترکیب حاضرراداانشمند ومترجم بزرگ متنهای پهلوی، دکتر ادوارد وست‌به شایست‌ناشایست داده است[۳٦] وپس ازوی مانکجی داور وجهانگیر

تاوادیا و فیروزکوتوال همان ترتیب را پذیرفته واز آن پیروی کرده‌اند.
فصول دوم تا هشتم کتاب هریك منظماً دربارهٔ موضوع فقهی مشخصی به‌بحث می‌پردازد واحکام را بیان می‌دارد. فصلهای نهم ودهم مجموعه‌ای از دانستنیهای دینی است که مأخذ برخی از آنها بصراحت، نسکهای گمشدهٔ اوستاست. فصل دوازدهم نیز شباهت تمام به‌این دو داردوبندهای ٤، ٢٠-٢٣، ٧، ٣١ فصل دهم در فصل دوازدهم، بندهای ١١،١٣-١٦ ١٨، ٢٠تکرار می‌شود. چنین تکراری در بندهای ١ و ٢ فصل یکم وبند های١و٢ فصل یازدهم نیز هست. دیگر فصول نیز گاهی موضوعی مستقل دارند و گاهی مجموعه‌ای از بندهای پراکنده‌اند.
فصلهای دوم تا هشتم کتاب درواقع پیکرهٔ اصلی آن است و فصل طولانی دوم به مسئلهٔ نجاست یاریمنی جسد مردگان وتوصیف روش آیینی رفتار در برابر آن می‌پردازد. فصل سوم به حیض واحکام رفتار دربارهٔ آن اختصاص دارد. موضوع فصل چهارم سدره و کشتی، ولزوم داشتن آنهاست. فصلهای پنجم و ششم وهفتم با یکدیگر نوعی پیوستگی دارند و از باژگرفتن به هنگام خوردن طعام، آیین کهن یشت کردن، و چگونگی رسیدن به‌بهشت سخن می‌گویند. در پایان فصل ششم، آرای بیان شده به‌بهدینان پیرو پوریوتکیشان انتساب می‌یابد و آنگاه درفصل هفتم، هنگامی که از گناه و شیوه‌های جبران وزدودن آن گفتگوست، موضوع اصلی دیگری به‌میان‌می‌آید وآن گناه و توبه است و فصل هشتم؛ که‌از برجسته‌ترین فصول کتاب است، از آن سخن می‌گوید.
گذشته ازاینها، فصول دیگری که موضوعی‌مستقل‌دارند عبارت‌انداز فصل اول، که درجات گناه رابیان می‌کند واز این نظرهمانندفصل‌یازدهم ونیز شانزدهم است، و همچنین بنوعی سرآغاز ومقدمهٔ کتاب هم‌به‌شمار می‌رود، و دربند چهارم آن از سه چاشته‌یاد می‌شود. در فصل یازدهم موضوع متمایز دیگری‌هم وجود دارد وآن اختصاص اندامهای گوسفند قربانی به ایزدان در مراسم یشت، یاپزشن‌خوانی و خواندن یسناست. مطلب

کهنهٔ آن باید به آیین باستانی «یشتِ گوسفندی» بازگردد که در آن گوسفند یا گا و وستور را در حین خواندن یسنا قربانی می‌کرده، می‌پخته‌و می‌خورده‌اند ودر این مراسم، یسنا به صورت نیایشی همراه با برگزاری مراسم قربانی خوانده می‌شد. آیین «یشت گوسفندی» از دیر بازجای خود را به «یشت بازوهر» یا «یشت باگوشدا» داده‌است که‌درآن قربانی کردن پیش از آغاز سرودن یسنا انجام می‌یافته و گوشت آمادهٔ آن در سر سفرهٔ میزد قرار می‌گرفته است. نظیر این قطعه‌در کتاب‌روایت پهلوی، فصل ۵۹هم‌هست‌که آن را باید روایتی دیگراز‌همین‌مطلب‌دانست. مطالبی همانند آن درنیرنگستان، ص ۲۹۶،س ۱۶ تاص ۲۹۷،س۵می‌آید.

فصل سیزدهم قطعهٔ منحصر به‌فردی است که‌باعنوان «چم گاهان»- یعنی برهان‌ومنطق ودلیل‌سرودهای آسمانی زرتشت - به‌توصیف‌چگونگی وچرایی برگزاری مراسم «یسناخوانی» یا «یزشن» می‌پردازد ودر آن نه تنها «ستوت‌یسن»، که گویا بخش اصلی یسناست، مورد اشاره‌است[۳۷]، بلکه از دیگر نیایشهایی که درمراسم یزشن‌خوانی بزرگ تلاوت‌می‌گردد، مانند ویسپرد، نیز سخن در میان است. در مقدمهٔ آن از رسم باستانی «نوزادی» یا در آمدن نوجوان به جرگهٔ دین آوردگان وبهره‌مندی‌آنان که این مراسم را برگزار کرده‌اند و خواندن یسنا را آموخته‌اند، از «یشتِ‌نابر»و «یشتِ‌آتشان» یاد می‌شود. مطلب بسیار کهنه ودیرینه است وظاهراً به تمایز منسوخی اشاره دارد که بنابر آن، گروهی از پیروان دین‌باگذرانیدن مراحلی عالی در آموزش دینی و رعایت رفتار آیینیِ ویژه از دیگران متمایز می‌گشتند و به زندگانی پرهیزمندانهٔ متفاوتی دست می‌یافتند. شایداین گروه ممتاز با «گزیدگان» و «دینداران»مانوی قابل قیاس بوده‌اند. آنان‌که «یشت‌کردگان»اند، درگیتی مینو وبهشت را می‌خریدند وبرای دیگران که خود نمی‌توانستند این مراسم‌رابرگزار کنندو «نوزاد» شوند، می‌بایست مراسم «گیتی‌خرید» انجام گیرد،یعنی کسی که‌می‌تواند یشت بخواند، «بپذیرد» و برای آنان «یشتِ نونابر» را

برگزار کنند تا امکان رسیدن به بهشت برین ازدست‌نرود. این‌نظر، که درفصل ۶، بند۳ شایست ناشایست‌می‌آید وبعداً‌در صددرنثرهم‌تکرارمی‌—شود، بر رای درست و منطقی و بخردانهٔ سوشیانس رجحان یافت که می‌گفت: آمدن به بهشت برین رایشت کردن نباید.[38]

فصل پانزدهم شایست‌ناشایست‌قطعهٔ مستقل وزیبایی بازبانی آهنگین وشعرگونه است ودربارهٔامشاسپندان ونمادهای آن هفت در گیتی سخن می‌راند. فصل هجدهم آن هم قطعهٔ مستقل دیگری است‌که یوستی‌آن‌را به عنوان فصل سی‌و‌پنجم از بند هش هندی چاپ خود منظور داشته است ومطلبی دربارهٔ سودمندی خویدودس در آن بیان می‌گردد. همین قطعه در دستنویس M_{29} می‌آید وروایتی دیگر ازآن در فصل پنجاه وششم کتاب روایت پهلوی نیز هست[39]. در فصل نوزدهم از خواندن اهونور و شمارهٔ دفعات تلاوت این نیایش‌مقدس درهر جای وبه‌هرمناسبت گفتگو می‌شود. دردینکرد هم نظیری برای آن وجود دارد ودر روایات‌داراب هرمزدیار نیز در همین باب سخن می‌رود[40]. فصل بیست‌و یکم دربارهٔ سایهٔ اجسام در نیمروز اوقات گوناگون سال بحث می‌کند و در پایان فصل از چگونگی تعیین‌گاه او زیرن یا نمازپسین؛ و این بخش با بخش پایانی فصل شانزدهم شباهت دارد. فصل بیست و دوم آفرینی کوتاه و زیباست و باید آن را شعر دانست. چون بر گردان سرآغاز آن درشاهنامهٔ فردوسی، در داستان بیژن‌و منیژه می‌آید ، باید درود و آفرین باستانی ومشهور وزبانزد همگان بوده باشد. شکل گویشی [illegible] به‌جای [illegible] (=bōzē) و [illegible] (=kerād) به‌جای kunād (=کناد) در آن وجود دارد و صورت «کِراد» به جای «کُناد» نشان می‌دهد که این شعر نیز همانند بسیاری دیگر از اشعار ایرانی میانه بایدبه‌گروه گویشهای شمالی متعلق باشد. در پایان آن گویا «استاد سریتِ» شاعر، خود رامی‌—ستایدو برای همگان آرزوی‌آسایش وشادی و«خیر»می‌کند. نام ایزدان موکل سی‌روزماه در این آفرین و نیز در قطعهٔ کوتاهی که‌تازه‌تراست

وفصل بیست و سوم شایست‌ناشایست به شمار می‌روند، می‌آید. برگردان قطعهٔ اخیر به خط فارسی هنوز هم گاهی رونویسی می‌شود ودست به دست‌می گردد.

فصلهای دیگر شایست ناشایست، یعنی فصول نهم و دهم و دوازدهم وچهاردهم وهفدهم و نیز بیستم متشکل از بندهایی مستقل است که اغلب یك‌و گاهی چندتای آنها مطلب واحدی را بیان می‌دارد. در فصلهای نهم ودهم، که جزء بخش اصلی کتاب شمرده می‌شوند، می‌توان گلچینی از مباحث فقهی و آیینی، و بندرت اساطیری اوستای کهن و غالباً گمشده را بازیافت. بندهای این دوفصل، و نیز فصل دوازدهم که شایداز آن دوتازه‌تر باشد، با عبارت «یکی این که ...» آغاز می گرددوبه اصطلاح در سبك بیان باید آنها را «روایت» کوتاه شمرد . مضامین این‌فصول‌را بخوبی درصددرنثر و صددربندهش می‌توان دیدکه اغلب‌بی‌نام نَسکهای اوستانقل، و به احتمال قوی هنگام‌تدوین آنها از همین نوشته‌های کهنتر استفاده شده است. فصل هفدهم به همین‌فصول شباهت‌داردوابتداچگونگی برگزاری نیایش برای شخص درگذشته و پاسخ چند مسئله را درآن باب بیان می کند و سپس چند موضوع دیگر ،مانندجای‌برخاستن مردگان را در رستاخیز مطرح می‌سازد. فصل چهاردهم‌مرکب از یك‌بخش‌دربارهٔ چگونگی برگزاری نیایش ایزدان و تبدیل آن به «دیوپَرَگی» یا ستایش دیوان است و از نظر مضمون با فصل نهم یا هفتم کتاب نزدیك می گردد. بخشِ پایانی آن به نهادن هنگام و تعیین‌گاه اوزیرن واشهن یازمان‌نماز پسین‌وسحرگاهی و گاه بعدی آنها می‌پردازد که با فصل بیست‌و یکم همانندی‌دارد. فصل بیستم شایست ناشایست در موضوع بادیگر فصول آن کمتر متناسب است و هرچند از نظر شکل بسیاری از بندهای‌آن‌باعبارت «نیزاین که...» آغاز می‌شود، بیشتر با کتاب ششم دینکرد و پندهای‌پر- حکمت‌آن‌همانند است و از احکام فقهی فاصله می گیرد . چنان که‌انتظار می‌رود، درهمین کتاب دینکرد و نیز «گزیده اندرز پوریوتکیشان»، به

صورت پراکنده و ناپیوسته یافت می‌شود.[۴۳]

دستنویسهای شایست ناشایست

دستنویسهایی که متن شایست ناشایست را در خود دارند، به نظر می‌رسد که اصولا از دو دستنویس کهن رونویسی شده‌اند که یکی را K و دیگری را M می‌توان نامید[۴۴]. دستنویس K باید چندسال پیش از دستنویس M نوشته شده باشد. دستنویس K با شمارهٔ K20 در کتابخانهٔ دانشگاه کپنهاگ نگاهداری می‌شود و به سال ۱۸۲۰ راسك آن راازهند به‌اروپا برد. این دستنویس بسیار فرسوده است و در آن سه پایان نوشت در جایهای مختلف آمده است که تاریخ ۶۹۰، ۷۲۰، ۷۰۰ یزدگردی را دارد. نام کاتب آن معلوم نیست، اما دستنویسی که این پایان نوشتها به آن بازمی‌گردد، به نام هیربدزاده مهرآبان کیخسرو است. حدس می‌زنند که تاریخ کتابت آن نباید خیلی پس از سال ۷۲۰ یزدگردی، یعنی ۷۳۰ هجری و ۱۳۵۱ میلادی، و چند سال قبل از سال ۷۶۶ یزدگردی، یعنی ۷۷۶ هجری و ۱۳۹۷ میلادی باشد. دستنویس M، که اینك با شمارهٔ M51 در کتابخانهٔ ملی مونیخ محفوظ است و سابقاً دارای شمارهٔ M6 و نیز MH6 بود، به سال ۱۸۶۶ میلادی به وسیلهٔ هوگ از هندوستان به اروپا رسید. این دستنویس پایان نوشتی دارد که نشان می‌دهد به سال ۷۶۶ یزدگردی به خط استاد پشوتن رام کامدین شهریار نریوسنگ شهمردشهریار بهرام موبد هرمزدیار مرزبان جهشیار ازشهر بروچ، از روی دستنویسی که از آن رستم مهرآبان مرزبان جهشیار بوده ودر سال ۶۱۸ پارسی (صفحه ۲۰۰ راست) به نگارش درآمده، بازنویسی شده است. فیروز کوتوال می‌کوشد تا ثابت کند که دستنویس مستقل دیگری هم با نام F33 متعلق به کتابخانهٔ مهرجی رانا درنوساری هند از این کتاب وجود دارد.

دستنویس M از نظر دقت و صحت نگارش و نیز سالم ماندن بر K

رجحان دارد ونیز افتادگی در آن کمتر و مرز کلمات روشنتراست. درآن، جملات اغلب با نشانه از یکدیگر مجزا شده است.به لحاظ این مزایا نسخهٔ M از دستنویس K ، که با سهل‌انگاری نگارش یافته ، بهتر است، امادر مجموع هر دو دستنویس‌در قرائت شایست ناشایست سودمند است.نیز از رونویسیهای آن دو ، بویژه دستنویس M ، می‌توان برای بازخوانی‌جایهایی که در نسخهٔ اصلی بعد از بازنویسی شدن آسیب‌دیده‌و محو گشته است استفاده کرد.

در هیچیك از این دستنویسها ، و نیز در دستنویس TD_{28} که‌از آن سخن‌خواهد رفت ، بیست‌و سه فصلی که دکتر وست آنها رادریك‌مجموعه گنجانیده و نام شایست ناشایست را به آن داده است ،باچنین‌ترتیبی‌وجود ندارد. معهذا، همهٔ آنها را ، بجز بخش پایانی فصل ۲۳، دردستنویس M می‌توان یافت. نیز هرچند که دستنویس K فصلهای ۱۵–۱۷ ، ۲۰،۲۲ ؛ ۲۳ را فاقد است، در هر دو دستنویس ده فصل نخستین‌کتاب به دنبال یکدیگر می‌آید. فصلهای یازدهم تا چهاردهم گویا رویهمرفته یك‌بخش مجزا را تشکیل می‌دهند و در هر دو نسخه به‌دنبال‌یکدیگر نوشته شده‌اند. دکتر وست ده‌فصل نخستین را اصلی و چهار فصل دوم‌را تکمله و فصول بعدی را ملحقات نامیده است و داور وتاوادیاو کوتوال ودیگران نیز همین‌راپذیرفته‌اند .

متن‌چاپی

دستنویس K_{20} ، با شمارهٔ ٤٨ در «گنجینهٔ دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی» به صورت چاپ عکسی انتشار یافته و در دسترس است.دستنویس M را از طریق نسخهٔ چاپ انتقادی داور، که براساس دستنویس M_{51} ونیز دو رونویسی آن ،موسوم به MF_5 و MU تهیه شده است،می‌توان‌یافت ،گرچه این چاپ بسیار کمیاب است. دستنویس دیگری

موسوم به TD_{28} ، که از جمله دستنویسهای متعلق به کتابخانه شخصی شادروان بهرام گور انکلساریا است هم با شماره ۱۱ در همین گنجینه دستنویسهابه چاپ رسیده است. از مقابلهٔ آن با نسخهٔ چاپ داور، می‌توان دید که‌بجز افتادگیهایی چند — مثلا ص۷۰، س ۱۱ ؛ ص ۷۳،س۱۴،۱۵- با نسخهٔ M شباهت تام دارد . از روی مواردی، مانند واژه ۱۲۵۲۱ در ص ۳۳۰،س۲ دستنویس TD_{28}. ، متعلق به فصل ۲۱ کتاب شایست ناشایست، می‌توان داوری کرد که این دستنویس هر گاه دستنویسی همتای قدیمترین نسخه‌های شایست ناشایست نباشد، رونویس نسبتاً دقیقی از دستنویس M است و در قرائت متن می‌تواند تا حدی جای آن‌رابگیرد.در کتابهای‌چاپ شدهٔزیر، متن پهلوی شایست‌ناشایست را می‌توان یافت :

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس K_{20}	دستنویس TD_{28}	دستنویس F_{35}
۱	صص ۱ — ۲	ص ۱۰۰ س ۱۳ — ص ۱۰۱ س ۱۳	ص ۵۷ س ۱۰ — ص ۵۹ س ۲	ص ۱ س ۱ — ص ۳ س ٤
۲	صص ۲ — ۲۲	ص ۱۰۱ س ۱٤ — ص ۱۱۹ س ۸	ص ۵۹ س ۲ — ص ۸۸ س ٦	ص ۳ س ۵ — ص ٤۷ س ۸
۳	صص ۲۳ — ۲۸	ص ۱۱۹ س ۸ — ص ۱۲٤ س ٦	ص ۸۸ س ٦ — ص ۹٦ — س ۳	ص ٤۷ س ۸ — ص ٦۰ س ۲
٤	صص ۲۹ — ۳۱	ص ۱۲٤ س ٦ — ص ۱۲٦ س ۱	ص ۹٦ س ٤ — ص ۹۹ س ۱	ص ٦۰ س ۲ — ص ٦٤ س ٦
۵	صص ۳۲ — ۳۳	ص ۱۲٦ س ۱ — ص ۱۲۷ س ۸	ص ۹۹ س ۲ — ص ۱۰۱ س ۹	ص ٦٤ س ٦ — ص ٦۸ س ٤
٦	صص ۳۳ — ۳۵	ص ۱۲۷ س ۹ — ص ۱۲۸ س ۱۳	ص ۱۰۱ س ۹ — ص ۱۰۳ س ۹	ص ٦۸ س ٤ — ص ۷۱ س ۷
۷	صص ۳۵ — ۳۷	ص ۱۲۸ س ۱۳ — ص ۱۳۰ س ۱	ص ۱۰۳ س ۱۰ — ص ۱۰۵ س ۱۲	ص ۷۱ س ۸ — ص ۷۵ — س ۳
۸	صص ۳۷ — ٤۳	ص ۱۳۰ س ۲ — ص ۱۳٤ س ۱۲	ص ۱۰۵ س ۱۲ — ص ۱۱۳ س ۷	ص ۷۵ س ۳ — ص ۸٦ س ۱۰
۹	صص ٤۳ — ٤۷	ص ۱۳٤ س ۱۲ — ص ۱۳۷ س ۱۱	ص ۱۱۳ س ۷ — ص ۱۱۸ س ۵	ص ۸٦ س ۱۱ — ص ۹٤ س ٦

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس K_{20}	دستنویس TD_{28}	دستنویس F_{35}
۱۰	صص ۴۷ ـ ۵۸	ص ۱۳۷ س ۱۱ ـ ص ۱۴۵	ص ۱۱۸ س ۶ ـ ص ۱۳۱ س ۵	ص ۹۴ س ۶ ـ ص ۱۱۳

کوتوال

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس K_{20}	دستنویس TD_{28}	دستنویس F_{35}
۱۱	صص ۱ ـ ۲	ص ۳۲۲ س ۷ ـ ص ۳۲۳ س ۱۱	ص ۱۷۵ س ۶ ـ ص ۱۷۷ س ۵	ص ۱۱۴ س ۱ ـ ص ۱۱۷ س ۵
۱۲	صص ۳ ـ ۱۲	ص ۳۲۳ س ۱۲ ـ ص ۳۳۱ س ۶	ص ۱۷۷ س ۶ ـ ص ۱۸۸ س ۱۱	ص ۱۱۷ س ۶ ـ ص ۱۳۶ س ۲
۱۳	صص ۱۳ ـ ۲۳	ص ۳۳۱ س ۷ ـ ص ۳۳۹ س ۱	ص ۱۸۸ س ۱۲ ـ ص ۲۰۰ س ۵	ص ۱۳۶ س ۳ ـ ص ۱۵۵ س ۷
۱۴	صص ۲۴ ـ ۲۵	ص ۳۳۹ س ۲ ـ ص ۳۳۹ س ۲۰	ص ۲۰۰ س ۶ ـ ص ۲۰۱	ص ۱۵۵ س ۸ ـ ص ۱۵۸ س ۱
۱۵	صص ۲۵ ـ ۳۱	ـــــ	ص ۲۱۱ س ۸ ـ ص ۲۱۹ س ۱۲	ص ۱۵۸ س ۴ ـ ص ۱۷۲ س ۲
۱۶	صص ۳۲ ـ ۳۳	ـــــ	ص ۲۱۹ س ۱۴ ـ ص ۲۲۱ س ۶	ص ۱۷۲ س ۳ ـ ص ۱۷۴
۱۷	صص ۳۳ ـ ۳۶	ـــــ	ص ۲۲۱ س ۶ ـ ص ۲۲۵ س ۳	ص ۱۷۵ س ۱ ـ ص ۱۸۱ س ۸
۱۸	ص ۳۷	ص ۹۹ س ۵ ـ ص ۹۹ س ۱۸	ـــــ	ص ۱۸۵ س ۱۰ ـ ص ۱۸۷ س ۳
۱۹	صص ۳۸ ـ ۴۰	ص ۳۲۰ س ۱۴ ـ ص ۳۲۲ س ۷	ـــــ	ص ۱۸۷ س ۴ ـ ص ۱۹۱ س ۱
۲۰	صص ۴۰ ـ ۴۳	ـــــ	ـــــ	ص ۱۹۱ س ۳ ـ ص ۱۹۵
۲۱	صص ۴۴ ـ ۴۵	ص ۷۳ س ۱۶ ـ ص ۷۵ س ۳	صص ۳۲۹ ـ ۳۳۱	ص ۱۸۲ س ۳ ـ ص ۱۸۵ س ۸

فصل	چاپ انتقادی داور	دستنویس J_3
۲۲	صص ۴۶ ـ ۴۸	ص ۱ س ۱ ـ ص ۳ س ۱
۲۳	ص ۴۹	ص ۳ س ۱ ـ س ۵

در چاپ انتقادی داور ، فصول ۱۱ تا ۲۳ در صص ۵۸–۱۰۹،ودر دستنویس T28 ، فصل ۱۸ کتاب شایست ناشایست در ص ۱۰۵ س۱٤تا ص۱۰٦س۱۱ ؛ فصل ۱۹ در ص ۱۰٦ س ۱۱ تا ص۱۰۸س۱۳ ؛ فصل ۲۰ در ص ۱۰۸ س ۱٤ تا ص ۱۱۳ ص۵ ،نیزبندهای۷–۱۱ فصل۲۰در ص ۱٤۱؛ فصل ۲۱ در ص ۱۳٦ س ۹تا ص ۱۳۸؛ دردستنویس MU29 ، فصل ۱۱ در ص ۱۰٤ س ۹تا ص ۱۰۵ س ۱۲ ؛فصل۱۵در ص ۱۰۰س ٦تا ص۱۰۱ س ۱۵ ؛ فصل ۱۸ در ص ۱۲۸ س٦تا ص ۱۲۹ س۵ ؛فصل فصل ۲۰ بند آخر در ص ۷۰ س۱–٦؛ وفصل ۱۹ دردستنویس MU49 ، ص۲۵۸ س۷ تا ص ۲٦۳ می‌آید . برگردان‌پازندفصل ۱٤آن‌دردستنویس T28 ، ص ۱۱٦ س ۱۲تا ص۱۱۷ ؛ وفصل۱۵درص۱۲۷ س ۱ تاص۱۳٦ س۸ به چاپ رسیده است. همچنین در کتاب متنهای پازند، برگردان پازندفصل۱٤ کتاب شایست ناشایست در ص ٦۹ س ۲۳ تا ص۷۰س ۱۲؛ وپازندفصل ۱۵ آن در ص ٦۲ س ۱۸ تا ص ٦۷؛ فصل۱۸در ص۵۹س ۱۷تاص ٦۰ س ٦ ؛ فصل ۲۰در ص ٦۰س ٦تاص٦۲س ۱۷دیده‌می‌شودو چه‌بسا که‌در لابلای متون چاپ شدهٔ دیگر نوشته‌های پهلوی وپازندهم پاره‌هایی از کتاب شایست ناشایست به چاپ رسیده و انتشار یافته باشد.

ترجمه و تحقیقات

ترجمهٔ شایست ناشایست به زبان انگلیسی، براساس هردو دستنویس M وK به سال ۱۹۰۱ میلادی ، به وسیلهٔ دکتر ادوارد وست ، انجام‌شدو با شمارهٔ پنج ، در رشته کتابهای مقدس مشرق زمین انتشاریافت. متن پهلوی‌آن را مانکجی داور ، براساس دستنویس M و دورو نویسی‌آن، به‌صورت انتقادی وبا حروف ماشینی، دربمبئی در حدود سال ۱۹۱۲ به چاپ رسانید . اما این کتاب هرگز منتشر نشد وتنها تعدادی‌اندک‌ازآن به‌طورخصوصی دست بدست گشت . جهانگیر تاوادیا ده فصل نخستین

آن را باآوانویسی‌وترجمه و یادداشت وواژه‌نامهٔ به سال ۱۹۳۰، در هامبورگ براساس هردو دستنویس چاپ و منتشر کرد و به خواهش داورموارداشتباه و اشکال کار وی، واز آن جمله غلطهای چاپی، رادر کتاب‌خودیادآوری نمود . تحقیق تاوادیا کاری‌بسیار دقیق و پاکیزه است و مشکل بتوان چیزی بر آن افزود.وی‌درپیشگفتار کتاب‌خودوعده‌داده بود که تکمله و ملحقات شایست ناشایست را هم مورد بررسی قراردهد، امامرگ مانع وفای به عهد شد . فیروزکوتوال کاروی را به‌اتمام‌رسانید ودرسال۱۹۶۹ فصلهای ۱۱ تا ۲۳ را در تکملهٔ شایست ناشایست با حرف‌نویسی‌وآوانویسی و ترجمه و واژه‌نامه و یادداشت چاپ کرد و متن‌منقح پهلوی‌را نیز به‌صورت‌دستنوشته‌به‌چاپ‌رسانید[۴۵].وی‌علاوه بر دودستنویس، از نسخهٔ F33 هم استفاده کرده است. بسیاری از بخشهای‌شایست‌ناشایست نیزبتنهایی‌بررسی شده و انتشار یافته است ، مانند بند یك ازفصل۱۰،به‌وسیله‌پروفسور مری‌بویس[۴۶] ؛ بخشی از بند ۱٤، فصل ۱۲ که‌به‌وسیلهٔ آناهید پریخانیان ترجمه شده‌است[۴۷].درکتاب خواستوانیفت نیزبخشهایی از فصل ۸ می‌آید[۴۸]که تقریباً همان کار تاوادیا ست.

در ایران دکتر محمود طاووسی رسالهٔ دکتری خویش‌رادر بررسی شایست ناشایست گرفته است واینك واژه‌نامهٔ آن را به چاپ رسانیده،و نیزآوانویسی و ترجمهٔ فصل چهارم کتاب را منتشر کرده است.

روش کار

بررسی حاضر براساس کارهای چاپ‌شده انجام گرفته و متن مورد استفاده درده فصل اول کتاب نسخهٔ چاپی داور ودر بقیهٔ فصول کار کوتوال بوده است. با کمك دستنویسهای چاپ شده، ونیز تحقیق‌تاوادیا مواردی از این دو متن تغییر یافت وتصحیح شد. معهذا، برای‌من‌امکان نداشت که همهٔ موارد اختلاف قرائت و ترجمه رایادکنم. ازاین‌روی‌از

خوانندهٔ علاقه‌مندی که بخواهد این تفاوتها را دریابد، تقاضا می‌شود که برای مقایسه به آثار اصلی مراجعه کند.

این تحقیق برای تدوین واژه‌نامهٔ فارسی میانه – فارسی دری، که در مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی در دست تهیه است انجام یافته و در واقع یکی از کتابهای همراه آن است. به‌همین جهت ترجمهٔ آن با توجه به‌روش عمومی گروه صورت گرفته‌است و آوانویسی آن براساس واژه‌نامه مکنزی است. توضیح برای توجیه قرائت واژه‌ها در یادداشتها آمده‌است.

در برگردان متن پهلوی شایست ناشایست به فارسی، مسائل اساسی ترجمه از زبانهای ایرانی میانه، و بویژه پهلوی به‌فارسی دری مطرح است. وفاداری به اصل و نگاهداری واژه و نحو جمله باالقای درست و کامل معنی و مفهوم در تضاد قرارمی‌گیرد و اغلب یکی بناچار فدای دیگری می‌گردد. دراین ترجمه اصل آن است که واژهٔ پهلوی به معادل فارسی برگردانیده و نیز نحو جمله حفظ شود. اما، واژه‌ها گاهی، به‌فارسی نرسیده و مرده‌اند، ویا کهنه و دور از ذهن به نظر می‌رسند. گاهی نیز معنای آنها چنان تطور یافته‌است که‌آوردن صورت فارسی‌آن درجای کلمهٔ پهلوی معنی را مبهم یا غلط می‌کند، مانند افسوس، پیمان، نیرنگ میهمانی؛ گاه نیز واژهٔ اصلی دریافت جملهٔ فارسی نامناسب است و ایجاد اشکال در شکل و معنای جمله می‌کند و ترکیباتی ناساز و نامناسب پدید می‌آورد. نیز برای گزیدن واژهٔ فارسی در برابر پهلوی به‌منظور حفظ بافت کهن و درست حتی اگر مبنایی اختیاری چون فرهنگ فارسی در نظر گرفته شود، بحث انگیز خواهد بود: تعلق کلمهٔ فارسی به‌گونهٔ کهن زبان و نیز فارسی زرتشتی ایجاد ابهام می‌کند و کاربرد لغات چنان‌که امروزه به‌کار می‌رود، گاهی از اصل به دور است و اصالت ترجمه را مخدوش می‌گرداند.

در این ترجمه، اولاً آوردن معادلی ثابت و واحد برای یک واژهٔ پهلوی درسراسر متن ممکن نشد و به اقتضای بافت جمله و چگونگی

کاربرد کلمه، بناچار گاهی چند واژهٔ فارسی در برابر یک‌واژهٔ پهلوی آمده ونیز گاهی یک‌واژهٔ فارسی برگردان برای بیش از یک واژهٔ‌پهلوی است. ثانیاً نحو جمله اغلب حفظ شده است، اما زمان افعال پهلوی گاهی تغییر یافته و به زمان مناسب دربافت جمله فارسی‌برگردانیده‌شده، و به‌اصل وفادار نمانده است. اما فعل ربطی اگر در جملهٔ‌پهلوی‌وجودداشته، آورده وگرنه، مانند‌دیگر واژه‌های افزوده برمتن، در درون نشانهٔ < > نهاده شده‌است. ثالثاً برای واژه‌هایی‌که تغییر معنی داده‌اند یا واژه‌هایی‌که‌در ترجمه معنایی‌خاص از آنها اراده شده‌است، در درون نشانهٔ (=) شرحی می‌آید به همین ترتیب، اصطلاحات و واژه‌ها ی‌فارسی زرتشتی‌یا کلماتی که بنحوی ابهام‌دارد هم توضیح داده شده است. همچنین کوشش برآن‌بوده‌است که اصطلاحات‌و واژه‌های خاص ازکتابهای صددرنثر و صددر بندهش، و روایات داراب هرمزیار انتخاب گردد و بندرت از واژه‌های رایج درزبان دری زرتشتی‌هم استفاده شده است. درفصل‌سیزدهم که نام بخشهای مختلف اوستا به خط پهلوی واوستایی در متن‌آمده‌است، اغلب واژه‌های اوستایی به شکل معادل خطی فارسی آنهادرکتاب جملهٔ خورده اوستا نوشته شده است. علامت < > برای واژه‌های افزوده برمتن اختیار شده و نشانهٔ [ ] برای حذف واژه از متن است. بجز نشانه‌های آوانویسی پهلوی، که مطابق واژه‌نامهٔ مکنزی‌است، دریادداشتها دونشانهٔ ٤ و a برای ثبت واژه‌های زبان دری زرتشتی به‌کاررفته‌است: ٤ نوعی e باز و a معادل ā فارسی‌است‌که باصورتی‌خاص تلفظ می‌شود.[٤٩]

بجزذکر مواد ابهام واشکال و توضیح‌در قرائت ومعنای واژه‌ها و عبارات در یادداشتها گاهی آوردن شرحی برای برخی مفاهیم ضرورت داشت: کوشش برآن بوده است که مطلب چندان شکافته وتوصیف‌شودکه خوانندهٔ عادی و غیر متخصص هم آن رادریابد. از سوی دیگر گاهی نتیجهٔ بررسی وپیگیری برای درک و شناخت مفاهیمی مبهم واز یادرفته در یاداشتها آمده است. اما هرگز مطمئن نیستم‌که به هیچیک از این‌دو

مقصود رسیده باشم و یا حتی یکنواخت و منظم یا درست به توضیح این مفاهیم پرداخته باشم. خوشبختانه خوانندهٔ علاقه‌مند مفاهیم شناخته و معروف را در کتابهای بسیار دیگر، که نام برخی از آنها در کتابنامه آمده است، خواهد یافت و هرگاه در توصیف مفاهیم دشوار و نا معروف اشتباهی کرده باشم، امید که استادان به تصحیح آن بپردازند.

نقل روایتهای گوناگونی که از مضامین شایست ناشایست وجود دارد، یا حتی اشاره کردن به آنها، ممکن نیست، زیرا بسیار برحجم کار می‌افزاید و همچنانکه شادروان جهانگیر تاوادیا هوشیارانه و در عمل، با احاطه و درک کامل اظهار داشته است، مشتمل بر همهٔ نوشته‌های فقهی و آیینی زرتشتی خواهد بود.[50] اشارات تنها برای رفع ابهام و یاری گرفتن از متون دیگر در فهم مطالب کتاب شایست ناشایست است. در این راه بویژه از سنت زنده، چه از طریق پرسش از موبدان و دانایان قوم، خاصه جناب موبد رستم شهزادی، و چه از راه مشاهدهٔ مراسم آیینی بهره جستم، و نیز با تکیه بر دانسته‌های خود در توجیه و توصیف مسائل کوشیدم و اطلاعاتی را که مفید به نظرم رسید، یادداشت کردم. روشن است که هر اشتباه و اشکالی را پاسخگو خواهم بود.

چنانکه یاد شد، این کار در واقع کتاب همراه برای فرهنگ فارسی میانه - فارسی دری است که در مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی تدوین می‌گردد. به همین دلیل اساس کار بر تبادل نظر و همکاری اعضای گروه بوده و کتاب در گروه ویرایش علمی شده و ویرایش ادبی آن به وسیلهٔ خانم سهیلا صارمی و با مشورت آقای احمد سمیعی انجام گرفته است نیز مشاورت استادان ارجمند، آقایان دکتر یحیی ماهیار نوابی و دکتر ملک‌مهرداد بهار پیوسته در اختیار و دسترس من بوده است. از یاوری همهٔ این سروران سپاسگزارم، گرچه بیگمان مسئولیت هر ایراد و اشتباهی در کار خود را عهده‌دارم.

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی برای چاپ دشوار این کتاب

همه‌گونه معاضدت و قبول زحمت کرده است و بی‌لطف و عنایت‌مقامات مسئول ونیز همکاری دوستان انتشار آن‌به صورت کنونی امکان نداشت. آوانویسی آن درموسسه تایپ شد وحروفچینی فارسی آن با دشواری‌و اشکال بسیارانجام گرفت. از توجه و زحمت بزرگوارانی‌که دراین‌مورد مرایاری داده‌اند، ممنون وسپاسگزارم.

این کار درزمانی دشوار وبامشکلات بسیار انجام یافته است. از این روی‌از خوانندهٔ گرامی می‌خواهم که با بردباری واغماض‌به‌آن بنگردو از موارد اشتباه و اشکال، که بیگمان بیش‌ازحد عادی است،چشم بپوشد وهر گاه خطاهای آن رایادآور شود، سپاسی بر من نهاده است.

کتایون مزداپور

یادداشتها

۱. صد درنثر، ص۲۳؛ نیز ← فصل ۱۲، یادداشت ٦
۲. روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص ۱٥۹، س ۳ـ٤
۳. همان کتاب، ص ۳۸۲، س۳
٤. صد در نثر، ص۱
٥. صد در بند هش، ص ٦۹
٦. تاوادیا، ص۱
۷. دستنویس F_{35} ، ص ۱۹٥
۸. روایات داراب هرمزدیار، مقدمه، صص ۱ـ۲
۹. فصل۲۲، یادداشت ۸
۱۰. تاوادیا ، ص۱
۱۱. فصل ۲، یادداشت ۳٥
۱۲. pēšagsēr,afrag/abarag,mēdyōmāh;
← فصل۱، بندهای ۳و٤، یادداشت ۱۹؛ فصل ۷، یادداشت ٤
۱۳. ← متن ویادداشتهای آن
۱٤. مثلا، قیصر ومسیح، صص ۷۲۰ـ۳
۱٥. تاوادیا، ص ۱۳
۱٦. فصل ٦، یادداشت ٥
۱۷. فصل ۱۳، یادداشت ۱۲
۱۸. فصل۷، یادداشت٤؛ بند هش، TD_2 ، ص ۲۰٦، س۷؛ ص۲۰۸، س ۳و٤
۱۹. الملل والنحل، صص ۱۷۹ـ۱۹۰
۲۰. می‌گویند از جمله کسانی‌که به‌دلیل دشواری رعایت جزئیات فروع دین‌زرتشتی وآداب رسوم مشکل‌آن‌بردین‌کهن‌هوشنگی باقی‌ماند واحکام فقهی زرتشتی را نتوانست بپذیرد رستم‌دستان بود. این‌تصورباید مبتنی برداستان جنگ رستم واسفندیار—پهلوان‌دینی زرتشتی — باشد ودرسنت شفاهی هست‌که چون زرتشت، یاکسی از شاگردان او، به‌علت پایبند و مقید بودن به‌رعایت مقررات دینی نتوانست در زمان معین برای دیدار رستم و درآوردن او به‌دین زرتشتی حاضر شود، رستم باخواندن این بیت عذرخواهی کرد وبه‌دلیل زندگانی آزاد وسرگردان پهلوانی از پذیرفتن دین زرتشت سرباز زد:
زدین زراتشت مرا ننگ نیست ولی دین به از دین هوشنگ نیست
۲۱. تمدن ایران ساسانی، مثلا صص ۱۳٤ـ٦۲؛ ۱۹٤ـ۸؛ ۲۳۸ـ٤٥
۲۲. تاوادیا، صص ۱ـ۲؛ وست، صص lxiii — lxv

۲۳. روایت امیداشا و هیشتان، ص۳ مقدمه، و مثلا صص ۹۸ـ۱۰۳ (پرسشهای ۲۵و۲۶)؛ فصل ۱۲، یادداشتهای ۲۴، ۲۶
۲۴. مثلا بندهای ۲،۶
۲۵. وست، ص lxix
۲۶. همان کتاب؛ ص lxiii
۲۷. فصل۵، یادداشت ۱
۲۸. فصل ۱۳، یادداشت ۱۱
۲۹. فصل ۱۱، یادداشت ٦
۳۰. فصل۸، یادداشت ۳
۳۱. ←—— یادداشت ۲۳
۳۲. شاهنامه، ج۵، صص ۵۳ـ٤
۳۳. فصل۲۰، یادداشت ۵
۳٤. وست، ص lxiv
۳۵. مثلا فصل۳، شایست ناشایست را بسنجید با روایت امید اشا وهیشتان، فصل ۳۲
۳٦. تاوادیا، پیشگفتار
۳۷. فصل ۱۳، بند۱
۳۸. فصل٦، بند٤
۳۹. فصل ۱۸، یادداشت ۱
٤۰. فصل ۱۹، یادداشت ۱
٤۱. فصل ۲۲، بند ۲
٤۲. همان فصل، یادداشت ٤
٤۳. فصل ۲۰، یادداشت ۱
٤٤. وست، صص lxv — lxiv ؛ تاوادیا، صص ۲ـ۳؛ کوتوال، صص ۵ـ۱۰؛ و نیز دستنویس K_{20} ، دیباچه
٤۵. وست، صص lxvi — lxvii ؛ تاوادیا، ص٦، ۳ـ٤؛ کوتوال، ص ۳؛ «ادبیات فارسی میانه»، صص ۳۹ـ٤۰
٤٦. فصل ۱۰، یادداشت ۳
٤۷. «دربارۀ چند اصطلاح حقوقی به‌زبان پهلوی»، ص ۳۵۷
٤۸. خواستوانیفت، صص ٦٤ـ۸
٤۹. فصل ۹، یادداشت ۷
۵۰. تاوادیا، ص ۵

چند نشانهٔ آوانویسی

اُ = u	اِ = i	اَ = a
ای = ī	او = ū	آ = ā
یای مجهول = ē		واو مجهول = ō
ج = ǰ	چ = č	ش = š
غ = ɣ		خ = x

۱

۱

0. pad nām ī yazadān ud ǰahišn ī nēk bawād! ān ī weh tan-drustīh ud dēr-zīwišnīh ud ābād-xīrīh ī har wehān ud frārōn-kunišnān, nāmčišt ōy kē rāy nibēsīhēm

به نام ایزدان و فال‌نیك بادا! به‌تندرستی بهتر ودیرزیستن وخواستهٔ (= دارایی) آباد (= فرخنده ودرست) همهٔنیکان ودرست‌کرداران، بویژه آن کس که برای او می‌نویسم!

1. čiyōn az abestāg paydāg, pad ǰud-dēw-dād guft ēstēd kū ēn hašt[1] pāyag ī wināh pad dēn guft ēstēd: ast ī framān, āgrift, ōyrišt ud arduš ud xwar ud bāzāy ud yāt ud tanāpuhl.

چنان که از اوستا پیدا<است> در جد دیوداد[۲] گفته شده‌است که این هشت پایه (=درجه ومرتبهٔ) گناه در دین[۳] گفته شده است؛ <که چنین> است که فرمان[۴]، آگرفت[۵]، اویرشت[۶]، و اردوش[۷] و خور[۸] و بازای[۹] و یات[۱۰] و تنافور[۱۱].

2. framān-ē čahār stēr, ud har stēr-ē čahar drahm-sang. āgrift ud ōyrišt ān ī kehist tāwān, u-š arz-ē pad nāmčišt. būd kē wēšist drahm-ē guft. arduš, stēr[12] sīh; xwar, stēr šast; bāzāy, stēr nawad; ud yāt,

stēr sad ud haštād; ud tanāpuhl, stēr sē-sad.

هرفرمان < گناه> چهار استیر[۱۳]، و هر یك استیر چهار درمسنگ[۱۴] < است >. آگرفت و اویرشت <گناهانی> دارای کمترین تاوان < اند > و ارزی (= بهایی، تاوانی) مشخص <دارند> . بود < کسی[۱۵]> که بیشترین < ارز آنها را > یك درم < پول > گفت. < تاوانِ گناهِ> اردوش، سی‌استیر؛ < گناه > خور، شصت استیر؛ <گناه > بازای، نود استیر؛ و < گناه> یات، صدوهشتاد < استیر > و < گناه>تنافور، سیصد استیر < است >.

3. pad dadīh[16] pōryōtkēšān[17] ast kē pad-iš ǰud-dādestān būd hēnd. čē, nēw-gušasp[18] az čāštag ī ādur-ohrmazd, ud sōšyāns az čāštag ī ādur-farrobāy narsēh, ud mēdyōmāh az čāštag ī nēw-gušasp ud abarag az čāštag ī sōšyāns be guft. ۳

در داد (=قانون،رأی‌وفتوی) پوریوتکیشان[۱۷] < پیدا> است که‌دراین باره ناهمداستان بوده‌اند. چه،نیو گشسب از چاشتهٔ[۱۹] آدرهرمزد، و سوشیانس[۲۰] از چاشته آذرفرنبغ نرسی، میدیوماه از چاشتهٔ نیو گشسب وابرگ از چاشتهٔ سوشیانس < چنین > بگفت.

4. ud hamāg pōryōtkēšān pad ēn se čāštag ēstēnd, ud az-iš ast ī susttar ud ast ī saxttar ēstēnd.

وهمه پوریوتکیشان بر این سه چاشته[۲۱] هستند، و از آن <که گفته شد > هست که سست‌تر و هست که سخت‌تر باشند.

یادداشتها

۱ــ متن : 𐭧𐭯𐭲 (= haft)؛ شمارهٔ این گناهان هشت است. وست ثبت‌دستنویسها را درست می‌داند و می‌کوشد تا ثابت کند که به‌دلیل افزوده شدن بعدی نام‌گناه «فرمان» (یادداشت ٤) در این فهرست یا یکی بودن دو گناه آگرفت واویرشت (یادداشتهای ٥و٦)ــ که ارز و تاوان برابر دارندــ شمارهٔ هفت درست است. تاوادیا عدد هفت را سهو قلم می‌داند، زیرا «هشت پایهٔ گناه» بازهم ذکر شده است (روایات داراب هرمزدیار، ج١، ص ٣٠١ و ٣٠٤). و نیز در نیرنگستان همین فهرست برای پایهٔ گناهان هست. نام اوستایی بازای ویات (یادداشتهای ٩و١٠) هم که در وندیداد ٤ نمی‌آید، باقی است. بنابراین، تاوادیا احتمال می‌دهد که شایست ناشایست‌ونیرنگستان هردو بجز وندیداد ماخذی دیگر نیز داشته‌اند (تاوادیا، ص١٣). این گناهان بنابر تعریف خود در وندیداد (فرگرد ٤، بندهای ١٧، ٣٠، ٣٧،٣٤، ٤٠) و نیز فصل ١٦ شایست ناشایست، وپتت پشیمانی بلند (زند خرده اوستا، صص ٦٥ــ٦) برمراحل گوناگون ضربه‌زدن بر بدن مردم، از برگرفتن سلاح تا کشتن، دلالت دارد. نیز از عبارات اوستایی نیرنگستان پیداست که از همان دوران باستانی، این نامها به‌مثابه عناوینی برای هرگونه گناه به‌کار می‌رفته است وگناه در هرپایه، باتکرار یا جبران‌و پاك نشدن، به‌پایهٔ بالاتربدل می‌شده است (وندیداد ٤).

گذشته از تازیانه، بنابر فصل ١٦، بند٦ شایست ناشایست ، هر یك از این‌گناهان میزان معینی تاوان و پادافراه دارد: تاوان با خواستهٔ گیتی، به‌صورت ارز وپول ودر روزگار کهنتر با جانوران اهلی یابهای‌آنها محاسبه و پرداخت‌می‌شده است، وپادافراه را با سنگ و وزن اندازه می‌گرفته‌اند و جنبهٔ اخروی داشته است (یادداشتهای ١٣ و١٤) و همین اوزان برای کرفه یا ثواب نیزبه‌کار می‌رفته است. برای جبران (= wizārišn ، وجارش) گناه راههایی وجود داشته و یکی از آنها پرداخت تاوان (فصل ٨) و یکی دیگر انجام دادن کرفه‌ای همسنگ با گناه بوده است. در بامداد چهارمین روز درگذشت، گناه وکرفه در ترازوی زرین ایزدرشن سنجیده می‌شود. افزونی گناه و کاستی کرفه‌روان را به‌دوزخ می‌افکند وکم گناهی وبسیاری کرفه او را به‌بهشت می‌برد. هم‌اگر هر دو برابر باشد، روان به‌همستگان یا برزخ می‌رود.

کاربرد این اصطلاحات، دست کم در بخش بازماندهٔ کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان رواجی ندارد. احتمال آن هم هست که منظور از «پایهٔ گناه» میزان اولیهٔ تاوان یا پادافراه و نیز کرفه باشد که با مرور زمان افزایش‌می‌یابد و براثر تکرارچند برابر می‌شود.

← تاوادیا، صص ۱۳ـ۱۶؛ کوتوال، صص ۱۱٤ـ٥ ؛ «گناه وتاوان‌آن درنوشته‌های پهلوی ساسانی»، صص ۱۲٥ـ۳۰

۲. اوستا: vī.daēva. dāta- ؛ قانون ضد دیو؛ نام نوزدهمین نسك یا کتاب اوستای عهد ساسانی در دینکرد (گاثاها، صص ۲۸ـ۳۰) یا بیستمین آن در روایات داراب هرمزدیار (ج‌ا، صص ۳ـ۱۲) و یکی از پنج کتاب اوستای موجود. آن را وندیدادهم می‌نامند و مشتمل برقواعد و قوانین فقهی است وهرچند مضامین آن باگاهان، سرودهای آسمانی زرتشت، فاصله دارد، کتابی «در حذرکردن مردمان ازکارهای بد و از ابلیس... ودر جملهٔ شرح پلیدی و شرح آن» است که «الحال ما وشما برآن‌یزشن میکنیم و چون از نکبت اسکندرکتابها را بازجستند واز هر نسکی نیافتند هیچ نسك بجز ووینداد که تمام یافتند» (همان کتاب،ص ۱۲). این بیان،که دلالت برارجمندی وندیداد در نظر زرتشتیان در طی تاریخ دارد، با استنادهای متواتر به‌آن کتاب‌تأیید می‌شود. در شایست ناشایست بجز جددیو داد، نامهای وندیداد (فصل ۱۳، بند ۱۹) ونسك داد (فصل ۱۲، بندهای ٤، ۲۰، ۲۳) یعنی کتاب قانون و آیین نیز برای‌آن به‌کار رفته است و بیش از دیگر نسکهای اوستا به آن استناد و اشاره شده است. ← مقالاتی دربارهٔ زبان و نوشته‌های دینی پارسیان، صص ۱۲۳ ـ ۳٤

۳. قواعد و قوانین، ونیز فتواها و نوشته‌های دینی.

٤. نخستین پایهٔ گناهان است. نام آن در اوستا نمی‌آید ودر فصل ۱٦، کتاب شایست ناشایست تعریف نمی‌شود. در وندیداد پهلوی(فرگرد ٦، بند ۹، تفسیر، ص۲۱۰س۸) اصطلاح framān spoxtan (= به‌تعویق انداختن یا اجرا نکردن دستور یا تقاضا) و در پتت پشیمانی بلند (زنده خرده اوستا، ص٦٥) handarz framān (= اندرز فرمان، دستور و تقاضا در وصیت یا توصیه وسفارش) می‌آید که «فرمان» یا «فرمانی» شاید کوتاه شدهٔ آنها باشد. در این پتت، گناه «اندرز فرمان» سرپیچی از وصیت در گذشتگان یا توصیه و سفارش مسافران تعریف شده است. تاوان وپادافراه آن در منابع گوناگون یکسان نیست وبه دلیل ارزش و نقشمندی وصیت در جهان باستان، مثلا در تقسیم ارث خاندان، گاهی سبکترین گناه هم به‌شماز نمی‌آید.

[Pahlavi] در بند ۲، شاید کوتاه شدهٔ framānī(g) (=فرمانی، گناه منسوب و مربوط به‌فرمان سپوختن یا اندرزفرمان) باشد.

← یادداشت ۱، ومراجع آن

٥. اوستا: agərəpta- ؛ تاوان و پادافراه آن در منابع گوناگون یکسان نیست. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

٦. اوستا: ava. oiripti- ؛ تاوان و پادافراه آن در منابع گوناگون یکسان نیست. ← یادداشت ۱، ومراجع آن

۷. اوستا: arəduš- ؛ تاوان و پادافراه آن در همه جا سی‌استیراست. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

زرتشتی دیده می‌شود، خودداری شد.

۲۱. ← یادداشت ۱۹

بند۲ : برای ڤۊ ← فصل ۱۱، بند ۲ ععو (ص۱، س۹ کوتوال)

۲

1. čē pad sedīgar fragard ī ǰud-dēw-dād ī mēdyōmāh paydāg kū [ka be zūr gyan dād] andar ān zamān ka gyān be šawēd, ka-š sag-ē andar pāy bast ēstēd; pas-iz nasuš abar ōh dwārēd ud pas ka-š dīd,ā-š nasuš ōh zad.

هان ادر فرگرد[۱] سوم جدیوداد میدیوماه[۲] پیدا < است > که درآن زمان که جان < از تن > بشود، اگر سگی در < کنار > پای او (= شخص میرنده) بسته باشد؛ پس نیز < چون > نسوش بر < وی > هجوم بَرَد، آنگاه چون < سگ > آن < جسد > را دید، پس نسوش[۳] رانده شود[٤]

2. ēn kū sag kē nasuš zanēd kadār? pasušhōrw[5] ud wišhōrw[6] ud wohūnazg[7] ud tarrog[8] ud rōɣwīg(?)[9], ud pad rōɣwīg(?) ǰud-dādestān bud hēnd: wind-ohrmazd az čāštag ī abarag be guft kū nē zanēd.

این که < آن > سگ که نسوش را براند، کدام < است > ؟ سگ گله[٥] و سگ خانه[٦] و سگ شکارگر[۷] و توله[۸]، و < سگ > روباه گونه[۹]، و دربارۀ روباه گونه < صاحبان رای > ناهمداستان بوده‌اند: وند هرمزد از چاشتۀ ابرگ بگفت که < روباه گونه نسوش را > نراند.

3. sag nasuš pad ān zamān zanēd ka gōšt wēnēd, ka mōy ayāb nāxun wēnēd, nē zanēd.

سگ نسوش را در آن زمان براند که گوشت < مرده > را بیند، اگر
< تنها > موی یا ناخن < او > را بیند < نسوش را > نراند.

4. sag-iz ī kōr, pad ān zamān zanēd ka pōzag abar nasā nihēd[11], ud ka abar mōy ayāb nāxun nihēd, nē zanēd.

سگ کور نیز، در آن زمان < نسوش را > براند که پوزه برنسا نهد،
واگر بر موی یا ناخن < آن، پوزه > نهد، < نسوش را > نراند.

5. murwag kē nasuš zanēd se hēnd: sār ī gar ud warāγ ī syā ud karkas. murwag-iz pad ān zamān zanēd, ka-š sāyag abar abganēd. andar āb ud ābgēnag ud ēwēnag ka-š wēnēd, nē zanēd.

< آن > مرغ که نسوش را می‌رانند، سه < مرغ > اند: سارگر (=
کوهی) و کلاغ‌سیاه و کرکس. و مرغ نیز در آن زمان < نسوش
را > راند که سایه بر آن (=جسد) افکند. در آب و آبگینه وآیینه،
چون آن (= جسد) را بیند، < نسوش را > نراند

6. zan ī ābustan wind-ohrmazd guft kū pad dō mard barišn, har dō pad baršnūm be šōyišn; ud nasā ka be barēnd, sar[12] ō hazzān ōrōn kunišn.

وند هرمزد گفت که < اگر جسد > زن آبستن‌را با دومرد ببرند، هر
دو به برشنوم باید شستشو کنند؛ وچون نسا را ببرند، < پس ابتدا >
باید سر < جسد > را درون دخمه کنند۱۲.

7. ud padwēšag rāy, dō pad ēk bār nē barišn ud dō pad ēk[13] mardōm ne šāyēd: sag-ē ud mardōm-ē šāyēd.

به علت < سرایت > عفونت، دو < جسدرا > به‌یک‌بار نباید حمل کنند،
ودو < جسدرا > با یک مردم (= کسانی واحد) < حمل کردن > مجاز
نیست. < هریکی را > سگی < دیگر > ومردمی < دیگر > شاید (=می باید)۱۳.

8. har kē pahrēz ī nasā dānēd, šāyēd: kōdak dō ī hašt sālag kē pahrēz dānēd, šāyēd; zan dō ī daštan, ayāb dō ī nasā, ayāb mard-ē ud zan-ē ud aburnāyag-ē ī hašt sālag, šāyēd.

هر که پرهیز (= آداب وآیین) نسا <حمل کردن> داند، شاید (=مجاز است) <که آن را حمل کند>: دو کودك هشت ساله که پرهیز <حمل نسا> داند، شاید؛ دو زن دشتان یا دو <زن> که نسامند[۱۴] <باشند، >یا مردی وزنی و نابرنایی هشت ساله، شاید <که جسد را حمل کنند>.

9. hamāg nihuftag nē barišn, čē nasā nigānīh. pad wārān burdan margarzānīg.

<جسد را> سراسر نهفته (= پوشیده) نباید حمل کرد، چه <در حکم> دفن نسا <است[۱۵]>. بردن <مرده> در باران، <گناه> مرگرزانی <است>.

10. ka abr hēmōn[16] būd ēstēd, az xānag be burdan pādixšā, ud ka pad rāh wārān gīrēd, abāz ō xānag āwurdan nē pādixšā; ud ka pēš dahlīz-ē ast, anōh be ēd nihēd. ān kē-š dahlīz xwēš, ka-š bīm-ē, pādixšā ka andar nē hilēd. u-š pas be ō gyāg barišn ud ka āb ēd nēzag balāy andar ēstēd, pas-iz be nihēd, be awarēd. ٤

چون <آسمان از> ابرآکنده[۱۶] بوده باشد، <جسد را> از خانه بردن جایز <است>، وچون در راه باران گیرد، باز به خانه آوردن <آن> جایز نه <باشد>؛ وچون <در> پیش (= درنزدیکی) دهلیزی باشد، <جسد را در> آنجا می‌تواند بنهد. <آن کس> را که دهلیز متعلق به اوست، اگر بیمی <باشد>، جایز <است> که <جسد

را<در <آن دهلیز> راه ندهد. پس، آن را به جای <خود> (= دخمه) باید بُرد وهرچند آب به بلندی یك نیزه‌برایستد، پس نیز <جسد را در دخمه> باید بنهد <وباز> آید.

11. mēdyōmāh guft kū: hadị warr-ē azabar ī ān gyāg be ē bandēd, azēr hušk be ē kunēd ud nasā azēr ī ān warr be ē nihēd, warr stānēd, be āwarēd![17]

میدیو ماه گفت که هان! <حامل‌جسد> باید سایبانی بر فراز آن جای ببندد، زیر <آن را> همی خشك بکند ونسارا همی زیر آن سایبان بنهد؛ <آنگاه> سایبان را بر گیرد <وجسدرابه‌دخمه> بیاورد.[۱۷]

12. az panǰom fragard ī ǰud-dēw-dād mēdyōmāh ēdōn gōwēnd kū ān gyāg kū-š gyān be šawēd, ka abar wistarag-ē be mīrēd ud mōy-ē ayāb handām-ē ō bālēn-gāh ud zamīg ēstēd, hambun-iz ham-gōnag, rēmanīh zamīg tā ō āb frōd barēd.

از فرگرد پنجم جددیو داد میدیوماه، چنین گویند که<در> آن جای که وی (= کسی) را جان <از تن> بشود،چون‌بربستری‌بمیرد و مویی یا اندامی<ازاو> بربالین گاه و<بر> زمین ایستد (=تماس یابد و قرار گیرد)، <هرچند> اندکی <باشد> همان‌گونه (=اندازه و مقدار جای)، زمین ریمنی را تابه آب <زیرزمین،درخود> فرو می‌برد.[۱۸]

13. ud ka abar taxt, pāyag abāg zamīg nē ēw-kardag, ka-š mōy-ē ayāb handām-ē abāz ō taxt ēstēd, frōd nē barēd.

وچون بر تخت <بمیردو> پایهٔ <آن‌تخت> بازمین یکساخت نه <باشد>، پس اگر <تار> مویی یا اندامی از وی برتخت بازایستد (=قرار گیرد)، <زمین ریمنی را در خود> فرو نبرد.

14. ka abar zamīg ī gač-kard be mīrēd, gač rēman ud ka ān gač be kanēnd ud did abāz rēzēnd, pāk.

چون بر زمین مفروش از گچ بمیرد، گچ ریمن < است > واگر آن گچ را بکنند و < گچی > دیگر باز ریزند، < پس آنجا > پاك < است >.

15. ka abar sang-ē be mīrēd, ud sang abāg zamīg ēw-kardag, sang pad sāl drahnāy, abāg zamīg pāk be bawēd; ud ka ān sang[19] be kanēnd, sang rēman ud andar zamān ōh šōyišn.

چون بر سنگی بمیرد، وسنگ بازمین یکساخت < باشد >، سنگ در طی یکسال، بازمین پاك بشود؛ اگر آن سنگ را بکنند، سنگ ریمن < است >، و در زمان (= بیدرنگ) همانا باید < آن را > شست.

16. ka sang abāg zamīg ast ī ēw-kardag ud ast ī ǰud-kardag, ud abar be mīrēd, sang ān and gyāg čand nasā abar mad, rēman. ka-š be hilēnd, pad sāl drahnāy abāg zamīg pāk be bawēd; ud ka be kanēnd sang hamāg rēman andar zamān ōh šoyišn. ka sang abāg zamīg nē grift[20] ēstēd, azabar zamīg, sang hamāg rēman, andar zamān ōh šoyišn.

چون سنگ بازمین < بخشی > یکساخت است و < بخشی > جداساخت است و < کسی > بر < آن > بمیرد، سنگ آن اندازه جای که نسا بر < آن > آمده است، ریمن < است >. هرگاه آن را رها کنند، در طی سال، < همراه > با زمین پاك بشود؛ واگر < آن را > بکنند، همهٔ سنگ ریمن < است >، در زمان < آن را > همانا باید شست. هرگاه سنگ با زمین < یکساخت و > گرفته نباشد، < و > بر فراز زمین < باشد >، همهٔ سنگ ریمن < است، و > در زمان < آن را > همانا باید شست.

۸. اوستا: -xᵛara ؛ تاوان و پادافراه آن در همه جا شصت استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

۹. اوستا: -bāzu. ǰata ؛ نام آن در وندیداد نمی‌آید ودر پهلوی به‌صورت bāzā zanišnīh (تاوادیا، ص ۱۳) ذکر می‌شود. گناه بازای «زدن‌زخم بردست یا شکستن‌آن، چنان‌که سه انگشت بریده شود» (پتت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص۶۶)، و تاوان و پادافراه آن همه جا نود استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

۱۰. اوستا: -yāta ؛ نام آن دروندیداد نمی‌آید. «شکستن پای یا زدن زخمی به‌اندازهٔ سه تا چهار انگشت برپای» گناه یات است (پتت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص ۶۶)، و تاوان و پادافراه آن همه جا صد و هشتاد استیر است. ← یادداشت ۱، و مراجع آن

۱۱. اوستا: -paratō.tanu-,tanu.parəθa-,pasō.tanu سنگینترین گناهی است که تاوان دنیوی دارد و هشت تا پانزده تنافور معادل گناه مرگرزان است، یعنی گناهی مستوجب مرگ (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۰۴). «زدن زخمی که مردم را لنگ کند یا از کار کردن بیندازد یا اندازهٔ آن زخم پنج انگشت تا یك گره، یعنی ده انگشت باشد.» یك‌تنافور گناه (پتت پشیمانی بلند، زندخرده اوستا، ص۶۶)، و تاوان وپادافراه آن همه‌جا سیصد استیر است، و سیصداستیر ثروتی است‌که درروزگار ساسانیان، هر خانواده با داشتن آن دیگر ناداشت و بیچیز شمرده نمی‌شد (فصل ۸، یادداشت ۸). ← یادداشت ۱، مراجع آن

۱۲. متن: [illegible] ؛ به پیروی از تاوادیا چنین قرائت شد.

۱۳. استیر (=سیر)، همانند درم، هم واحد وزن است وهم واحد پول. از آنجاکه سنجیدن کرفه وگناه در ترازوی رشن‌ایزد، در روز شمار مطرح است،ونیز واژهٔ «وزن» برای این اندازه‌گیری به‌کار رفته است (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۰۱)، وست ودیگران معنای اول را درست دانسته‌اند. تاوادیا آن را واحد پول می‌گیرد، زیرا هم واژهٔ «ارز» در این بند به‌کار رفته است وهم از پرداخت تاوان‌و جریمه، حتی در اوستا به صورت پرداخت بها یا عین جانوران اهلی کوچك‌وبزرگ ومتوسط یادشده‌است.باید‌افزودکه‌اصطلاح tōzišn pad xwāstag ud puhl pad aštar ud srōšōčarnām (= تاوان با خواسته وتنبیه با شلاق وتازیانه) به‌کاررفته‌است (خواستوانیفت، ص۴۱). برای مثال، در مادیان هزار دادستان، تاوان تجاوز به‌زن کسان سیصد استیر است که باید به‌سالار، یعنی شوهر یا پدر یا مرد دیگری که بزرگ دودمان است، پرداخت شود (ص ۷۳، س۷). معهذا، هنگامی که از کرفه وسنجیدن آن با استیر ودرم سخن می‌رود، معنای وزن از آن برمی‌آید، بویژه‌که این‌دو مفهوم، در فصل ۱۶ شایست ناشایست در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند: تاوان وپادافراه. تاوان دنیوی است وبا پول اندازه‌گیری می‌شده است، وپادافراه اخروی است و آن را با

سنگ و وزن می‌سنجند: «کرفه به‌سنگ زیاد شود» (صد درنثر، ص ۲،س۱۵).
⟵ یادداشت ۱٤.

۱٤. درم هم مانند استیر، واحد پول ونیز وزن است. باوجود این، بعید می‌نماید که از واژهٔ «درمسنگ» معنای پول برآید. ⟵ تاوادیا، صص ۱۵ — ۱٦؛ تمدن ایران ساسانی، ص ۲۵۰

۱۵. منظور دهندهٔ فتوی و صاحب رای و نظر است؛ دستور چاشیدار: «که هستند بظاهری اندر هر دو جهان ٥ن دستور چاشیدار یعنی هر که فرمان اینجهان و آن جهان بیاموزد» (خورده اوستا. دستور تیرانداز، ص۱۱) ⟵ یادداشت ۱۹

۱٦. متن: [Pahlavi script] ؛ این واژه، مثلا، دردینکرد (مدن، ص ٤۵۱، س۱) هم به کار رفته است.

۱۷. اوستا: paoiryō. t̰kaēša- ؛ پوریوتکیشان آموزگاران ودانایان نخستین در آیین زرتشتی‌اند وتنسر پوریوتکیش یکی از آنان است (دینکردمدن، ص ٤۰٦، س ٦). در شایست ناشایست بارها به پوریوتکیشان وشیوهٔ آنان اشاره می‌شود‌و نیز ظاهراً نامهای خاصی که خواهد آمد، از آن همان آموزگاران و چاشیداران و پوریوتکیشان است که آیین زرتشتی را، به‌شکلی که اینك مـی‌شناسیم، ساختـه و احکام دینی وشرعی آن را پدید آورده‌اند. ⟵ زبان ادبیات پهلوی، ص ۷۸

۱۸. نام این مفسر اوستا ودستور چاشیدار در دستنویسهای گوناگون به‌شکل [Pahlavi script] ، [Pahlavi script] می‌آید و نیز گاه [Pahlavi script] در آن به‌شکل [Pahlavi script] نوشته می‌شود. صورت درست آن باید [Pahlavi script] یا [Pahlavi script] باشد که در زند فرگـرد وندیداد هست (دستنویس TD_2 ، ص ۵۰۹، س۱۰؛ ص ۵۳۷، س۵؛وجزاینها)؛ و موارد دیگر (مثلا زندوندیداد ص ٦٦، س٤ ، ص۷۰،س۱۱؛ ص۳۱۸، س۲) همین قرائت را تأیید می‌کند.

۱۹. از مصدر čāšīdan = آموختن؛ به‌همین صورت در فارسی زرتشتی به‌کار رفته است (مثلا روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص۱۲۱، س ۱۵ و۱٦) و نیز واژهٔ چاشیدار در فصل ۱۳، بند ۲۹،واژهٔ čāšišn می‌آیدو نیز مثلا در مادیان هزار دادستان، از اختلاف چاشتهٔ میدیوماهی وابرگی در تقسیم ارث یاد شده است (ص۵۲؛ نیز ص ۲۲، س ۵ و ٦؛ ص ۲٦، س٦؛ ص۳، بخش الف. س٦؛ ونیز فصـل ۳، یادداشت ۱۸) ونیرنگستان براساس چاشتهٔ پیشگسری است. باید منظور از «سه‌چاشته» در بند ٤، ونیز روایت امیداشاوهیشتان (ص۸۲، س٦)، میدیوماهی و ابرگی و پیشگسری باشدکه در زند فرگرد وندیداد بارها ازآنها سخن می‌رود (مثلا، ص۵۷۱؛ صص۵۷۳ — ٤ ؛صص۵۸۰ — ۱؛ ص ٦۳۰، س ۱۰ و ۱۱). ⟵ زبان و ادبیات پهلوی، ص ٤٦

۲۰. برای سهولت تلفظ و حفظ شکـل آشناتـر از آوردن صورت سوسیوس (مثلا، روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص ۳۵۷) ، شوشیوس، سوشیوس، کـه در فارسی

17. sargēn, ādurestar, ka-š <nasā ud[21]>zan ī daštān han-dām abar rasēd, har dō rēman; ud namak ud gač ī pad kardag ī sang[22], ēdōn čiyōn sang.

سرگین و خاکستر، چون نساواندام زن دشتان بر آن رسد، هردو ریمن < است > ؛ و نمك و گچ که به کردار سنگ < باشد > ، چنان < است > چون سنگ.

18. agar abar bān-ē be mīrēd, ka-š handām-ē ayāb mōy-ē abāz ō kanār ī bān ēstēd, bān tan masāy tā ō < tu-hīg, ud zamīg tā ō >[23] āb, rēman; ud hamāg barsom ī andar ān xānag, ud az ān gyāg kū rēmanīh frōd ba-rēd, tā ō barsom sīh gām ī se pāy ast, ē barsom nē rēman. ud ka-š mōy ayāb handām ō fragān nē mad ēs-tēd, bān tā ō tuhīg rēman.

اگر بر بامی بمیرد، هرگاه اندامی یا مویی از وی به‌کنار بام باز ایستد، بام به‌اندازهٔ تن < وی > تابه‌تُهیگی ،زمین‌تابه‌آب < زیرزمین > ، ریمن < است > . و < نیز > همهٔ برسمی که در آن‌خانه < است > پس از آن جای که ریمنی‌را < درخود > فرومی‌بُرَد < اگر > تابه بُرسَم، < به اندازهٔ > سی‌گام سه‌پای < فاصله > باشد، همی برسم ریمن نه < شود >.و هرگاه موی یا اندام او بر فرگان[۲۴] نیامده باشد، بام تابه تهیگی (= فضای زیر سقف) ریمن < است > .

19. ud ka abar raf-ē[25] be mīrēd, tan masāy tā ō āb rē-man; sāl drahnāy, abāg zamīg pāk be bawēd.

واگر بر رفی بمیرد، به‌اندازهٔ تن < وی > تابه آب < زیرزمین > ، ریمن < است و > در طی سال بازمین پاك بشود.

20. puhl ī bastag ēdōn bawēd čiyōn bān.

<حکم> پل بسته (= ساخته‌شده) ایدون باشد چون <حکم> بام.

21. ka abar bān ī warm-ē be mīrēd, ān-iz ēdōn bawēd čiyōn bān.

چون بربام آب‌انباری بمیرد، <حکم> آن‌نیز ایدون باشد چون <حکم> بام.

22. ka andar warm-ē be mīrēd, ka-š handām-ē ayāb mōy-ē ō fragān[30] nē ēstēd, rēmanīh frōd nē barēd; ud ka-š abāz ēstēd, frōd barēd. pādixšā ka be kanēd ud did-iz abāz rēzēd, ud pāk.

چون در آب‌انباری بمیرد، اگر اندامی یا مویی از وی، بر فرگان <آب‌انبار> نایستد، <زمین> ریمنی را <درخود> فرونبرد؛ واگر <اندام یا موی> وی بر <برفرگان> باز ایستد، <پس زمین ریمنی را> فرو می‌برد، جایز <است> که <پوشش کف آب انبار را> بکَنند و <پوشش> دیگری <برآن> باز ریزند، پس پاك <است>.

23. ka pad xafagīh ud rasan andar galōg be mīrēd, ka-š be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd; ud ka-š be ōbastan bīm, ka-š ān bīm az kust-ē, pad ān kust frōd barēd; ud ka be ōbast, ān and frōd barēd čand ōbast. ٦

چون با خفگی و رسن در گلو بمیرد، اگر <با> افتادن‌وی بیم <بر سپندارمذ> نیست[۲۶]، <زمین ریمنی را> فرو نبرد؛ واگر <بواسطهٔ> افتادن وی بیم <بر سپندارمذ رسد>، هرگاه وی را آن بیم از یك‌سو <باشد>، در آن سو <زمین ریمنی را در خود> فرو برد؛ و چون <جسد برزمین> بیفتاد، آن اندازه <از زمین ریمنی را در خود> فرو می‌برد که <جسد بر آن> افتاده است.

24. ka rāst nišast ēstēd, be mīrēd; ka-š az kust-ē ōbastan bīm, ān kust-ē; ud ka az har [kust-ē] čahār kust bīm, pad har čahār kust, frōd barēd; ud ka be ōbast, ān and gyāg čand ōbast, frōd barēd.

چون <کسی> راست‌نشسته‌باشد <و> بمیرد، اگر از یک‌سو <با> افتادن وی بیم <بر سپندارمذ رسد>، آن یک‌سو، و اگر از هر چهارسوی، <با افتادن وی> بیم <بر سپندارمذ رسد>، در هر چهار سو <زمین ریمنی را در خود> فرو می‌برد؛ وچون بیفتاد، آن اندازه جای که افتاده است، <زمین ریمنی را درخود> فرو می‌برد.

25. ud ka abar draxt-ē be mīrēd, ka-š pōst tarūn, ud az be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd; ud ka-š bīm tan masāy frōd barēd.

و چون بر درختی بمیرد، هرگاه پوست آن (=درخت)، تر <باشد> و از افتادن <وی سپندارمذ را> بیم نیست، <زمین ریمنی را در خود> فرو نبرد؛ واگر بیم <از افتادن> وی <بر سپندارمذ رسد، زمین ریمنی را> به اندازهٔ تن <آن کس، درخود> فرو می‌برد.

26. ud ka draxt pōst hušk, ka-š bīm ud ka-š nē bīm, frōd barēd.

و چون درخت را پوست خشک <باشد>، چه <از افتادن> وی <بر سپندارمذ> بیم <رسد> و چه <از افتادن> وی <بر سپندارمذ> بیم نه <رسد، زمین ریمنی را در خود> فرو می‌برد.

27. ka abar tāk ī draxt be mīrēd ī tarun, ka-š az be ōbastan bīm nēst, frōd nē barēd.

چون برشاخهٔ درختی بمیرد که تر <باشد>، اگر از افتادن وی <بر سپندارمذ> بیم نیست، <زمین ریمنی را> فرو نبرد .

28. ud ka-š bīm, ayāb tāk ī draxt ē hušk, ka-š hambun-iz mōy-ē ayāb handām-ē abāz ō draxt ī mādagwar ēstēd, tan masāy frōd barēd.

وا گر< از افتادن> وی<برسپندارمذ> بیم <رسد>، یا شاخه درخت همانا خشك <باشد>، اگر از وی اندك مویی یا اندامی بر درخت اصلی (=تنهٔ درخت) باز ایستد،< پس> به‌اندازهٔ تن <وی>، زمین ریمنی را درخود> فرو می‌برد.

29. ud ka-š abāz ō draxt ī mādagwar nē ēstēd— bē ka-š az be ōbastan bīm_tā frōd nē barēd.

واگر< مویی‌یا اندامی> از وی بر درخت اصلی (=تنهٔ درخت) باز نایستد— مگر آنگاه که از افتادن وی بیم< بر سپندارمذرسد> —تا (= پس) <زمین ریمنی را در خود> فرونبرد.

30. ka-š nasāy-ē az bērōn pad xumb-ē abāz ēstēd, kē-š may andar, ā xumb rēman, may pāk. ۷

چون نسایی از بیرون بر خمی بازایستد (= قرار گیرد) که میْ در آن< است>، پس خم ریمن، <اما> می‌پاك <است>.

31. ud ka andarōn, andar xumb, ud andar may be mīrēd, agar-iš hambun-iz mōy-ē, ayāb garzag pad xumb abāz nē ēstēd, may rēman ud xumb nē rēman.

و چون اندرون، در خم، درمی‌بمیرد، اگر اندك‌مویی <یااندامی از نسا، و> یا گرزه (= مار، موش) برخم بازنایستند، می‌ریمن< است> و خم ریمن نه <باشد>.

32. ka xumb ī rōɣn andar, u-š az bērōn nasā pad-iš abāz ēstēd, ēd-iz ka-š andarōn ēstēd; ēd rāy čē rōɣn bērōn āyēd ud abāz ō andarōn šawēd, har dō rēman.

xumb ud rōɣn; ud xumb-iz pad huškwar[27] čiš andar kardan nē šāyēd.

چون خمی که روغن در< آن باشد >، از بیرون نسا بر آن باز ایستد،
< پس > این نیز < چنان باشد > که < نسا > در درون آن ایستد؛ زیرا
که روغن بیرون آید و باز به درون رود، هردو ریمن < است >: خم
و روغن؛ و خم را در خشکی نیز< هیچ >چیز در < آن > کردن نشاید
(= جایز نیست).

33. ka garzag-ē andar xumb-ē kē may andar, har dō agār ud rēman; čē padwēšag kunēd.

چون گرزه‌ای (= ماری، موشی) درخمی < باشد > که‌می در < آن
است >، هردو کار نابردنی و ریمن < است >، زیرا سرایت‌عفونت‌می‌کند.

34. ud ka ǰordā andar, ā xumb rēman ud ǰordā pāk, ud ka <andar> andarōn ī xumb, hambun-īz abāz ō xumb nē ēstēd, ǰordā ān and gyāg čand garzag āwarēd mališn—ī garzag abar šud ēstēd, ē mālišn ī garzag šuhr ast ān < ī > mīrišn[28]— be stānišn ud be abganišn.

و چون غله در درون< خم باشد >، اگر گرزه‌ای در کنار خم بمیرد >،
پس خم ریمن و غله پاك < است >، و اگر در اندرون خم < بمیرد،
چنان که > هیچ < اندامی از وی > بر خم باز نایستد، غله را < از >
آن چند جای که گرزه < بر آن > تماس یافته است — < یعنی > که
< پلیدی > گرزه بر < آن > رفته باشد، < و > همانا < محل > تماس
منی گرزه است در مردن —، < پس > آن مقدار غله را > باید بر --
گرفت و < به‌دور > افکنند.

35. ud ka mōy ayāb nasā hambun-iz abāz ō xumb ēstēd, xumb rēman; bē pad huškwar šāyēd.

و چون موی یا اندکی نسا بر خم بازایستد، خم ریمن <است> امادر خشکی < استفاده از آن > مجاز است.

36. xišt ud xāk ud čārug pad čiš ī xwēš jud-kardag, ud abāg zamīg ēw-kardag. pad čiš ī xwēš jud-kardag būdan ēd kū ān and gyāg čand nasā abar rasēd, rēman; abāg zamīg ēw-kardag būdan, ēd kū rēmanīh tā ō āb frōd barēd.

۸

خشت و خاک و ساروج بخودی خود جُد ساخت و با زمین یکساخت <است>. بخودی خود جد ساخت بودن، این < است > که آن اندازه جای که نسا بر < آن > رسد، ریمن < است >؛ و با زمین یکساخت بودن، این < است > که ریمنی را تا به آب < زیرزمین > فرومی‌برد.

37. sargēn ud ādurestar ud ārd, ud abārīg čiš ī ārdag, pad čiš ī xwēš ēw-kardag ud abāg zamīg jud-kardag. pad čiš ī xwēš ēw-kardag būdan, ēd kū-š ka-š nasā abar rasēd, hamāg rēman; ud abāg zamīg jud-kardag būdan, ēd kū ka-š nasā abar rasēd, zamīg rēman nē kunēd[29].

سرگین و خاکستر و آرد، و دیگر چیزهای آردی (=گردمانند)، بخودی خود یکساخت و با زمین جد ساخت < است >. بخودی خود یکساخت بودن، این < است > که چون بر آن نسا بر رسد، همگی ریمن <شود>؛ و با زمین جد ساخت بودن، این < است > که چون نسا بر آن رسد، زمین را ریمن نکند.

38. xānag-ē kē yazišn sāxt ēstēd, u-š sag ayāb mardōm andar be widerēd, naxust kār ēn kunišn kū ātaxš az anāgīh be bōxtišn. agar-iz ātaxš ēdōn be tuwān bur-

dan kū pad se gām ī nasā, be barēnd; pas-iz be barišn ud dēwār nē burišn.

خانه‌ای که یزشن < در آن> ساخته باشد و سگ یا مردم در آن درگذرد، نخست کاراین باید کرد که آتش را از بدی بایدرهانید نیز اگر آتش را ایدون بتوان برد که‌درسه گام < فاصله> ازنسابیَرند، پس‌نیز < آن را چنین از خانه > بباید برد، ودیوار را نبایدبرید.

39. rōšn guft ē gilēn ōh brīnišn, gačēn nē brīnišn.azēr ud azabar, pad bōdozᵉtīh ī dēwār, nē āmār.

روشن گفته است که < دیوارِ> گِلی را همانا باید برید، < ودیوارِ> گچی را نباید برید.< برای بردن آتش، اگر> زیر و بالای< دیواررا بشکافند، آن کار> به عنوان <گناه > بویوزد[۳۰]< در مورد> دیوار، شمرده نه< می‌شود >.

40. ātaxš andar se gām ī nasā hurdan, tanāpuhl-ē wināh; ud ka tābišn ō nasā rasēd, margarzān.

آتش را در سه گام نسا بردن، یك تنافور گناه<است> و چون تابش <آن > به نسا رسد ، < گناهِ> مرگرزان است.

41. xwarišn ī sāxtag andar ān xānag hamāg agār, ud ān ī nē sāxtag, nō šab, māh drahnāy andar abāyēd.

خوردنی ساخته (= آماده) در آن خانه همه بکار ناپیردنی (=غیر قابل استفاده)< است > و آن که ساخته‌نه < باشد ،گذشتن > نه شب < یا > مدت < یك > ماه [۳۱] < بر آن > ضرور است.

42. wastarag-iz ham-gōnag, bē ān ī pad tan dārēd, ān-iz ī andar ān zamān nē pāk, čē,andar kār ēstēd.

< حکم > جامه نیز < به> همان‌گونه<است>، مگر آن را که بر تن داشته

باشد، < که > آن نیز اندر آن زمان (= نه‌شب یا یکماه) پاك نه < شود > ، چه، در کار (= حال استعمال) بوده است .

۹

43. ud zōhr-iz ī stad ēstēd ud ān gyāg ēstēd, zamānīg be ō āb barišn, ǰīw-iz — ǰum — ham-gōnag.

و زوهر[۳۲] را نیز که برگرفته شده است، و آن را < که در > جای < نخستین خود > است، در زمان باید به آب برد، < حکم > شیر— < که آن را > جوم < خوانند >[۳۳]— نیز < به > همان گونه < است >.

44. yašt ǰāmag, wind-ohrmazd guft kū nō šabag, māh drahnāy andar abāyēd; dibīr guft kū hād! ka dast-šōy kunēnd, be šōyēd, andar zamān pāk be bawēd.

< دربارهٔ > جامهٔ یشت[۳۴]، وندهرمزد گفت که < گذشتن > مدت نُه شب < یا > یك ماه < بر آن > ضرور است.[۳۵] دبیر گفته است که هان! چون دستشوی[۳۶] < بر آن > کنند < و > بشوید ، در زمان پاك بشود.

45. agar andar xānag-ē ast ē ganǰēnag-ē ud andar dargāh be mīred, agar ēdōn kū dar frāz kunēnd ud nasā ō ēn kustag āyēd, tuhīg ī ēn kustag rēman, ud agar nasā ō ān kustag āyēd, tuhīg ī ān kustag rēman; ka ō har dō kustag āyēd, ēwāz tuhīg ī dargāh tanīhā rēman, xānag har dō pāk.

اگر در خانه‌ای (= اطاقی) گنجینه‌ای باشد و در درگاه < آن > بمیرد، اگر چنان < باشد > که چون در فراز کنند (= ببندند یا باز کنند)، پس نسا به این‌سوی آید، فضای این سوی ریمن < است >، و اگر نسا به آن سوی آید، فضای آن سوی ریمن < است >؛ اگر به هردو سوی آید، فقط فضای درگاه بتنهایی ریمن < و > خانه (= اطاق و اطاقك) هردو پاك < است > .

46. ud gumbad ī ātaxšān ī wahram, tuhīg rēman nē bawēd.

و گنبدِ آتـشانِ بهرام را تُهیگی (=فضای درون) ریمن‌نشود.[۳۷]

47. agar pad wiškar be mīrēd, xwarišn ī sāxtag ī andar se gām hamāg agār, ud bē az čahār gām, nē rēman.

اگر در بشکرد[۳۸] (= شکارگاه و بیابان) بمیرد، خوردنی ساخته که در سه گام < او باشد> ، همه به کار نابردنی <است>، و بیرون از چهار گام، ریمن نه <شود> .

48. xwarišn ī sāxtag, ēn čiyōn nān ud gōšt ī puxtag, brištag ud xwardīg ī kardag.

خوردنی ساخته چیزهایی چون نان و گوشت پخته < یا > برشته و خوردی[۳۹] آماده شده < است > .

49. ud warr ī ātaxš ī wahrām, pad paymānag, rēman ōh bawēd.

و پوشش (= خاکستر) آتش بهرام، به اندازهٔ< معین> ، همانا ریمن شود.

50. ātaxš ī pad ān xānag andar barēnd kē nō šabag ud māh drahnāy pad pāk būdan andar abāyēd, pad andar burdan tanāpuhl-ē winūh ud pad abrōxtan, tanāpuhl-ē; ud har xwargī be mīrēd, be mānēd, tanāpuhl-ē wināh.

آتش را که درآن خانه (= اطاق) برند که < گذشتن>مدت نه شبه و < یك >ماهه برای پاك‌شدن <آن> ضرور است،برای درون‌بردن <آتش >،یك تنافور < گناه >،و برای‌افروختن < آن >،یك‌تنافور <گناه> ، و < برای> هر اخگر که < ازآن آتش > بمیرد < یا > بماند ، یك تنافور گناه <خواهد بود> .

51. āb-iz pad andar burdan, framān-ē wināh, ud pad ān gyāg kū-š gyān be šawēd āb rēxtan, tanāpuhl-ē win-āh, ud pad ǰud gyāg rēxtan, yāt-ē wināh.

آب را نیز، برای درون بردن < در آن اطاق پاك نشده >، یك فرمان گناه، و < برای>آب ریختن در آن جای که او راجان < از تن> برود، یك تنافور گناه، و <برای آب > ریختن در جای دیگری <از آن اطاق > یك یات گناه< است >.

52. ud pādyabīh,pad andar burdan hamāg abādyāb.

و پادیابی[۴۰] (= چیزهای پادیاب و تطهیر شده) با درون‌بردن< در چنین اطاقی > همه بی‌پادیاب <شود >.

53. ud kē a-xwēškārīhā andar awiš šawēd, har bār-ē tan, wastarag be šōyišn ud u-š tanāpuhl-ē wināh, ud ka xweškārīhā andar šawēd, nē kirbag ud nē wināh.

و هراکه بی‌ضرورت[۴۱] درآن (=اطاق ریمن) برود، هرباری باید تن و جامه بشوید و او را یك تنافور گناه <باشد>، واگر به‌ضرورت‌در <آن > رود، <اورا> نه کرفه و نه گناه < باشد>.

54. ud ēn rēmanīh hamāg andar ān tehag[42] āmār ī ka gyān be šawēd. tuhīg ī rēman ham-garzagīh ī pad gōšt ud pad-iz mōy ud nāxun ōh bawēd.

واین ریمنی همه درآن‌مکان[۴۲] به‌شمار <است> که < کس‌را> جان <از تن> بشود: فضای ریمن < از> همگرزگی که با گوشت و نیز با موی وناخن < مرده روی می‌دهد> ، همانا< ریمن> شود.

55. hamgarzagīh ī pad abestāg paydāg, az kust-ē āmār ud hamāg ōh kunēd.[43] dazišn[44] ī pad abestāg paydāg, az har čahār kustag ōh kunēd.

همگرزگی که < گزارش آن > در اوستا پیدا < است > ، از یک‌سوی به شمار < می‌آید > و همه‌را < ریمن > می‌کند. ناپاکی که < گزارش آن > در اوستا پیدا < است >، از هر چهار جهت پدید می‌آید.

56. sōšyāns guft: hād! tā-š sag be nimāyišn ēdōn čiyōn andar ān zamān bawēd ka-š gyān be šawēd; āsrō ud artēštār ud wāstaryōš kār nēst, čē, ēwāz sag paydāg.

سوشیانس گفته است: هان! تا < زمانی که > آن (= مرده) را < به > سگ‌نشان دهند، چونان در آن زمان باشد که او را جان < از تن > بشود. < اختلافی میان > روحانی و جنگی و کشاورز < در > کار (= مطرح) نیست، چه، تنها < بازدیدن > سگ < در اوستا > پیدا < است[۴۵] >.

57. kay-ādur-bōzīd guft: hād! andar ān zamān āmār, ka-š gyān be šawēd, ud mādagwar ān ī kay-ādur-bōzīd guft: ka-š čiš-ē andarag rēmanīh, tā ō ān gyāg kū ān čiš ēstēd.

کی آدربوزید گفته است: هان! در آن زمان < ریمن‌شدن > به شمار < است > که اوراجان < از تن > بشود، و اصل آن < است > که کی‌آدربوزید گفته است، < زیرا > هر گاه چیزی را ریمنی دردرون < باشد > تا آن جای که آن چیز < هست، ریمنی نیز > باشد.[۴۶]

58. ka sag-ē ayāb gōspand-ē ayāb xūg-ē darōnīg[47] bawēd, šāyēd; čē, anōh frāz nē pahīkōbēd. aburnāyag ī andar aškomb, rēmanīh abāg mād.

اگر سگی یا گوسفندی یاخوکی < در آنجا باشد، هرگاه > محصور در چوب بست[۴۷] شود، شایسته‌است؛ چه،<در> آنجا < باجسد> برخورد نمی کند[۴۸]. کودک که در شکم < باشد، او را> ریمنی با مادر< است > .

59. zūzag hamrīt ōh kunēd ud petrīt nē.

<جسد > ژوزه (= جوجه‌تیغی،خارپشت) <دیگران‌را> همریت[۴۹] کند و پتریت نه < کند> .

60. hamrīt ān bawēd ka tan abāg nasā hamgarzag bawēd ud petrīt ān kē abāg ān kē pad nasā pahīkōft, hamgarzag bawēd; ud az hamgarzagīh ī abāg ōy ī yāzdahom, ham-gōnag petrīt ōh bawēd[50].

همریت آن باشد که تن بانسا همگرزه (= درتماس)شودوپتریت آن< باشد > که با آن کس که بانسا برخورد کرد، همگرزه شود؛ و از همگرزگی با آن که یازدهم <پتریت است، به > همان گونه <شخص > پتریت شود.

61. kabīg ud daštān petrīt ham nē kunīd(?)[51] ēstēd.

< جسد > کپی و < تماس‌بازن> دشتان پتریت هم نخواهد کرد.

62. sag ī pasūšhōrw ud ān-iz ī wišhōrw ud abārīg-iz, ham-gōnag hamgarzagīh hašt ōh barēd ud ka pad zamīg frōd barēd, andar ham zamān pāk, ud ān-iz ī pad aškōb mīrēd, tā ō tuhīgīh frōd barēd, sāl drahnāy rēman.

<جسد > سگ شبان و نیز آن که سگ خانه< است > ونیز دیگر < سگان > ، همان‌گونه همگرزگی را همانا < تابه > هشت‌کس > می‌بردو چون < ریمنی‌را > به زمین فروبرد، درهمان زمان < زمین > پاک <است> ، ونیز آن‌که بر اشکوب (=سقف یا طبقهٔ بالای خانه) میرد، < ریمنی‌را> تا به تهیگی (= فضای‌زیر سقف) فرو می‌برد،

< و در> درازای سال ریمن < است> .

63. kē nasā pad tan-ē barēd, margarzān; ud ē margarzān pad ān zamān bawēd ka nasā sag-nē-dīd, ud pad čār ud tuwān, a-xwēškārīh ǰumbēnēd, ēw-kardagīhā ǰumbēnēd ud dānēd kū wināh ī margarzān; ud nasā ī sag-dīd ud sag-nē-dīd ēdōn tā-š āmār dānišn! ud mard ī nizār tuwān margīh ud rēštagīh.

هر که نسا را بتنهایی حمل کند، مرگرزان < است >؛ و همانا مرگرزان در آن زمان باشد که نسای سگ نا دیده را، با < داشتن > چاره و توانایی، بی‌ضرورت بجنباند (= حرکت دهد) <و نیز> یکساخت (=بتمامی و کاملا) < آن را > بجنباند و بداند که گناه مرگرزان < مرتکب می‌شود >؛ و ایدون شمار < و حساب تفاوت میان> نسای سگ دیده و ناسگ دیده را بهتر می‌توان دانست! و مرد نزار توان (=بی توش و توان) < کسی است که با چنین کاری دچار> مرگ و بیماری < شود > .

64. abarag guft: hād! čār ud tuwān āmār nēst, čē, wināh ī margarzān, pad margīh ud rēštagīh, nē pādixšā kardan.

ابرگ گفته است: هان! چاره و توان به شمار نیست، چه، ارتکاب گناه مرگرزان به واسطهٔ < اجتناب از > مرگ و بیماری جایز نه < باشد > .

65. nasā ī sag-nē-dīd ka pad ē-hazār mard ǰumbēnēnd, pas-iz hēmōyēn tan rēman, u-šān pad pēšag[53] ōh šōyišn.

نسای سگ نادیده را اگر با یکهزار مرد بجنبانند، پس نیز همگی آنان را تن ریمن < باشد >، و آنان را همانا به بَرِشنوم[۵۳] باید شستشو کرد.

66. ud ān ī sag-dīd, bē ān ēwtom ka mard ēw-kardagīhā hamāg be ǰumbēnēd, enyā pad pēšag nē šōyišn.

وآن(=نسای) سگ دیده را، مگر< در> آن مورد خاص که< یک > مرد (=یک‌تن) بیکبارگی، یکسره < آن‌را > بجنباند (=حرکت‌دهد) پس او را به برشنوم شستشو کردن نباید.

67. ud ka hamgarzag bawēd, nē ǰumbēnēd; ā-š pad gumēz, āb šōyišn.

وهرگاه همگرزه (=در تماس) < بانسا> شود، < اما آن‌را > نجنباند؛ پس او را با گمیز< گاو و >آب باید شست.

68. ud ka nasā ī sag-nē-dīd, pad dār-ē be ǰumbēnēd, bē ān ēwtom ka hamāg be ǰumbēnēd, tā-š pad pēšag nē šōyišn.

وچون نسای سگ نادیده را ،با چوبی بجنباند – مگر <در > آن مورد خاص که یکسره < آن را > بجنباند – تا (=پس) اورا به‌برشنوم شستن نباید.

69. ud ka nasāy-ē ī sag-nē-dīd mard-ē pad dast ī any mard-ē be ǰumbēnēd, ka az dast ī mard kē ǰumbēnīd ud ān-iz kē dast ī xwēš nērōg andar, har dōwān tan rēman, u-š tanāpuhl-ē xwēš ud tanāpuhl-ē ōy ī did rāy ō bun; ēd rāy čē-š tan ī xwēš ud ān-iz ī ōy, har dō, pad wināhgārīh rēman kard.

وچون مردی بادست مردی دیگر، نسایی سگ‌نادیده را بجنباند، پس به واسطهٔ دست مردی که < آن را > جنبانیدونیز آن‌که نیروی‌دست خودش در< کار بوده است >، هردوان(=هردو) را تن ریمن<است> ؛ و او را یک تنافور < گناه از > خویش‌ویک تنافور < گناه > برای آن دیگری بر ذمه <است >؛ ازیرا که تن خویش ونیز آن کس را،

هردو، به گناهکاری ریمن کرده است.

70. ud ka-š nērōg ī ōy kē-š dast xwēš hambun-iz andar nēst, ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dār-ē ǰumbēnīd hē; ud ōy kē-š pad dast dāšt, pad rāh ī hamgarzagīh, pad pēšag šōyišn, u-š tanāpuhl-ē ōy rāy kē dast xwēš, ud xwar-ē xwēš rāy ō bun.

و چون نیروی آن‌کس که دست خودش هیچ‌در < آن‌کار> نیست، چنان باشد چون که به‌واسطه چوبی<نسارا > جنبانیده است ؛ پس اورا که < نسارا> با دست داشت (=گرفته بود)، به راه (=موجب و دلیل) همگرزگی (=تماس مستقیم)، به برشنوم باید شستشو داد، او (=آن‌که‌به‌واسطه دست‌دیگری نسارا بجنباند) را یک تنافور< گناه> برای آن کس که‌دست خویش < برنسا زد> ویک‌خور < گناه > برای خودش، بر ذمه < باشد>.

71. ka pad dast ī mard-ē, nasā be ǰumbēnēd ud nasā az ān ī sag-dīd, bē an ēwtom ka-š hamāg be čandēnēd, tā-š pad pēšag nē šōyišn.

اگر <کسی> با دست‌مردی <دیگر >، نسارابجنباند ونسا ازآن< گونه است >که سگ دید < باشد> ،مگر < در >آن صورت‌خاص که همهٔ (=سر تا پای) < نسا را> حرکت دهد، تا (= پس) او را شستشو به برشنوم‌ضرور نیست.

72. ka pad šab, gyāg-ē hamē šawēd ud fradāg anōh abāz āyēd ud nasāy-ē anōh sayēd, ud nē dānēd kū dōš ka man be āmad hēm anōh būd ayāb nē; ā-š pad ēd dārišn kū nē anōh būd.

اگر < کسی > در شب < در> جایی همی‌رود و فردا< به > آنجا بازآید و نسایی < در> آنجا افتاده باشد، و < او > نداند که دوش،

هنگامی که من آمدم <در> آنجا بود یا نه؛ پس باید فرض کند که <نسا در> آنجا نبوده است.

73. ramag-ē kē gōspand-ē andar kē-š nasā xward ēstēd; wēšag-ē kē draxt-ē andar, kē nasā andar gumēxt ēstēd; ud ēsmdān-ē kē ēsm tāk andar, kē čarbišn andar gumēxt ēstēd; abarag guft kū ramag ud wēšag warōmand kardan nē šāyēd, ud ēsm agār.

رمه‌ای که گوسفندی در <آن باشد> که نسا خورده است، بیشه‌ای که درختی در <آن باشد> که نسا به آن درآمیخته است، هیزمدانی که شاخهٔ هیزم در <آن باشد> که چربی <ناپاک> به <آن> درآمیخته است؛ اَبَرگ گفت که رمه و بیشه را مشکوک شمردن نشاید، و هیزم به کار نابردنی (=غیر قابل استفاده) <است>.

74. dar-ē kē nasāy-ē pad-iš pahīkōbēd: pad dar ī deh ud šahrestān, ham-dādestān būd hēnd kū pad ham kār be hilišn; pad dar ī bēdōm, ǰud-dādestān būd hēnd. nēw-gušasp guft ē pad ham kār be hilišn, čē, šāyēd; ud sōšyāns guft ē nē-šāyēd; ud pad abārīg dar, ham-dādestān būd hēnd kū nē šāyēd.

<حکم> دری که نسایی به آن برخورد کند، <چنین است>: دربارهٔ دروازهٔ ده و شهرستان همداستان بوده‌اند که <آن را> برای همان کار می‌توان گذاشت (=مورد استفاده قرار داد)؛ دربارهٔ در بیرونی <خانه>، ناهمداستان بوده‌اند. نیوگشسب گفته است که <آن را> برای همان کار می‌توان گذاشت، چه، شاید (= مجاز است)؛ و سوشیانس گفته است که نشاید و دربارهٔ دیگر درها همداستان بوده‌اند که <برای همان کار> نشاید.

75. dar ī xwēšīhā-gāh[54] pad ān ī daštānestān šāyēd, ud ān ī daštānestān pad ān ī hazzān šāyēd, ud ān ī hazzān pad čiš-iz kār nē šāyēd: ān ī xwārtar pad ān ī garān šāyēd.

درِ مستراح را به آنِ (= درِ) خانه دشتان (= جای اقامت زنان قاعده)[55] می‌توان <به کار> برد، و آن (=در) خانه دشتان را به عنوان آنِ (=درِ) دخمه می‌توان <به کار> برد، وآنِ (=درِ) دخمه را برای هیچ چیز< به‌کار نشاید برد: آن را که< آلودگی> سبک‌تر < باشد >، برای آن <جایگاه> که< آلودگی آن ، بیشتر> گران < باشد> ، می‌توان < به کار > برد.

76. kas kē pad winähgārīh, nasāy-ē ō āb abganēd, pad gyāg margarzān; ka ēk-ē abganēd, margarzān ēk, ud ka dah, pad ēd bār abganēd, ēg margarzān ēk, ud ka ǰud ǰud abganēd har ēk rāy margarzān.

کسی که به‌گناهکاری ،نسایی در آب افکند، در جای (=بیدرنگ) مرگرزان < شود >؛ اگر یکی را< در آب > افکند، یك < بار> مرگرزان، و اگر دَه < نسارا > به یك بار < در آب > افکند، پس یك < بار> مرگرزان <باشد>؛ و اگر < آنها را > جدا جدا < در آب > افکند، برای هر یکی ، < یکبار > مرگرزان < شود>.

77. āb kē nasā awiš abganēd, handāzag ī rēmanīh: se gām ī se pāy pēš ī āb, ud nō gām ī se pāy azabar ī āb, ud šaš gām ī se pāy az kustag ī āb, ud šaš gām ī se pāy pad zōfāy āb, ud se gām ī se pāy pad āb < ī > abar nasā; ud zahag zofrāy rēman.

آب را که < کس > نسا درآن افکند، اندازهٔ ریمنی < چنین است> : سه گام سه پای< از > پیش آب، و نه گام سه‌پای < بر> زِبَرِ آب، و شش گام سه پای از < هر> سوی آب، و شش گام سه پای درژرفای آب،

و سه گام سه‌پای در آب که‌برنسا <هست> وبه‌اندازهٔ ژرفای‌زه < آن > ریمن < است >.[٥٦]

78. ka mayān ī āb-ē ī wuzurg ī ēstādag abgand ēstēd, ā-š paymānag ham-gōnag; čand hamē āyēd ud šawēd, paymānag abāg hamē barēd.

چون < به > میان آبی که بزرگ و ایستاده < باشد، نسایی > افکنده شده باشد، پس اندازهٔ < ریمنی آن > همان‌گونه < است؛ و > هرچند < که‌آب > همی آید ورود، < آن > اندازه (= ابعاد) < ریمنی را > با <خود> همی برد.

79. ud ka mard-ē frāz rasēd ud nasāy-ē andar āb sayēd, ka-š be tuwān āwurd, u-š zyān-ē nēst, nē pādixša be hištan; bē ka be āwarēd.

وچون مردی فرارسدو نسایی در آب‌افتاده باشد، اگر بتواند آن را < بیرون > بیاورد، واورا زیانی نیست (=نرسد)، رها کردن < آن > جایزنه < باشد >؛ بناچار باید که <آن‌را ازآب بیرون > بیاورد.

80. sōšyāns guft kū ka zyān ast, pādixša kē be nē āwarēd; ud ka zyān nēst ud nē āwared, ā-š tanāpuhl-ē wināh.

سوشیانس گفت‌که اگر < او را > زیان باشد، مجاز < است > که < آن را از آب > درنیاورد؛ واگر < او را > زیان نیست و < از آب در > نیاورد، پس او رایك تنافور گناه < باشد >.

81. kay-ādur-bōzīd guft kū pad-iz zyān, nē pādixšā be hištan, bē ka be āwarēd; ka nē āwarēd, margarzān.

کی‌آدربوزید گفت که به واسطهٔ زیان هم < کسی > مجاز به رها کردن < نسا در آب > نخواهدبود، بناچار بایدکه < آن را > درآورد؛ چون درنیاورد، مرگرزان < است >.

۱۵

82. nēw-gušasp guft kū: hād! pad-iz zyān nē pādixšā, bē ka be āwarēd. ud ka pad zyān be nē āwarēd, ā-š tanā-puhl-ē wināh, ud ka-š zyān nēst ud nē āwarēd, marga-rzān.

نیو گشسب گفت که: هان! به واسطهٔ زیان هم < رها کردن نسا در آب > جایز نه < باشد >، بناچار باید که < آن را از آب در > بیاورد و اگر به واسطهٔ زیان < آن را از آب > در نیاورد، پس او را یك تنافور گناه < است > و اگر او را زیان نیست و < نسا را از آب در > نیاورد، مرگرزان < باشد >.

83. ud ka be kāmēd āwurdan, ā-š wastarag be nihišn, čē, wastarag rēman kunēd, ud har čē pēš tuwān, weh tuwān; ā-š be āwarišn.

وچون بخواهد < آن را از آب بیرون > آورد، پس باید جامه به‌در کُند، چه، جامه را ریمن کند و هرچه زودتر تواند < و > بهتر تواند پس آن را < از آب در > بیاورد.

84. ka-z-iš pad pahnāy ī āb be tuwān āwurdan, ēg-iz-iš be āwarišn, ud ka nē tuwān, pad drahnāy ī āb be awa-rišn. ud sag nimūdan, dō-mardīh rāy nē payišn.

نیز چون آن را بتوان از پهنای آب < به‌در > آورد، پس نیز آن‌را باید < چنین به در > آورد؛ و اگر نتوان، از درازای آب < آن‌را بیرون > باید بیاورد. و < جهت > نمودن < نسا به > سگ، برای هم‌پیوند شدن دو مرد نباید < منتظر > بماند.

85. u-š az nazdīk ī āb ēdōn be barišn kū ka be nihēd, āb-ē ī-š az nasā be āyēd, abāz ō āb nē rasēd, čē, ka āb ī az nasā be āyēd, ēw-kardagīhā abāz ō ōb rasēd, marga-rzān, ud u-š az ān frāz sag nimāyišn ud pad dō mard be barišn.

واز نزدیك آب <آن‌را> چندان‌دور ببرد که چون <آن‌رابرزمین> نهد، آبی که از نسا بیاید، باز به آب نرسد؛چه، اگر آبی که از نسا بیاید به طوریکساخت (= به‌یکباره) باز به آب رسد، <گناه>مرگرزان <است>. واز آن پس، <نسارا> باید به سگ نشان‌داد و بادو مرد باید آن را حمل کرد.

86. ud ka az āb be abgandan kāmēd, mard-būd[57] guft: hād! ēdōn be abgandan pādixšā kū āb-ē ī-š nasā, ēw-karda-gīhā abāz ō āb nē rasēd. rōšn guft: hād! dūr be abg-andan pādixšā.

و چون بخواهد <آن‌را> از آب <بیرون> بیفکنند، مَرد‌بود[۵۷] گفت: هان ! چنین <بیرون> بیفکندن <آن> جایز <است> که آبی که‌از آن نسامند[۵۸] <است>، به طور یکساخت باز به آب نرسد. روشن گفت: هان! افکندن <آن در جای> دور جایز <است>.

۱٦

87. kešīdan ī abar āb pādixša, stadan ud nihādan nē pādixšā. ud ka ēdōn tuwān kardan kū az āb-ē ī meh ō ab-ē ī keh barēd, ka āb ēw-kardag, pādixšā ud ka ǰud-kardag, nē pādixšā.

کشیدن <آن> برآب جایز <است>، برگرفتن و بازنهادنِ <آن برآب> جایز نه <باشد>؛و اگر چنین توان کرد که <آن‌را> از آبی که بزرگتر <است> به آبی که کوچکتر <است>، ببرد، اگر <هردو> آب یکساخت (= پیوسته) <باشد>، مجاز <است>و اگر جد ساخت (=ناپیوسته) <است>، مجاز نه <باشد>.

88. abarag guft hād! pad āb frōd kešīdan pādixšā, ud abar kešīdan nē pādixšā; čē, ēn, ān āb bīm mad ēstēd, ān bīm abar nē mad ēstēd.

ابرگ گفته است: هان!در آب فروکشیدن < آن > جایز <است> و < آن را > بر <زِبَرِ آب> کشیدن جایز نه < باشد> ؛ چه، < از> این < جسد > آن (= بخشِ زیرین) آب را بیم رسیده است <و > آن بیم برروی < آب> نرسیده است.

89. mēdyōmāh guft: had! ul kešīdan pādixšā, frōd kešī-dan nē pādixšā. čē,ān ī āb tar bīm be šud ēstēd, u-š nūn bīm abar nē barišn, ud ān ī azēr, kē ān bīm nē mad ēstēd, abdom ān bīm abar be rasēd.

میدیو ماه گفت : هان ! برکشیدن < آن > جایز < است‌و > فرو ـ کشیدن < آن >جایز نه < باشد > . چه، آن بخش از آب را که < از تماس با جسد > بیم < برآن > رفته است،اینك (= بار دیگر) بیم بر آن برده نشود، و آن < بخش> زیرین <آب >، که آن بیم < برآن > نرسیده است، سرانجام ، < با فروکشیدن نسا >آن بیم بر <آن> برسد.

90. ud ka andar āb šawēd, ā-š pad ēn menišn andar šawišn kū ka azēr was ast, pas-iz hamāg be āwarēm; čē,kē nē pad ēn menišn andar šawēd, ud ēk-ē ī did anōh sayēd, be ǰumbēnēd, ā rēman be bawēd.

و چون در آب رَوَد، پس با این اندیشه باید برود که اگر < در > زیر< آب> بسیار < نسا > است، پس همه <آنهارا> نیز < بیرون> بیاورم ؛ چه، اگر با این اندیشه در <آب > نرود، و یکی < جسد> دیگر < در> آنجا افتاده باشد، < و >آن را بجنباند، پس ریمن شود .

91. ud agar nasā garān, pad tan-ē be āwurdan nē tuwān, pad ēn menišn be šawēd kū šawēm ud abzār sāzēm ud ēn nasā az āb be āwarēm, ud ka pad winahgārīh abāz nē šawēd; ā-š tan rēman, margarzān; ud ka pad abāz

۱۷

šudan a-tuwānīg, nē rēman.

واگر نسا <چندان> سنگین <باشد که آن را> بتنهایی <بیرون> آوردن نتواند، <و> به‌این قصد برود که بروم ووسیله سازم‌و این نسا را از آب <بیرون> بیاورم، و هرگاه به گناهکاری باز - نگردد، پس تن او ریمن، <و خود> مرگرزان <است>؛واگر در باز گشتن‌ناتوان <باشد> (= قادر به بازگشت نباشد)، ریمن نه <باشد>.

92. ka nasā ēdōn pūdag ī ka-š ēdōn be tuwān āwurdan ī ka kardag kardag be brīnēd, ā pas-iz be brīnēd, ud be āwarišn; u-š har kardag rāy, dast ud kārd pad gumēz šōyišn, pad xāk ud namb ;pāk.

اگر نسا چنان پوسیده <باشد> که آن را چنین بتوان‌آورد که قطعه قطعه، ببُرد، آنگاه پس نیز باید <آن‌را> ببُرد و بیاورد؛ و برای‌هر قطعه، دست و کارد را باگمیز بشوید و با خاك و نم <آب؛پس> پاك <است>.[٥٩]

93. u-š be wisānišn ud har kardag-ē rāy ī be āwarēd,ā-š tanāpuhl-ē kirbag.

و<قطعات> آن را جدا کند و برای هر قطعه که بیاورد، پس او را یك تنافور کرفه[٥٩] <باشد>.

94.ud ka wārān hamē wārēd ud nasā andar āb šayēd, az ān āb stadan, ō wārān nihādan[60], pādixšā.

واگر باران همی بارد و نسا در آب افتاده باشد، <آن‌را> از آن آب برگرفتن<و> در باران نهادن، جایز <است>[٦٠].

95. wastarag ī agār ēn: ān kē nasā pad-iš barēnd ud ān ka-z azēr, was hamāg agār, ud ān kē abar be wišōbēnd[61] ud ān kē hixr ī murdagān abar rasēd, ān and gyāg be brīnišn ud abārīg xšwaš-māngog be šōyišn.

جامهٔ کار نابردنی این <است> : آن که نسا را درآن برند و آن نیز
که<در> زیر < نسا باشد> ، همه بس کار نابردنی < است> ، وآن که
بر روی < آن پرندگان جسدرا > متلاشی کنند[۶۱]؛ وآن که هِشرِ مردگان
بر< آن > رسد آن چند جای را باید ببُرند و دیگر <جایها را> «شش
ماهه» بشویند.

۸

96. ān kē zan ī daštān pad mehmānīh dārēd, pad ham kār be hilišn.

آن < جامه را >که زن دشتان موقتاً< در زمان قاعدگی> دربر دارد،
برای همان کار باید هشتن.

97. wastarag ī pad xšwaš-māngog šōyisn ēdōn čiyōn az abestāg paydāg:

جامه را که به شیوهٔ «شش ماهه» باید شست، چونان که از اوستا پیدا
< است >:

98. agar jāmag pōstēn bawēd, se bār pad gumēz be šōyišn ud har bār-ē pad xāk hušk be kunišn, ud se bār pad āb be šōyišn, ud se māh pad gyāg ī xwaršēd nigerišn be nihišn; ud pas pad armēšt-ē šāyēd kē yašt nē kard ēstēd, ayāb pad zan ī daštan šāyēd.

اگر جامه پوستین باشد، سه بار با گمیز < گاو > باید < آن را> شست و
هرباری با خاك خشك کرد، و سه بار با آب شست، وسه ماه درجایی که
خورشید نِگِرش (=در معرض اشعه آفتاب) < باشد> ، نهاد؛ پس برای
< شخص> ارمیشتی[۶۲] که یشت نکرده است، یا برای زن دشتان مجاز
است.

99. abārīg wastarag ka mōy abar, ēdōn bawēd čiyōn tadag pašm ud kej ud abrēšom ud mōy ud aštar pašm, hamāg šōy ēdōn bawed čiyōn tadag; ud wastarag ī tadag šaš bār ōh šōyišn.

دیگر جامه‌ها که موی بر < آن‌است> ، چنان باشد چون پشم بافته و کژ و ابریشم و موی و پشم اشتر، <و> همه را شستن چنان باشد چون بافته؛ و جامهٔ بافته را شش‌بار باید شست.

100. pašm ī ēw-kardag, ka ēk abar dudīgar pēčid ēstēd, u-š nasā abar pahīkōbēd, ēw-kardag <īh> rāy, hamāg rēman; ud ka mēš mēš be ēstēd, ēg ān and gyāg čand nasā abar pahīkōbēd, rēman.

پشم یکساخت، که یکی بر دیگری پیچیده شده باشد، ونسا بر آن برخورد کند، به سبب یکساختی،همه ریمن <است> ؛ و اگر میش‌میش (=پوست هرمیش جدا) بباشد، پس آن اندازه جای که نسا بر< آن> برخورد کند، ریمن< است > .

101. ka abar bōb-ē be mīrēd, ka bōb abar namad ēw-kardag kard ēstēd, namad ud bōb har dō rēman; ud ka jud-kardag, namad pāk.

اگربربوبی[۶۳] بمیرد، هر گاه بوب برنمد یکساخت ساخته باشد، نمد وبوب هردو ریمن <است> ؛واگرجدساخت<باشد>،نمدپاك< است> .

102. ka bālišn-ē čand, ēk abar dudīgar wizīd(?)ēstēd ud ēw-kardag nē kard ēstēd, u-š nasā abar rasēd, ham-dādestān būd hēnd kū ān ē-tāy rēman, kē-š nasā abar mad. ۱۹

اگر چند بالشی، یکی بر دیگری چیده شده باشد ویکساخت‌ساخته نباشد، ونسا بر آن رسد، همداستان بوده‌اند که آن یکتا (= یکی) ریمن <است >که نسا بر آن آمده است.

103. bālišn abāg pašm, ēdōn bawēd čiyōn bōb abāg namad.

<حکم>بالش با پشم، چنان باشد چون بوب با نمد.

104. bālišn-ē čand kē pad ham frōd bast ēstēd, ka nasā ō band rasēd, har dō rēman: rasan, bālišn; ud ka nasā ō bālišn rasēd ud ō band nē rasēd, bālišn ēw-karadīh rāy, hamāg rēman ud band pāk.

بالشی چند که باهم فروبسته باشد، چون‌نسا به بند< آن > رسد، هردو ریمن < است > : رسن و بالش؛ واگر نسا به بالش رسد وبه‌بندنرسد، < آن چند>بالش، به موجب یکساختی، همه ریمن وبند پاک < است >.

105. zan ī ābustan kē nasā pad wināhgārīh-iz ǰōyēd, rēman ud margarzān, ud u-š šōy nēst; ud aburnāyag ka pēšag-šnās be būd, ā-š warr ud gumēz ōh xwarišn ud u-š ōh šōyišn.

زن آبستن که نیز به گناهکاری نسا خورَد، ریمن < و> مرگرزان <است> و او را شستشویی نیست وکودک چون شناسنده اندامهای بدن[64] شود، پس باید خاکستر و گمیز <گاو > بخوردو باید او را شستشو داد.

106. aburnāyag ī az ēk-barān zāyēd, ka-š pid ud mād har dō nasā pad wināhgarīh ǰūd ēstēd, ān ī zāyēd, pad gyāg pāk; čē, zāyišn rēman nē bawēd.

کودک که از ناپاکان از نسا[65] زاده شود، <یا> اگرپدرومادرش هردو به گناهکاری، نسا خورده باشند، آن‌که‌زاده شود، درجای‌پاک < است >؛ چه، زاده[66] ریمن نباشد.

107. rōšn guft ē har kē pad wināhgārīh nasā rāy rēman būd ēstēd, margarzān; u-š tan rēman hagriz pāk nē bawēd; čē xwārtar ēn kū rōbāh ī zīndag andar āb abganēd, ud andar āb be mīrēd.

روشن گفته است که هرکس که به گناهکاری، به جهت نسا ریمن
شده باشد، مرگرزان < است و > تن ریمن او هرگز پاک نشود؛ هرچند
سهلترین این < گناهان، یعنی آن باشد> که روباه زنده را در آب
افکند و < آن جانور > در آب بمیرد.[۶۷]

108. margarzān hagriz pāk nē bawēd. ēk-bar az pādyābīh,
pad sīh gām dārišn.

مرگرزان هرگز پاک نشود. ناپاک از نسا را از پادیابی به سی گام باید
<دور > داشت.

109. gōspand sardagān, har čē-šān nasā xward ēstēd,
ā-š šīr ud sargēn ud mōy, pašm, sāl drahnāy rēman.
ud ābustan ka xward ēstēd, waččag-iz xward bawēd, ud
waččag sāl drahnāy az mādar be zāyēd frāz, pāk.

هرچه از نوع گوسفند نسا خورده باشد، پس شیرو سرگین و موی
< و > پشم < آن > در طی یکسال ریمن < است > . و < گوسفند >
آبستن اگر < نسا > خورده باشد، بچهٔ < وی > نیز خورده باشد، و بچه
< که > پس از مدت یکسال از مادر بزاید، پاک < است > .

110. ka gušn xward ēstēd, abar mādag šawēd, mādag nē
rēman.

اگر < حیوان > نر < نسا > خورده باشد < و > بر پشت < حیوان >
ماده رود، ماده ریمن نه < شود> .

111. ka-š nasā xward ud ēg-iz nē gugārd ēstēd, be mīrēd;
ēdōn bawēd čiyōn hanbān-ē kē nasā andar.

اگر نسا خورده باشد و < آن را > هضم نکرده باشد، < پس > بمیرد؛
چنان باشد چون انبانی که نسا اندر < آن است > .

112. zarr ka-š nasā abar rasēd, ēk bār pad gumēz be šōyišn ud ēk bār pad xāk hušk be kunišn ud ēk bār pad āb be šōyišn, ud pāk.

زر را، اگر نسا بر آن رسد، یک‌بار با گمیز < گاو > باید شست و یک بار با خاک خشک باید کرد و یک‌بار با آب باید شست، پس پاک < باشد >.

113. asēm dō bār pad gumēz be šōyišn ud pad xāk hušk be kunišn ud dō bār pad āb be šōyišn, ud pāk.

سیم را دوبار با گمیز < گاو > باید شست و با خاک باید خشک کرد و دوبار با آب شست، پس پاک <باشد >.

114. ud āhen se bār, ud pōlāwadēn čahār bār, ud sang šaš bār.

و آهن را سه‌بار، و < چیزهای > فولادین را چهار بار، و سنگ را شش بار < باید شست >.

۲۱

115. abarag guft: hād! abgēnag ēdōn bawēd čiyōn zarr, ud kah-rubāy ēdōn bawēd čiyōn sang, ud gōhr hamāg ēdōn bawēd čiyōn āhen.

ابرگ گفت: هان! آبگینهٔ چنان باشد چون زر، و کهربا چنان باشد چون سنگ، و گوهر همه چنان باشد چون آهن.

116. morwārīd ud kah-rubāy ud yākand, gōhr; parrēnag ud šabag ud wassadēn, sag ast; abārīg gōhr ī nāmčištīg nē guft ēstēd, šōyišn ēdōn čiyōn dār; ud ka andar ō kār kard ēstēd, šōy nēst; ud ka nē kard ēstēd, ā-š šōy ēw-bār.

مروارید و کهربای و یاقوت، گوهر؛ پیروزه و شبق و بسد سنگ است؛ دیگر گوهرها را که به‌نام گفته نشده است، شستشو چنان چون

چوب<است > ؛ و< آن>اگر در <چیزی > کار گذاشته شده باشد، شستشو ندارد؛ و اگر کار گذاشته نشده باشد، پس شستشوی آن یکبار < است > .

117. zamīgēn ud srūwēn šōyišn nēst, ud abārīg gōhr ī ō kār nē kard ēstēd, ā-š šōyišn ē-bār, ud az kār paydāg.

< چیزهایی از > جنس خاک و شاخ را شستشو نیست، و دیگر گوهر- هایی که در کار (=نگیندان) کار گذاشته نشده باشد، پس آن را شستن یکبار < است>، و از <جنس > کار (= نگیندان) معلوم < می‌شود > .

118. ēsm ka tarūn, ēk ēk and čand bawēd, widest drahnāy be brīnišn, ud ka hušk, ēd widest ud dō angust; ud sāl drahnāy gyāg-e be nihišn ud āb abar nē hilišn[68] ud hanǰēd. sāl drahnāy, sōšyāns guft kū pad ēsm ī ātaxšān šāyēd; ud kay-ādur-bōzīd guft kū ēdōn čiyōn az abestāg paydāg, šōyēd; pas-iz pad ǰāmag ī huškwar šāyēd.

هیزم اگرتر < باشد >، یکی یکی، هراندازه که باشد، < آنها را> به درازای یک وجب باید برید، و اگر خشک< باشد، به درازای > یک وجب ودو انگشت< باید برید> ؛ و <در > طی یک‌سال، < در > جایی باید گذاشت و آب بر آن نراند، و نباید رطوبت (؟) کشد. < در > مدت یک‌سال، سوشیانس گفته است که < چنین هیزمی را> به عنوان هیزم آتشان < به کاربردن> مجاز است .و کی آدر- بوزید گفته است که چنان چون از اوستا پیدا < است > باید < آن را > شستشو داد، پس نیز به‌عنوان مظروفی <برای چیزهای> خشک(؟) < به کار بردن>آن مجاز است .

119. pad ǰordā ham-dādestān būd hēnd kū ān and gyāg rēman, čand-iš nasā abar rasēd, ud ān ī andar ǰōbān[69] (?) parwastag, ayāb xwast, ud ān ī ō any gyāg afšīd[70] (?) ēstēd, ǰud-dādestānīh. sōšyāns guft: hād! ān ē and gyāg rēman čand-iš nasā abar mad. nēw-gušasp guft: hamāg rēman, kāh hamāg rēman.

دربارهٔ غله همداستان بوده‌اند که آن اندازه جای ریمن< است > که نسا بر آن رسیده باشد، و < دربارهٔ > آن < غله > که در پروستهٔ (= حلقه و دایرهٔ) خرمن <باشد> ، یا خرد شده <باشد> ، و آن که در جای دیگر افشانده[۷۰] باشد، ناهمداستانی < است >. سوشیانس گفته است: هان! آن اندازه جای ریمن <است >که نسا بر آن آمده است . نیوگشسب گفته است: همه ریمن < است > و کاه < آن نیز > همه ریمن < است > .

120. gōz pad rāh ī ēw-kardagīh, hamāg rēman, u-š pōst ud mazg har dō šōy ēdōn čiyōn dār.

گردو، به موجب یکساختی، همه ریمن <است > ، وپوست ومغز < آن >را ، هردو، شستشو چنان چون چوب < است > .

121. anār-iz ōwōn čiyōn gōz.

انار نیز همان‌گونه چون گردو < است >.

122. xormā ka-š kulāfag nē ēw-kardag, xormā rēman ud kulāfag, astag pāk. xormā šōy ēdōn čiyōn ǰordā, ud ka pad kulāfag pahīkōft, ka kulāfag ud astag ud xormā ēw-kardag, hamāg rēman. xormā ka abāg kulāfag nē ēw-kardag, ō kulāfag pahīkōft, xormā pāk ud astag šōy ēdōn čiyōn dār.

خرما، اگر < با > غلاف خود یکپارچه نه < باشد > ، خرما ریمن و غلاف < و > هستهٔ < آن > پاک < است >. خرما را شستشو چنان چون غله < است > و اگر < نسا > به غلاف برخورد کند، اگر غلاف < و > هسته و خرما یکپارچه < باشد >، همه ریمن < است >. خرما ، اگر با غلاف یکپارچه نه < باشد و نسا > به غلاف برخورد کند، خرما پاک و هسته را شستشو چنان چون چوب < باشد >.

123. anār ud wādrang ud beh ud sēb ud anbrūd ud abārīg mēwag ka pad bar ud u-š pazzābišn abar paydāg, ka-š nasā abar rasēd, ā-š rēmanīh[71] nēst, ud ka-š pazzā-mišn abar nē paydāg, ā-š šōy ēdōn bawēd čiyōn ǰordā; ud wādrang hamē pazzābisn abāg.

انار و بادرنگ و به وسیب وامرود ودیگرمیوه‌ها که ببار (=بر درخت) و رسیدگی (=پختگی) بر < آنها > پیدا < باشد > ، اگر نسا بر آن رسد، پس آن را ریمنی نیست، و اگر رسیدگی بر آن پیدا نه < باشد >، پس آن را شستشو چنان باشد چون غله؛ و بادرنگ را پیوسته < شرایط > رسیدگی همراه < است > (=رسیده به شمار می‌رود) .

124. gōšt ud rōɣn, pēm,[72] panīr ud rēčār šōy nēst.

گوشت و روغن ، شیر، پنیر، و ریچار[73] را شستشو نیست.

یادداشتها

۱. اوستا: frakərəti- ؛ نام هر یك از بیست و دوبخش وندیداد.

۲. نام یکی از مفسران اوستا واز «چاشیداران» است که شاید پیروان اورا میدیوماهی می‌نامیده‌اند. نیز میدیوماه پسر آراستای، پسر عموی زرتشت است (پـژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۰۳ و ۲۰۷)۰ ←── فصل۱، یادداشت ۱۹

۳. نسوش (املای سنتی: نسش، مثلا روایات داراب هرمزدیار، ج۱،ص۱۱۱، س ٤و٥) دروج (فصل ۳، یادداشت ۱٦) و پلیدی است که از سوی باختر یعنی شمال ــ جایگاه دیوان ــ به‌پیکر مگس خشمگین وزشت برجسد مرده یانسا حمله می‌کند (وندیداد۷، بند۲) وآن را ریمن وتباه می‌گرداند وازآن به‌آفرینش هرمزدی درمی‌آمیزد. احتمالا سگ، که دزد و گرگ و دشمن مادی را می‌راند، قادر به‌راندن دروج نادیدنی‌ومینویی نسوش هم هست. سود و خاصیت طبیعی وطبی رسم سگ دید کردن آن است کـه حیوان در شناخت مرگ توانا ودر مرگ مفاجاة وبیهوشی قادر به‌تشخیص مردگان از زندگان است و در جهان باستانی از این هنر سگ بهره می‌برده‌اند.

تا چندی پیش بانهادن قطعه نانی برسینهٔ جسد و بردن سگ برای برداشتن آن هنوز رسم سگ دید کردن اجرا می‌شد.

←── فصل۱۰، بند ۳۲؛ فصل۷، یادداشت ۳؛ فصل ۲۰، بندهای ٤ و٥؛ تاوادیا ، صص ۱٦ــ۱۸؛ فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، صص ۲۰۲ــ۱۹ .

٤. تاوادیا دو فعل را، به‌تتبع زند وندیداد ۷، بند ۲، (ص ۲۳۸، س۳) بـه صورت مضارع قرائت می‌کند. با حفظ املای دستنویسها، زمان آن در فارسی به‌روال عادی ترجمه شد، زیرا پس از ka گاهی فعل ماضی با قصد مضارع می‌آید.

٥. اوستا: haurva- .pasuš ؛ سگ شبان، سگ رمه؛ مقدم بودن سگ گله در راندن نسوش و ارزش‌برتر آن (مثلا وندیداد ۱۳، بندهای ۸ تا ۱٦) زادهٔ ارزشهای جامعهٔ شبانی است. در متون متأخر پهلوی pasušhorw اسم جنس برای سگ شده است (دستنویس MU_{29} ،ص ۷۲، س۱۳) ← زندفرگرد وندیداد، ص۵۰۷؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۱۱۳ــ٤؛ بندهش، TD_2 ، ص۹٦ .

٦. اوستا: haurva- .viš ؛ سگ نگهبان خانه ←── یادداشت ٥ ومراجع آن

۷. اوستا: vohuna-zhag-, vohunazg- = رونده به دنبال خون، سگ شکارگر و شکاری . بندهش آن راسومین‌نوع‌ازسگان می‌دانـد وروایات داراب هرمزدیار و پرنوشت زند وندیداد (ص۱۷۲، وجز آن) وهونزگ یا وهونزغ را «سگ غریب» می‌گوید:

ای دادار! (از) کجاست سگ و هونزگ را جایگاه بآیین

< ودرست > ؟ گفت هرمزد که < وهونزگ > چیز نخواهــد از
مردان نیك (بلکه) < خود > برتن < خود > نگاهداری خواهد
(یعنی آن را که < مردم برای > سگ گله و سگ خانــه کنند،
< برای > این نکنند، بلکه این را (پس) < چونان > خرفستری
گیرند و < او > نسوش را بزند (زند وندیداد ۱۳، بند ۱۹).

با این تعریف و هونزگ سگی است که همچون گرگ و شبیر خرفستر، یعنی جانور مضر و زیانکار تلقی می‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۲۷۳) واز شکار کردن روزی می‌خورد وخوراك ومنزل او به‌مردم وابسته نیست. براین اساس، تناسب معنای نام اوستایی این سگان با واژهٔ «غریب»، برگردان فارسی آن، قابل درك است.
⟵ یادداشت ٥ و مراجع آن

۸. اوستا: -tauruna؛ روایات داراب هرمزدیار: تروگ؛ نیز در پرنوشت زنـد وندیداد می‌آید: «تروگ یعنی بچه» (ص ۱۷۲). در وندیداد۱۳، بند ۲۳،سگ‌تروگ همتای کودك گرفته شده است و این تأییدی است که آن را باید «توله سگ» معنی کرد، هر چند که در بندهش (TD_2 ، ص۹٦) یکی از انواع سگ شمرده شده است و شاید در آنجا باید کلمه‌را چیز دیگری خواند.

برای زدن نسوش توله سگی که کمتر از چهار ماه داشته باشد، به‌کار نمی‌آید (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، صص ۲۳٦ـ۷، ص ۱۱٤)
⟵ یادداشت ٥ و مراجع آن

۹. متن [illegible] / [illegible] : قرائت و معنای واژه روشن نیست. با چنین املایی در زند وندیداد (فرگرد ۷، بند ۲، ص ۲۳۸،س ۱۱) هم می‌آید: [illegible] ، ونیز نسخهٔ MU_1 : [illegible] . در زند فرگرد وندیداد [illegible] (ص۵۰۷، س ۷) به‌جای آن آمده است و حرف [illegible] شاید [illegible] وابدالی برای ž در -raoža (=روباه) یا نشانه برای بلندتر تلفظ شدن ō باشد. منظور از آن احتمالا روباه است که یکی‌ازسگ سردگان یا انواع سگ به‌شمار می‌آمده است ونام آن در بند ٥، فرگرد ٥ وبند ٥۰، فرگرد ٦ وندیداد در عداد سگ و گرگ یاد می‌شود وجسد آن نیز، مانند سگ،نساست (زند فرگرد وندیداد، ص ٤٥٥، س ٦و۷). نیز شاید rōwīg برگردانی ازurupiš اوستایی (وندیداد ٥، بند ۳۳، وزند آن) باشد که برروباه یاجانوران وحشی سگ مانند اطلاق می‌شده است.

احتمال دیگر آن است که‌rōwīg با [illegible] مربوط باشد. [illegible] در دستنویس TD_2 بندهش، در ص ۹٦ س٥، پس از [illegible] و [illegible] و در دستنویس TD_1 ، همان کتاب ، ص۷۹، س۸، پس از [illegible] آمده است و شاید با واژهٔ rav در دری زرتشتی و rov در فارسی یزدی یکی باشد که به‌معنای مانند وشبیه‌وهمانندومشابه است. چنانچه این حدس درست بـاشد، منظور از این دو ترکیب درTD_2 ، «سگانی همانند سگ گله و سگانی همانند سگ

خانه» است. همچنین rōwīg را درشایست ناشایست باید «جانورانی همانندسگ» دانست که باز به‌همان حیوانات وحشی سگ مانند باز می‌گردد.

به‌هرحال، «ابرگ» آنان را «زنندهٔ دروج نسوش» و «نسش‌زدار» نمی‌داند و در زند وندیداد نظر مخالف از آنِ سوشیانس (ص ۲۳۸، س ۱۱ و ۱۲) ودر زند فرگرد وندیداد متعلق به بلند هرمزد وسوشیانس است.

۱۰. وست واژه را panǰag وتاوادیا pōzag خوانده است. در زندفرگردوندیداد به‌همین مناسبت واژهٔ [illegible] می‌آید (ص ۵۰٦، س٤) که قرائت تاوادیا را تأیید می‌کند.

۱۱. مطابق نسخهٔ K ؛ M : zanēd

۱۲. مطابق نسخهٔ K و قرائت تاوادیا؛ در نسخه M ،که داور آن را نقل می‌کند، با قلم دیگری پس‌از [illegible] افزوده شده است:[illegible] هرچند قرائت تاوادیارا روایات داراب هرمزدیار نیز تأییدمی‌کند (ج۱، ص۱۱۵، س۱۱؛ ص۱۱٦، س ۱۸)،افزودگی درنسخهٔ M پرسش انگیز است: در زند وندیداد، فرگرد ۳، بند ١٤ (ص٦۵) داریم:

awēšān sraw (wināhgārān) abar pad awēšān (wināhgārān ā-šān) ān druz ī nasuš abar dwārēd (ast kē sraw ī murdagān gōwēd)

آیا این ترکیب را روان بد وروح خبیث وترس‌آور مردگان می‌توان دانست؟ بنابراین حدس، ترجمه چنین خواهد بود:

روان خبیث آنان (<که> گناهکاران < اند >) بر آنان (<که خود > گناهکاران <اند> ، پس برآنان) آن دروج نسوش هجوم می‌برد (هست که <آن‌را > روان خبیث مردگان گوید).

sraw نیز، مانند waxš ، شاید معنای روح داشته باشد، و احتمالا همراهی دو تن در بردن جسد یانسا به‌معنای همزوری و همبندی آن دو برای بردن «روان» یا srawمرده‌است وبه‌همین دلیل، چون پس‌از چهارماه وده روز روان بـــه جنین می‌پیوندد (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۲۳۳، س ۱۲و۱۵)، برای حمل جسد زن آبستن چهار مرد باید یکدیگر را همراهی کنند. شایدهم صورت اصلی و کهنتر دروج نسوش همان روان خبیث مردگان است واگر چنین باشد، با یکی دیگـــر از پدیده‌های عام وجهانی فرهنگ بشر روبرو خواهیم بود که ترس از روان مرده و گزند رساندن آن به‌زندگان است و در وندیداد وآیینهای بـــرگرفته ازآن، تلطیف شده و فرازمندی یافته است.

درتأیید این حدس باید یادآور شدکه در زبان دری زرتشتی برای جسد لفظ معادل «روان» یعنی vrun را به‌کار می‌برند و مردگان را نیزvrun o tɛn (=روان وتن) می‌نامند.

۱۳. تاوادیا به‌قیاس از زند فرگرد وندیداد واژهٔ bār را به متن می‌افزاید: «و دو را به

یك‌بار، مردم را نشاید < برد، هربار > سگی ومردمی را شاید <برد > .» امـا بنابرهمین متن (ص ۵۳۱، س۹) نسای چند سگ را می‌توان باهم حمل کرد:

- dō pad ēk bār šāyēd?
- mardōm nē šāyēd, mardōm-ē ud sag-ē šāyēd!
- ud sag?
- sag was šāyēd

ــ دو <نسارا > به‌یك بار .<بردن > شاید؟

ــ مردم را نشاید < برد و > مردمی < دیگر > و سگی <دیگر > شاید!

ــ وسگ ؟

ــ سگ را بسیار شاید!

۱۴. براثر تماس یافتن با نسا، جسم ریمن وپلید می‌شود وخود نسا می‌گردد. پس زنی‌که کودك نازادهٔ وی بمیرد، به‌علت تماس با جنین مرده، بدن مادر نیز نسا خواهد بود. چنین زنی نسامند است. (روایات داراب هرمزدیار، مثلا، ج۱، ص۲۳۳، س۳؛ ج۲، ص ۳۸۹، س ٦و۷) ←—— یادداشتهای ۱۸، ۵۸

۱۵. nigān kardan = دفن کردن، نهفته کــردن (زند وندیداد، ص۹۳، س۲) و nasā nigānīh گناهی است که هرگاه پدر مرتکب آن گردد، گریبانگیر پسر نیز خواهد شد (همان، ص۱۵۸)، زیرا نسا باید درمعرض آفتاب و در جای «خورشید نگرش» باشد تا دیوان نتوانند بیشتردرآن فساد کنند و موجب گندیدگی آن گردند:

«اگر جز موی و ناخن، چیزی < از متعلقات بدن>را دفن کند، پس همانا براو < گناه > دفن < نسا > گرفته (=محسوب) خواهد شد.» (زندوندیداد، ص ۹۳، س ۱ و ۲) ←—— یادداشت ۲٦.

۱٦. در زندفرگرد وندیداد، به‌همین مناسبت می‌آید: «هنگامی‌که ابر ایدون نیزبرآسمان‌باشد که باران را ببیم < رود > که درگیرد...» (ص ۵۲۹، س ۱۳ــ۱٤)

۱۷. احتمالا صیغهٔ سوم شخص مفرد مضارع از ریشهٔ فعلی [illegible] (= awar، بیا) است که صورت نوشتاری آن با[illegible] (= āwurdan) آمیختگی یافته است. چندمورد از این اختلاط نیز در دستنویس MU29 دیده می‌شود(ص۲۹، س ۸؛ ص ۵۵، س۷).

۱۸. جسم براثر **همکرزگـی** (= hamgarzagīh) **یا تماس و بـرخـورد کـردن** (= pahikōftan) **با نسا، ریمنی و پلیدی را درخـود فـرو مـی‌بـرد** (= frōd barēd) **و جذب می‌کند، و براثر آن خود نسامند می‌شود و تاحدی** در حکم نسا قرار می‌گیرد ونسا خوانده می‌شود (یادداشت ۱٤). **میزان جذب و فرو بردن ریمنی در اشیا یکسان نیست وگاهی جسمی ریمنی را در خود فرو نمی‌برد**

وآن را دفع می‌کند (= ōgārēd) (زندفرگرد وندیداد، ص۴۳۵، س ۳ــ۵).
جذب (= frōd burdan) و دفع (= ōgārdan) ریمنی در اجسام بستگی به جنس آنها دارد (همان‌صفحه) و هرجسم ریمن می‌تواند براثــر تماس‌اجسام دیگر راهم ریمن ونسامند کند. بجز جنس اجسام، مفهوم اساسی در انتقال پلیدی و ریمنی، یکپارچکی وجدایی حــجمهاست: ابعاد حجم هــرچه باشد، بــه‌واسطــهٔ ēw-kardagīh (= یــکپارچکــی، یکساخت بودن) ریمنی را فــرو می‌بــرد و Ĵud-kardagīh (= یکپارچه نبودن، جدایی و مجزایی، جد ساخت بــودن) مانع از انتقال ریمنی است. با توجه‌به‌این مفاهیم، زمین بــراثر قــرار گرفتن یــا «ایستادن» نسابرآن، ریمنی را فرو می‌برد، واین جذب پلیدی تا جایی است کــه زمین «یکساخت» است، یعنی تا به‌آب زیرزمین. زیرا چنین تصور می‌شود کــه در سطح زیرین زمین همه‌جا آب هست.

با وجود این، زمین درسطح خود ریمنی را پخش نمی‌کند، مگر در چهارسوی نسا (= čahār kust)، وبه‌اندازهٔ سه‌گام سه‌پای. فضا یا تهیگی (= tuhīgīh) نیز براثر همگرزگی با نسا ریمن می‌شود.بدیــن تــرتیب، پــلیدی نسا ازیك جهت (= kust-ē) جذب می‌گردد، که سمت تحتانی است، اما تأثیر ناپاك کنندهٔآن (= dazišn)ازچهار سوی پخش می‌شود و فضا نیز براثر تماس با نسا آلوده می‌گردد.

۱۹. متن: [illegible] ؛ شاید SR'k ، به‌جای SLL' / SL ³ = sang (=سنگ، وزن، وزنه) ـــــــ یادداشت ۲۲.

۲۰. تاوادیا [illegible] را چنین می‌خواند، به‌قیاس با عبارت «وگرسنگ در زمین گرفته باشد» (روایات داراب هر مزدیار، ج۱، ص ۱۲۳، وجزآن) این قــرائت باkard ēstēd دربند ۱۰۱ همانند نیست.

۲۱. افزودهٔ تاوادیا برمتن، به‌قیاس با روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۱۳۰، س۱۷.

۲۲. متن: [illegible] ؛ نسخهٔ M بربالای سطر، میان [illegible] می‌افزاید: [illegible] شاید تصحیفی از [illegible] / [illegible] باشد که هزوارش سنگ ووزن و وزنه است (یادداشت ۱۹). تاوادیا جمله را چنین می‌خواند:.. pad kardag šōy ēdōn... درکرده (= رسم و عرف و شیوهٔ عمل) شستشوی < آن > چون < شستشوی > سنگ است.وجودافزودهٔ [illegible] در دستنویس M ونیز توضیح برای چگونگی ریــمن شدن چیزهای آردی و گردی شکل در بند ۳۷ شاید دلیلی برای رجحان قرائت زبرنوشته باشد، زیرا ظاهراً حجم اشیا، علاوه برجنس آنها در آلودگی و تطهیر آنها به‌هنگام برخورد کردن با نسا تأثیر دارد ـــــــ یادداشت ۱۸

۲۳. افزودهٔ تاوادیا برمتن، به‌قیاس با مفاد زند وندیداد ٦، بند ۱۵، تفسیر (ص ۲۷۰)

۲٤. اساس وبنیاد وپیْ؛ دیوار وپی‌خانه ونیز سطحی ازبام که برروی دیوار و پی خانه‌قرار دارد. در روایات داراب هرمزدیار (ج۱، ص۱۲٤) می‌آید:

وگر نسا بربام بمیرد برهنه و نسا بر بام آیدکه از دیوار دورتر باشد بام ریمن باشد وریمنی فرو نایــد یعنی یکی بیش (متن : پیش) فرود نشود و آنچه بردیوار باشد دیوار بر سرزمین رسته‌است تا بآب یکی بیش (متن : پیش) نباشد چون ریمنی بروی دیــوار فرود میشود همچودیگر جایها که‌اگــر انــدك بسیار چیزی ریمن میشود چندانکه بالای وپهنای آن مردم باشد نسش بدوارد و پــل بسته همچون بام باشد.

منظور از «یکی بیش» حجم یکساخت است که یك واحد فرو برندهٔ ریمنی به‌شمار می‌آید وچون دیوار با بام وزمین هردو پیوسته و یکپارچه است، یکساخت شمرده می‌شود وبنابراین از سطح بام واقع بربالای آن دیوار تا آب زیرزمین‌یکپارچه ویکی است و براثرتماس با نسا ریمن می‌شود وهمهٔ تهیگی درتماس با دیوارِ نسامند، تا فاصلهٔ سه‌گام ریمن است.

← یادداشت ۱۸

۲۵. متن: [Pahlavi] ، که باید شکل بد نوشته برای [Pahlavi] باشد. رف حکم سطح بام روی دیوار را دارد ← یادداشت ۲۴.

۲۶. منظور ازبیم، وحشت وترس و گزندی است‌که براثر تماس بانسا برزمین و فرشتهٔموکل آن، سپندارمذ امشاسپند، می‌رسد، در این‌باره در زندوندیداد ۳، بند۸(ص۶۱) می‌آید:

< ... چون.. > مدفون خسبد سگ مرده یا مــرد مــرده <در > زیرزمین <و > نه < درجای > خورشید نگرش، تا < با >مینوی زمین همگی یکساخت بشود، < زمین را رنج می‌رسد >، ایدون چونان مردی‌که < اورا > از بیمی دشوارتر < درد باشد > .

رنجی که از تماس یافتن با نسا زمین را آزار می‌دهد، درصد در نثر، درسی وسوم (ص ۲۶) چنین وصف شده است:

(۱) اینکه چون جایگاهی بود که بیمی وترسی بود نسا در زیرزمین نهان کرده باشد آشکار باید کردن چه عظیم کرفه باشد (۲) چه در دین به پیداست کــه نسا در زیــر زمین نهان کنند اسفندارمذ امشاسپند همی لرزد چنان سخت است که کسی را مار یا کژدم در جامهٔ خواب بوَد وزمین را نیز همچنان است (۳) که نسا در زیرزمین کنی چنین چون آشکار کنی‌ازآن رنج برهاند.

از این روی، پس از درگذشت هرکس، بویژه اکنون که رسم نهادن نسا در دخمه ترك شده است، خواندن یشت بیم سپندارمذ (دری زرتشتی: yašt e bin e svɛndormez) ضرورت دارد.

۲۷. این واژه، که قرائت ومعنای آن بدرستی روشن نیست، به‌صورت [Pahlavi] (واژهٔنامهٔ

زندوندیداد، ص ۲۰۱؛ زندفرگرد وندیداد، ص ۵۳۷، س۱۰) ونیز [پهلوی] (همان کتاب، ص۴۷۳، س ۱؛ ص۵۱۹، س۱۰) آمده است. در زندوندیداد، پرنوشت «لاچار» دارد، که منظور از آن «بناچار ودر موارد ضروری وتنگی» است. ظاهراً معنای «خشك وآن چیزیکه تر نیست» برای آن بهتراست، براساس این تصورکه «خشك باخشك نمی‌آمیزد» (وندیداد ۸، بند ۳۴).

۲۸. مطلب بیش‌وکم روشن است، اما جمله ابهام دارد. آیا مالش آوردن، تماس یافتن است یا آن‌که آوردن به‌جای آمدن (یادداشت ۱۷) به‌کار رفته است؟ ترجمه و قرائت زِبَرِ نوشته مبتنی براین تصور است که در هنگام مرگ انزال رخ می‌دهد (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۷و۱۳۷، بندهش) معهذا، مایعی‌که پس ازمرگ وفسادازتن گرزه بیرون می‌آید، شاید به‌دلیل مشابهت با واژهٔ šuhr مورد اشاره قرارگرفته است.

۲۹. تاوادیا به‌قیاس بابندهای ۵۵و۶۰ که دریك نسخه به‌جای [پهلوی] (bawēd) درآن هست، واژه را gīrēd خوانده است ← یادداشتهای ۴۳، ۵۰

۳۰. اوستا: ـ baoδō.varšta : ضرب وزخم دانسته زدن، آگاهانه نابود یا ویران کردن ← واژه‌نامه زندوندیداد، ص ۳۱۱

۳۱. رپتون یکی‌از پنج‌گاه یا زمان نیایش درشبانه‌روز، واز نیمروز تا سه ساعت پس‌ازآن است (خرده‌اوستا، «پنجگاه»، صص ۱۴۸ـ۵۲). در زمستان، گاه رپتون را با هاون، یعنی گاه بامدادی، یکی می‌گرفته‌اند ومی‌پنداشتند که رپتون در زمستان بزرگ،یعنی پاییز وزمستان، به‌زیرزمین می‌رود تا ریشهٔ گیاهان را گرم نگاه داردودر برابرسردی زمستان ودیوی‌که نماد آن است، آنها را محافظت کند. به‌همین دلیل خان آب در زمستان گرم ودر تابستان سرد است (بندهش، TD_2، صص ۱۵۹ـ۶۰). رپتون، همانند گرمای آفتاب و نور آن، زدایندهٔ گندوریمنی وهماورد دیوان تباهی و پلیدی است وبنابراین ریمنی نسا نیز «چون رفتین (= رپتون) بالای زمین باشد و بما هی پاك شود واگر رفتین زیرزمین باشد بنه شب پاك شود.» (روایات داراب‌هرمزدیار، ج۱، ص ۱۲۱؛ و ص ۱۲۲) ← فصل۱۲، یادداشت ۵۳

۳۲. اوستا : ـ zaoθra ؛ نثار وپیشکشی است‌که به‌آتش یا آب می‌برند. در اینجا احتمالا زوهر برای آب منظور است که مرکب از شیرهٔ گیاه هوم وگیاهی دیگر با آب ونیز شیر است. «زوهر برگرفته» و «زوهر در جای خود» اشاره به‌زوهر آماده وزوهری است‌که هنوز آن را آماده نکرده‌اند ← فصل ۷، یادداشت ۶؛ مینوی خرد، صص ۱۰۲ـ۵

۳۳. [پهلوی] یا [پهلوی] ونیز [پهلوی] (فرگرد سوم زندوندیداد، بند ۱، ص۵۵، س۵؛ دستنویس F_{11} ، س ۱۶۹، س۲)؛ صورت پهلوی از ـ ǰivya اوستایی است و درفرهنگ اوئیم ائوگ برابر پهلوی آن [پهلوی] (= zīndag ، زنده) است. این نام برشیر گوسفند وگاو اطلاق می‌شود که آن را به‌مثابه نماد حیات جانوری برسفرهٔ

میزد و مراسم دینی می‌گذارند. در برگزاری آیین یزشن موبد آن را در «یزشنگاه» و با نیرنگ خاصی می‌دوشد ⟵ آئین دین زرتشتی، «نیرنـگ جیوام گـرفتن» صص ۱۴٦ــ۷؛ مینوی خرد، ص۱۰۲؛ آداب ومراسم دینی پارسیان، صص۲۹۵ــ٦

۳٤. «جامهٔ یشت» لباس ویژه درهنگام برگزاری مراسم دینی است:

> هردوکه یزشن می‌کنند جامهٔ یزشن جدا اوآید پوشیدن آن جامه بهیچ‌کس نه آواید زدن جامه بدین در گوید که هرکه جامه پاك بداشت چنانست‌که تن پاك‌داشته باشد هرکه‌تن پاك‌داشته باشد چنانست‌که روان پاك داشته است هرکه روان پـاك داشت ببهشت می‌توان رسید پیش اورمزد وامشاسفندان پیش فروهراشوان بـاشد (روایات داراب هرمزدیار، ج۲،ص۱۹).

امروزه در مراسم تطهیر نشوه (فصل ۱۲، یادداشت ٤۲)، تطهیر شوندگان ، یا به اصطلاح «نشوه‌روندگان» در هر بار خوردن و نوشیدن جامهٔ سپیدی می‌پوشندکه‌شاید با «پشت جامه» یکی باشد ⟵ فصل ۵، یادداشت ۵

۳۵. احتمال داده‌اندکه شاید منظور از «دبیر» نویسنده ونگارندهٔ کتاب شایست ناشایست باشد (تاوادیا، ص۱). اما در مادیان هزاردادستان، از کسی به‌نام خدای بودِ دبیر (= xwadāy-būd ī dibīr = [Pahlavi script]) یاد می‌شود (ص۲، س۵).

۳٦. منظور گمیزگاو است‌که ازخاصیت ضد عفونی کنندهٔ آن آگاهی داشتند وآن را در تطهیر موثر می‌دانستند وبـه‌کار می‌بردنـد (دستویس MU_{29} ، صص ٤۲ــ۷؛ روایات داراب هرمزدیار، ج۲، صص ۳۱۱ــ۱۵). احتمال کاربرد انواع صـابونهای طبیعی،بویژه در ادوار متأخر هست ⟵ یادداشت ٤۰؛ فصل ۳، یادداشت ۹

۳۷. همین مطلب درجایهای دیگرهم هست: «اگر دربام آتش ورهرام کسی بمیرد یا نسای برزمین رسد تهی ریمن نشود یعنی بالابر زمین ریمنی تا آب فرو می‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص۱۲۲)، ودلیل آن چنین است: «بباید دانستن که آتش‌را چندان خوره (= فره) است‌که هرچیز که بوی رسید چون خویشتن پـاك کند» (همان کتاب، ص٦۸،س ٦).

۳۸. حکم آلودگی ازنسا، درفضای باز وبیابانی ومکـان سرپوشیده همانند نیست و«تهی نهفت یعنی اندروای» پس‌از سی‌شب در تابستان و نه‌شب در زمستان پاك مـی‌شود (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۱۳۸، س۱۱ و۳).

واژهٔ نهفت به‌معنای «جای مسقف وسرپوشیده وخانه» باز هم هست:

نبیرو پسرداشت هفتادوهشت — بزد کوس از ایوان بمیدان گذشت
کس آمـد به‌طـوس سپهبد بگفت — که گودرز با کـوس رفت از نهفت

(شاهنامهٔ فردوسی، چاپ جیبی، ج۲، ص ۲۷۱، بیت ۱۲٦۲؛ ونیز داستان‌سیاوش، ص ۵٦۳، بیت ۳۰٦۳)

۳۹. «خوردی» نوعی خوردنی است ⟵ فصل ۲۰، بند ۱٦

۴۰. در برگزاری مراسم نیایش،اشیا ونیز دستها را تطهیر می‌کرده‌اند واین تطهیر وهرچه را تطهیر شده باشد «پادیابی» می‌گفته‌اند. علتهایی مانند نگاه‌زن دشتان (فصل۳،بند ۱۰) یا ترشح آب دهان موجب ناپاکی وبی‌پادیاب گشتن یا به‌اصطلاح «وادیاب شدن» پادیابی است. امروزه درایران واژهٔ «پاکی» در این مورد به‌کار مـی‌رود ← خرده اوستا، ص ۲۲۶

۴۱. واژهٔ «ناخویشکاری» طیف معنایی گسترده‌ای دارد «بی‌ضرورت وبیهوده، و نیزبرخلاف وظیفه واز روی نادرستی ونابکاری» نیز معنی می‌دهد که در موارد اخیر بار منفی آن سنگینتر است.

۴۲. در زندفرگردوندیداد، (ص ۴۸۰، س۱) این واژه با پرنوشت (= جای) و در ص ۵۰۵، س ۷ با پرنوشت ـ می‌آید: (فصل۳، یادداشت۱۰) درمورد اخیر واژه معنای «زمان» دارد. بنابرقرائت تاواد یا بـه‌صورت tehag آوانویسی شد. واژه شایدهم از-θwāša اوستایی، یعنی فضا واندروای، باشد: tašag. درزندوندیداد نیز ، در برابر -daxštavaiti اوستایی آمده است (واژه‌نامه وندیداد، ص ۴۳۶) ← فصل ۳، یادداشت ۱۰

۴۳. مطابق نسخه K ؛ تاواد یا مطابق M : bawēd ← یادداشتهای ۲۹، ۵۰

۴۴. آنچه نساست، چه جسد آدمی یا سگ یا جانورانی دیگر و چه اجزایی ازآن، ناپاکی‌و تأثیر پلیدی پدید می‌آورد که dazišn است. نظیر همین مفهوم از روایت‌پهلوی (متن : ص۱۳۸، س ۸) نیز برمی‌آید:

ēd rāy any ǰāmag ī dazišn ē dārēd, čē nasā ud nasā-kaš ē ast!

زیرا ظرف < وانبان > دیگری که < آلودهٔ > دزش (= ناپاکی) < است > همی دارد، که <آن جـامه > نسامند < است > و < وی > همی نساکش است!

۴۵. جسد روحانیان بیش از جنگیان و کشاورزان ناپاك است و بیشتر موجب آلودگی می‌شود (وندیداد ۷، بند ۷)

۴۶. در روایات داراب هرمزدیار نیز همین مطلب می‌آید (ج۱، ص۱۴۰). ظاهرآمنظور آن است‌که براثر حضور دروج نسوش ناپاکی وپلیدی شدت دارد و باسگ دیدشدن نسا از قوت آن‌می‌کاهد.

۴۷. متن: ؛ واژه را باید مرکب از dār (= چوب ودرخت)و rōn (= جهت وسوی) دانست که با -īg ترکیب شده است ومعنای «محصور دردرون چوب بست» دارد. در زندفرگرد و ندیداد با (= nardag) همراه است و چوبی است‌که آن را به‌زمین فرو کرده‌اند (ص۴۸۲، س۱۲):

dārōn ud nardag-gāh ud abārīg čis ī az ēn gōnag kē abāg zamīg frōd kard ēstēd, čiyōn?

< حکم > دارون و نردهگاه و دیگر چیز از اینگونه که به زمین فرو کرده باشد، چگونه < است > ؟

واژهٔ [illegible] در بندهش (TD_2 ، ص۱۱۸، س۱۰) هم آمده است که باید darwan قرائت شود.

۴۸. [illegible] ؛ بهمعنای برخورد، کردن و آلوده کردن براثر آن است. درفارسی زرتشتی فعل «پتکوفتن» بهکار رفته است:

اگرکسی بنسای مردم پتکو بد چون باشد پاسخ اینکه اگـر کسی همگرزه نسای شود تنش ریمن باشد و بـرشنومش میبایـد کردن جامهاش که درتن باشد قبای وپیراهن وکشتی هرچهکه در تن دارد ریمن باشد باید پرهیختن.

(روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۱۳۴)

درزبان دری زرتشتی واژهٔ متروك hɛm-patku ، بهصورت اسم مفعول با فعل کمکی کردن: hɛm-patku kartvun وجودداشته است، و مادر بزرگ من، شادروان مهربانو بهرام خسرو، که اینك قریب صدسال از تـولـد او میگذرد، این واژه رابهکار میبرد.

۴۹. همریتوپتریت بترتیب در برابر دو واژهٔ اوستایی hąm . raeθwa- و paiti.raeθwa- آمده است. واژهٔ اوستایی برای «همگرزه» شناخته نیست (واژه نامهٔ زندوندیداد، ص ۲۷۸).

۵۰. مطابق نسخه K,M: [illegible] ، تاوادیا آن را gīrēd میخواند.

← یادداشت ۲۹ ؛ ۴۳

۵۱. متن: [illegible]؛ احتمالا kunīd ēstēd کهاستعمال نادری استبهجای kard ēstēd ، ازمصدر kunīdan ؛ فارسی : کنیدن (فرهنگ فارسی).

۵۲. متن: [illegible] ؛ تاوادیا آنرا به [illegible] اصلاح میکند و wēš مـیخواند. شاید قرائت زبَر نوشته بهتر باشد.

۵۳. تاوادیا واژه را pixag میخواند، زیرا در غسل آیینی برشنوم ابزاراصلی نیِنه بندو نهگره است ودر اوستا nava. pixa- ، یعنی «نه گره» نامیده شده است. براین اساس «شستشو باپیخك» معادل «برشنوم کردن» است. در این قرائت جزء nava- حذف میگردد و نیز شکل واژه همواره [illegible] است وچنان که هنینگ حدس میزند ودر واژه نامهٔ زند وندیداد هم میآید (ص ۴۶۴) قرائت زبر نوشته به دلایل زیر رجحان دارد:

درغسل برشنوم شستشوی تکاتك اندامهای بدن مطرح است (وندیداد ۸، بندهای ۳۷ تا ۳۹؛ فرگرد ۹، بندهای ۱۳ تا ۲۶؛ فرگرد ۱۳، بندهای ۹ تا ۱۱؛ ونیز دنبالهٔ

همین یادداشت) ویکی ازمعانی pēšag اندام و عضو بدن است و در زند وندیداد هم به‌کار رفته است (واژه‌نامهٔ زند وندیداد ، ص ٤٦٤؛ زند وندیداد، ص ۳۳٤، س ٤، بند ٤١ ، نیز تابند٦٧). صفت [illegible] (pēšag-šnās=) که برای کودك به‌مثابه رسیدن به‌میزان معینی از رشد آمده است (شایست ناشایست، فصل۲، بند ۱۰۵ ؛ ونیز دستنویس TD_2 ،ص ٥٥٤، س ۱۵؛ ص ٥٥٥، س۲،۷) اگر «شناسندهٔ اندامهای بدن خود» معنی شود مناسبتر است تا «شناسندهٔ پیخگ‌یانی فه‌گره. در تأیید وجود حرف «ش» در این واژه، در دستنویس TD_2 ، ص ٤٦٤، س ٤ (زند فرگردوندیداد) در بالای حرف[illegible] در [illegible] سه نقطه گذاشته شده است: [illegible] ؛ وهمین قرائت در روایات داراب هرمزدیار نیز تأیید می‌شود: «پیشه وسامان‌گفتن» که منظور از آن «بیان قواعد غسل‌برشنوم» است. دربرشنوم‌شستن‌تکاتك اعضای بدن با گمیزگاو و سپس آب مطرح است و «پیشه‌پیشه»، یعنی عضو به‌عضو و یکی‌یکی اندامهای بدن در آن شستشومی‌شود و در برابر آن غسل کلی بدن قرار دارد که مثلا در مورد زن دشتان مقرر است‌وتضاد آنها از عبارت زیر استنباط می‌شود:

.... ka nē pēšag pēšag, bē ēdōn čiyōn zan ī daštān pad gumēz ud āb be šōyēd, ā-z šayēd.

اگر نه <تن‌را> اندام به‌اندام ، بلکه‌چونان زن‌دشتان،<یکباره بدن را>با گمیزو آب بشوید، هم جایز است (زند فرگردوندیداد ص ٦۲۹، س ۷تا ۹).

دربارهٔ شیوهٔ غسل برشنوم، وبه‌اصطلاح «پیشه وسامان» در زند فرگرد وندیداد، به‌تفصیل سخن می‌رود (صص ٦۲۳ — ۷). نیز در دستنویس TD_2 ، در این‌باره قطعهٔ کوتاه مستقلی هست (صص ٤۲۱ — ۳) که ترجمهٔ آن عیناً آورده می‌شود:

به‌نام ایزد! «نیرنگ پیشه وسامان»، فرخ باد! دست را بشوی که پیش و پس انگشت، میان انگشتان، کف دست(؟)و تامچ دست(؟) (= [illegible]) راست را بشوی و تامچ دست(؟)(= [illegible]) چپ را بشوی، همین‌گونه سه بار گفتن. سر را بشوی. سرین چپ را بشوی. اگر مردباشد، پس‌اندرپیش‌شوی، پیش‌راباپس شوی؛ ابروی چشم راست‌رابشوی،ابروی چشم چپ را بشوی. پس(=پشت) سر را به هر دو دست به‌سوی پیش شوی. آروارهٔ راست را بشوی ، آوارهٔ چپ را بشوی. بینی ودهان را تا گودی گلو (؟) (= [illegible]) بشوی. گوش راست را بشوی. انگشت در گوش کن. دست را پس گوش‌بازکن. گوش چپ را بشوی. انگشت در گوش کن. دست پس گوش بازکن. گوش راست را بشوی. گوش چپ رابشوی. کتف راست را بشوی. بازوی راست را بشوی. کتف‌چپ را بشوی و بازوی چپ را بشوی. زبر سینه(؟)(= [illegible]) آن(= طرف و سمت) راست را بشوی. زبرسینه(؟) (= [illegible]) آن (=طرف وسمت)چپ را بشوی. گودی گلو(؟)(= [illegible]) را بشوی. پهلوی سرین(؟)(= [illegible]) راست را بشوی. پهلوی سرین(؟)(= [illegible])

چپ را بشوی. بَر را بشوی تا پشت پازوی (= ستون مهره‌ها؟)، پشت را بشوی از مهره تا در سوراخ. گردهٔ پستان راست را بشوی. گردهٔ پستانِ چپ را بشوی. پهلوی راستِ پیش را بشوی. پهلوی راستِ پس را بشوی. پهلوی چپِ پیش را بشوی. پهلوی چپِ پس را بشوی. کشِ رانِ راست را بشوی. کشِ رانِ چپ را بشوی. سرینِ راست را بشوی. سرینِ چپ را بشوی. اگر مرد باشد، پس اندرپیش شوی، پیش را باپس شوی: دست برسر مبزی کن، گُند وخایه‌دان را < بشوی> . اگر زن باشد، پیش را با پس شوی، پس اندرپیش شوی. ران راست را بشوی، ران چپ را بشوی: ران تاسر زانو باشد. زانوی راست را بشوی. زانوی چپ را بشوی. ساق پای راست را از زانو تا زَنگ (=مچ) بشوی. ساق پای چپ را از زانو تا زَنگ بشوی. زنگ پای راست را بشوی. زنگ پای چپ رابشوی پشتِ پایِ راست را تا سرانگشتان بشوی. پشتِ پایِ چپ را همین‌گونه بشوی و پاشنهٔ پای راست را بشوی و پاشنه را بردار، زیرِ پای را تا سرانگشتان بشوی وپاشنهٔ چپ راهمین‌گونه باید گفتن. انگشتِ‌پایِ راست‌رابشوی. انگشتِ‌پایِ‌چپ‌رابشوی، همین‌گونه‌پس. پس‌ایوبر (=آن‌که‌باید تطهیرشود← یادداشت ٦٥) دست برسگ باید نهد. یوژداسرگر (=تطهیر کنند) پشت به‌باختر (=شمال) و سینه < سوی> نیمروز باید کند. یثااهوویریو، یك < بار> وکِم نامزدا تا اَستَو یتوش اَشَهِه < تا> به اپاخِدرَه < بگوید. آنگاه > ایو بر باسگ بهمَغ (=چاله) دیگر باید برود. این<شیوه > آن است که هیربد شَهمردان بگفت وهمین‌گونه باید کردن و بخت آفرید (فصل ۲۰، یادداشت ٥) همین‌گونه همی کرد و زرتشت بزرگ، همیدون مهرِ آتشِ آذر گشنسب، که ایشان را انوشه، روان باد!

۵٤. اوستا: -x^vaetva. gātu؛ زند فرگرد وندیداد: (=xwēšgāhdān) (ص ٤۳۷،س ۱۱، ۱۲، ص ٤۳۸، س۱). واژه‌نامه زند وندیداد، ص ۱۷۹؛ بندهش، TD_2، ص۱۸٤، س ۹.

۵۵. جایی که در خانه یا ده به‌زنان دشتان اختصاص می‌داده‌اند، موسوم به «دشتانستان» یا خانهٔ دشتان است. پوریوتکیشان در خانهٔ خودجایی برای این امرداشته‌اند ودربارهٔ خانهٔ عمومی دشتان در ده نا همداستان‌بوده‌اند (زندفرگردوندیداد، ص۵۷۱). هردو رای در این باره، در روایات داراب هرمزدیار هست (ج۱، ص۲۲۱). در شهر یزد، تا قریب چهل‌وپنج سال پیش خانه دشتان وجود داشت وگاهی از آن استفاده‌می‌شد.

۵٦. قول روایات داراب هرمزدیار در این باره (ج۱، صص ۸٦–۹)به‌روشن شدن مطلب کمك نمی‌کند. شاید علت آن ترجمهٔ تحت‌اللفظی از اصل اوستایی باشدکه واژه‌های nyāpəm, paityāpəm, nyaidīm,را به‌ترتیب padīrag ī āb, nigōn āb, و az kust bālāy برگردانده‌اند (زند وندیداد، فرگرد ٦، بند ٤۰)

۵۷. «مردْ بود»، همانند «زنْ بود» (مادیان هزار دادستان، ص ۵۰، س۲)،نام‌خاص است ودر زند فرگرد وندیداد هم‌نام «مردْ بود پسر دادْ هرمزد» می‌آید (ص ٤۹٤، س ۹). شاید همو موبدان موبد شاهنشاه پیروز یزدگردان بوده است (مادیان هزار

دادستان، ص ۳۹، بخش الف، س ۱۵ و ۱٦)

۵۸. آب نسا و نسامند آبی است که بر اثر تماس با نسا آلوده شده باشد ← یادداشت ۱٤.

۵۹. تاوادیا سه واژهٔ بعدی را متعلق به‌همین جمله می‌داند و چنین معنی می‌کند: با خاك ونم <آب> از آن پاك جدا <وتمیز> كند.

٦۰. مطابق نسخهٔ K; M به‌جای مصدر nihadan، فعل nihād می‌آورد و nē بر آن می‌افزاید. مطلب در زندوندیداد٦، بند ۲۹ ودیگر جایها روشن نیست . دلیل آن را باید اختلاف نظری دانست که در این باره وجود داشته است. ← تاوادیا، ص ٦۳، یادداشت ٤؛ زند فرگرد وندیداد، ص٤۹۵، س ۵ تا ۱۱.

٦۱. متن: [illegible] ؛ آن را nihu(n)bēnd (= پوشانند) هم می‌توان خواند. ظاهراً منظور کفن است که در دخمه پرندگانِ لاشخور جسد را برآن متلاشی می‌کنند. درپرنوشت دستنویس M می‌آید: «یعنی‌پرنده ازمنقارریزه‌بکند» ← تاوادیا، ص٦۳، یادداشت ٤ بند ۹۵؛ داور، ص۱۷، یادداشت ۸: زند و ندیداد، ص۲٤۷،س۸. هِدر (= hedr , hixr) هر پلیدی است که از تن زندگان باشد، مثل تُف و آب دهان و آب‌بینی .

٦۲. ارمیشت به‌معنای علیل و ناقص‌الخلقه است ودر مادیان هزار دادستان در ردیف «کودك» می‌آید (ص ۵۳، س ۱ تا۳) معنای دیگر آن «چیزی باشد که از همه‌کاری بازمانده و معطل شده باشد» (دستنویس R410 ص۱۲۲، س ۱و۲) ولذا به‌زنی‌که بچهٔ مرده زاییده باشد ونیز هر شخص ناپاکی که باید او را تطهیر کرد اطلاق‌می‌شود و صفت هرآب ایستاده، مثل حوض وتالاب وبرکه است (همانجا) . «ارمیشتی که پُشت نوزود نکرده باشد» در روایات داراب هرمزدیار نیز مورد اشاره است (ج۱، ص ۲۷۳، س ۱۲).
← فصل٦، یادداشت ۱؛ فصل ۱۳، یادداشت ۱۰

٦۳. در لغت فرس اسدی آمده است: «بوب بساط وفرش باشد». رودکی گوید:

شاه دیگر روز باغ آراست خوب / تختها بنهاد و بر گسترد بوب

نیز ← فرهنگ پهلوی فره‌وشی

٦٤. ← یادداشت ۵۳

٦۵. هر که بتنهایی نسا، و بویژه نسای سگ نادیده، را حرکت دهد ناپاك است‌وبه‌همین جهت هر که براثر تماس بانسا ناپاك شود وشستشوی او بابرشنوم لازم باشد[illegible] (ēk-bar=) (زند وندیداد۳، بند۱۵، ص۷۱، س ۵و٦) یا [illegible] (ēw-bar =) (زند فرگرد وندیداد، ص ۵۳۱، س۳: ص۵۵۰، س۱۱) خوانده می‌شودودرروایات داراب هرمزدیار واژهٔ «ایوبر» به‌همین‌معنی به‌کار رفته‌است (مثلاً ج ۱، ص ٦۰۲). در زند وندیداد ēk - bar پرنوشت برای [illegible] (rist-keš =)است (جـای زبَر نوشته).

۶۶. متن: [Pahlavi] ؛ به‌معنای «زاده و کودکی که بدنیا آید» در دینکرد (مدن، ص ۷۴۰، س ۴ و ۲) وروایت امیداشاوهیشتان (ص ۱۵۶، س ۷) هم به‌کار رفته است.

۶۷. بجز آدمی، جسد جانورانی مانند کپی، یعنی میمون، وسگ و وحوشی که «سگ سرده» یعنی از نوع سگ هستند نسا شمرده می‌شود. دربارهٔ نسا بودن جسد روباه ناهمداستان بوده‌اند و «وِه‌شاپور» آن را سبکترین (= xwārtar) نسا می‌داند (زند فرگرد وندیداد، ص ۴۵۵، س ۵ تا ۱۳) ودر زند وندیداد روباه، یعنی جسد آن، در ردیف «نسای زندگان» می‌آید (زند،فرگرد ۵، بند ۳۴، ص ۱۷۶، س ۵ و ۶) و منظور از «نسای زندگان» اجزایی از بدن آدمی، مثلا دندان، است که از تن جدا شود. ← فصل ۱۰، یادداشت ۱۹.

۶۸. پرنوشت دستنویس M : گذارند ← تاوادیا، ص ۷۰، یادداشت ۱۳ ، نیز ← یادداشت ۲۷.

۶۹. این واژه باید از -yava+ana* باستانی آمده باشد: [Pahlavi] (=ywp'n). در زبان خوری jōfun (واژه‌نامهٔ خوری، ص ۱۹؛ ونیز واژه‌نامهٔ تطبیقی‌نمونه‌های گویشی ایران، ذیل واژهٔ خرمن)، و در دری زرتشتی یزدی (i)yoyin،ya(y)in باید صورت دیگرگون u باشد، مثل xun و xub که در دری می‌شود (xib،xin) به معنی «خرمن» است. دربارهٔ حکم «نسابر سرخرمن» در روایات داراب‌هرمزدیار بحث می‌شود (ج ۱، ص ۱۲۹).

۷۰. متن: [Pahlavi] ؛ معنی و قرائت واژه روشن نیست. شاید صورت لازم از فعل «افشاندن» باشد: «افشانده شده و پاشیده».

۷۱. باتوجه به‌اصل احجام یکساخت وجدساخت از نظر انتقال ریمنی (یادداشت ۱۸) می‌توان دریافت که چرا مرکبات، که پوست آنها جدا از بخش گوشتی و خوردنی‌آن است، و «جُدساخت» است پاك می‌ماند وبراثر تماس با نسا ریمن نمی‌شود ودرون آن نیاز به‌شستشو ندارد. همین مطلب‌در زند وندیداد ۷، بند ۳۵ (ص ۲۶۳، س ۸) باز تکرار می‌شود.

۷۲. مطابق نسخهٔ M ؛ K : pēm

۷۳. در برهان قاطع می‌آید: «لیچار با ثانی مجهول... بروزن دیدار، به‌معنی ریچار است که مطلق مربا باشد عموماً مربایی را که از دوشاب سازند خصوصاً وآنچه ازشیر ودوغ وماست بپزند، به‌هرنحو که باشد» (واژه‌نامهٔ شایست نشایست) ← فصل ۱۷، بند ۲

طرز تطهیر چوب برای من روشن نیست. احتمالا بنحوی برآن آب می‌پاشیده و آن رادرمعرض‌آفتاب قرار می‌داده‌اند ← وندیداد و زند آن، فرگرد ۷، بندهای ۲۸-۳۱؛ و نیز زند فرگرد وندیداد، صص ۵۱۸-۲۰

۳

۳

1. zan ī daštān wastarag-ē ī-š nōg ō dārišn gīrēd, rēman; ud ān ī andar dārišn, nē rēman.

زن دشتان جامه‌ای را که بنویی (=بتازگی) <پس از دشتان شدن> به داشتن (=استعمال) گیرد، ریمن <است>، آن‌که <هنگام دشتان شدن> در داشتن <اوست>، ریمن نه <باشد>.

2. ka šādurwān-ē wistard ēstēd, u-š bōb-ē ud bālišn dō abar nihād ēstēd, zan-ē abar nišīnēd ud daštān be bawēd, ka az bālišn pāy abar ō bōb, ud az bōb be ō šādurwān nihēd, bōb ud šādurwān, har dō, rēman; čē-š nōg ō dārišn grift. bālišn ēd rāy čē andar dārišn, rēmanīh ē nēst.

اگر شادُرْوانی گسترده باشد، و بوبی[1] و دوبالش بر< آن> نهاده‌باشد <و> زنی بر <آن> نشیند و دشتان شود، اگر پای ازبالش‌بربوب و از بوب بر شادُرْوان نهد، بوب وشادروان، هردو ریمن< باشد>؛ چه آن را بنویی< پس از دشتان شدن> در داشتن (=استعمال) گرفته است. بالش را از آن روی که< هنگام دشتان شدن> در داشتن< وی بوده است>، همی ریمنی نیست.

3. ud ka ō bālišn ēdōn nišīnēd ē ī-š bōb ud bālišn, har dō, andar dārišn; ā šādurwān pad tan-ē rēman; ud ka har se andar dārišn, ā ēč rēman nē bawēd.

و اگر بر بالش چنان نشیند که همی او را < هنگام‌دشتان شدن> ، بوب و بالش، هردو، در داشتن<باشد>، پس‌شادروان بتنهایی ریمن < شود> ؛ و اگر < هنگام دشتان شدن > هرسه < اورا > در داشتن<باشد>، پس هیچ < یك > ریمن نشود.

4. ham-čiyōn dānēd kū daštān, ā-š pad gyāg, andar ō kār[2], fradom gardan-band ud pas gōšwār ud pas čambar ud pas ǰāmag be nihišn.

همچنان (=به محض آن که) دریابد که دشتان <است> ، پس درجای < خود > ، در آن کار۲ < که‌هست >، نخست گردنبند و پس گوشواره و پس سربند و پس جامه باید < از تن > بنهد (= درآورد).

5. ka pad gyāg, andar ō kar ēstēd, ka-z abēr dēr zamān andar ān kār ēstēd, ā pas-iz ǰāmag pāk. mēxag[3] ud šarmgāh[4] kār nēst.

اگر در جای ، درآن کار۲ < که > باشد، نیزچون بس دیر زمان در آن < یك > کار<مشغول > باشد، آنگاه نیز پس جامهٔ <او > پاك <است> پارچهٔ کهنه۳ (؟) و < جامهٔ > شرمگاه۴ (؟) < شایسته > کاربرد نیست.

٣٤

6. ka ēwar dānēd kū daštān, tā ǰāmag hamāg be gōhrīdan, ud pad gyāg ī daštān be nišast, ā wāz dārišn.

اگر بیگمان داند که دشتان <است> ، تا (=پس آنگاه) همهٔ جامه‌ها را باید عوض کند، و < چون > در جایگاه < زنان > دشتان نشست، پس باید باج دارد (= اوستا بخواند).

7. ka yašt kard ēstēd, wāz dārišn ud daštān be bawēd; ā-š wāz be gōwišn.

اگر یشت کرده‌باشد°، < چون > باج‌دارد (= در حال نیایش باشد) و دشتان شود؛ پس باید باج (= نیایش) را بگوید (= ادامه‌دهد).

8. ka andar wāz guftan ē daštān be bawēd, pas-iz ka ān zamān abē-gumān būd, nūn-iz abē-gumān.

اگر در < هنگام > باج گفتن همی دشتان بشود، پس نیز چنان که < در >آن زمان (=پیش از آن)، بیگمان بود، اینك نیز بیگمان <است>.

9. ka wāz dārēd, pēšyār be āyēd, ā-š wāz guftan kār nēst; čē-š nask ī pad čamišn gōwišn.

اگر باج دارد (=نیایش می‌خواند)،<پس او را>پیشاب بیاید، پس‌اورا باج گفتن (= نیایش خواند) <به> کار (= سودمند) نیست؛ چه، باید اوستای چمش[6] بخواند.

10. dast ī pad pādyāb ē ham-baxsīdag[7], ka zan ī daštan wēnēd, pad wēnišn abādyāb be bawēd; ud ka-z zōt wēnēd ud barsom nē wēnēd, ham-gōnag.

دست که با پادیاب همی بخسیده (= بهم برآمده ودرهم کشیده) <باشد>، چون زن دشتان <آن‌را> بیند، با < این>دیدار بی‌پادیاب بشود؛ ونیز اگر زوت را بیند وبَرسَم‌را نبیند،<به>همان گونه< است >.

11. ud xānag-ē dar[8], ka-š daštān azabar ud barsom azēr, rāst ēstēd, agar-iz pānzdah gām azēr bowandag, ēg-iz barsom abādyāb, ud ka nē rāst, pānzdah gām was.

و < در>باب[8] خانه‌ای، اگر < زن >دشتان برفرازو برسم راست، <در>زیر < او>باشد، اگر نیز پانزده گام کامل <فاصله فراز و > زیر < باشد >، پس نیز برسم بی‌پادیاب < است >واگر < قرار گرفتن آن‌دو > راست (= مستقیم) نه <باشد، فاصلهٔ >پانزده گام‌بس < است>.

۳۵

12. xwarišn ī sāxtag-ē ī-š andar se gām ī zan ī daštān, rēman, ud xwarišn ī-š az čāšt be parrēzēd, pad šām, ud ān-ē ī-š az šām be parrēzēd, pad čāst nē šāyēd ud pad-iz ham zan nē šāyēd; ud āb-ē ī-š andar se gām, ka andar ō gabr ayāb pādyābdān kunēnd ud ō dast kunēnd, dast pad pādyāb ōh bawēd.

خوراك پخته‌ای که در سه گام زن دشتان < باشد >، ریمن < است >، و خوراکی را که‌از چاشت وی باقی ماند، به شام،و آن را که ازشام وی‌باقی ماند، برای چاشت نشاید <خورد> و به همان زن نیز نشاید <داد> ؛ وآبی که در < فاصلهٔ > سه‌گام < از وی باشد >، اگر به حوض یا پادیابْدان[۹] کنند و<پس> بر دست کنند، دست همانا پاد- یاب شود.

13. kas ka ō wastarag ud ǰāmag pahīkōbēd, sōšyāns guft: ē ān and gyāg pad gumēz ud āb šōyišn; wastarag-ē ī-š ō wastarag ī kas pahīkōbēd, rēman nē kunēd.

کسی اگر با پوشاك و جامهٔ < خود با زن دشتان > برخورد کند، سوشیانس گفته است که آن مقدار جای < از پوشاك‌و جامه‌را > با گمیز < گاو > و آب باید شست؛ پوشاکی از وی که با پوشاك کسی برخورد کند، < آن‌را >ریمن نکند.

14. zan ī daštān kē andar se šabag pāk bawēd, tā rōz panǰom nē šōyišn, ud az rōz ī panǰom frāz, tā rōz ī nohom, hamē ka pāk bawēd, ā-š se rōz tāyag[10] rāy, pad pākīh be nisīnišn, ud pas ōh šōyišn; ud pas az nō šabag tāyag kār nēst.

زن دشتان که در سه شب پاك شود، تا روزپنجم< سر وتن >نباید‌بشوید، واز روز پنجم به بعد، تا روز نهم، که همی پاك‌شود، برای‌مدت[۱۰]

سه روز او را در پاکی < جدا > باید نشست، و پس < سروتن > باید شست؛ و پس از مدت نه شب < دیگراو را > کار (=مسئله‌ودشواری) نیست.

15. zan ī zādag ayāb nasā, tā čehel rōz, hamē ka rēman wēnēd, bē ka ēwar dānēd kū az daštān, tā-š pad ān ham dārišn; ud az čehel rōz frāz, bē ka ēwar dānēd kū az ān, tā-š pad daštān dārišn.

زن زاده یانسامند تا چهل روز همی چون ریمنی بیند، بناچار باید که بیگمان داند که ازدشتان < است > ، پس آن را به‌عنوان همان (= دشتان) باید به‌شمار آورد؛ وازچهل روزبه‌بعد، <چون ناپاکی بیند، باز هم> بناچار باید که بیگمان داند که از آن (= دشتان) < است >، تا آن را به عنوان دشتان به شمار آورد.

16. zan ī daštān ka ēd māh pad daštān nišast ud rōz ī sīhom rāy pāk bawēd, ka-z pad ham zamān pāk bē būd ud pas-iz daštān bawēd; ā-š tāyag az bun, ud tā rōz ī panǰom šustan nē pādixšā.

زن دشتان که < مدت > یك ماه، به دشتان < بودن ، جدا > نشست، و برای روز سی‌اُم پاك شود، اگر نیز در همان زمان <که> پاك شد، پس‌نیز دشتان شود، پس او را زمان < جدانشستن >، از آغاز <محسوب خواهد شد> و تا روز پنجم <او را> شستن < سروتن > جایز نه <باشد>

17. ud ka az daštān šustan, se rōz pad pākīh nišast ud did daštān bawēd, čiyōn az bunīh[11], čahār rōz be pāyišn ud rōz ī panǰom ōh šōyišn.

واگر < پس از سروتن > از دشتان شستن، سه روز بپاکی نشست و < بار > دیگر دشتان شود، چنان چون از آغاز[12] <نودشتان باشد>. چهار روز باید بماند و < در > روز پنجم < سروتن > بشوید.

18. ka az did daštān būd, ā nō rōz-šabān nēst. pad pākīh ēd rōz-šabān ōh pāyišn, pas sōyišn; ud ka nō rōz-šabān bowandag būd, pad ham rōz šustan xūb.

اگر از دیگر <بار> دشتان‌شد، پس <گذشتن> نه شبانه‌روز <لازم> نیست. <چون> در پاکی یك شبانه روز همانا بمانند، پس <سر و تن> بشوید و اگر نه شبانه‌روز کامل شد <و پاك ماند>، در همان روز <سر و تن شستن او> درست[12] <است>.

19. čihrag ka gōn be wašt, ān ī pēš, ān-iz ī pas az daštān be āyēd, rēmanīh ēdōn bawēd čiyōn daštān.

زردی را چون رنگ بگشت (= عوض‌شد)، <هم> آن که پیش <و> نیز آن که پس از دشتان بیاید، ریمنی <آن> چنان باشد چون دشتان.

20. ka az daštān ēdōn pāk be būd kū-š šustan dastwarīhā, barsom, abārīg-iz čiš, bē az se gām rēman nē kunēd.

چون از دشتان چنان پاك شد که او را <سر و تن> شستن مجاز <باشد>، برسم <و> نیز دیگر چیزها را، مگر <نزدیکتر> از سه گام <خود>، ریمن نکنند.

21. sarmāg ī saxt rāy, frāz ō bun ī ātaxš nišastan pādixšā ud tā šust, ā-š wāz ōh gīrišn; u-š dast šustan, bē pad gumēz, tā nē šāyēd ud ka-š šust, ā-š xrafstar dō-sad, wināh wizārišn rāy, be ōzanišn.

به علت سرمای سخت، نزدیك به بُن آتش (= کنار آتش افروخته) نشستن جایز <است>، و تا <سر و تن> شست، پس باید باج بگیرد (= نیایش بخواند)؛ و او (= زن دشتان) را دست شستن، مگر با گمیز <گاو> پس مجاز نیست، و چون <دست را با آب> شست، برای زدودن گناه، پس او را دوصد خرفستر باید کشت.

۳۷

22. zan kē daštān az gāh ul šawēd ud pas rēman wēnēd, ud ka-š ābustanīh ēwar, bē ka-š nasā būdan paydāg,[13] enyā pad gumēz ud āb šōyišn: ka-š ābustanīh nē ēwar, pad daštān dārišn.

زن که < زمان > دشتان < شدن وی > از جای < خود> بشود(= عقب افتد) و پس ریمنی بیند، پس اگر بیگمان اورا آبستنی < باشد> ، بناچار نسامند بودن او مسلم < شود> ، در غیر این صورت او را با گمیز و آب باید < سروتن > شست: اگر او را آبستنی بیگمان نه < باشد، آن را > به عنوان دشتان < بودن> باید شمرد.[۱۴]

23. ast kē ēdōn gōwēd: ē bē ka nasā būdan ēwar paydāg, tā-š pad daštān dārišn.

< فتوایی نیز > هست که چنین گوید که بجز هنگامی که نسامند بودن < زن > بیگمان پیدا (=مسلم) < باشد> ، پس آن را به عنوان دشتان باید محسوب داشت.

24. ast kē ēdōn gōwēd: ē ka pad nasā būdan gumānīg, ā-š pad pēšag šōyišn.

< فتوایی نیز > هست که ایدون گوید که هرگاه < زن > به نسامند بودن مشکوک <باشد> ، پس او را به بِرِشنوم باید شست.

25. ud kas kē pad zan ī daštān, ayāb ō ōy kas pahīkōbēd kē-š pad āb ud gumēz abāyēd šustan, ā-š wināh šast stēr ō bun.

و هرگاه کسی با زن دشتان، یا با آن کس برخورد کند که او را با آب و گمیز < گاو> باید شست، پس او را شصت استیر < گناه > بر ذمه <است> .

26. ud kē pad dānišn, zan ī daštān marzēd, pānzdah tanāpuhl ud šast stēr wināh ō bun.

و هر که دانسته با زن دشتان همخوابگی کند ، پانزده‌تنافور و شصت استیر گناه بر ذمهٔ < وی > باشد.

27. daštān kē ātaxš wēnēd, framān-ē wināh; ud ka andar se gām šawēd, tanāpuhl-ē; ud ka dast abar tan ī ātaxš nihēd, pānzdah tanāpuhl wināh; ud warr ud gabrag[15], ham-gōnag.

< زن > دشتان که آتش بیند، <اورا > یك فرمان گناه < است >؛ واگر در سه گام < آن > رود، یك تنافور ؛ واگر دست برتن آتش نهد، پانزده تنافور گناه ؛ و < اگر دست بر> پوشش < آتش > (= خاکستر آن) و اجاق[۱۵] < آتش نهد>، همان گونه <گناه بر ذمهٔ او است> .

28. ka ō ab nigerēd, framān-ē wināh; ud ka andar āb nišīnēd, pānzdah tanāpuhl wināh; ud ka pad tar-menišnīh andar wārān be rawēd, ā-š har srešk-ē pānzdah tanāpuhl wināh.

اگر به آب نگرد، < اورا > یك‌فرمان گناه؛و اگر در آب نشیند، پانزده تنافور گناه ؛ واگر با ترمنشی (= غروروعصیان) در باران راه برود، پس < در ازای > هر یك قطره <باران‌که بر او ریزد> ، اورا پانزده تنافور گناه < برذمه باشد> .

29. u-š ō xwaršēd ud abārīg rōšnīh nē nigerišn, u-š ō gōspand ud urwar nē nigerišn, u-š abāg mard ī ahlaw ham-pursagīh nē kunišn: čē, druz ī ēdōn stahmag ān druz ī daštān kū abārīg druz pad aš, čiš nē zanēd, ōy pad aš zanēd.

۳۸

و به خورشید و دیگر روشنی نباید بنگرد،وبه‌گوسفند و گیاه نباید بنگرد،وبا مرداشو همپرسی (=گفت‌وشنود) نبایدبکند: چه، دروج

چندان زور آور، آن‌دروج دشتان <است > که‌دیگر دروجها با چشم ناپاك،< هر> چیز را نزند، < اما >آن (= دروجِ دشتان) < چیزها را > با چشم ناپاك بزنند.

30. xānag-ē kē zan ī daštān andar, ān xānag ātaxš nē abrōzišn; xwarišn ī az pēš ī zan ī daštān be parrēzēd pad ham zan nē šāyēd.

در خانه‌ای (= اطاقی) که زن دشتان < باشد ، در>آن خانه آتش نباید افروخت ؛ خوراکی که از پیش زن دشتان باقی بماند، به همان زن < نیز> نشاید < داد >.

31. xwān ǰāmag[17] ī pēš ēstēd, ka-š abāg hamgarzag nē bawēd nē rēman. padišxwar ka ǰud az rān, hamgarzag nē bawēd šāyēd.

سفره‌ای[۱۷] که پیش < وی > باشد، اگر باوی همگرزه نشود(=تماس نیابد) ریمن نه < باشد> . ظرف اگر جدا از < جامهٔ روی> ران < وی باشد و> همگرزه نشود ، شاید.

32. ka drōn kāmēd yaštan, ka barsom az borsomdān abar dārēd ud daštān bawēd, ham-čiyōn ō dānišn mad, barsom be nihēd, be šawēd, barsom nē rēman .

هرگاه درون بخواهد یشت، اگر برسم را از برسمدان برداشته باشد و دشتان شود، به محض آن که آگاه شد، < چون > برسم‌را بنهد< و > برود، برسم ریمن نه < باشد >.

33. u-š andar daštān ēdōn nišīnišn kū az tan ī ōy pānzdah gām ī se pāy ō āb, ud pānzdah gām ō ātaxš, ud pānzdah gām ō barsom, ud se gām ō mard ī ahlaw bawēd.

و در < هنگام > دشتان < بودن > چنین باید نشیند که از تن‌وی پانزده گام سه‌پای تا آب ، و پانزده گام تا آتش، و پانزده گام تا

برسم، وسه گام تا مرداشو < فاصله > باشد.

34. u-šān xwarišn pad āhenēn ayāb srubēn frāz barišn. ōy kē xwarišn frāz barēd, ā-š andar se gām abāz ēstēd.

وآنان را خوراك در < ظرف > آهنین یا سُربین باید فرازبرند.آن کس که خوراك < برای آنان > فراز برد ، پس در سه گام‌ازوی باید باز ایستد.

35. ka yašt kard ēstēd, har bār-ē drōn yašt, pad šnūman ī < srōš >[18] ul gōwišn; ast kē iθā ašəm vohū gōwēd.

هرگاه یشت کرده باشد، < در > هرباری < خوراك خوردن> ، یشت درون را به خشنومن سروش باید برگوید؛ <قولی نیز> هست که باید < نیایش > ایثا <و > اشم وهو را بگوید.

یادداشتها

۱. ← فصل۲، یادداشت ٦٣

۲. ترجمۀ زِبَر نوشته بامفاد بند یك هماهنگی دارد: هر چه هنگام دشتان شدن زن با او در تماس باشد ریمن‌نیست وهرچه پس از دشتان شدن با او تماس یابد ریمن است. با وجود این، شاید ō kār را «به‌کار، واجب و ضرور و لازم» نیز بتوان معنی کرد ← فصل ۸، بند ۸

۳. داور آن را باقیاس با «میخی» در لغت فارسی «سینه‌بند» خوانده وتاوادیا «تن پوش چسبان» معنی کرده است. شاید پارچۀ کهنۀ مورد استعمال باشد: «میخی وهزار میخی خرقۀ درویشان است که برآن بخیۀ بسیار زده‌اند» (فرهنگ فارسی).

٤. مطلب روشن نیست ، احتمالا منظور پوشش و جامۀ شرمگاه است.

٥. یعنی «یشت نوزادی» ← یادداشت ۱۸؛ فصل ۱۳، یادداشت ۱۱

٦. نام دعایی است‌که هنگام پیشاب کردن و عمل دفع خوانده می‌شود. ← فصل ۱۰، بند ٥؛ جمله خورده اوستا، ص ٤۱۸

۷. متن: [illegible] ؛ قرائت بالا یکی از امکانهایی است که تاوادیا پیشنهاد می‌کند (تاوادیا، صص ۷٥ـ٦). معنای واژه باید «آغشته و خشك شده در حال آغشتگی» باشد. بَخسیدن و پُخسیدن ونیز ترنجیدن، که در لغت فارسی بیش وکم مترادف‌انـد، به‌معنای چین‌چین و پژمرده شدن پوست ودرهم کشیده شدن آن است. تناسب معنایی دو واژه آغشته و بخسیده را می‌توان ناشی از شیوۀ استعمال گمیز گاو یا دستشوی و پادیاب وپَجَوْ (یادداشت ۹) گرفت که در بارۀ آن می‌آید: «اندام از دستشو خشك باید کردن و پس آب کار فرمایند» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۹۲، س۷)؛ ونیز در سنت هست که آب وپَجَوْ را نباید باهم آمیخت. به‌عبارت دیگر، دست آغشته با گمیز گاو را باآب بازنمی‌شستند، بلکه آن را در معرض هوا می‌گرفتند تـا خشك گردد و تطهیر شده بماند. بنابراین، پوست چروکیده و بخسیده وپخسیده‌وترنجیده می‌شده است. این شیوۀ آغشتن تن با پادیاب به‌اشیا نیز کشیده است و واژه هم برای دست و بدن آدمی وهم برای چیزها، در زند فرگرد وندیداد هم به‌کار رفتـه است (ص٥۷٤، س۳و٤؛ ص٦۳۰،س۷) ← فصل۱۰،بند ٥ونیزهمان فصل، یادداشت ۱۰

۸. متن: [illegible] ؛ به‌معنای «یك‌باب خانه» است، و در روایت پهلوی (متن، ص۲، س ۱۰) هم به‌کار رفته است، نیز زند وندیداد ، ص ۱۸۳، س ۱۳ .

۹. پادیاب گمیز گاو است (روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص ٤۷۸، س۷، با خط اوستایی) ودر زبان دری زرتشتی pajav خوانده می‌شود و به‌هنگام تطهیرآیینی آن را در پادیا بُدان می‌ریزند. ظاهراً معنای مطلق ظرف وظرف آب نیز از آن بر

می‌آید ← فصل۲، یادداشت ۳۶؛ فصل ۱۲، یادداشت ٤٤؛ برای gabr ← یادداشت ۱۵.

۱۰. واژهٔ [Pahlavi] دویا سه بار در مادیان هزاردادستان به‌کار رفته است و معنای «زمان» دارد:

[Pahlavi] = تاآن زمان (ص٤٠، س۱۱).

[Pahlavi] = دریك زمان (ص۸۱، س۱۰، ونیز س٤).در زند فرگرد وندیداد بارها این واژه می‌آید، مثلاً در ص۵۸۳ تا ۵۸٦، که در موضوع همانند مطلب زبر نوشته است، ونیز ص ٤٧٩، س۱۲و۱۳؛ ونیز در روایت امیداشاوهیشتان، ص ۱۲۰، س ۷و۱۱.

این واژه شاید با tay و taq در زبان دری زرتشتی یزدی، ونیز «تاغ» در فارسی یزدی مربوط باشد: تاغِ شب = سراسرِشب، همهٔ شب. نیز «تاغِ آب» واحد برای آبیاری است و «تاغدار» کسی است که آب ده را برای کشتزار و باغ اندازه‌گیری می‌کند.

۱۱. [Pahlavi] (az bunīh) اصطلاح است با معنای «از سرنو، از آغاز، از ابتدا»؛ مثلاً زند فرگرد وندیداد، ص ۵۸٦، س ۵؛ ص ۵۸٤ ، س ۱۲

۱۲. از موارد کاربرد واژه در شایست ناشایست معنای «درست و شرعی و شرعاً صحیح» برمی‌آید. این‌معنی در فارسی زرتشتی (مثلاً، روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۳، س۱۹ و ۱۸: خوب، ناخوب، نیز س۱، ۷، ۱٦: نخوب) نیز هست.

۱۳. متن: [Pahlavi] ؛ شاید: ēg-iš

۱٤. این قول تکراری است ازمطلب جملهٔ پیش ونیز بند ۲۳ قول مستقلی است که همین مطلب را باز می‌گوید.

۱۵. متن :[Pahlavi] ؛ «گودال» است که اگر در آن آتش کنند، معنای «اجاق وتنور» دارد (سنج با صددر بندهش، در ۹٦، بند ۸) واگر آب در آن بریزند«آبگیر و حوض و جای آب» است (بند ۱۲). به‌معنای اخیر در زند فرگرد وَندیداد هم به‌کار رفته است (ص٤٩۵، س ۱۲؛ ص٤۹٦، س ۲،٤؛ ص ٦٧۲، س۱۳).

۱٦. اوستا: drug- ؛ ماده دیو است (زند وندیداد، ۳، بند ۷، تفسیر، ص٦٠ س ۸)

۱۷. متن:[Pahlavi] ؛ شاید: پارچه برای خوان و سفره (قرائت از خانم دکتر مهشیدمیرفخرائی). در زندفردگرد وندیداد، در همین مورد می‌آید: [Pahlavi] (ص ۵۸٠، س۱۰)، نیز ← فصل۲، یادداشت ۳٤.

۱۸. افزودهٔ تاوادیا؛ چون سروش ایزد زننده ودرهم کوبندهٔ دیوان است، زن دشتان برای راندن دروج دشتان باید او را به‌یاری بخواند و «باج نان‌خوردن» رابه‌خشنومن سروش برگزار کند («باج ودرون زرتشتی»، بخش ۲، صص ۲۹۸ــ۹ و ۳٠٦) . در این حالت زن باید «یشت درون» را بخواند، اما نباید «برسم» در دست گیرد،زیرا

تماس وی با هر چیز پاکی وپادیابی (فصل ۲، یادداشت ٤٠) ممنوع است. در این باره، در زند فرگرد وندیداد می‌آید:

ــ اگر یشت کرده باشد، پس چه باید بکند < هنگامی > که خوراك خورد؟
ــ < بنا برچاشتهٔ > میدیوماهی، پس < اوستای > درون بایدبگوید، وخشنومن سروش یا هرمزد کند و < چاشتهٔ > ابرگی خشنومن سروش را گفته باشد، و < بنا برچاشتهٔ > پیشگسیر، پس باید < **نیایش** > ایثا < و > اشم‌وهو، پس از < اوستای > درون گفتن، آنگاه فراز گوید (ص ٥٧٦، س ١٣ تا ص ٥٧٧، س ٣).

← فصل ٥، یادداشت ١

۴

۳۹

1. kustīg, ast parwand, kard ēstēd, nē šāyēd; buz-pašmēn, pašmēn, aštar pašm šāyēd, ud az mōyēn, pad nax-iz ā šāyēd.

کُشتی <که نام دیگر آن> فَرَوَند[1] است، <از پارچهٔ> ساخته شده (= بافته شده) نشاید (= مجاز نیست)؛ <از> پشم بز[2]، پشم <گوسفند>، و پشم شتر شاید (= مجاز است) <که ببافند>[3]، و از <جنس> موبین <که> به شکل نخ (= رشته) <باشد> نیز همانا شاید.

2. kamist pahnāy, se angust drust ōh abāyēd. ka az kust-ē sar ā sar, se angust drust; abārīg, ka brīd ēstēd, šāyēd.

کمترین پهنای <آن> همانا سه انگشت کامل باید باشد. هرگاه از سوی یک سر، تا سر <دیگر آن> سه انگشت کامل <و در برخی از جایها بیشتر باشد>، دیگر <پهنای زاید> اگر بریده شده باشد، شاید.

3. ka wāz dārēd, u-š kustīg bast ēstēd, ud ēk-ē did abāz bandēd, ud ān ī bast ēstēd be wišāyēd, nē šāyēd.

اگر <کسی> باج دارد (= نیایش می‌کند) و کشتی بسته باشد، و یکی دیگر را باز <بر کمر> بندد، و آن را که بسته است، بگشاید؛ نشاید.

4. wastarag ī dēbāg ud stabrag ud parand, ud parnagān, pad ēbyānghanīh nē xūb; ud pōstēn, ka mōy az-iš rūd ēstēd, ud pašmēn, mōyēn, pambagēn, šanēn, abrē-šomēn , ud dārēn pad šabīgīh šāyēd. ۳۰

پارچهٔ دیبا، وستبرق، وپرند، و پرنیان برای عیویانگهن بستن[٤] درست نه < باشد > ؛ و پوستین، اگر موی از آن سترده باشد، و< پارچهٔ پشمین، موبین، پنبه‌ای، کنفی، ابریشمی، و گیاهی برای سدره بودن شایسته است.

5. čahār angust, ē šabīg handāzag <ī>pahnāy az kust— ud kust az gardan tā parīg— ud drahnāy az pēš ud pas, and čand abar bastan šāyēd, xūb.

چهار انگشت، همی سدره را اندازهٔ پهنا از کناره < است >— و <منظور از >کناره، از گردن تا پهلوی <سدره است[٥]> — و درازای < آن >در پیش و پشت < سدره> چندان که < کشتی را > بر <آن> بتوان بست، درست < است >.

6. and čand drahnāy ud pahnāy, ka dō-tūg ayāb ast brīd ēstēd[6], nē šāyēd. ka az kust ē pad gawr-mānāg[7](?) ī dō-tūg paymōxt ēstēd — ka-z kustīg dārēd, ka kustīg nē dārēd— , ēg-iz wišādagīh nē bawēd.

هراندازه درازا وپهنای< سدره باشد >، اگر دولا یا <ازپارچه‌ای> است <که > بریده شده است، مجاز نیست. اگر < بدن> از کنارهٔ < سدره >همی با <پوشاك >گبرمانند دولا پوشیده باشد— چه کشتی داشته باشد < و >چه کشتی نداشته باشد —، پس نیز < درحکم> گشا ده کشتی بودن[۸] نباشد.

7. ka šabīg-ē ī ēw-tūg paymōxt, parīg har dō kust nihuft ēstēd, ā-š kustīg abar bast ēstēd; šāyēd.

هر گاه، سدره‌ای که یک لا[9] < است > پوشیده باشد < و > پهلوی هر دو کنارهٔ < آن > نهفته باشد، آنگاه کشتی بر آن بسته باشد، مجاز است.

8. ka šābīg dō paymōxt ēstēd ud kustīg abar ān ī azabar bandēd, ēg-iš wišād dwārišnīh rāy, wināh ō bun.

هر گاه دو سدره پوشیده باشد و کشتی را بر آن که < بر > زیر < پوشیده است > ببندد پس او را به علت گشاده کشتی راه رفتن، گناه بر ذمه < است >.

9. mard ud zan tā pānzdah sālag, ēg-iš wišād dwārišnīh nē gīrišn[10]. wināh ī drāyān jōyišnīh, pas az pānzdah sālag, ōh bawēd.

مرد و زن را تا پانزده ساله < شد > ، پس < به گناه > گشاده کشتی راه رفتن، نگیرند. گناه در ایان خوردن[11]، پس از پانزده ساله < شدن > همانا < بر ذمه شخص > باشد.

10. wināh ī wišād dwārišnīh tā se gām, har gām-ē framān-ē; pad čahārom gām tanāpuhl-ē.

گناه گشاده کشتی راه رفتن، تا سه گام، < برای > هر گامی، یک فرمان < گناه؛ و > در گام چهارم یک تنافور < گناه بر ذمهٔ شخص است >[12].

11. kustīg kē-š rēšag nēst, šāyēd; ud ka sar[13] grih bandēd, nē šāyēd.

کشتی را که ریشه نباشد شاید (= مجاز است)؛ و اگر < بر > ریشهٔ < آن > گره بندد، نشاید.

12. ē-mōg dwarišnīh ta čahār gām, tanāpuhl-ē, ka pad ēd rawišn, ud pas az čahārom gām, and čand be rawēd, tanāpuhl-ē; ud ka be nisīnēd ud frāz rawēd, wināh ān ham-ē[16] ī-š az bunīh; ud būd kē har frasang-ē rāy, tanāpuhl-ē guft.

یك موزه راه رفتن[۱۴] را، تاچهار گام ، یك تنا فور < گناه است> ، اگر به یك راهروی[۱۵] (= راه رفتن بی‌وقفه) < باشد >، وپس‌از گام چهارم، هر چه < بیشتر > راه رود، <او را> یك تنافور <گناه بر ذمه است >؛ و اگر بنشیند و < باز> فراز رود، گناه < او> همان اندازه‌ای[۱۶] <است > که‌از آغاز[۱۷] < حرکت کنند> ؛ و <قولی> بود که برای هر فرسنگی <یك موزه راه رفتن >، یك تنافور < گناه > گفته است.

13. pad šab ka be xufsēnd, šabīg kustīg dārišn; čē pad tan pāsbāntar ud pad ruwān weh.

در شب که بخسبند، سدره < و > کشتی باید داشت؛چه< آن > برای تن پاسبان‌تر و برای روان بهتر < است >.

14. ka abāg šabīg ud kustīg frōd xufsēnd, pēš az xwamn ašəm vohū-ē be gōwēd, pad har wēn āyišn ud barišn-ē kirbag se srōšōčarnām, ud agar andar ān xwamn widerān bawēd, ā-š petītīgīh kard bawēd.

اگر باسدره < و کشتی> فروخسبند< و>پیش از خواب یك اشم‌وهو بگوید، در هر برآمدن و فرو بردن نفس ، سه سروشوچرنام[۱۸] کرفه < باشد > و اگر در آن خواب درگذرد، پس او را پَتِت[۱۹] کرده‌شده باشد.

یادداشتها

۱. اوستا: -paourvanya ؛ زندآن: [illegible] ؛ دریسن ۹، بند ۲۶، همراه با -aiwyā̊ŋhana (= ēbyānghan، کُشتی) به‌کار رفته است. هنینگ آن را «گره‌دار» معنی می‌کند ⟵ «هوم، پریستار قربانی»، ص ٦٦، یادداشت٤٨.
۲. متن: [illegible] ؛ در فارسی به‌صورت بز پشم و بُزَشْم، یعنی پشم و کرک بز، می‌آید. ⟵ درخت آسوریگ، صص ٦٦ــ٧
۳. این قرائت وترجمه براساس سنت است که بنابرآن کشتی را می‌بافند واز پارچهٔ منسوج درست نمی‌کنند. معهذا، با توجه به‌مفاد بند۲، طبعاً امروزه کشتی‌هم بهتر بافته می‌شود ونیز چندان ظریف است که اگردولای بافتهٔ آن راهم منظور بداریم، برخلاف دستورهای شرعی و چاشته‌ها (فصل ۱۰، بند۱)، پهنای آن باز به سه انگشت نمی‌رسد. آن را ازپشم سفید گوسفند درست می‌کنند وبافتن آن هنری است که زنان موبدان به‌آن می‌پردازند ⟵ خرده اوستا، «نیرنگ کستی بستن»، صص ٥٨ــ٧٢
٤. شیوهٔ کاربرد واژه ویژگی دارد. ⟵ یادداشت ۱
٥. روایات داراب هرمزدیار در بارهٔ «خوب»، یعنی درست دوختن سدره سفارش می‌کند (ج ۱، صص ۳۲ــ٤) و ظاهراً شیوهٔ دوختن آن در اینجا توصیف می‌شود.
٦. دادستان دینی، پرسش ۳۹ (ص۱۲۵، س ۷) صفتهای ēw-tāg ī ēw-tūg را برای سدره آورده است ودر توضیح می‌گوید: «چونان‌که بهمن نیز ایدون یکی آفریدهٔ نخستین < است > ».
سدره باید بُریده و تکه‌تکه نشود واگر دریده وباز دوخته باشد، تنها از روی ناچاری پذیرفته است (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، صص ۳۲ ــ ٤).
۷. متن: [illegible] ؛ قرائت و معنای واژه روشن نیست. [illegible] شاید gawr (=گبر، خفتان) باشد و حکم شرعی جنگاوران وراهیان نبرد را ازپوشیدن سدره معاف دارد. آن‌را garmānag (=جامهٔ گرم ⟵ فرهنگ پهلوی فره‌وشی) خوانده‌اند. [illegible] در ترکیب [illegible] نیز هست (متنهای پهلوی، ص٣٤، س۲) و جزء دوم را استاد ماهیار نوابی barak (= بُرَك، نوعی پارچه) می‌داند (درخت آسوریگ، ص ٦۷)، وشاید gawr barak نوعی پارچه برای گبر و خفتان باشد. در زند وندیداد ١٤، بند ۹، ازپوشاکی سخن می‌رودکه در زیر زره می‌پوشیده‌اند و احیاناً شاید جای سدره رامی‌گرفته است («پندام وپنام»، ص١٥١)
۸. در روایات داراب هرمزدیار می‌آید: «زن ومرد چهارده ساله شوند واجب است که کُستی برمیان بسته دارند فریضه است» (ج۱، ص۲۳) و نداشتن آن گناه است ⟵ صد در نثر، در دهم ، ص۹

۹. ← یادداشت ٦ ؛ ونیز فصل ۲، یادداشت ۱۸
۱۰. یکی از معانی‌گرفتن، «مؤاخذه کردن، مواخذت» است (لغتنامه). شاید: kunišn
← فصل ۵، بند۷
۱۱. ← فصل ۵، یادداشت ۱
۱۲. ← بند ۱۲
۱۳. متن: [illegible] ؛ به‌معنای ریشهٔ کُشتی یا چیزی نظیر آن است. سنج بانیرنگستان، ص ۳٤۱، س ٦ و نیز ۵.
۱٤. راه رفتن بایك کفش یکی از انواع «دیویزگی» یا ستایش دیوان است و بارها از آن یاد شده‌است (مثلا پتت پشیمانی، کردهٔ دهم، زند خرده اوستا، ص۵۹، س ۱۸)
۱۵. منظور از «یك روش» یا «یك راهروی» هربار حرکت کردن از حالت نشسته و ایستاده، وراه افتادن وراه رفتن تا توقف دوباره است. این میزان گناه در روایت پهلوی، فصل ۱۱، بند ۱و۲ (متن، ص۳٤) هم می‌آید.
۱٦. متن: [illegible] = همانی، همان اندازه‌ای که
۱۷. متن: [illegible] az bunīh = از آغاز ← فصل ۳، یادداشت ۱۱
۱۸. اوستا : sraōšō.čaranā- ؛ نام شلاق وتازیانه برای تنبیه گناهکاران و نیز واحد اندازه‌گیری گناه ونام گناهی است‌که گاهی برفهرست پایه‌های گناه افزوده می‌شود.
[illegible] در نسخهٔ K (ص ۱۲٦، س۱۲) معادل [illegible] در نسخه M (داور، ص ۳۱، س ۱۲) می‌آید و نشان می‌دهد که [illegible] را باید «سه»، و نه «یك»، خواند. «سه سروشوچرنام» خود واحدی برای اندازه‌گیری گناهان و معادل یك فرمان است ← فصل ۵، یادداشت ۳؛ فصل ۱۱ بند ۲؛ تاوادیا، ص۱٤
۱۹. ← فصل ۸، یادداشت ۲۱

ترجمه دیگر برای بند ۲: هرگاه از سوی یك سرتاسر < دیگر آن> سه انگشت <باشد> درست < است و پهنای > دیگر (=بیشتر) اگر بریده باشد، شاید.

بند ٤: واژهٔ [illegible] منقول از اوستاست (نیرنگستان، ص ۳۳۰، س ٦و۵) و به همین دلیل باید تعبیری بسیار کهنه برای نامیدن پارچه‌هایی باشد که از دار و درخت و گیاه به‌دست می‌آید. واژهٔ ēbyānghanīh در نیرنگستان (مثلا همان صفحه، س ۳) هست.

بند ۵ : handāzag در دستنویس M ونیز TD (ص ۹۷، س۱) [illegible] و دردستنویس (ص ۱۲٤، س ۱۷) [illegible] است

۵

۳۲

1. drāyān ǰōyišnīh, ān ī aburnāyīgān ī panǰ sālag ō bun nēst, ud az panǰ sālag tā haft sālag, ka-š pid pad hammōxtārīh a-wināh, ā-š ō bun nēst; ud ka wināhgār, ō bun ī pid.

<گناه>درایان خوردن[1]، خردسالان پنج‌ساله‌را برذمه‌نیست، و < کودک > ازپنج ساله تاهفت ساله ، اگرپدر در آموزش اوبیگناه (=بی‌تقصیر) <باشد> ، پس او را < گناه >برذمه نیست، واگر < پدرش > گناهکار (=مقصر وکوتاهی کننده) <باشد، گناه‌او> برذمه پدر < است >.

2. ud az hašt sālag tā pānzdah sālag, mard ud zan agar-iz pad yašt kardan a-wināh, bē-š iθā u[2] ašəm vohū tuwān guftan ud nē gōwēd, ā-š drāyān ǰōyišnīh ō bun, ud ka-š yašt warm, tuwān kardan ud iθā ašəm vohū gōwēd, bawēd kē guft kū ēdōn bawēd čiyōn ka-š yašt nē kard ēstēd, getīg-xrīd nē bawēd; ud būd kē guft kū drāyān ǰōyišnīh nē bawēd.

و از هشت ساله تا پانزده ساله، مرد و زن نیز اگر در یشت‌کردن معذور < باشند > ، املانیایش > عتا < آدیزه‌میده> واشم وهو نتوانند گفت و نگویند، پس آنان را < گناه > در ایان خوردن بر ذمه < باشد >، و اگر یشت را از بر< باشد و > بتوانند < یشت > کنند، و< اما > عتا < آدیزه‌میده و> اشم‌وهو گوید باشد که گفته‌اند که

چنان باشد که یشت نکرده باشد و <نیز او را> گیتی‌خرید[٤] نباشد؛ و <قولی> بود که گفت که <این کار، در حکم> در ایان خوردن نباشد.

3. drāyān ǰōyišnīh, har pih-ē[5] ōh bawēd. ōy kē yašt kard ēstēd, tanāpuhl-ē; ōy kē yašt nē kard ēstēd, kam bawēd; kē se[3] srōšōčaranām guft.

<گناه> در ایان خوردن <در> هر وعده خوراك خوردن همانا باشد. آن را که یشت کرده است، یك تنافور، آن‌را که یشت نکرده است، کمتر باشد؛ که <اندازهٔ آن> سه سروشو چرنام گفته شده است.[٦]

4. drāyān ǰōyišnīh paymānag tanāpuhl-ē. ēn kū har pih-ē[5], ayāb har pārag-ē, ayāb har mēzag-ē, ā-m nē grift ēstēd.

اندازهٔ <گناه> در ایان خوردن یك تنافور <است>. این که <آیا برای> هر وعده خوراکی یا هر لقمه‌ای یا هر چشیدنی <همان یك تنافور است یا نه>، پس من در نیافته‌ام.[٧]

5. drāyān ǰōyišnīh, ān kē yašt nē kard ēstēd, abarag ēd pāyag xwārtar guft. mēdyōmāh har dō ēk guft, ud u-š az ēd be guft čē ān kē yašt nē kard ēstēd, u-š itā ud ašemwohū nē wurrōyēd guftan ē garāntar-iz ast, čiyōn ān kē yašt kard ēstēd, u-š drōn nē wurrōyēd yaštan.

۳۳

<گناه> درایان خوردن را <برای> آن کس که یشت نکرده است، ابرگ‌یك پایه کمتر گفته است. میدیو ماه هردو را یکسان گفته است، و این را از آن روی گفته است که آن کس که یشت نکرده باشد <و به> گفتن عتا <آدیزه‌میده> و اشم وهو نگرود، همانا <گناهش> نیز گرانتر است، چونان آن کس که یشت کرده باشد و <به> یشتن درون <در هنگام خوردن طعام> نگرود.

6. mēdyōmāh guft ē gētīg-xrīd nē bawēd. abarag guft ē gētīg-xrīd pad har kas ōh bawēd, bē pad ān kas kē yašt warm, ud pad winābgārīh, be nē kunēd; ud pad ān zamān bawēd ka andar zīndagīh ī ōy, pad framān ī ōy, pad ēn menišn kū" kāmēm kardan", "ā-m āstawānīh ī pad dēn" guft, bawēd.

میدیوماه گفته است که < اورا > گیتی خرید نباشد. ابرگ گفته است که گیتی خرید برای هر کس همانا باشد، مگر برای آن کس که یشت از بر < دارد > و از راه گناهکاری، <یشت> نکند و <گیتی خرید> در آن زمان < ممکن > باشد که‌در < هنگام > زنده‌بودن او، به‌فرمان وی، با این اندیشه که «خواهم کردن» <و چون جملهٔ > «پس مرا خستویی (= ایمان) بر دین <است> » گفته باشد، <انجام گیرد.>[۸]

7. karr ud gung ka-š ašem-ē nē tuwān guftan, ā-š drāyān jōyišnīh nē kunēd; ud ka-š ašəm-ē tuwān guft, u-š ašəm ašəm ašəm se bār be gōwēd, ud agar-iš iθā ud ašemwohū tuwān guftan, xūb; ud ka-š iθā tanīhā tuwān guftan, ā-š kār nēst.

کر و گنگ را چون اشم <وهو> یی نتواند گفت، پس < گناه > درایان خوردن نکرده باشد، و هر گاه < تنها > یك <واژهٔ> اشم را تواند گفت، باید اشم، اشم، اشم سه بار بگوید، و اگر عتا <آدیزه‌میده> و اشم وهو تواند گفت، درست < است >؛ واگر تنها عتا < آدیزه‌میده > تواند گفت <و آن را بگوید >، پس او را کار (=وظیفه و تکلیف دیگر) نیست.

یادداشتها

۱. برگزاری نیایش ویژه به‌هنگام طعام خوردن یا «گرفتن باج نان» از چشمگیرترین مراسم در نزد ایرانیان باستان بوده است و خوردن طعام را بی‌باج نان خوردن (drāyān ǰōyišnīh) می‌گفتند وآن را گناهی بزرگ‌می‌دانستند (مثلا، روایات داراب هرمزدیار، ج ۱ ص ۳٤۸)• drāyān از مصدر drāyīdan (= سخن گفتن اهریمنی و هرزه درایی کردن) و ǰōyišnīh از مصدر ǰūdan (= بلعیدن و خوردن اهریمنی ← مقالهٔ «آرای دین بهی مزدیسنان»، بند ۱۵) است.

صورت کامل «باج نان خوردن» «یشت درون» بوده است که نیرنگستان احتمالا همان را «درون بادروزه»، یعنی هرروزه، می‌نامد و مرکب از یسن ۳تا۸، است‌که به‌خشنومن اورمزد خوانده می‌شود وچون دربرگزاری آن شاخهٔ گیاه یا برسم در دست می‌گیرند، اصطلاح «باژوبرسم» به‌آن باز می‌گردد. یشت درون به‌عنوان باج نان خوردن برای کسانی است‌که یشت نوزادی (فصل ۱۳، بند۱۱) کرده‌اند و می‌توانند یسنا را ازبر بخوانند وبه‌اصطلاح بند ۳ «یشت توانند کرد». صورتهای ساده‌تر آن، یکی باج اورمزداست که مرکب از یسن ۸، بندهای ۳و٤، ومعروف به‌باج امشاسپند است («باج ودرون زرتشتی»، بخش دوم، ص ۳۰۲) و دیگری «ایثاآت یزه میده» یا «ایثا» نام دارد و مرکب از یسن۵، بند یك ومعادل یسن ۳۷، بند یك است. این نیایشها همراه با عدد معینی اشم وهو ویثااهو ویریو خوانده می‌شود واگر کسی اینها را نداند و به‌جای آنها اشم وهو بخواند، بازهم‌درست‌است وسپاسداری‌برای نعمت خداوند کرده است. ← مینوی خرد، صص ۱۱۳ـ٤؛ جملهٔ خورده اوستا، ۲۵۸ـ۶۱ (اوستای طعام خوردن)؛«باج‌ودرون زرتشتی»، بخش اول، صص ٦۳ـ٥؛ بخش دوم، صص ۲۹۸ـ۳۰٦.

۲. متن : د ؛ حرف اوستایی است و معادل u ، که به‌جای ud نشانهٔ عطف به‌کاررفته است ← فصل ۹، بند ۱۲ (متن داور).

۳. نسخه K : ، ونسخهٔ M : ← فصل ٤، یادداشت ۱۸

٤. ظاهراً در اصل معنای «خواسته ودارایی» از واژهٔ «گیتی» منظور بوده است و مراد از «گیتی خرید» خریدن کرفهٔ نیایش با مال وثروت دنیوی و خواستهٔ گیتی است: «به‌آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید وگویید که‌برای من‌یشت کنید، آن‌یشت را گیتی خرید خوانند» (روایت پهلوی، فصل ۱۷، ص ۲۳ ترجمه). منظور از «یشت کردن» سرودن یسنا، یا یزش کردن، درمراسم نوزادی و «نو نابر شدن» است (فصل ۱۳، بند ۲) که برگزاری آنها مایهٔ خریده شدن مینو و بهشت در

گیتی است (صد در بندهش، در ۴۲، بند ٤،ص۱۱۲). بند زیر نوشته اشاره به‌آن‌دارد که گیتی خرید کردن یشت نوزادی برای آنان که در خوردن طعام باژنگیرند، شرعی نیست و در نیرنگستان هم همین مضمون می‌آید:

... هرگاه هیربدستان نکرد، گناهکار همانا باشد: هان ! اگر باگناهکاری (=قصور) یشت نکرده باشد، هرگاه نیز همی برای هر باری ایثاآت‌یزه‌میده < و> اشم‌وهو که باید بگوید، نتواند گفتن < و > نگوید، پس نیز درایان خوردن کرده است.

ــ اگر< ازاین> هردو یکی را تواند گفتن ، ایثاآت‌یزه‌میده گوید یا اشم‌وهو گوید ؟

ــ اگر او را توان اشم < وهو > را همی گفتن بود < و> نگوید، ایدون گناهکار باشد چونان که اگر او را توان گفتن همی بود و < از آن‌دو > یکی را نیز نگفت. همانا روشن گفت: هان! این <امر > آن < چنان> باشد که نیزآن‌گونه تواند کرد < و >نکرده باشد، تا چون اوآن‌گونه نتواند کرد، آن چندجزاین‌باشد، < بنگرد > تادرایان خوردن نکند؛ که <نیز > گیتی خرید <اورا > نباشد. < بنگرد > تا درایان خوردن نکند! (نیرنگستان، ص٤٥، س ۱ تا ص ٤٦، س٤)

ـــــ فصل ۱۳، یادداشت ۱۱؛ فصل ۱۲، یادداشت ۵۰

۵. متن: [illegible] ؛ به‌پیروی از تاوادیا چنین قرائت شد. شاید yazišn-ē ــــ نیرنگستان، ص ٤٦، س۵: [illegible] ؛ احتمال دارد که هر وعده طعام خوردن‌با باژوبرسم، همانند میزد (فصل ۱۲، بند ۱۹) به‌نام یزشن هم خوانده شده باشد.ــــ فصل۲، یادداشت ٣٤.

٦. در این‌باره در نیرنگستان (ص٤٦،س۷تا۹) می‌آید:

نیوگشنسب گفت: هان! اگر بیگناهانه یشت نکرده باشد، < گناه >درایان خوردن < اوراپادافراه >. بیش نیست از سروشو چرنام...

در ادامهٔ آن، دیگر موارد واندازهٔ گناه درایان خوردن آورده می‌شود.

۷. «گرفتن» در اینجا به معنای «دریافتن و دانستن وشناختن،درک کردن» است: درنیافته‌ام، نمی‌دانم.

۸. ــــ فصل ۱۳، یادداشت ۱۱.

بند ۵ : [illegible] باید فعل معین با معنای «گراید، خواهد» باشد ودر دستنویس TD_2 ، ص ۸۳،س ۳ و٤ به‌صورت [illegible] (=خواهد رود، خواهدرفتن)، و در ص ۱٤۹، س۱ همان کتاب به صورت [illegible] (= خواستم کرد، می‌خواستم بکنم) به کار رفته است.

۳٤

۶

1. karr ud gung ud armēšt, ka abēzag dād ud frārōn menišn, ud pad kirbag kardan, a-tuwānīg; ud az ān ka be zāyēd tā ān ka be mīrēd, har ān kār ud kirbag ī andar gēhān kunēnd, ōy ēdōn xwēš bawēd, čiyōn ōy-iz kē-š kard. ast kē ēdōn gōwēd ē and čand zarduxšt ōh bawēd.

کروگنگ وارمیشت[1]، چون < گرونده‌به> آیین پاکیزه ودارای منش شایسته، < اما> در کرفه کردن ناتوان< باشد >؛ پس، از آن زمان که زاده شود تا آن زمان که بمیرد ، هر آن کار وکرفه که در جهان کنند، چنان به وی متعلق باشد که <گویی> هم < خود > وی آن را کرده است. < قولی > هست که چنین گوید که به اندازهٔ زردشت، <اورا کرفه > باشد.

2. ka-š kirbag hambun-iz nē kunēd ud wināh hambun-iz nē kunēd, weh. čiyōn ka-š kirbag, hambun-iz tuwān kardan, nē kunēd, ud wināh hambun-iz kunēd; ud ka pas be widerēd, pas-iz pad wināh ud kirbag amār ōh bawēd, ud ka-š kirbag hambun-iz andak [2] wēš, pad wahišt, ud ka wināh hambun-iz wēš, pad dušox, ud ka har dō rāst, pad hamestagān.

هر گاه هیچ کرفه نکند و < نیز> هیچ گناه نکند، نیکوتر <است>.

اگر چنان <باشد> که اندکی کرفه تواند کرد <و> نکند، و اندك گناهی کند، و چون پس درگذرد، همانا نیز پس <او را> به گناه و کرفه، شمار باشد، و هرگاه او را کرفه اندکی <نیز> بیش <باشد>، به بهشت؛ و هرگاه <او را> گناه اندکی بیش <باشد>، به دوزخ؛ و هرگاه هر دو برابر <باشد>، به همستگان[3] <رود>.

3. ka se srōšōčaranām kirbag wēš, pad wahišt; ka tanā-puhl-ē kirbag wēš kū winah, ō pahlom axwān rasēd — ka-š yašt kard ēstēd.

هرگاه سه سروشوچرنام کرفه بیش <باشد>، به بهشت؛ هرگاه کرفه یك تنافور از گناه بیش <باشد>، به بهشت برین[4] رسد — درصورتی که یشت کرده باشد.

4. sōšyāns guft ē pad ān ī pahlom axwān madan, yašt kardan nē abāyēd. čē, ka-š kirbag ē tanāpuhl wēš kū winah, ō pahlom axwān rasēd, ud u-š yašt kardan nē āmār; čē, pad garōdmānīgīh, yašt kardan nē abāyēd, čē, wēš kirbagīh, ō garōdmān šāyēd madan.

۳۵

سوشیانس گفته است که برای رفتن به بهشت برین، یشت کردن نباید. چه، هرگاه او (=کسی) را کرفه یك تنافور بیش از گناه <باشد>، به بهشت برین رسد، و او را یشت کردن به شمار نه <باشد>؛ چه، برای گرزمانی شدن یشت کردن نباید، چه، <به واسطه> بیش کرفه بودن، به گرزمان تواند رفت.

5. čiyōn sōšyāns guft: pad wahišt ān ī azēr, ō ān ī azabar burzēd, gōwēd kū nēk-iz tō mard kē čegām-iz-ē nazd hē ō ān ī a-sēj ē axw!

چنان که سوشیانس گفته است در بهشت آن که <در جایگاه> فروتر <است>، به آن که <در جایگاه> برتر <است> حرمت گذارد، گوید که نیز نیکو <باشی> تو <ای> مرد، که اندکی

نزدیکتری به آن یك وجود منزه!

6. kay-ādur-bōzīd guft kū akdēn, ka tanāpuhl-ē kirbag wēš kū wināh, az dušox bōxtēd.

کی آدر بوزید گفته است که اکدین را هر گاه یك تنافور کرفه بیش از گناه <باشد>، از دوزخ رسته است.

7. abēzag dād ud weh-dēn amā hēm, ud pōryōtkēš hēm, ud gumēzag dād sēnīg[5] wišgardīh[6] hēnd, ud wattar dād zandīk ud tarsāg ud ǰahūd ud abārīg ī az ēn šōn hēnd.

<پیرو> آیین پاکیزه و بهدین ماییم، و پوریوتکیش ماییم و <پیرو> آیین آمیخته، <پیروان> سرکردگی سین‌اند، و <پیرو> آیین بتر زندیق و ترسا و جهود و دیگر <مردم> از این قبیل‌اند.

یادداشتها

۱. ارمیشت در اینجا معنای «ناقص‌الخلقه» و غیر عاقل دارد ← فصل۲، یادداشت ٦۲

۲. **سردو** پرنوشت است که داور آن‌را درمتن آورده است (تاوادیا، ص٩٦، یادداشت ٤، بند۲). اما، دستنویس TD (ص۱۰۲، س ٥) آن را در متن آورده است.

۳. همستگان برزخ و جایگاه مرده‌ی است که کرفه وگناه آنان برابر و مساوی باشد. آنها جز گردش هوا، وسردی وگرمی رنجی ندارند و پادافراهی نمی‌بینند (ارداویرافنامه، فصل ٦، پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲٥٦).

٤. واژهٔ axw از a-hū اوستایی می‌آید: هستی، نیروی حیاتی، زندگانی . معنای pahlom axwān «برترین هستی و وجود وبودن» است.و بر بهشت برین و بالاترین طبقهٔ آن اطلاق می‌شود.

٥. وست، به‌پیروی از دارمستتر، این واژه را «منسوب به‌چین، چینی» می‌داند که بر مردم ترکستان چین، ونیز برمانویان اطلاق شده است. تاوادیا درستتر می‌شمارد که‌آن را منسوب به sēn (اوستا: saēna-) بگیریم که فرزند «اهوم‌ستوت» است و صد پیرو دارد (فروردین یشت، بند ٩٧، یشتها، ج۲، ص۸۲). دینکردوی، یاسین دیگری، را از اهلموغان و بدعتگذاران می‌خواند که با احکام پوریوتکیشان مخالف است:

> واهلموغی سه < گونه‌است > : فریفتار و فریفته وخودپرست < وخودرای >. خودپرست < وخودرای > آن باشد < که > گوید که سین بهتر از آدرباد < است > وخودپرستانه < وخودسرانه > جانب سین را گیرد، وفریفته آن باشد چونان شاگردان سین، و فریفتار چونان خود سین < است > که < هر > چیز را ازآن‌چنان که پوریوتکیشان پیشینیان چاشتند (=آموختند)، بعمد بگرداند < ودیگرگون کند > (دینکردمدن، ص ٥٦۷، س١٦تا ۲۱).

دربارهٔ xwad--dōšagīh ، که خودپرستی وخودرأیی ترجمه شد، می‌دانیم که «دین‌اهریمن» است (وچیریهای دین وه مازدیسنان، دستنویس TD_2 ، ص ٤۳۰، س٦ «آرای دین‌بهی مزدیسنان»، بند ۱۰) وتعریف‌آن‌در پنت‌پشیمانی بلندچنین است: که < اطاعت > فرمان استاد و دستوران و پدر ومادر را نکرده < باشد > (زند خرده اوستا، ص۷٤، س ٩—۱۰) واحتمالا آن (= [illegible]) را باید xwad-gōšagīh خواند. در برابر این، آدرباد مهراسپندان درزندوندیداد، فرگرد ٤، بند٤٥ (ص۱۲٩، س۱۳، وتفسیر آن ص ۱۳۰، س۱۰) عنوان «نخستین هیربد» دارد.

۶. مطابق نسخهٔ M: [Pahlavi script]; K: [Pahlavi script] ؛ تاوادیا آن را hašagirdīh (= شاگرد) می‌خواند: شاگردان سین آموزگار وبدعتگذار. قرائت زبر نوشته‌براساس وجود واژهٔ «وشکرده» است‌که فرهنگ فارسی معنای «آماده، چابك، کسی که در کارها تجربه‌دارد واهور رابچستی و چالاکی انجام دهد؛ کارپرداز و پیشکار» برای آن می‌آورد. احتمال دارد که به‌جای «پیشوایی»، عنوان سُبُك «وشکردی» را برای سین به‌کار برده باشند.

ترجمه دیگر برای بند۱ : ... چنان به‌وی متعلق باشد که نیز آن‌کس که خود < آن کرفه‌را > کرده است .



1. xwaršēd bāmdād abāyēd yaštan tā nēm-rōz, ud ān ī nēm-rōz abāyēd yaštan tā ēbārag gāh, ud an ī ēbārag gāh abāyēd yaštan tā šab. hamē ka xwēškārīh rāy, be sazīhēd, ud pas yazēd, ā šāyēd.

خورشید بامداد را تا نیمروز باید یشت[1]، و آن (=خورشید) نیمروز را تا غروب باید یشت، و آن (= خورشید) غروب را تا شب باید یشت. هر گاه به سبب خویشکاری (= انجام دادن وظیفه) < زمان‌نیایش > همی بگذرد، و پس < از زمان مقرر، خورشید را > بیَزَد، پس جایز است.

2. ud ka čiš az ān rasēd ī ka dast šustan nē šāyēd, pad ēd dārēd kū ka xwaršēd nē yazēd; be mānēd ud gāh ī pēš padiš andar āyēd, ā-š xwaršēd be yazišn; ud pas ka dast šust, abāz yazišn. ud ka nē yazēd, bē ka pad nē yaštan a-wināh, enyā xwaršēd nē yašt bawēd.

وچون چیزی از آن < گونه > پیش آید که دست شستن نتواند، باید فرض کند که چنان < است > که خورشید را یزش نکرده باشد؛ باید < منتظر > بماند و < چون > گاه[2] (= زمان نیایش) بعدی درآید، پس خورشید را یزش کند؛ وپس چون دست شسته باشد، باید < خورشید را > بازیزش کند (= قضای آن را به جا آورد). واگر < آن را > ، نَیَزَد، مگر < آن > که در نایشتن < آن > بیگناه (=معذور)

< باشد >، در غیر این‌صورت خورشیدرا یزش‌نکرده <و گناهکار باشد>

3. xwaršēd ān xūbtar ka har bār, pad gāh ī xwēš yazēd, ka abāz nē yazēd, sīh stēr wināh.

خورشیدرا آن درستتر < است > که‌هر بار ، در گاه خودبیزد، اگر <آن‌را > باز نیزد (=قضای آن را به جا نیاورد)، سی استیر گناه < است >.

4. xwaršēd yaštan, har bār-ē kirbag, ud māh ud ātaxš, ham-gōnag.

خورشید رایشتن، < در > هرباری کرفه< است>. وماه و آتش را <یشتن نیز،به > همان گونه < کرفه‌است >.

5. ka abr rāy, xwaršēd nē paydāg ud be yazēd, šāyēd.

اگر به واسطهٔ ابر، خورشید ناپیدا < باشد > و <آن‌را > بیزد، جایز است.

6. ud tā xwaršēd nē yazēd, kirbag ī ān rōz kunēd, xwēš nē bawēd. ast kē ēdōn gōwēd ē kirbag ī andar dād ī weh-dēnīh kunēnd, ōy bahr nē bawēd.

وتاخورشید را نیزد، کرفه‌ای که< در > آن روز کند، متعلق به‌وی نباشد. < قولی > هست‌که چنین گوید که< از> کرفه‌ای که درآیین بهدینی کنند، او را بهره نباشد.

7. tā dast šabīg nē šōyēnd, ēč kirbag ī kunēnd, xwēš nē bawēd; čē, tā nasuš be nē zanēd, ā-š yazadān rasišn ī ō tan nē bawēd, ud ka-š yazadān rasišn ī ō tan nēst, ā-š āstawānīh ī pad dēn nē bawēd,ud ka-š āstawānīh pad dēn nē bawēd, ā-š kirbag-iz abar nē rasēd.

۳۷

نادست شبین[۲] (= ناشسته از شب) را نشویند، هیچ< از > کرفه‌ای که

کنند، <به‌آنان> متعلق نباشد؛ چه، تانسوش[۳] را نراند، پس ایزدان را <امکان> رسیدن بر تن وی نباشد، وچون <امکان> رسیدن ایزدان بر تن او نباشد، پس او را خَستویی (= ایمان) بر دین نباشد، پس <هیچ> کرفه نیز به وی نرسد.

8. ka šnūman ī ātaxš kāmēd kardan, āθrō pad tan-ē, ud ka dō, maδ vīspaēibyō ātrəbyō. ēn ay ēdōn har gyāg šnūman pādixšā kardan. ast kē ēdōn gōwēd ē bē ān ī ǰud-rastagān šāyist tā pādixšā kardan.

چون خشنومن آتش خواهد کند، <اگر> بتنهایی <یک آتش باشد> واژهٔ <آترو، و چون دو <آتش> باشد، عبارت> مدویسپه‌ایبیو آتربیو <باید بگوید>. این <حکم> یعنی این‌که <در> هرجای خشنومن <آتش را> کردن جایز است. <قولی> هست که ایدون گوید که مگر <بنابر> شایستِ جُدرستگان[۴]، تا <چنین نیایش> کردن جایز <باشد>.

9. kē ātaxš-ē be ōzanēd, ā-š dah ātaxš be čīnišn, u-š dah pādifrāh be barišn, u-š mōrčag dah be ōzanišn, u-š zōhr ō ātaxš ī wahrām dahišn.

هر که آتشی را بکشد (=خاموش کند)، پس باید ده آتش را بچیند (=بزرگ کند) و ده <بار> پادافراه ببُرد و ده‌مورچه بکشدوزوهر به آتش بهرام بدهد.

یادداشتها

۱. «یشتن» به‌معنای «پرستش و عبادت کردن» نیست، بلکه «ستایش کردن» به معنای «ستودن و درود فرستادن وخواندن نیایش و دعا» است. درسه‌گاه‌روز ازپنج‌گاه‌نماز، یعنی هاون (hāwan =) یا گاه بامدادی، رپتون (rapihwan =) یاگاه‌نیمروزی، و اوزیرن (uzērin =) یا گاه پسین و بعدازظهر، باید خورشید یشت یا خورشید نیایش خواند (یشتها، ج۱، صص۳۱۰ — ۵؛ خرده اوستا،صص۱۰۷ — ۱۶) ونـایشتن خورشید، ونیز ماه، از گناهانی است که به‌پل می‌شود (فصل ۱۲، یادداشت ۵۲)یعنی چون زمان آن بگذرد وقضا شود، نمی‌توان آن را جبران کرد وپادافراه وکیفراخروی به‌آن تعلق می‌گیرد ← «پنجگاه»، خرده اوستا، صص ۱٤۸-۵۲؛ «پنج‌نیایش»، همان، صص ۱۰۳ — ٦.

۲. هنگام برخاستن از خواب شب،دست ناپاك است و شستن آن با آب ــ احتمالا دراصل شستن آن در آب روان ــ گناه،وچنان است که هدر (دری زرتشتی: hel,hedr پهلوی: [Pahlavi] = hixr ؛ یعنی ناپاکی‌وهرچه ازتن‌زنده جداشود ← پتت پشیمانی بلند، کردۀ ٥، زند خرده اوستا، ص ۷۰، س۱۹و۲۰) رابه‌آب برند (زند وندیداد، ص ٦۹، س٦) وآب را آلوده کنند. هنگام بیدار شدن از خواب «نخست دست به‌آب نباتی یا دستشوی باید شستن و پس باآب پاك شویند» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۱۱، س۱۲؛ نیز صد در بندهش، در ۹۷، بند ۱، ص۱٦٥). توضیحی برای معنای «آب‌نباتی در صد در نثر، درپنجاه‌ام، می‌آید: «پادیاب یا به‌میوه وگیاهی که آب بد ونرسیده باشد دست وروی وبینی و چشم وپای شستن پس خشك کردن بآب شستن» (ص۳۷) و صفت «شبین» برای دست وروی و چشم ودهان در زبان دری زرتشتی švin است ودر پهلوی دو املای [Pahlavi] (ارداویرافنامه، چاپ هوگ، ص۸۷، س۹؛ زند وندیداد، جای زبر نوشته)و [Pahlavi] (همانجا، پانوشت؛ زند فرگرد وندیداد، ص٤٤۰، س ۱۲؛ ص٥٦٦، س ۱٥) برای آن وجود دارد ← یادداشت ۳؛ فصل ۱۰، یادداشت ۲٥؛ اندرز کودکان .

۳. در روایات داراب هرمزدیار می‌آید: «دیوی هست که او را نَسُش دیو خوانند و بشب برمردمان دوارد (=هجوم برد و بدود) وبامداد چون اوستابخوانندبرنه‌دوارد، پس کشتی افزودن (= کشتی نو کردن و نیایش آن را خواندن). (ج۲، ص٤۱۲، س ۱۸ — ۱۹) ← یادداشت۲؛ فصل ۲۰، بندهای ٤و٥؛ فصل ۲، یادداشت ۳.

٤. زند وندیداد (فرگرد۳، بند ٤۲، تفسیر ، ص۹۹، س ۷تا۹) anēr (=ناایرانی) را در برابر ēr (= ایرانی) واکدین را در برابر بهدین و جُدرستگان را در برابر پیروان پوریوتکیشان می‌آورد. میان پیروان پوریوتکیشان، که دارای داد وآیین‌اویژه

خوانده شده‌اند، و پیروان دادو آیین‌گمیخته ومختلط تمایزی هست (شایست‌ناشایست، فصل ٦، بند ۷). در مورد اخیر، پیروان «دادآمیخته» را، خواه بنا برقرائت وست، مردم شمال شرقی ایران، وخواه بنا برقرائت تاوادیا، هوادار سین آموزگار بدانیم،با گروهی روبرو خواهیم بود که با درستْ دینان وپیروان چاشتهٔ پوریوتکیشان در تقابل وجدال‌اند وباید از قبیل مردم ری‌باشند که در امر ایزدان خود در گمان وگمانوَرند ودیگران را نیز درگمان می‌افکنند (زند وندیداد، فرگرد ۱، بند ١٦، ص ١٦؛بندهش TD2 ، ص۲۰۸، س ۲تا٤). آنان که با خودپرستی وخودرایی (فصل ٦، یادداشت٥) ازفرمان دستوران چاشیدار در امور دشوار دینی سر باز می‌زدند؛ در «شایست»یعنی راه ورسم دینی برگزیدهٔ خویش پسندیده می‌شمردند که در هر مکانی آتش راستایش کنند و وجود چند آتش را در یك جا مانع نیایش کردن نمی‌دانستند.

واقعیت تاریخی مبارزه میان گروههای دینی در آن دوران هرچه باشد، ازرای وفتوای نیوگشنسپ آگاهی داریم که با استناد به‌اوستا (فروردین یشت، بند ۱٤۳) اعلام می‌دارد که «همانا در هر < آیین > وداد، مردم اشو هستند» (زند وندیداد ۳، بند ٤۲، تفسیر ، ص۱۰۰، س ۸تا۹).

←فصل ۱۲، یادداشت ۳۰

٥. اصطلاح «چیدن آتش» به‌معنای برداشتن آن از اجاق وتنور و بردن آن به آتشکده است:

اندردین گوید که هر که آتش که برچینند و بآتش‌گاه برند همه امشاسفندان خرم شوند وآتش که دیگ بدان پخته‌کردوبرچینندو به‌آتشگاه برد شصت‌استیرکرفه وگربگذارندتابمیردهشتاد استیر گناه باشد.

(روایات داراب هرمزدیار، ص ٦۷)

(۱) اینکه چون آتش برچینند یك ساعت هم آنجا باید داشتن تا بوم آتش سرد شود پس برگرفتن وبآتشگاه بردن (۲) نشاید کـه زمین گرم آتش بآتشگاه بردن تا معلوم باشد.

(صددر نثر، در ٤۹، ص ۳٦)

← وندیداد۸، بندهای ۷۵ تا ۸۰ ونیز تا بند۹٦؛ آئین دین زرتشتی،صص۲۰٦ـ۲۰۷؛ مینوی خرد، صص ۱۳٥ ـ ٦

٦. نثار و پیشکشی برای آتش است، که پیه یا چربی وروغن برای سوختن آن است. بنابرقول دانشمند گرامی، آقای موبد رستم شهزادی، رسم نهادن چربی حیوانی‌برآتش به‌عنوان زوهر، از پنجاه سال پیش در ایران منسوخ شده است.



1. wināh ī hamēmālān andar hamēmālān wizārišn, ud ān ī ruwānīg andar radān wizārišn; ud ka-z dēn radān framāyēnd, kunēnd, wināh be šawēd; ud kirbag ī az ān frāz kunēnd, uspurrīg be rasēd.

گناه همیمالان[1] (= خصمان) را اندر[2] (= در نزد ،نسبت‌به) همیمالان باید جبران[3] کنند، و آنِ (= گناهِ) روانی[4] را در نزد رُدان[5] باید جبرانِ کنند؛ و نیز چون <هرچه > ردانِ دین فرمایند، بکنند، گناه برود (=پاك شود) و<هر>کرفه که ازآن پس کنند، به کمال < به اعتراف کردگان > برسد .

2. ōy ī margarzān, wināh andar radān garzišn, ud tan be abespārdan; ǰud az radān tan be abespārdan nē bawēd.

آن را که مرگرزان <است>باید در نزدِ ردان گناه را اعتراف کند[6] < و >تن < به مجازات> بسپارد؛ جز < به > ردان تن بسپردن < مجاز > نباشد .

3. dēnbarān, frahang rāy, nē naxčīr kardan xwēškārīh, ud abārīg kas — bē kē xwāstag sē-sad stēr kam — naxčīrīh rāy, naxčīr nē pādixšā kardan.

روحانیان را به دلیل فرهنگ[7] (=ارزش فرهنگی) < خود > ، نخجیر نکردن ضرور < است > ، و دیگر کسان ــ مگرآنان که خواستهٔ < ایشان‌از> سیصد استیر کمتر < باشد> ــ برای شکارگری[8] مجاز به نخجیر کردن نه < باشند> .

4. yazišn ī margarzānān ī nē pad petīt rāy kunēnd, ān yazišn dēw-yazagīh; ud ka hērbed nē dānēd, kirbag ī yazišn ō ganǰ ī yazadān šawēd ud ramišn ī az ān kirbag, pad mēnōg ō ruwān ī ōy kas dahēnd kē pad menišn ēwāz ahlaw būd.

< آن یزشن[۹] که برای مرگرزانان[۱۰] پتت ناکرده[۱۱] کنند، آن یزشن ستایش دیو < است >؛ واگر هیربد نداند، کرفهٔ یزشن به گنجینهٔ ایزدان رود و رامشی که از آن کرفه < پدید آید >، در مینو به‌روان آن کس دهند که در منش کاملا اشو بوده است.

5. margarzān, ka-š tan ud xwāstag ēwāz ō radān abespārēd ud pad wināh ī ǰast, menišnīg pad petīt bawēd, u-š radān pad kār ud kirbag dastwarīh dahēnd, ā-š kār ud kirbag ī pēš kard, abāz rasēd, ud ka andar se-šabag pādifrāh kunēnd, ō dušox nē rasēd.

< گناهکارِ مرگرزان، اگر تن و خواستهٔ < خود > را یکسره به ردان سپاردو در برابرِ گناهی که < از وی > سرزده است، در دل < صادقانه > پتت کند، و ردان او را به کار و کرفه < کردن > دستوری (= اجازه) دهند؛ پس کار و کرفه‌ای که پیشتر کرده است، به وی باز رسد، و چون در < موعد > سه‌شبه[۱۲] < او را > پادافراه کنند، < پس > به دوزخ نرسد.

6. ud agar rad sar brīdan framāyēd, pad gyāg ahlaw, ud stōš ōh yazišn, u-š āmār ī stōš abar nē bawēd.

و هرگاه ردِ < دینی > سربریدن < او را دستور > فرماید، در جای (= بیدرنگ)، اشو < شود > و < برای وی > سِدوش[۱۳] باید یشت، و بر او شمارِ سدوش نباشد.

٣٩

7. ud agar nē pad petīt, tā tan ī pasēn pad dušox, ud pad tan ī pasēn, az dušox be āwarēnd ud har margar-

zān-ē rāy, ēk bār sar be brīnēnd, u-š bār ī abdom, zīndag abāz kunēnd ud se-šabag padifrāh ī garān be nimāyēnd.

و اگر پتت ناکرده <باشد>، تا تن پسین[14] در دوزخ <افتد> و در تن پسین <او را> از دوزخ بیاورند و برای هر <گناه> مرگرزانی، یکبار سر <وی را> ببُرند و <در> بار آخر، باز او را زنده کنند و پادافراه گران سه‌شبه بنمایند.

8. mard har čiyōn az wināh pad petīt bawēd, ā-š petītīh kār, u-š āškāragīhā ud menišnīh pad petīt bawišn; ud āškāragīh kār ē kū wināh ī dānēd kū-m ǰast, ā-š nāmčištīg be gōwišn; menišnīg kār ēd bawēd kū pad ēd menišn pad petīt bawēd kū az nūn frāz wināh nē kunēm.

مرد هر آنسان که از گناه پتت کرده باشد، پس او را پتت کردن <به> کار <آید>، و آشکارا[15] و در دل[15] باید پتت کنند؛ و در آشکارا <شیوهٔ> کار <پتت> این <است> که <هر> گناهی را که داند که از من سرزده است، پس با نام بردن بگوید؛ در دل <پتت کردن را شیوهٔ> کار این باشد که به این قصد پتت کنند که از اکنون به بعد گناه نکنم.

9. ud ān kē pēš petīt bawēd, ā-š xūb be niyōšišn, u-š nē āwēnišn, u-š rāz be nē barišn; čē, ka pad wināh ī kard, be āwēnēd, ayāb rāz be barēd; ā-š hāwand bawēd. ast kē se srōšōčarnām gōwēd. ast kē ēdōn gōwēd ē ka pad se srōšōčarnām wināh, rāz be barēd, margarzān; ud ast kē hāwandīh gōwēd.

و آن <مرد> که پیش <وی> پتت کنند، پس باید بدرستی گوش دهد، و او را سرزنش نکند، و رازش را <بدر> نبرد؛ چه، اگر به گناهی که کرده است، <او را> سرزنش کند، یا راز <وی را بدر>

ببرد، پس همانند وی باشد. < قولی >هست که < پادافراه این کردار را > سه سروشوچرنام گوید.< قولی > هست که‌چنین می گوید که چون دربارهٔ گناه < بااندازهٔ > سه سروشوچرنام ، راز < بدر> بَرَد ، مرگرزان< باشد؛> و<قولی > هست که <حکم وی را>همانندی <و برابری در گناه > گوید.

٤٠

10. ādurbād ī zarduxštān hāwišt-ē pad ēn kār paydāgēnīd ēstād kū petītīgīh padīr; u-š ēd bār rāz be burd, u-š framūd kū az nūn frāz, pad ēn kār hagriz paydāg ma bās! u-š pas az ān abar ān hawišt abaxšīh ud pašēmānīh ī was dīd, u-š ēg-iz[16] abar, dastwar nē būd.

آدرباد پسر زرتشت شاگردی را به این کار گماشته بود که پتت بپذیر (= اعتراف به گناه را بشنو)، و یکبار راز < بدر > برد، پس او را فرمود که اکنون به بعد، هرگز به این کاراقدام مکن! و < حتی > پس از آن < که> بر آن شاگرد ندامت و پشیمانی بسیار دید، پس نیز < آن شاگرد > او (=آدرباد) را دستور[۱۷] (= گماشته،مأمور و دستیار) نبود .

11. ēn kū pad ēn dastwarīh kē šāyēd? ē ān kas šāyēd kē dād ud zand warm, u-š winah pādifrāh warm, u-š xwēš tan wirāst ēstēd. ast kē ēdōn gōwēd ē kē-š hērbede-stān ē kard ēstēd.

این که برای این‌دستوری[۱۸] چه کسی‌شایسته‌است؟ < پاسخ> این < که> آن کس شایسته است که قانون‌و زند[۱۹]را ازبر < داند >؛ و پادافراه گناه را ازبر <داند >، وخویشتن ویراسته (= صالح) باشد. <قولی> هست که چنین گوید که هیربدستان < نیز > باید کرده باشد.

12. u-š wināh pādifrāh warm, u-š xwēš tan wirāst, šayēd[20]; ud ka andar bīm, pēš ī zan-ē ī daštān, pad petīt bawēd, šāyēd.

او (=اعتراف گیرنده) <چون> پادافراه گناه را ازبر < بداند >،
و خویشتن ویراسته < باشد >، شایسته است[۲۰]؛ امّا، اگر در بیم[۲۱] (=
شرایطی حساس) <باشد و گناهکار > پیش‌زنی که دشتان‌داست هم>
پتت کند، مجاز است .

13. neryōseng guft ē škofttom sahē kū petītīgīh ē pad
tuwānīgīh, ā-š kār. čē, hād! ēdōn ham-dādestān būd
hēnd kū petītīh hamē ka kunēnd, har čiyōn kunēnd,
ud pēš ī har kē kunēnd, hamē ka-š menišnīg hambun-
īz ast, ā-š petītīh ē kard bawēd. ka-š margarzān
abēr was kard ēstēd, ud az har ēk menišnīg, jud
jud, pad petīt bawēd, ā-š az petītīgīh ,[be][22]rāh- 41
ē ō dušox nēst. ud agar ēk ast ī az-iš nē pad petīt,
ā-š rāh-ē ō dušox nē bast bawēd; čē,nē pad sūd ī
ohrmazd ēstēd. u-š rad tōzišn abar pādixšā brēhēnī-
dan, be wizārdan, ud ka rad tōzišn abar brēhēnē ud
be nē wizārē, pad rāst, graw pādixšā kardan.

نریوسنگ گفته‌است که شگفت تربینی که پتت کردن‌همی‌درقدرت
<آدمی‌است‌و > پس او را سودمند < است >. چه ، هان ! ایدون
همداستان بوده‌اند که پتت چون همی کنند، هرسان کنند، و پیش
هر که کنند، همی چون او را اندك نیتی< به پتت کردن> باشد،
پس <مانند آن‌است‌که > پتت همی کرده باشد . هرگاه < گناه >
مرگرزان بسیار زیاد کرده باشد و از هریك <گناه، صادقانه>
در دل، جدا جدا ، پتت کرده باشد، پس به واسطهٔ پتت کردن،
اوراراهی[۲۲] به‌دوزخ‌نیست؛ واگریك <گناه >باشدکه از آن‌پتت ناکرده
< باشد >، پس <آن> یك راهش به دوزخ بسته نیست؛ چه، < پتت
ناکردن او > نه برسود هرمزد بوده است. واو < آن > تاوان را
< که > ردِدینی> بر <گناهش > جایز <است که > تعیین کند،
باید ادا کنند و اگر < آن> تاوان را < که > رد < دینی > بر

<گناهش> تعیین کرده باشد، پس ادا نکند، برابر <آن‌را> جایز است که گِرو کند[۲۳].

14. ka-š wināh andar hamēmālān kard ēstēd, ud ēdōn be šāyēd kardan kū mērag dušmen(?) be nē bawēd ud zan az zanīh be nē hilēd, kē-š andar be nē gād[24] — čē, ā-š pēš hamēmālān pad petīt bawišn-; ka nē, pēš ī radān pad petīt bawišn ud abamīhā be bawēd ud ābām mard druwand nē kunēd; ud u-š kār ēd bawēd kū pad tan ī pasēn ān be hilēnd, ud im šarm-ē garān bawēd ud ōy rāmišn kāfēnd[25].

اگر گناه نسبت به همیمالان[۲۶] کرده باشد، ایدون می‌توان عمل کرد که اگر شوهر دشمن (= بسیار خشمناك) نشود و زن‌را طلاق ندهد، وبا او در <زنی خود نیز> هماغوشی‌نکند[۲۴]، که پس‌نزدهمیمالان باید پتت کند؛ هرگاه نی (= چنین نباشد)، پیش ردان پتت کند، و همانند وام باشد ووام، مرد را دروند نکند و <چگونگی> کارش این باشد که در تن پسین آن <وام را> بهلند، و این <مرد> راشرمی‌گران باشد و رامش او را بکاهند.

15. wināh ī hamēmālān ka-š mādag[27] wizārd, ā-š pāyag wizārd; ast kē ēdōn gōwēd ē pāyag-iš[28] ō bun nēst; ast kē ēdōn gōwēd ē ēdōn čiyōn draxt-ē kē warg be ōsānēd.

گناه همیمالان را اگر اصل[۲۷] جبران شده باشد، پس پایهٔ (=میزان و درجهٔ قانونی و شرعی گناه) آن جبران شده است؛ <قولی> هست که چنین گوید که از آن پس پایهٔ <گناه> او را بر ذمه‌نیست؛ <قولی> هست که چنین گوید که ایدون <باشد> چون درختی که برگ بیفشاند.[۲۹]

16. wināh < ī > ruwānīg ka pad petīt bawēd, ā-š abāz ēstēd. ka be wizārēd, ā xūb; ud ka be nē wizārēd, ā-š pad stōš pādifrāh be kunēnd, ahlaw.

گناه روانی را چون پتت (= توبه) کرده باشد، پس < آن گناه> از وی باز ایستد (= بر آن افزوده نشود) . اگر < آن را> جبران کند، پس درست < است> ؛ و اگر < آن را > جبران نکند، پس در سدوش او را پادافراه کند< و> اشو <شود>.

17. kay-ādur-bōzīd guft ē ān-iz ī hamēmālān ka pad petīt bawēd, ā-š abāz ēstēd.

کی آدر بوزید گفته است که نیز آنِ (= گناهِ) همیمالان را چون پتت کند، پس < آن گناه > از وی بازایستد[30].

18. narsēh burz-mihr ēn wāzag se guft kū xwēdōdah margarzān be kanēd; ud barsom ka-š pādyābīh čiyōn asēm, ā šāyēd; ud mard ka-š zan ī xwēš ābustan.

نرسی بُرز مهر این سه واژه را گفته است که < کرفهٔ > خویدودس <گناه> مرگرزان را نابود کند ؛ و بَرسُم را اگر پادیابی < باشد، اگر از جنسی> چون سیم < باشد> ، مجاز است ؛ و < نیز شایسته است > مرد را که زن خویش را < از خود> آبستن < یابد >[31] (؟)

19. kē winā̆h andar āb kunēd, wazaγ ud abārīg xrafstar ī abīg ōzanēd, ā-š wizārd bawēd; ud ka-z ān ī āb andar ātaxš wizārē, šāyēd; ka ān ī ātaxš andar āb wizārē šāyēd. ast kē ēdōn gōwēd ē gazdum-iz šāyēd.

هر که گناه نسبت به آب کند، < چون> وزغ و دیگر خرفستران آبی را بکشد، پس <آن گناه > وی جبران شود؛ ونیز اگر آن (= گناه) که نسبت به آب <است> ، نسبت به آتش جبران شود، شاید؛ اگر آن (= گناه) که نسبت به آتش < است> ، نسبت به آب جبران شود،

جایز است. ‹ قولی › هست که چنین گوید که ‹ در این موارد کشتن › کَرَدم نیز جایز است .

20. ud ka-š winãh ē tanāpuhl kard ēstēd ud drōn-ē yazēd, ayāb kirbag ē tanāpuhl be kunēd, ā-š wizārd bawēd.

وهر گاه یك تنافور گناه کرده باشد و درونی یَزدو بایك تنافور کرفه بکند ، پس ‹ آن گناهِ › وی جبران شود.[۳۲]

21. ka margarzān-ē kard ēstēd ud menišnīg, pad petīt bawēd ud rad dānēd kū ka-š tan be abāyēd dādan; ā be dahēd. pādixšā ka-š be ōzanēd: hād! čē, pad sūd ī ohrmazd ēstēd!

۴۳

هر گاه ‹ گناه › مرگرزانی کرده باشد و در دل ‹ صادقانه › پتت کرده باشد و ردِ ‹ دینی › دریابد که او را تن ‹ به مرگ › باید داد، پس باید ‹ تن به مرگ › بدهد. ‹ رد دینی › جایز ‹ است › که ‹ اورا › بکشد: هان ! چه، به سود هرمزد است[۳۳]!

22. az-iz ē mōi yazemna kaṯ nā hakaṯ paydāg, ud u-š dast pad pādyāb ōh bawēd, wigān[34] kirbag hamāg ōh bawēd ud u-š yazišn ī yazadān ōh kunišn.

‹ این حکم › نیز از این ‹ عبارت اوستایی › «برای من‌یزش‌کنان چون مردی اکنون ...» پیدا ‹ است ›، واورا دست پاکیزه (=طاهر) همانا باشد، کرفهٔ نابود کنندهٔ همه ‹گناهان پیشین › همانا باشد واو را یزش ایزدان همی توان کرد[۳۴].

23. ādurbād ī māraspandān guft kū-š pad yazišn ī yazadān kardan hagriz ān zamān tuxšāgtar abāyēd būdan kū margarzān-ē čand kard ēstēd. pad petīt winãh hamāg pādixšā ka wizārišnīhā wizārē. ay ka az bun, winãh pad

petīt, šawēd[35] — az wināh-ē ī-š wināh, pad petīt, būd; bawēd. čē,ohrmazd dām ī xwēš bē pad rāh ī a-pet-ītīh, tā pad gannāg mēnōg be nē hilēd.

آدرباد مهراسپندان گفته است که در یزشن ایزدان کردن، پیوسته آن زمان کوشاتر باید بود که < کس گناه > مرگرزانی چند کرده باشد. در پتت همهٔ گناهان را جایز<است>که بنابر قاعدهٔ جبران کردن، جبران کند . یعنی، هرگاه از ذمه، گناه با پتت < کردن > ساقط‌شود[۳۵]، < گناهکار > از< هر > گناهی که<ازآن> گناه <که‌ازآن> پتت شده (=جبران شده)، پدید آمده‌بود؛ < نیز پتت کرده> باشد. چه، هرمزد آفریدگان خود را ، مگر از طریق پتت ناکردن تا (= همانا) به گنامینو (= اهریمن) واگذار نکند.

یادداشتها

۱. گناه همیمالان یا خصمان ، گناه نسبت به‌خلق ومردم است و گناهی است که مرتکب را در برابر مدعی وکسی‌قرار می‌دهد که از آن گناه آسیب دیده است: «< آن > گناه که اندر (=نسبت به) مردمان <باشد>،گناه همیمالان < و > دیگر < گناهان > گناه روانی خوانده می‌شود» (فرهنگ اوئیم‌اثوگ: تاوادیا، ص۱۰٤).
برای جبران گناه همیمالان باید خصم را خشنود کرد وبه‌او تاوان پرداخت:
(۳) این گناه است که هیچ توجش (= تاوان برای بخشودگی) نیست الا که از آن کس که ترا گناه در وی جسته باشد آمرزش خواهی (٤) < اگر نه>پس چینود پل‌آن روانرا بازدارندتاآن‌گاه که خصم او در رسد و دادی از وی بستاند آنگاه رهائی یابد (٥) هرگاه که کسی دروغی یا بهتانی برکسی نهد تا آن دروغی باز پس میگویند دل آنکس آزار ونو نوروان آنکس را پادافراه‌میرسانند (٦) این گناه بکار کرفه نشود تا خصم را خشنود نکنند.
(صد در نثر، در چهل ودوم، ص۳۳)
برای توضیح واطلاع بیشتر دربارهٔ مفاد این فصل ←روایت پهلوی، فصل ۱۵؛ خواستوانیفت، فصل سوم، صص ۲٦–۱۱۲ .

۲. با حرف اضافه andar نسبت گناهکار با کس یا چیزی که از ارتکاب گناه آسیب دیده است یا گناه متوجه اوست، مشخص می‌گردد و در فارسی نو «در حق، به‌جای» ترجمهٔ در سنتر آن است:
نیکی به‌جای یاران فرصت شمار یارا (حافظ)
← مقالهٔ «خواستوانیفت»

۳. در فارسی زرتشتی «وناه وِجارش» (مثلا، پتت، جمله خورده اوستا، ص ۳٤۱ ،س ۱۷،۱۰) «جبران کردن و پاك کردن گناه» است که مرحلهٔ نخستین آن اعتراف کردن است و در گیتی با «تاوان با دارایی ومجازات با تازیانه» (فصل۱، یادداشت ۱۳) انجام می‌گرفته است. اگر گناه جبران نشود، آمار آن به‌بامداد چهارم درگذشت بر سر چینودپل خواهد افتاد وآنگاه با ترازوی زرد زرین رشنِ راست اندازه‌گیری می‌شود و گناه ، به‌شرحی که در ارداویرافنامه می‌آید، پادافراه می‌یابد.

٤. گناه روانی در برابر گناه همیمالان و نیز گناه شهری (پتت، جمله خورده اوستا، ص۳۲٥، س ۱۲؛ مادیان هزار دادستان، ص۸۹، س ٥) قرار می‌گیرد و گناهی است که به‌روان شخص گناهکار باز می‌گردد و نه کسان دیگر. این گناه نیز بر اثر جبران و پاك نشدن افزایش می‌یابد ← یادداشت ۱

۵. رسم اعتراف کردن به‌گناه، که در نزد مانویان نقش واهمیت بسیار داشته، درآیین زرتشتی دوران ساسانیان، و نیز پس از آن بوده است و در روایات داراب هرمزدیار نیز از آن‌یاد می‌شود (ج۱، ص۳٤). در صد در نثر، در چهل وپنجم (ص۳٤) می‌آید:

(۱) اینکه پیوسته می‌باید که توبت کردن بر یاد دارند (۲) هرگاه که‌گناه از دست آید (نسخه دیگر: بجهد) جهد باید کردن تاپیش هربدان ودستوران ورَدان شوند وتوبت بکنند. (۳) که‌گناه مانند کرفه همچنان که کرفد از آن وقت که بکنند (٤) تا مردم زنده باشد هر سال دیگر بردیشود (۵) و گناه نیز همچنان هر سال برسر میشود و چون توبت بکنند دیگر نیفزاید همچون درختی بود که خشك شود و دیگر افزایش نکند (٦) و توبت آن بهتر که پیش دستوران وردان کنند وتوجش که دستور فرماید چون بکنندهــر گناهی که باشد از بن (= ذمه) بشود (۷) توبت دستوران‌کنند توبت هم خوانند (۸) واگر دستور نباشد پیش‌کسائی‌باید شدن‌که دستوران بگماشته باشندواگر ایشان نیز نباشند بنزدیك‌مردی‌روان دوست باید شدن و توبت بکردن (۹) در وقت و آنکه از دنیابشود بر پسران و دختران و خویشان فریزوانست (= واجب وفــریضه است) که توبت (نسخهٔ MU :پتت) در دهن رنجور دهنداشم‌وهو در دهن دهند (۱۰) چه دستوران گفته‌اند که چون توبت‌بکردند اگر چه بسیاری گناهها کرده باشند بدوزخ نرسند بسرچینودپل پادفراه بدهند پس بجایگاه خویش رسانند. (۱۱) و توبت آن بود که آن گناهی که کرده باشند توبت بکنند و دیگر آنگناه نکنند اگر کنند آن باز پس آید.

این رسم اینك منسوخ شده است و خواندن پتت (جمله خورده اوستا، صص ۳۲۰ـ۳۱)، به عنوان بخشی از نیایشهای روزانه جای آن را گرفته است ونیزخواندن پتت برای درگذشتگان جزئی از مراسم دینی است. نیز←روایت امیداشاوهیشتان، صص ۱۳٦ـ۸ (پرسش ۳۹، بندهای ۱۷ تا ۲۲).

٦. garzišn اعتراف به‌گناه است ← یادداشت ۵ .

۷. احتمال دارد که «فرهنگ» به معنای «ارزش فرهنگی» به کار رفته باشد، و نیز شاید منظور از آن آموختن و یادگرفتن مدرسی، واز آن جمله فرا گرفتن هنرهای جنگی و شکار باشد.

۸. سیصد استیر میزان ثروتی است که با داشتن آن، خانواده دیگر فقیر ونادارشمرده نمی‌شده است و حداکثر این میزان سه هزار استیر بوده است. تاوادیا حدس‌می‌زند که شاید نفوذ آموزشهای مزدکی موجب این تعدیل باشد←روایت پهلوی، فصل ۲۸، ص ٤۰ ویادداشت شماره ۳ (صص ۱۷۳ـ۸)؛ زبان وادبیات پهلوی، ص ۱۵۲.

۹. ظاهراً در اینجا منظور از «یزشن کردن» برگزاری آداب دینیِ خــواندن نیایش برای رستگاری روانِ درگذشتگان است، ونیز شاید نیایشهایی را در برگیرد که برای بهره‌مندی وسودِزندگان برگزار می‌گردد ←بند ٦؛ فصل ۱۰، یادداشت ٥۳ .

۱۰. «مرگرزان» گناهکاری است که شایسته وارزانی مرگ باشد . برخی از گناهان مرگرزان با مجازات اعدام تناسبی ندارد. مانند جنباندن جسد یا نسا (فصل۲، بند٦۳) و بیرون نیاوردن نسا از اب (همان، بند ۸۲)و حمل آن درباران (همان، بند۹)،که احتمالا در این موارد میزان پادافراه اخروی گناه منظور است، ونه مجازات دنیوی و اعدام شدن در گیتی ← فصل۱، یادداشت ۹و۱۱.

۱۱. امروزه «پتت کردن» بیشتر به‌معنای «پتت» خواندن، یعنی خواندن دعــای پتت وتوبه است (یادداشت ٥) و دیگران، بویژه روحانیان، نیز با خواندن پتت برای هر کس می‌توانند از بار گناهان وی بکاهند (همان یادداشت؛ صد در نثر، بند هفتم، در چهل وپنجم) . اما در بند زیر نوشته از شایست ناشایست معنای اصلی واژۀ پتت، یعنی دادن کفارۀ لازم برای جبران و پاك شدن گناه، مطرح است و «پتت‌ناکرده» کسی است که گناه او هنوز «توخته» و جبران شده نیست.

۱۲. نظر تاوادیا دربارۀ تأثیر تصور وحشت شب اول قبر در پیدایش مفهوم «پادافراه سه‌شبه» نمی‌تواند درست باشد، زیرا در متنهای متعددی از شادی یاناشادی فراوان روان پس از مرگ و برروی زمین خبرداریم. پادافراه سه‌شبۀ دیگر آن است که پیش از تن پسین و پس از پایان یافتن مجازات دوزخیان در رستاخیز پیش خواهد آمد ودر آن، گناهکاران با داشتن تن (= tanōmandīhā) کیفر خواهند دید ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۸۸-۹۱؛ صص ۲۳۸-۹ .

۱۳. ← فصل ۱۷، یادداشت ٤؛ فصل ۱، یادداشت ۱

۱٤. تن پسین، یا بدن آخرین ونهایی ، آن تن است که عالمیان پس از رستاخیزآن را جاودانه خواهند داشت ونامردنی وبی‌آسیب وکامل است. تن پسین به‌هستی مطلق و پاکیزه، پس از پایان دوازده هزار سال ورستگاری جهان از آمیختگی با بــدی اهریمنی اطلاق می‌گردد ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۲۹-٤۱.

۱٥. پتت در اندیشه و پتت آشکارا مفاهیمی است که اینك باید نخستین آنها را معــادل پشیمانی و توبۀ صادقانه از گناه دانست، و دومین که می‌بایست با نام بردن گناهــان همراه باشد- همانند اعتراف به‌گناه نزد ردان‌ودستوران- دیگرمرسوم نیست(یادداشت ٥). روشن است که «جبران گناه» به‌معنای دادن تاوان، وبویژه آنچه دربند ٥همین فصل می‌آید، پس از روزگار ساسانیان نمی‌توانسته است تماماً در اختیار روحــانیان زرتشتی باشد، و نیز حتی آثار جدا شدن «گناه روانی» (یادداشت٤) وآنچه‌به‌قوانین مدنی باز می‌گردد، به‌صورت «گناه شهری»در مادیان هزاردادستان هست(یادداشتهای ٤و٥).

نیت به‌گناه ناکردن در آینده، که با عبارت «ازنون فراز گناه نــکنم» بیان

می‌شود، گذشته از ارزش اخلاقی و دینی واقعی خود، باید عکس‌العمل در برابر تصور مانویان از گناه باشد که ارتکاب گناه راجزئی ضروری و طبیعی از حیات می‌دانستند، مثل خوردن و آشامیدن که گناهی ناگزیر برای آنان بوده است، و مگر به‌شرط مرگ، امکان نداشت که «از نون فراز» گناه نکنند.

۱۶. نسخهٔ M : [illegible] ؛ قرائت مورد تردید است. شاید: [illegible] enyā abar به‌معنای «از آن پس، پس ازآن» باشد.

۱۷. یکی از معانی «دستور» دارندهٔ قدرت واجازه دخل وتصرف، و انتصاب وگماشتگی در امری و کاری از سوی شخص صاحب حق و توانایی است. براین اساس، درسلسله مراتب روحانیانْ صاحبانِ منصبِ برتر دستورانی دارند و در نهایتْ همه «دستوری» خود را از زرتشتروتم، یا پیشوای روحانی، دریافت می‌کنند. برای معانی واژه‌های دستور ودستوری ←واژه‌نامهٔ مادیان هزار دادستان، (پریخانیان).

۱۸. دارندهٔ مقام دستور، صاحب حکم دستوز ←یادداشت ۱۷.

۱۹. در اینجا زند به‌معنی تفسیر اوستا نیست، بلکه همچنان که از دیر باز کاربردِ آن همراه با واژهٔ اوستا معمول بوده است، معنایی مرادف یا مخالف اوستا دارد: مراد از اوستا متون نیایشی و مراد از زند متنهای «دانستنی» بوده است که در زندگی عادی و روزانه ومسائل اجتماعی برای قانونگذاری و مقاصد دیگر به‌کار می‌رفته است← زبان وادبیات پهلوی، صص ۱۷ — ۲۰

۲۰. به‌نظر تاوادیا بهتر است که این عبارت به‌جملهٔ قبلی باز گردد.

۲۱. شاید منظور از «بیم» مرگ باشد (یادداشت۵؛ نیز صد در نثر، درِ چهل‌وپنجم، بند۹) و نیز شاید اگر فاش شدن جرم ایجاد خطر یا شرم کند، هر کس‌که بتوان نزد او اعتراف کرد می‌تواند جایگزین رد ودستور شود.
← خواستوانیفت، ص ۶۵ ؛ شاهنامه ، ج ۹، ص ۲۸۲.

۲۲. be در نسخهٔ M هست و K آن را ندارد. اگر اصلی باشد با واژهٔ rāh ترکیبی به‌معنای «راهی، رهسپار» ساخته است: پس به‌واسطهٔ پتت کردن براه (=راهی، رهسپار) < به > دوزخ نیست.

۲۳. [illegible] pad rāst = براست، بدرستی، برابر ← یادداشت تاوادیا.

۲۴. متن: [illegible] ؛ تصحیح شد به [illegible] ،این تصحیح و قرائت با توجه‌به‌مفهوم šuhr gumēzišnīh (وندیداد۱۸، بند۶۲،وزندآن؛ دینکردمدن،ص۷۳۹،س۱۴)است. براساس این تصور گناه‌اصلی در روسپیگری‌وروسپی بارگی در آمیختن نطفه مردان است و به این جهت روسپی بارگی درجاتی دارد وسبکترین نوع آن هماغوشی بازنی است‌که شوهر نداشته باشد و در طهر واحد با مرد دیگری هم بدسر نبرده باشد (روایت امید اشاوهیشتان، ص۱۵۵، س ۴تا۸). اگر زن شوهرداشته باشد، زانی باید سیصد استیر به‌وی تاوان بپردازد، زیرا زنا «تن دزدی» است (نیرنگستان، ص۱۳، س۱۳ و ۱۴ وجز آن) و این تاوان چونان وامی تلقی می‌شود. اما اگرشوهر

بازن خود همآغوشی کند، گناه آمیختگی نطفهٔ روی می‌دهد که گناهـی مستقل و مستوجب پادافراهی سنگینتر است واگر زن حامله نیز باشد، به‌جنین آسیب می‌رسدو طفل نیز همیمال زانی خواهدبود. اگر شوهرْ زن را به‌دلیل زنا طلاق دهدو زن بیگناه باشد، وی نیز همیمال مرد زانی خواهد شد و گناه بزرگتر می‌گردد. با وجود این، احتمال دیگری برای قرائت هست: [Pahlavi] : dahēd — im . در این صورت جمله را باید چنین معنی کرد: این (=مرد زانی) را اندر ندهد (= او را زخم و ضربه کاری نزند ونکُشد)، پس نزد همیمالان باید پتت کند، وگرنه، پیش ردان... ← یادداشت ۲۶

۲۵. متن : [Pahlavi] ؛ شاید f به جای h باشد، مثل kulāf به‌جای kulāh و kōf به‌جای kōh

۲۶. گناه همیمالان یا گناه خصمان به‌معنای اخص زنا نیز به‌کار رفته است:

(۱) و هرکس که در گیتی زنا کرده باشد و زنی را از راه ببرد وآن‌گناه همیمال‌خوانند(۲) چون بمیرد روانش‌بچینود پول رسد شمارش نکنند (۳) و اگر چه نیك کردار باشد تا همیمال رسیدن و عقوبت آن کارهاش دهند و پس شمارش بکنند...

(صد در بندهش، در صدم، صص ۱۷۰-۱)

درگیتی اگررضای شوهر جلب شود، گناه بخشوده‌است:

(۸-۹) و آنگاه گناه از بُن بشود که آنکس نزدیك‌شوهر وی شود و بگوید که مرا بازن تو چه‌واقعه رسید خطادروجودآمد اگر عفوکنی تودانی والاکه مرا تیغی کشی خون من برتو حلال است (۱۰) اگر بخشد گناهش از بن بشود والا این‌گناه‌هیچ‌نوعی از بن بنشود (۱۱) واین گناه را گناه خصمان خوانند تا خصم خشنود نشودگناه نریزد (نسخهٔ MU) روان وی برسر چینود پل بازدارند تا آنگاه‌که خصم او برسد وخصمی خود کند و جواب او بازدهد.

(صددرنثر، در شصت وسیوم، ص ٤٥)

۲۷. وست mādag را «ماده در برابر نر» یعنی زن می‌داند: «اگر زن آن را جبران کند...» تاوادیا آن را معادل «اصل و پایه ومیزان اصلی‌تـاوان مطابـق قانون» می‌شمارد.

۲۸. متن: [Pahlavi] ؛ ٤ زاید است. شاید: pāyag-uš (= پایهٔ آن).

۲۹. «برگ افشاندن درخت گناه» با مفاد بند۵، از درچهل‌وپنجم صد در نثر (یادداشت۵) و نیزبند ۱۱، از در شصت‌وسیوم صددرنثر (یادداشت ۲۶)هماهنگی وهمخوانی‌دارد.

۳۰. گناه اگر «پتت ناکرده» بماند و وجارش و جبران نشود، موجب پیدایش«نوبنوگناه»

و افزایش پادافراه است ← یادداشت ٥؛ بندهای ۱تا۷، صددرنثر، درچهل‌وپنجم.

۳۱. مطلب روشن نیست واحتمالا جملات افتادگی دارد. تا وادیا [پهلوی] را «هیزم خوشبوی وهیزم» می‌داند. اگر آن را asēm (= سیم، نقره) بخوانیم باصورت قدیمی مسئلهٔ برساختن برسم از فلز روبرو خواهیم بود که امروزه رواج دارد (آئین دین زرتشتی، ص ۱۱۱؛ یشتها، ج۱، ص٥٥٦) و در روایات داراب هرمزدیار به صورت پرسشی مطرح است که پاسخ آن منفی است:

دیگر آنکه‌برسم از اورور (=گیاه ودرخت) شاید ازایوخشت نشاید... یعنی برسم اورور از درخت انار واز درخت گز شاید کردن وبرسم از ایوخشت نشاید که‌هیچ‌جا نفرموده است ونـدانیم (ج ۱، ص ٤٨٤، س ۱۲-۱٥)

۳۲. ← فصل ۱٦، بند ٦

۳۳. این اصطلاح باز هم به کار می‌رود و منظور از آن سود برای آفرینش هرمزدی در نبرد با اهریمن و نابود کردن نیروی بدی است.

۳٤. wigān می‌تواند صورت دیگری از gugān (واژه نامهٔ مکنزی) باشد و شاید منظورازآن کرفه‌ای‌است‌که موجب‌نابود شدن وازمیان رفتن همه گناهان‌می‌شود: در بند ٦، سخن از «اشوشدن» مرگرزان پس از سربریدن وی است و «اشو» به‌معنای «معصوم وبری از گناه» نیز هست. در بند ۱۸قول نرسی بُرزمهر در بارهٔ «کندن‌گناه» نقل می‌شود که مراد از آن «از میان بردن و نابود کردن گناه» است. احتمال‌دارد که دراینجا نیز wigān (= [پهلوی]) ؛ که در ریشه ومعنی با واژهٔ «کندن» در پیوند است، برای این‌تعبیر به‌کار رفته باشد.

نیز باتوجه به بند۱و٥ شاید [پهلوی] (= ... tā ōy ...) باشد : تا (=پس، آنگاه) او (=گناهکار) را همهٔ کرفهٔ < پیشین، متعلق > همانا باشد...

۳٥. متن: [پهلوی] ؛ شاید صورت غیر هزوارشی [پهلوی] ؛دربند یك همین فصل و موارد دیگر (مثلا، زند فرگرد وندیداد، ص ٥۳٥، س٤) این بیان بـرای «زایل شدن گناه و از ذمه ساقط شدن آن» آمده است. هرگاه واژه bawēd خوانده شود، یکی از معانی دورفعل «بودن» را خواهیم داشت: سپری شدن وازمیان رفتن (لغتنامهٔ). این معنی احتمال دارد در متن کوتاه وچیریهای دین وه مازدیسنان هم آمده باشد (دستنویس TD_2 ، ص ٤۳۱، س ٤ ← مقاله «آرای دین‌بهی مزدیسنان»، بند ۱۳)

بند ۳ : واژهٔ [پهلوی] بخوبی sawārān هم خوانده می‌شود.

۹

1. hāsar ī aɣrē rōz-šabān pad dwāzdah bahr , ēd bahr ud hāsar ī keh pad hašt-dah bahr, ēd bahr.

هاسَر بلندتر، < چون > شبانروز به دوازده بهر < بخش شود، معادل > یك بهر < آن‌است > وهاسَر کوتاه، < چون شبانروز > به هجده بهر < بخش شود، معادل > یك بهر < آن‌است >.

٤٤

2. āsrō kē pad uzdehīgīh be widerēd, pad garān dāšt ēstē ; ud ast dastwar kē ǰud-dādestān; ast kē šahr ī anērān gōwēd.

روحانی که در غربت درگذرد، < واقعهٔ > گران (= بدو شوم) دانسته شده است وهست دستوری که < در این باور > ناهمداستان < است؛ و قولی > هست که < در گذشتن روحانی را در > شهر ناایرانی < بدو شوم > گوید.

3. paydāg kū ka zarduxšttom-ē pad uzdehīgīh be widerēd, ahlomōɣ-ē andar ān mān be zāyēd; ud ēn garānīh ēwāz pad zardušttom guft ēstēd.

پیدا < است > که هر گاه یك زرتشتروتم در غربت درگذرد، اهلموغی (= بدعت گذاری) در آن خاندان زاده‌شود؛ و این گرانی تنها دربارهٔ زرتشتروتم گفته شده است.

4. āstawān būdan ī pad weh-dēn rāy, abāg hērbedān ōh pahīkārišn, ud ka nē pahīkārēd, pādixšā ka-š nē čāšēd.

برای خُستو (ـمومن) شدن به‌دین‌بهی، با هیربدان‌باید‌جدل کند، واگر
جدل نکند، < هیربد > مجاز < است > که وی را تعلیم ندهد.

5. yazišn ī andar mān ī ātaxšan kunēnd, ka nē xūb, ō dēwān nē rasēd. ān ī abārīg gyāg kunēnd, ka nē xūb kunēnd, ō dēwān rasēd. čē, yazišn, mayānag nē bawēd: ayāb ō yazadān, ayāb ō dēwān rasēd.

< آن > یزشن را که در خانهٔ آتشان (= آتشکده‌ها) کنند، اگر درست
نه < باشد >، به دیوان نرسد. آن (= یزشن) را که < در > جای
دیگر کنند، اگر درست نکنند، به دیوان رسد. چه، یزشن <دروضع>
میانه نباشد: یا به ایزدان، یا به دیوان رسد.

6. mard-ē kē nihādag-ē nihād ēstēd, ud pad hu-tuwānīh ī ōy pad petīt, tā tan pasēn, ān kirbag ōh rawēd.

مردی که < مال > وقفی نهاده باشد، پس در صورت توانایی کامل
او در پتت[2]، تا تن پسین، همانا آن کرفه دوام یابد < و بر آن
افزوده شود >.

7. kas kē andar kaštīg be mīrēd, bīm ī padwēšag rāy, ō āb pādixšā abgandan. ast kē ēdōn gōwēd ē hazzān-iš xwad āb!

کسی که در کَشتی بمیرد، از بیم عفونت، افکندن < او > در
آب جایز < است. قولی > هست که چنین گوید که دخمهٔ او خود،
آب < است >!

8. ēn čē ka pad tārīgīh xwarišn nē pādixšā xwardan? čē, kē pad tārīgīh xwarišn xwarēd, ā-š dēw ud druz xrad ud xwarrah se-ēk-ē be apparēd. ud az ān gyāg paydāg ī ohrmazd ō zarduxšt guft kū ma pas az rōšnīg fraz ras-išnīh, awāb[3] šust dast, frāz xwarād hordād ud amurdād — āb ud urwar[4]. čē, agar pas az rōšnīh frāz rasišnīh,

٤٥

awāb šust dast, frāz xwarē hordād ud amurdād— āb ud urwar —, bē az tō druz apparēd dō-srišwadag ān ī āsnīd xrad bawēd. ka be apparēd, xwarrah ud dēn kē ō tō, ān rōz hambast[5] bawēd — kū xwēškārīh ēd rōz appār bawēd.

این < به > چه < سبب‌است > که‌در تاریکی خوراک‌خوردن جایز نه < باشد> ؟ چه، <هرگاه > کس در تاریکی خوراک خورد، پس دیو و دروج خرد و فرهٔ او را، یک‌سوم برباید . و < این امر> از آن‌جای پیدا <است > که‌هرمزد به‌زرتشت گفت که مبادا پس‌از فرارسیدن‌روشنی، < یا > ناپاک شسته[۳] دست < کس > فرازخورد خرداد و امرداد— < یعنی > آب و گیاه— را. چه،اگر پس‌از فراز رسیدن روشنی، <یا > ناپاک شسته‌دست، فرازخوری خرداد و امرداد—<یعنی> آب‌وگیاه[۴] —را، مگراز‌تودروج‌دربایددوسوم< از > آن که آسنیده خرد باشد هنگامی که‌دوسوم از آسنیده خردت را > برباید، < آن > فره و دین که نزد تو< است،در > آن روز نابود[۵]شود ؛ یعنی که < حاصل> خویشکاری یک‌روز < تو ربوده و > دور شود .

9. pad panǰom fragard ī pāzōn, gyāg-ē paydāg kū ēn yazišn ī yazadān čahār ēwēnag daxšag gowēd: ēk ān kē abestāg rāst ud mard wad; dudīgar ān kē abestāg zaspān ud mard nēk; sedīgar ān kē abestāg rāst ud mard nēk; tasom ān kē abestāg zaspān ud mard wad.

در فرگرد پنجم پاجم[۶] < نسک، در > جایی پیدا < است > ، که این یزشن یزدان را < دارای > چهارگونه نشانه گوید : یکی‌آن که < خواندن > اوستا درست و مرد بد، دو دیگرآن که < خواندن > اوستا نادرست و مردنیک، سدیگر آن که< خواندن > اوستادرست‌ومرد نیک، چهارم آن که < خواندن > اوستا نادرست و مرد بد< باشد > .

10. kē abestāg rāst ud mard wad, amahraspand[7] be rasēnd ud be niyōšēnd ud nē padīrēnd.kē abestāg zaspān, mard nēk, amahraspandān[7] ud yazad be rasēnd ud nē niyōšēnd, be padīrēnd.kē abestāg rāst ud mard nēk, amahraspandān[7] ud yazad be rasēnd ud be āyēnd, be niyōšēnd ud be padīrēnd. kē abestāg zaspān, mard wad, nē rasēnd ud nē niyōšēnd ud nē padīrēnd. ٤٦

<هر گاه> که <خواندن> اوستا درست ومرد بد <باشد>، امشا-
سپند برسند وبنیوشند (=گوش دهند) و نپذیرند. <هر گاه> که
<خواندن> اوستا نادرست <و> مردنیك <باشد>، امشاسپندان
و ایزد برسند و ننیوشند <و> بپذیرند. <هر گاه> که <خواندن>
اوستا درست و مرد نیك <باشد>، امشاسپندان و ایزد برسند وبیایند
<و> بنیوشند و بپذیرند. <هر گاه> که <خواندن> اوستا
نادرست <و> مرد بد <باشد>، نرسند و ننیوشند و نپذیرند.

11. pad hamāg yazišn,pad bun ī yazišn ud bun ī drōn,yazadān ud ahlawān frawahr be ō yazišn niwēyēnišn.

در همهٔ یزشنها[8]، در آغاز یزشن وآغاز درون[19]، ایزدان وفروهر اشوان
به یزشن هدایت می‌شوند.

12. ka-šān xwānēnd, yazišn be padīrēnd, ud ka-šān nē xwānēnd, pad stāumi bun, hamāg ahlawān frawahr be xwānišn; ud ka nē, tā ō frašōčarəθrąm saošyaŋtąm, ud ka-šān anōh be xwānēnd, yazišn be padīrēnd; ud ka nē, tā ō vīspå fravašayō ašāunąm yaz < amaidē > be pāyēnd; ka anōh be xwānēnd, yazišn be padīrēnd ud ka nē, tā ō tåsčā yaz < amaidē >, aṣ̌əm vōhū segānaq; ud dāmanąm dō bār; aoxtō <nāmāno> u ašāṯ hačā u yātumanahe u ǰasaiti;ka-šan xwānēnd, be padīrēnd; ud ka nē,ēd nēzag bālāy ul šawēnd ud be ēstēnd. ٤٧

چون آنان را خوانند، یزشن را بپذیرند، واگر آنان را نخوانند <و> در سِ <عبارت> ستومی[10] همه فروهراشوان را بخوانند، <آنان یزشن را بپذیرند>؛ وهرگاه نه <خوانند>، تا به <عبارت> فرشوچرترام سوشینتام[11] <بمانند>؛ و چون آنان را <در> آنجا بخوانند، یزشن را بپذیرند؛ و هرگاه نه <خوانند>، تا به <عبارت> ویسپا فروشیو اشاانام یزه میده[12] بمانند؛ چون <در> آنجا <آنان را> بخوانند، یزشن را بپذیرند؛ وهرگاه نه <خوانند> تا به <عبارت> تاوسچایزه میده، اشم وهو سه گانه، و دامنام‌دوبار ائوختونامنو و اشات‌هچا و یاتومنه جسیتی[13] چون آنان را خوانند، <یزشن را> بپذیرند؛ و هرگاه نه <خوانند>، به بلندی یک‌نیزه برشوند و بایستند.

13. ud ēdōn gōwēnd kū ēn mard nē dānēd kū man-iz az gētīg be abāyēd šudan, u-mān abestān ō ayādēnišn ī mardōmān bawēd. hād! nē-mān duš-xwārīh az ēd kū-mān ō yazišn ōy niyāz, bē-mān duš-xwārīh az ēd kū ka-mān nē yazānd ud nē xwānēnd, ka-šān anāgīh abar rasēd, ā-mān abāz dāštan nē tuwān!

وچنین گویند که این مرد نداند که مرا نیز از گیتی بباید رفت‌وما را امید <وپشت گرمی> به یاد کردن مردمان <از ما> باشد. هان! ما را دشواری‌نه از این <است> که‌ما را به‌یزشن او نیاز <است>، بلکه ما را دشواری‌از این <است> که چون ما را نیزند و نخوانند، هنگامی که بدی‌به‌آنان‌بررسد، پس ما <آن را> بازداشتن‌نتوانیم!

14. dādār! čand drahnāy ast andarag zīndag, ōy ī rist? u-š guft ohrmazd kū čand ān ī maxš-parr, spītāmān zarduxšt! ayāb čand ān ī šawāg-parr: andarag a-wēnāg

<ای> دادار، چند درازا (= فاصله) است میان زنده <و> آن‌که

مرده <است&gt؟ هرمزد گفت که چندان که < ستبریِ > پُرِ مگس
<است، ای> اسپیتمان زرتشت، یا چندان که < ستبری > پرِ خفاشی
< است، یعنی که این > فاصله نادیدنی < است >!

یادداشتها

۱. «هاسر» واحد اندازه‌گیری زمان و نیز مکان است. دربندهش می‌آید:

بلندترین روز تابستانی در برابر کوه‌تاترین <روز>
زمستانی است. بلندترین شب زمستانــی در برابر کوتــاه‌تــرین
<شب> تابستانی است. <بلندترین> روز تابستانی دوازده
هاسر و شب شش هاسر، <بلندترین> شب زمستانی دوازده
هاسر و روز شش هاسر است. هاسری <هست که واحد>
زمانی است و نیز هاسری <هست> برزمین

(دستنویس TD_2 ، ص ۱۵۸، س ٤تا۷، ترجمهٔ چاپ نشدهٔ دکترمهرداد بهار)
آن‌هاسرکه واحداندازه‌گیری زمین است، معادل مسافتی است که دریك‌هاسر زمانی شخص قادر به پیمودن آن باشد.

۲. این اصطلاح باید متضاد a-tuwānīgīh pad petīt باشد← روایت پهــلوی، متن، ص ۱٦٤، س۲ ؛ خواستوانیفت، ص ٤۸

۳. متن: [illegible] (= ʾpwʾp) ؛ این‌واژه‌ونیز واژهٔ pāv که متضاد آن است در نزد پارسیان درمراسم دینی رواج دارد و باید از apāva- آمده باشد ← تاوادیا، ص ۱۱۸، یادداشت ۱۹

۴. آب و ارور ، یا آب وگیاه، با نماد خرداد و امرداد نامیده می‌شود وگاهی مراد از نام این دوامشاسپند آب وگیاه است ومعنای خوردنی و آشامیدنی از این دونام برمی‌آید.

۵. قرائت روشن نیست. شاید واژه به معنای «به‌دست آمدن، مقدر بودن» یا «انباشته‌شدن» باشد.

۶. متن: [illegible] ؛ بنابردینکرد نــام ششمین نسك اوستای عــهد ساسانیان است و pāǰag یا pāǰī هم نامیده می‌شود. در روایات داراب هرمزدیار هفتمین‌نسك اوستا خوانده شده است ← فصل ۱۰ مراجع یادداشت ۲

۷. متن: [illegible] ؛ که شاید با ملحوظ داشتن حرف ۱ پهلوی به‌جای [illegible] = ā باید amšāspand تلفظ شود. احتمالا واج ā در برخی از واژه‌هــا، گاهی چندان بسته (= close) تلفظ می‌شده که به o شباهت می‌یافته است ومثلا در دستنویس MU_{29} [illegible] (ص ۸٦، س۱٦؛ ص ۱۱۵، س۱۱)، [illegible] (ص ۸۹، س۱۵) به‌معنای «بام» و«ویران» آمده است. واج ā در زبان دری زرتشتی یزدی، به استثنای یکی دو لهجه، تلفظی ویژه دارد که در نظرشنوندگانی که اهل زبان نباشند، نزدیك به o یا u به‌نظر می‌رسد. آقای دکتر علیمحمد حقشناس به‌این نظررسیده‌اند که در تلفظ این‌گونه ā ، زبان برجستگی می‌یابد. با موافقت

ایشان برای نوشتن این واج نشانهٔ ـه برگزیده شد (واژنامهٔ دَری زرتشتی شهر یزد).
این یکی از مواردی است که در آمدن صورت نوشتاری ā را به ۳، ۱۰ پهلوی توجیه می‌کند ← بررسی دستنویس MU_{29}، صص ۲۲ـ۳

۸. ظاهراً در اینجا مراد از یزشن، هرگونه ستایش ونیایش است که با خواندن اوستا و مراسم ویژه همراه باشد واحتمالا بار دوم که این واژه درهمین جمله می‌آید،برخواندن یسنا ومراسم یزشن خوانی دلالت دارد ومفاد این بندوبند ۱۲، انواعی گوناگون از نیایشها را دربرمی‌گیرد. شاید برخی‌از آنها دیگرگونی نیز یافته باشد وامروزه بـه شیوهٔ دیگری برگزار گردد ← یادداشتهای بعدی همین فصل .

۹. اگر اشتباهی در میان نباشد، اشارهٔ متن بدیسن۳، بندهای ۱تا٤، است‌ویسنهای۳تا۸را «اوستای درون» می‌نامند. درآن، پس از واژهٔ xšnūmaine ، ایزدی خاص یـا فروهر درگذشتگان را به‌نام فرا می‌خوانند. «یشت درون» جزئی از مراسم یزشن است ودربند زبر نوشته شاید واژهٔ «درون» زاید، ویایزشن ودرون یکی باشند. ← تاوادیا، ص ۱۲۰، یادداشت ۳ـ۳

۱۰. در سنت، قطعه‌های اوستا را با نخستین واژه‌های آن می‌نامند و تاوادیا منظور از «ستومی» رایسن ۲٦، بند۱، می‌داند که در آن «خشنومن فروشی» هست واز فروهر اشوان یاد می‌شود. ← تاوادیا، ص ۱۲۱، یادداشت ۲

۱۱. اشاره به‌یسن ۲٦، بند ٦، است که درآن همهٔ فروهر زادگان و نازادگان، «هستان و بودان وبیدان»، یعنی راستانی که هستند وبودند و خواهندبود، ستوده می‌شوند. ← تاوادیا، ص ۱۲۱، یادداشت ٦

۱۲. اشاره به یسن ۲٦، بند ۱۱، است که با خواندن آن باز از درگذشتگان یاد می‌شود. در روایات داراب هرمزدیار (ج۱، ص ٥٤٤) می‌آید : «بواج یاد تمام کردن»، یعنی در سرودن این بخش ازیسنا، بهزمزمه، یکایك‌درگذشتگان‌را بنام بایدیادکرده ودرود فرستاد. ← تاوادیا، صص ۱۲ـ۲ یادداشت ۱۰

۱۳. در نوشته‌های جدیدتر، مثل صددرنثر (در ۱۳، بند٥) وصد دربندهش (در ٥۱، بند۹؛ در۹۳، بند ۳ به‌بعد) می‌آید که فروهر درگذشتگان از بامداد تا شبانگاه در انتظار درود و یاد زندگان‌باقی می‌مانند وچنین تفصیلی در این متون‌نیست. عبارتهای‌اوستایی به‌روال بند پیشین نیست وتاوادیا آنهارا متعلق به‌یشت درون (یادداشت ۹) می‌داند. این واژه‌ها درنیرنگستان ونیز، بهنقل ازآن، درکتاب روایت پهلوی می‌آید.نیرنگستان آنها را درپاسخ به پرسش «این که باژ رادرچند جای جایز است دادن؟» آورده‌است. مراد از «باژدادن» اجازه دادن به‌دیگری برای شرکت در مراسم «درون یشتن» یا شکل کامل نیایش هنگام طعام خوردن است (فصل ٥، یادداشت ۱) که یسنهای ۳تا۸ را در برمی‌گیرد. عبارت اوستایی یاتو منهه جسیتی، تنها دریسن۸، بند ٤،می‌آید و باخواندن آن، زوت ازدرونْ چاشنی می‌کند. عبارتهای دیگر راهم در همین پنج یسن می‌توان یافت: «تاوسچایزه‌میده» آخرین واژه‌های نیایش ینگهه ها تـام است

(یسن٦، بند ۲۱) و سه‌اشم‌وهو در آغاز یسن ۷ (بند۱) خوانده می‌شود. «اشات‌هچا» دریسن ۷، بند ۲۳ هست‌که بازپیش از یسن ۸، بند ٤، جای دارد. دوعبارت دیگر بیش از یکبار در یسن ۷ می‌آید ودر اینجا باید «دامنام» در بند۱۸، و «ائوختونامنو» دربند ۲۰، منظور باشد ←تاوادیا، صص ۱۲۲–۳، یادداشت ۲۰؛ فصل ٥، یادداشت ۲

بند ٤ : تاوادیا به نقل از دستنویس K «هیربد» را آورده است. داور و نیزTD (ص ۱۱٤، س۱) : abāg ō dastwarān

۱۰

1. ēk ēn kū kustīg pad dō, se angust ast, pad hamāg čāštag guft, ud ka kam ast, ē nē šāyēd.

یکی این که < پهنای شرعی > کُشتی به دو < یا > سه‌انگشت است،
< واین حکم > در همهٔ چاشته‌ها گفته شده است، و چون کمتر < از
آن > است، همانانشاید.

2. ēk ēn kū pad frawardīgān, šnūman ī drōn[1] be nihādag; ud gāhānbār ud nōg-nābar ud stōš ud hōm drōn ud abārīg ardā fraward kunišn, ud ka nē kunēnd, pad ēč[2] čāštag-ē nē šāyēd.

۴۸

یکی این که در < روزهای > فروردیان، خشنومن درون بنهاده (=
وقف و معین)، و < نیز > گاهنبار ونونابر وسدوش و درون‌هوم‌و
دیگر < نیایشهای > اردا فرورد را باید برگزار کنند، و اگر < این
ستایشهارا > نکنند، در هیچ چاشته‌ای جایز نیست.

3. pad nask ī nihātom, čāštag gōwēd kū mard-ē ō duzdīh kardan hamē šawēd, dēwār-ē pad-iš andar ōftēd, ā-š ēbgat; ka-š mard-ē ōzanēd[4], ā-š petyārag; har dō pad winābgārīh. ka ō yazišn ī yazadān kardan hamē šawēd, ā-š har dō pad a-wināhīh.

درنسک نهاتوم°، < به > چاشته گوید که چون مردی به دزدی کردن
همی رود < و > دیواری بر وی بیفتند، پس اورا زیان اهریمنی
< است، یا > اگر مردی‌او رابکشد، پس < افتادن‌دیوار وقاتل > پتیارهٔ

او < و> هردو به گناهکاری < اند > . اگر < مردی > به یزشن یزدان کردن همی رود، <واین گونه واقعه پیش آید> ، پس هردو به بیگناهی < اند> .

4. ēk ēn kū zan ka ābustan bawēd, tā šāyēd ātaxš xūb pahrēzīhā andar mān dārišn. čē,pad spand paydāg kū duγdōw ī zarduxšt mād, ka pad zarduxšt ābustan būd, se šāb,har šab-ē xwadāy-ē abāg ē-sad ud panǰāh dēw, ō wināhīdan ī zarduxšt dwārist hēnd. ātaxš andar mān būdan rāy, čārag kardan nē dānist hēnd.

یکی این که زن چون آبستن باشد ، تا بتوان آتش راباپرهیزدرست، درخانه باید < روشن > نگاه داشت . چه، در سپند[6] < نسك > پیدا < است > که دوغدیِ مادر زرتشت ، هنگامی که به زرتشت آبستن بود، سه شب، هرشبی سرکرده ای < از دیوان >، با یکصدوپنجاه دیو برای تباه کردن زرتشت حمله می آوردند.< اما > به علت بودن آتش درخانه، چارهٔ < اورا > کردن ندانستند (= نتوانستند) .

5. ēk ēn kū hēnd az-iz[7] hāwištān[8] ī ka ō yazišn yazadān kardan hamē šawēnd, medwag[9](?) hamē ham-baxsēnd[10]. ud agar ān ham-baxsišn[10] ud namb-ē az-iš be burdan rāy kunēnd, nišīnān kunišn. čē, pad ǰud-dēw-dād az pāy mēzišnīh rāy, dastwarān čāšt kū paymānag hambun-iz , ō har čē rasēd, ōh bawēd; ud ōy kē mēzēd, ā-š abestāg pad čamišn be gōwišn, ud pas tanāpuhl-ē wināh ō bun; ud ka nē gōwēd, garāntar.

٤٩

یکی این که نیز هستند از[7] هاوشتان[8] که چون به یزشن ایزدان کردن همی روند، < در پیشاب کردن > شرمگاه[9] < خود > را همی بخسانند[10] (= تروآلوده می کنند) . پس اگر آن بخسانیدن[10]، یا نمی ازآن (= پیشاب) بردن (= ترشح برداشتن) را کنند، باید در حالت نشسته

< پیشاب > کنند. چه، در جدیوداد، دربارهٔ ایستاده پیشاب کردن، دستوران آموخته‌اند که اندازهٔ < آلودگی > همانا ذره‌ای <از آن است، که > به هرچه رسد، همانا < سبب ریمنی > شود؛ و هر که پیشاب کند، آنگاه اوستای چمش[۲۱] بگوید، پس یك تنافور گناه بر ذمهٔ < وی > باشد، و اگر < اوستای چمش > نگوید، دارای گناه گرانتر < باشد>.

6. ēk ēn kū gāhān abar widardagān guftan, pad sūdag nē dārišn. čiyōn ēn se hāt ī bun ī uštwad-gāh, ka-z pad rāh guftan nē šāyēd, ka-z mard-ē andar xānag abar gōwēd, bēšāz.

یکی این که <از> گفتن گاهان[۱۲] بر درگذشتگان غافل نباشند. <و>چنانچه این سه‌هات[۱۳] آغاز اشتودگاه[۱۴] را، اگر هم در راه < بردن جنازه > نتوان گفت، چون‌مردی در خانه‌نیز < آن را > برگوید زداینده رنج[۱۵] <است>.

7. ēk ēn kū pad šab may ud sprahm ud ēč xwarišn-ē čiš ō abāxtar rōn nē rēzišn, čē, druz ābus bawēd. ka rēzēd, yaθā-ahū-vairō-ē gōwišn.

یکی این که در شب می‌وگل وهیچ چیز خوردنی را به سوی‌شمال نبایدریخت، چه، دروج آبستن شود. اگر < این چیزها > ریخته شود، یك یتااهو ویریو باید گفت[۱۶].

8. ēk ēn kū škoft pahrēzišn az a-dādīhā kuštan ī gōsp-andān sardagān, čē, pad stūdgar abar awēšān kē gōspand a-dādīhā kušt, pādifrāh ōwōn guft ēstēd kū mōy awēšān gōspandān tēx-ē tēz homānāg bawēd ud ōy ī a-dādīhā kuštār ōzanīhēd.

یکی این که از آنایین (= بیقاعده) کشتن نوع گوسفندان باید سخت پرهیز کرد، چه، در ستودگر < نسك > دربارهٔ آنان که گوسفند را

اناپین کشته باشند، پادافراه چنین گفته شده است که موی آن گوسفندان همانند تیغی تیز شود و < بر > آن که کشندهٔ اناپین <گوسفند است >، زده شود .

9. az kuštan ī gōspand warrag ud wahīg ud gāw ī warzāg ud asp ī kārzarīg ud xargoš ud čihrāb ud xrōs ud wahman murwag ud murwag ī kāskēnag, ud az murw ī sār ud humāy ud paristōg wēš pahrēzišn. ۵۰

از کشتن بره گوسفند و بزغاله و گاو ورزا و اسب کارزاری و خرگوش وچهراب (= باز) وخروس ومرغ بهمن[۱۷] ومرغ کاسکینه[۲۸]، و از < کشتن > مرغ سار وهمای و پرستو باید بیش پرهیز کرد.

10. zan ī ābustan kē be widerēd, pad kam az čahār mard-ē ī-š hamwār pad ham-zōrīh andar hēnd, nē stānišn.čē, abārīg nasā pas az sag dīdan, ka pad dō mard pad ham-zōrīh, abar stānēnd, rēman nē bawēnd, ud zan ī ābustan dō sag andar abāyēd kē ham-zōrīhā, be nimāyišn, pad čahār mard ham-zōrīhā, abar stānēnd, rēman nē bawēnd; ud ka pad dō mard abar stānēnd, pad pēšag šōyišn.

زن آبستن را که درگذرد، با کمتر از چهار مردی که همواره، در همزوری < یکدیگر > باشند، نشاید برداشت . چه، < هر > نسای دیگر را، پس از سگ دید کردن، چون با دو مرد < که> درهمزوری < یکدیگرباشند> بردارند ، <آن‌دو > ریمن نشوند، اما زن آبستن را دوسگ ضرور است که با همزوری < جسدبه آنان > نشان داده شود < و > با چهار مرد، در همزوری <یکدیگر،آن را> بردارند < تا > ریمن نشوند،و هرگاه با دو مرد <جسدرا > بردارند، به برشنوم باید شستشو داده شوند.

11. ēk ēn kū ka mardōm ī widardag rāy āmurzišn xwāhēnd, ōwōn cimīgtar ka gōwēd kū hamē ka wināh-ē man andar ōy ǰast, abāg ān ī ōy andar man ǰast, be āmārēnēd; ud wināh ī ēk pad did be šud, ā-š wināh ī freh ī ōy andar man ǰast, ēg-im ahlaw-dād kard.

یکی این که چون برای مردم در گذشته آمرزش‌خواهند، این‌گونه منطقی‌تر <است> که گوید: <باشد که> همی چون گناهی <از> من نسبت به او سرزده است با آن <گناهی> که <از> وی نسبت به من سرزده‌است، به شمار آورید؛ و <چون> گناه یکی با دیگری برفته، پس <اگر> گناهی بیشتر نسبت به من از وی سرزده باشد، آنگاه <آن را> اشو داد (= حلال) کردم.

12. ēk ēn kū abē-mōzag nē rawēd, u-š sud ēn-iz az-iš kū ka mōzag pad pāy ud pāy abar nasā nihēd ud nasā be nē ǰumbēnēd, rēman nē bawēd; ud ka mōzag nē pad pāy ud pāy abar nasā nihēd ud nē ǰumbēnēd, bē ka ēwar dānēd kū sag-dīd ayāb nē, ud pad sag-nē-dīd dārišn.

یکی این که بی‌موزه نباید راه رفت، و نیز این سود از آن <هست> که اگر موزه بر پای <باشد> و پای برنسا نهد و نسا را نجنباند، ریمن نشود[19]؛ و اگر موزه بر پای نه <دارد> و پای برنسا نهد و <آن را> نجنباند، مگر <آن> که بیگمان داند که <نسا> سگ دید <شده است> یا نه، <در غیر این صورت> باید <آن را> سگ دید نشده بشمارد.

13. ēk ēn kū duwāsruǰīt[20] paydāg — kū andar sāl rōz-ē nimūd ēstēd — kū har kē az čahārdah sāl < ud > se māh, rōz-ē freh, ā kustīg frāz bandišn. ōwōn xūbtar kū ka andar pānzdah sāl ēstēd, kustīg be bandēd, kē pahrēzōmandtar; ōwōn kū nō mahagān ī andar aškomb ī mādar abar gīrēd.

یکی این که < درنسك > دواسروجید[۲۰] پیدا < است >– که در سال
< حتی > روزی نموده (= نشان داده) شده است – که هر که چهارده
سال وسه‌ماه، یك روز بیش < داشته باشد >، پس باید کُشتی فراز بندد.
چنین درستتر < است > از آن که چون در < سن > پانزده سال باشد،
کشتی ببندد، که پرهیزمندانه‌تر < است >؛ آن گونه که نه ماه
< زندگانی > در شکم مادر را < هم > بگیرند (= به‌شمار آورند و
حساب کنند).

14. ēk ēn kū ka wāz dārēd, wād-ē azēr be āyēd, wād-ē az dahān be āyēd; har dō ēk.

یکی این که چون واج دارند، بادی < که از > زیر بیاید < و > بادی
< که > از دهان بیاید، < حکم > هردو یکی < است >[۲۱].

15. ēn-iz kū zan kē zāyēd, dah zan āyārīh kardan rāy andar ābāyēd: panǰ zan pad gōhrag(?)[22] kār framāyišn ud zan-ē padīrāg ī suft ī hōy, ud ēk suftag ī dašn kardan[23], ud zan-ē dast andar gardan ī ōy abgandan, ud zan-ē mayān ī ōy griftan, ud zan-ē ka kōdak be zāyēd abar dāštan ud nāfag brīdan;[24] ātaxš buland kardan.

۵۲

این نیز که زنی را که زاید، ده‌زن برای یاوری کردن < به او > باید
< حضور یابند >: پنج زن را در مورد گاهواره[۲۲] باید کارفرمود،
و یك زن پذیرهٔ شانهٔ چپ، و یك < زن پذیره > شانه راست کردن،
و یك زن دست بر گردن او افکندن، و یك زن میان او را گرفتن،
ویك زن چون کودك زاده شود، < او را > برداشتن وناف بریدن؛
< وبه هنگام تولد کودك > آتش را باید بلند کرد.

16. se rōz ud se šab, mayān ī ātaxš ud aburnāyag kas nē widaštan ud aburnāyag ō mard ud zan ī wināhgār nē nimūdan. gōgird andak-ē sūdan, pad ab ī urwar abar

aburnāyag handūdan. fradom xwarišn parāhōm ud šabyar dādan.

سه روز و سه شب ، میان آتش و کودک کس‌نباید بگذرد و کودک را به مردوزن گناهکار نباید نشان داد. اندکی گوگرد را باید سایید < و >در آب نباتی[۲۵] بر کودک اندود. نخستین خوردنی را، < به‌وی > پَراهوم[۲۶] و شربت باید داد.

17. ēk ēn kū kas-ē mard ī abē-wināh rāy be zanēd, tā dard be nišīnēd, har rōz tanāpuhl-ē wināh ō bun bawēd.

یکی این که چون کسی مرد بیگناه را بزنند، تا دردِ< وی >فرو — نشیند، < برای > هرروز یك تنافور گناه برگردن < ضارب > باشد.

18. ēk ēn kū andar šahr ka dādwar ī drōzan gumārēnd ud pad abarīgān dārēnd, az wināh ud mihrōdruǰ ī ān dādwar kunēd, andar ān šahr, abr wārān kam ud šīrēnīh ud čarbīh ud bēšāzišnīh ud pēm gāwān ud gōspandān be kāhēd, ud aburnāyag andar aškomb mādar wēš tabāh bawēd.

یکی این که در شهر چون داور دروغزن گمارند و < اورا > به سروری دارند، از گناه‌ومهر دروج که آن داور کند، در آن شهرابرِ باران کم < شود > و شیرینی و چربی و درمانبخشي و < نیز مقدار > شیر گاوان و گوسفندان بکاهد[۲۷]، و کودك در شکم مادر بیشتر تباه شود .

19. ēk ēn kū mard ka zan nē kunēd, margarzān nē bawēd, ud zan ka šōy nē kunēd, margarzān ōh bawēd. če,zan bē pad ham-gumēzišnīh ī abāg mardān, frazand nē bawēd ud paywand az-iš nē rawēd, ud mard ǰud az zan, ka abestāg — čiyōn pad ǰud-dēw-dād guft ēstēd — be gōwēd, paywand ī tan ī pasēn frāz rawēd.

یکی این که مرد اگر زن نگیرد، مرگرزان نشود، و زن اگر شوی نکند، همانا مرگرزان شود. چه ، زن راجز از راه آمیزش با مردان، فرزند نباشد و از وی پیوند نرود،امامرد راجزاز راه زن< گرفتن >، هرگاه اوستارا – چنان که در جد دیوداد گفته شده است– بگوید، <از وی> پیوند تن پسین فراز رود[۲۸].

20. ēk ēn kū dandān faršn pōst pāk bē tāšišn, čē, dastwarān čāst kū ka dandān faršn pad pōst ō dahān kard ud be ōftēd, ud zan ī ābustan ka-š pāy abar nihēd, pad nasā būdan bīm hēnd.[29]

یکی این که پوستِ چوبِ دندان[۳۰] را پاک باید تراشید، چه،دستوران آموزش داده‌اند که اگر چوبِ‌دندانِ دارای پوست رابه دهان کنندو < بر زمین > بیفتند، و زن آبستن چون پای بر آن نهد، بر سقط‌جنین کردن[۳۱] < در> بیم (= خطر)اند.

21. ēk ēn kū pad frazand ī čagar padīriftan, nigerišn kunišn. cē,pad čahārdahom nask ī huspāram,dastwarān čāst kū man pus tō-z pus šāyēd, man duxt, tō-z duxt nē šāyēd.

یکی این که دربارهٔ فرزند‌چکر را پذیرفتن[۳۲]، توجه باید کرد. چه،در نسك چهاردهم هوسپارم[۳۳]، دستوران آموخته‌اند که پسر من، پسر تو نیز < بودن را > شاید، < اما > دختر من ، دختر تو نیز < بودن را> نشاید.

22. ēk ēn kū abēr tuxšēd pad frazand zāyišnīh, ēwāz freh ī kirbag handōzīh rāy. čē, pad nask <ī> nahātom, dastwarān čāst kū kār ud kirbag ī pus kunēd, pid ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēs kard hē, ud pad dāmdād paydāg kū mād-iz kirbag ham handāzag ī pid ō xwēšīh rasēd.

٥٤

یکی این که باید در زادن فرزند بسیار مجاهده کند، تنها برای
کرفه بیش اندوختن. چه، در نسك نهاتوم، دستوران آموخته‌اند که
کار و کرفه‌ای که پسر کند، پدر را چنان باشد چون که با دست خویش
کرده است، و در دامْداد[۳۴] < نسك > پیدا < است > که < به > مادر
نیز کرفه < به > همان اندازهٔ پدر تعلق یابد.

23. ēk ēn kū čiš be ō arzānīgān dahēnd, čand šāyēd ō xwa-
rišn handāzišn. čē, pad nihātom, dastwarān čāšt kū
mard-ē gursnag nān dahēd abēr was, ā-z har ān kirbag
ī ōy pad sērīh be kunēd, ōy ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad
dast ī xweš kard hē.

یکی این که چون چیز به ارزانیان دهند، هرچند شاید (=ممکن باشد)،
به خوردنی باید انداخته (= تبدیل) شود. چه، در نهاتوم < نسك >
دستوران آموخته‌اند که چون مردی گرسنه را بسیار فراوان نان
دهد، پس هر آن کرفه نیز که در < هنگام > سیر بودن < خود >
بکند، او (= مرد نان دهنده) را چنان باشد چون که با دست خویش
< آن کرفه را > کرده است.

24. ēk ēn kū xufsēd, pad frārōnīh ud abē-wināhīh xuftišn,
ašemwohū-ē be gōwišn, ud ka wigrād ēstēd; ham-gōnag.
ka ēdōn kunēd, har wēn āwarišn-ē se srōšōčarnām kirbag
— ast dah drahm sang ud dāng čahār, purr sang — bawēd.

یکی این که چون خسبد، با درستی و بیگناهی باید خفت، یك اشم‌وهو
بگوید و چون بیدار شود، همان گونه < اشم‌وهو بگوید >. < پس > هر گاه
چنین کند، هردم بر آوردن را، سه سروشو چرنام کرفه < است — و >
هست < که معادل > ده درمسنگ و چهار دانگ پُرسَنگ (= کامل) —
باشد.

25. ēk ēn kū ka kār-ē ayāb dādestān-ē frāz rasēd, nē dānēd
kū wināh ayāb kirbag, ud ka-š tuwān ā-š be hilišn, nē

kunišn: čiyōn gōwēd pad sakātom kū nē čigām-iz-ē, zarduxšt![35] abāg wuzurg wizīnišnīh ud ka nē dānēd kū wināh ayāb kirbag, franāmīšn kū nē kunišn.[36] čē, ohrmazd xrad harwisp āgāh[37] be se bār pad zarduxšt pad ē kār abar burd.

55

یکی این که اگر کاری یا دادستانی (= مسئله و حکمی) فراز رسد، نداند که گناه ‹است› یا کرفه، پس اگر تواند، آنگاه آن را بهلد (= رها کند) ‹و› نکند: چنان گوید در سکاتوم[۳۸] ‹نسك› که ‹ای› زرتشت! نه اندکی ‹از امور را› با گزینش (= اندیشه و تفکر) بزرگ، پس چون نداند که گناه یا کرفه ‹است، انجام دهد و› بهبود ‹کار آن است› که نکند. چه، هرمزد خرد همه آگاه را، به سه بار، بر زرتشت، در ‹هر› یك کار فراز برد.[۴۲]

26. [39]ēk ēn kū abestāg[40] ud zand ka be xwast, kū[41] tā abestāg ud zand ka-š warm be kard, ōh gōwišn, be nē ǰōyišn. čē, pad ǰūdan baγān ud ahunawar garāntar.

یکی این که اوستا و زند را هنگامی که بیاموخت، که تا اوستا و زند را چون از بَر کرده است، همانا بگوید، نباید جویده ادا کند. چه، در جویده ادا کردن ‹اوستا، نیایش› بغان[۴۳] واهونور گرانتر (= دارای گناه سنگین‌تر) ‹است›.

27. [44]čiyōn gōwēd pad baγ kū az an ī man, zarduxšt! baγ-yaštārīh, ī az ahunawar, dranǰist, kū warm be kunēd, abāz be rāwēnēd, kū be ǰōyēd, čand nēmag ayāb sriśwa-dag ayāb čatrūšwadag ayāb panǰūdag, bē ōy pāyēm, man kē ohrmazd hēm, ruwān az ān ī pahlom axwān — kū-š abāz dārēm —, pad and zahā čand pahnāy ī ēn zamīg.

چنین گوید در بغان < یشت > که از آنِ من ، < ای > زرتشت!
سرودن < نیایش > بغان، < یعنی > که از اهونور، <که>گفته شد، که
چون < آن را > از بر بکند، باز < از یاد > ببرد؛ یعنی جویده‌ادا
کنند، به‌اندازه < یك > نیمه یا یك سوم یا یك‌چهارم یا یك‌پنجم ، من
که هرمزدم ، بیگمان روان او را بپایم از آن هستی برترین (=
بهشت‌برین) – یعنی که او را باز دارم < از بهشت >– به چندان
ژرفا که پهنای این زمین <است > .

28. ēk ēn kū čiš pad ham-pursagīh ī abāg wehān kunišn, handāzag ān-iz pad čihrōdād paydāg kū spandarmad ō manūščihr guft kū ān-iz tēztar asp tāzanag andar abāyēd, ud ān ī tēztar kārd ī pōlāwadēn ābsān andar abāyēd, ud ān ī dānāgtar mard ham-pursīh andar abāyēd.

یکی این که امور را به همپرسی (=مشاورت) با نیکان باید کرد
< و > اندازهٔ[45] (=مَثَل) آن‌نیز در چهرداد[46] < نسك > پیدا < است >
که سپندارمذ به منوچهر گفت که نیز برای اسبِ تیزروتر تازیانه
اندر باید (=ضرور است) ، و برای تیزتر کارد فولادین اَفسان (=چاقو
تیزکن) اندر باید، و برای داناتر مرد همپرسی اندر باید .

29. <ēk ēn kū> kirbag-ē wuzurg kunišnīh ē rādīh ast, bē abēr pahrēzišn az a-wizīdār dahišnīh. čē, pad ratuštāi-tīh abar garān padifrāh ī a-wizīdār dahišnān pad mēnōg was čiš dužwār[47] guft ēstēd.

یکی این‌که کرفه‌ای بزرگ کردن همی رادی‌است، اما باید بسیار پرهیز
کرد از بخشش ناگزیده (=نابجا) . چه، در < نسك > رتشتای[48] دربارهٔ
پادافراه گران که بخشندگان‌ناگزیننده درمینو (= آخرت) <خواهند
داشت> ، بس چیز دشوار[47] گفته شده است.

30. ēk ēn kū ast az-iz[49] weh-dēnān[49] an-āgāh dēnīh rāy, ka mādag pad ēwēnag xrōs wāng kunēd, kark be ōzanēnd. pōryōtkēšān ōwōn guft kū wināhdār-ē ast ī az jādū-gān andar ān mān, xrōs pad abāz dārišnīh a-pattūg ud mādag ān wāng ayārōmandīh xrōs rāy kunēd. nāmčišt ka abāyēd xrōs-ē ī did andar ān mān āwarišn.

یکی این که هستند < برخی >[۴۹] از بهدینان < که > به علت ناآگاهی دینی، چون < مرغ خانگی >ماده به مانند خروس بانگ کند، مرغ را می‌کشند. <در این باره> پوریوتکیشان چنین گفته‌اند که گناهکاری هست که از جادوان ، در آن خانه < است و > خروس در بازداشتن < وی > ناتوان < است>و ماده آن بانگ را برای یاوری خروس کند. بویژه که باید خروسی دیگر رادرآن خانه آورد.

31. ēk ēn kū zūzag ka wēnēd, ēg abāg ō dašt gyāg ē abē-bīm pahrēzišn. čē, pad jud-dēw-dād, dastwarān čāšt kū zūzag ka har rōz andar mōr āšānag-ē mēzēd, ast kē ē-hazār mōr be mīrēd.

یکی این که ژوژه (= جوجه تیغی ، خارپشت) را چون بینند، پس باید به دشت جای[۵۰] ، همی بی‌بیم (= بی‌خطر) < از وی > پرهیز (=دوری) کند. چه، در جدیوداد، دستوران آموخته‌اند که ژوژه چون هرروز در آشیانه موری پیشاب کند، < قولی > هست که یکهزارمور < از آن پیشاب > بمیرد.

32. ēk ēn kū andar jud-dēw-dād, haft ēwēnag čiš guft ēstēd ka mard wihān ī margīh ān bawēd, tā gāh ī pēš pad-iš andar āyēd nasrušt abar nē dwārēd, ud pad ēn čim ēn-iz wehān nēk kū hammis nasā pad gāh pēš, sag xubīhā abāz nimūdan.

یکی این که در جد دیوداد، هفت گونه چیز گفته شده است که چون مرد را علت مرگ آن باشد، < پس > تا گاه بعد اندر آید (= برسد)[۵۱]، نسرشت[۵۲] بر <جسد وی> هجوم نیاورد، وبه این سبب،این< برای> نیکان خوب < است > که هر نسایی را به گاه بعد (= پس از عوض شدن گاه) نیز با آیین درست، به سگ باز نمایند.

33. ēk ēn kū awēšān kē nasā pad pākān pahrēzēnd, ēg-išān sag ō nasā nigerišntar nimāyišn. čē,nasā ī sag-nē-dīd, ka-z ē-hazār tan abar stānēnd, hamāg rēman hēnd.

یکی این که آنان که نسا را به < شیوۀ > پاکان پرهیز کنند، پس سگ رابانسا ، باتوجه بیشتر باید روبرو کنند. چه، نسای سگ ندیده را، اگر نیز یکهزار تن بردارند ، همگی ریمن اند.

34. ēk ēn kū gōšt ka hambun-iz gandagīh ayāb waštagīh ast, nē yazišn. drōn ud gōšdā, ān ī duz ud appar nē yazišn.

یکی این که گوشت را چون ذره‌ای گندیدگی یا گشتگی (=فسادو بو گرفتگی) باشد، نبایدیشت. درون و گوشدارا برای دزد و غارتگر نباید یشت.[۵۳]

35. zan pad zōtīh zanān šāyēd, ud ka drōn hamē yazēd, u-š ašemwohū dō guft, barsom abāz ō barsomdān nihēd, abāz āwarēd, ud ēk-ē did be gōwišn, ud xūb; ud ka pēš az čāšnīg kardan, nē pad nigerišn mānāg, gōwēd, šāyēd.

< اگر > زن به زوت بودن زنان < گمارده شود >، جایز است، و هر گاه درون را همی یَزَد ، < هنگامی که >دو اشم وهو گفت ، برسم را باز به برسمدان نهد<و>باز آورد، و یکی دیگر< اشم وهو > بگوید، پس درست <است> ؛ واگر پیش از چاشنی کردن[۵۴] — نه همانند < آن که > با توجه <و ضرورت شرعی باشد— اشم وهوی دیگری> گوید[۵۵] ، شاید .

36. drōn ī zan ī dusraw nē yazišn, bē uzēnag kunišn.

درون زن بدنام را نباید یشت ، اما < برای او > می‌توان هزینه کرد[٥٦] (= خرج داد) .

37. ka pad nigerišn, čiš-ē pēš ī ātaxš nihēd, tan brāh nē wēnēd, tava āθrō nē gōwišn.

چون عمداً چیزی پیش آتش نهد، < چنان‌که > درخشش پیکر < آن را>نبینند، < عبارت > توم آترو را نباید بگوید.

38. pad šab kē be sufsēd, dast be šōyišn.

۵۸

در شب که بخسبد ، باید دست بشوید .

39. xōn ī[57] az zan ī daštān ō kas ayāb ō čiš rasēd, hamāg pad gumēz ud āb be šōyišn.

خون که از زن دشتان به کس یا چیز رسد ، همه رابا آب‌و گمیز <گاو> [٥٨] باید شستشو داد.

40. ēk ēn kū ādurbād māraspand guft ka har kas-ē be widerēd, padām ud wastarag-iz az dāsrān xūb kunišn, ka-š ruwān āsāntar bawēd.

frazaft pad drōd ud šādīh.

یکی این که آدرباد مهراسپندان گفته است که هر کسی را در گذرد، پنام و جامهٔ <او را> نیز از داسران،[٥٩] بدرستی باید کرد که روان او را بیشتر آسایش باشد .

فرجام یافت با درود و شادی .

یادداشتها

۱. چنین است دردستنویس K ، دستنویس M : [illegible] ؛تاوادیا ضبط اخـیر را درست می‌داند: šud ،وآن‌رابه‌معنای «شده، شخص از جهان رفته ودر گذشته» می‌گیرد. قرائت زبر نوشته مطابق با نظر وست است. «خشنومن درون نهاده»، یعنی مراسم نیایش و درونِ خاصی که بانام ایزدی وقف و مقرر شده باشد وبه‌یادبودونامگانۀ کسی برگزار شود، درسنت جدید وجود ندارد (تاوادیا، ص۱۲۵، یادداشت٦). اما ظاهراً یکی از رسمهای کهنتر است که اینك منسوخ گشته است. مثلا،درمادیان هزار دادستان، در «فصل یزشن ونهاده (=وقف) که برای چیز(=دارایی یا امور) آتش (= آتشکده) و خواسته که‌برای روان نهاده شده باشدوتخصیص داده شده باشد» (ص ۳٤، س۱) می‌آید:

هرگاه کرده (=دستور وترتیب داده) باشد که از بر (=محصول وفایده) و بهره‌ای‌که از خواستۀ <وقفی به‌دست می‌آید در> ماه فروردین برای روان فرخ و <در > ماه تیر برای روان‌مهرین این یزشن را < کنید و > هـرسال درآن روز کـه فرجـام < زندگانی> من باشد، چندان یزشن که بتوان همی کنید،اگر بهره چندان نباشد که‌آن یزشن را< به> همان شیوه، از آن < بهره > بتوان کرد، آن < یزشن > را باید کردکه چون کند کرفۀ آن ببیشتر باشد < واین کار> جز < همانندِ مثال زیر>نباشد چونان که اگر کُنَد (=دستور و تـرتیب دهد) کـه < در > ماه آذر، برای روان من یك ویسپرد< در> روزهرمزد، ویك یشت < در> روز بهمن ویك درون < در> روزاردیبهشت همی یزید (=برگزار کنید)، واگر که ویسپردیشته(= برگزار) شد، < دیگر> یشت ودرون کردن نـتوان، به‌این دلیل کـه <حتما > به‌سخن و فرمان < صاحب وقف > باید گردن‌نهاد، ویسپرد را کم نباید یشت ویزش را که برای مَردُمَردْ(= اشخاص مختلف) نهد (= وقف‌کند) و کند (= دستور وترتیب دهـد)، برای روان خود نیز نهاده و کرده باشد (= ثواب آن به خود وی هم خواهد رسید) (ص۳٥، س ۹ تا۱۷).

ونیز:

هرگاه کند (= دستور و ترتیب دهد) که < در> روز هرمزدیك اشتودگاه(؟) (فصل ۱۰، بند٦) که < به> خشنومن

هرمزد خدای < باشد > و < در > **روز** سروش، یشتی < بـه >
خشنومن سروش همی یزید (= برگزار کنید)، اگر < تنها > یکی
<از آنهارا > بتوان کرد، باید اشتودگاه (؟)را برگزار کند.
(ص ۳۵، س۱۷ تا ص ۳٦، س۱)

اینگونه یزشن کردن برای روان درگذشتگان، امروزه متداول نیست وجای خود را به «خیرات کردن» و «نهادن گاهنبار» داده است ونیز یك رشته مراسم ویژه نیز برای همه برگزار می‌شود (فصل ۱۷، بندهای ۱ تا٦، ویادداشتهای آنها) بـا این تفاوت که درمورد اغنیا بامیهمانی بزرگتر و در بارهٔ فقرا باخرج کمتر همراه است.
«خشنومن درون نهاده» ظاهرا در برابر «یشت پذیرفته» (نیرنگستان، متن چاپـی، ص ۱۳۹، س۲و۳؛ ص ۱۰٤، س۱۱تا۱٤؛ نیز یادداشت ۳) می‌آید ← یـادداشت ۳، فصل ۱۲، یادداشت ۵۳.

۲. متن: [illegible] ← [illegible]

۳. فروردیان ده روز پایان سال یا «پنجه» است. از اشتاد روز و اسفندماه تا روز انغران را «پنجهٔ کوچك» و پنج روز پس‌از آن را،که با نام پنج‌گاه گاهانی خوانده می‌شود، «پنجه بزرگ» می‌گویندونیز «اندرگاه» یا«گاتابیو» می‌نامند (نیرنگستان، متن چاپی، ص ۱۰٤، س ۷تا۹). در روزهای فروردیان، که فروهر درگذشتگان به‌زمین و خانهٔ خود باز می‌گردند، باید گاهان سرود و نیایشهای ویژه‌ای برگـزار کرد(همان‌کتاب، ص ۱۰۳، س۱۵ تا ص ۱۰٦). فهرست نیایشهایی‌که در این ده روز باید خوانده شود، در نیرنگستان چنین است: یشت پذیرفته و گاهنبار وسدوش‌وگیتی خرید وهوم‌درون(ص۱۰٤، س ۱۱و۱۲). یشت پذیرفته ظاهراً با «خشنومن درون بنهاده» (یادداشت۱؛ فصل ۱۲، یادداشت ۵۳) یکی است زیراکسی می‌پذیرفته است که «یزشن نهاده» را برگزار کند. منظور از گاهنبار، ششمین چهرهٔ گاهنبار، یعنی همسپدمیدیم، است‌که درپنج روزپنجهٔ بزرگ‌خوانده می‌شود (خرده اوستا، ص۲۱۱).
گیتی خرید معادل نونابراست (فصل ۱۳، یادداشت ۱۱). پـروفسور بویس احتمال می‌دهدکه منظور از «درون هوم» در این بند یشتن درون با نام ایزدهوم وبه‌همراهی قربانی‌گوسفند باشد (هوم، پریستار قربانی»، ص ۷۷) شایـد آوردن «سدوش» در اینجا به‌رسم ممنوع بودن برگزاری نیایشهای دیگر درفروردیان باز گرددکه بنابرآن، مثلا برگزار کردن «روزه» برای شخص درگذشته (فصل ۱۷، یادداشت٦) در روزهای گاهانی درست نیست وباید در سرماه، در روز درگذشت او، انجـام گیرد، وتنهـا برگزاری «سدوش» و دهه وسیروزه از این قاعده مستثناست. هرگاه درگذشت در فروردیان واقع شود، سدوش در روزهای مقرر برگزار خواهد گردید ودراین مورد، درکتاب روایت پهلوی می‌آید: هرگاه درپنج‌روز گاهانی بمیرد، درماه نخستین، به‌سی روز تمام، پس او را باید ماهیان < وسیروزه > برپاداشت و دیـگر مـاهیان < و روزه‌های او را در > فروردین روز بر پاداشت و سال < او را > در

روزگار (= سالروز درگذشت) خویش برپاداشت (متن، ص ۱، فصل۱، بند۳).
نیایشهای «اردافرورد» ظاهراً هرنیایشی است‌که به‌نامگانهٔ روان درگذشتگـان خوانده شود. شاید منظور ازآن برگزاری دهه وسیروزه‌ای‌که در فروردیان بیفتد نیز باشد. امروزه در این روزها معمولترین مراسمی‌که برای درگذشتگان برگزار می‌شود، خواندن «جَشَنی» است‌که با دادن پارچه‌ای سفید به نام «شبگیره» همراه است. این پارچه پس‌از خواندن نیایش، به‌کار «پاکی» و مصرف برای مراسم دینی و نظایرآن می‌آید. ←── صددر نثر، درسیزدهم، ص۱۲، وجز آن

۴. متن: ōh zanēd ←── ōzanēd

۵. نهاتوم بنابردینکرد نام پانزدهمین نسك از اوستای دوران ساسانیان است. در روایات داراب هرمزدیار «نیارم» نامیده می‌شود وشانزدهمین نسك است. ←── فصل۱، مراجع یادداشت۲، نیز صد درنثر، در سیوم، صص ۳ـ۴

۶. سپند نام سیزدهمین نسك از اوستای دوران ساسانیان، بنا بردینکرد، ونیز روایات داراب هرمزدیار ←── فصل۱، مراجع یادداشت ۲.
۷. ←── بند ۳۰

۸. هاوشت در لغت به‌معنای شاگرد وپیرو است واز کاربرد واژه برمی‌آید که یکی از مراتب روحانیت است: واژهٔ hušt در دری زرتشتی،که باید صورت تازهٔ hāwišt باشد، برموبدانی اطلاق می‌شودکه ادارهٔ امور دینی را در بخش و حوزهٔ خاصی عهده دارند وبرای برگزاری آن از شهر به ده می‌آیند. نیز سنجیده شود با oshtâ آداب ومراسم دینی پارسیان، ص۱۳.

۹. متن: [illegible] ؛ این واژه در زند فرگـرد و ندیداد بـه‌کـار رفته است (دستنویس TD_2، ص ۶۱۴، س۴) ومعنای آن ابهامی ندارد، اما چگونگی تلفظ آن برمن روشن نیست. صورت دیگـر، واژهٔ [illegible] (همـان دستنویس، ص ۴۲۲، س۳؛ ص۶۱۴، س۴) است‌که mizi در دری زرتشتی باید شکل جدید آن باشد (در زبان دری زرتشتی یزدی معادل u واج i می‌آید: xib ، xin ، kdi/xdi معادل خوب، خون، کدو، درفارسی).

۱۰. آغشتن،از ترشح آلوده و کثیف کردن، آغشته شدن، ←── فصل ۳، یادداشت ۷.
۱۱. برای اوستای چمش یانسك چمش ←── فصل ۳، یادداشت ۶

۱۲. خواندن گاهان در راندن دروج نسوش رنج زدا وسودمند است، ←── وندیداد ۹، بند

٤٦ و٤٧؛ ونیز فرگرد۱۰

۱۳. اوستا: haiti- ؛ نام هریك از هفتادو دوفصل یسنا؛ صورت دیگر آن «هـا» است ← یسنا، ج۱، ضص ۲۵–۳۲.

۱٤. اوستا : uštavaitī- ؛ دومین گاه و سرود ازپنج‌گاه گاهان، و مرکب از چهارهات، از هات ۴۳ تا خود هات ٤٦ است ← یسنا، ج۱ ص ۲۷

۱۵. ← فصل ۲، یادداشت ۳

۱٦. ← یادداشت ۱۵؛ و نیز فصل ۱۹

۱۷. مرغ بهمن کوف (صددرنثر، در چهاردهم، ص ۱٤) یا مرغ اشوزوشت و مرغ‌زوربَرَك وجغد است و اوستا در زبان او آفریده شده‌است (بندهش، TD_2 ، ص ۱۵٤، س۱۱، با استفاده از ترجمه چاپ نشدهٔ دکتر مهرداد بهار). او در ویرانه‌ها اوستا برزبـان می‌راند تا دیوان از آن بگریزند و ناخن را اگر دعا خوانده و«افسون‌شده» بـاشد می‌ستاند ومی‌خورد تا بهزین ابزار دیوان بدل نشود. دیوان نـاخن افسون نشده را می‌ستانند و چونان زین ابزاری، با آن مرغ بهمن را می‌کشند (همان کتاب، ضص ۱۵٤–۵) ← فصل ۱۲، بند ٦

۱۸. مرغ کاسگینه یا کاشکینه وسبزك مرغی سبز و مایل به‌سرخی است با تاجی مثل هدهد و به عربی آن را شقراق گویند (واژه نامهٔ شایست نشایست). در زبان دری زرتشتی kla-e kaši (=کلاغ کاشی) پرندهٔ رنگینی است با پیکری شبیه به زاغچه. مکنزی کاسگینه را با تردید «کلاغ زاغی» می‌گوید.

۱۹. یکی از معانی «نسا» جسد آدمی است. بخشی از جسد آدمی ونیز جزئی از بدن‌آدمی که از آن جدا شود، مانند دندان‌کنده شده و پوستهٔ زخم وچـرك آن، ونیز جسد جانورانی مانند سگ و روباه‌هم «نسا» خوانده می‌شود. اگر پارچهٔ آلوده به «خون» یـا «چریش نسا» باشد، آن را، مثل جسدآدمی، باید «سگ دید کرد» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۲۳۷؛ فصل۲، یادداشت ۳). خوردن نسا نیز به‌معنای خـوردن جانور حرام گوشت است: «او (=سرزمین چخر یا میزن) را پتیاره نساپختن ونسا جویدن بیش آمد: همواره روباه و راسو پزند و خورند» (بندهش، TD_2 ، ص۲۰۸، س ٦و٥، ترجمه چاپ نشدهٔ دکتر مهرداد بهار) و همچنین اگر دندانی دردهان‌کنده وبلعیده شود ویا دهان آبله‌کرده باشد و چیزی از عفونت آن و یا خون زخم دهان خورده شود، همه «بلعیدن نسا»ست و برشنوم و «سی‌شوی» برای تطهیر باید اجرا گردد. «نسانگانی» نیز تنها دفن جسد آدمی نیست، هرچند اگـر ذره‌ای از آنچه

نساست در مشت گرفته شود، «نسانگانی» و پوشاندن نسا شمرده نمی‌شود (زندفرگرد وندیداد، ص ٤٤١، س۱۱و۱۲)، پیداست که‌چیزهای پلیدی‌که دردست بتوان گرفت نیز نسا خوانده می‌شود.

۲۰. شانزدهمین نسك از اوستای عهد ساسانیان بنابردینکرد، و هجدهمین آنها بنا بر روایات داراب هرمزدیار. در مآخذ اخیر نام این نسك اوستا با املاهای متفاوتی نوشته شده است ⟵ فصل۱، مراجع یادداشت۲.

۲۱. خارج شدن باد ازبدن به‌هنگام نیایش‌کردن موجب باطل گشتن آن می‌شود ⟵ تاوادیا، ص ۱۳۲، یادداشت ٥

۲۲. متن: [illegible] ؛ به‌معنای گاهواره، باید با واژهٔ کهنه و فراموش شدهٔ gurog در زبان دری زرتشتی در پیوند باشد. واژهٔ اخیر را شادروان مادرم، که اینك هفتاد سال از تولدش می‌گذرد، به عنوان لغتی از یاد رفته و غیر معمول بندرت‌به‌کارمی‌برد.

۲۳. متن: [illegible] ؛ تاوادیا آن را griftan می‌خواند.

۲٤. تاوادیا این سه واژه را با جملهٔ بعدی بیشتر مربوط می‌داند.

۲٥. آب‌نباتی موارد کاربرد ویژه دارد (فصل ۷، یادداشت ۲) و آن را «آب تن تخمه» نیز می‌نامند و دربندهش یکی ازانواع هفده‌گانهٔ آب است: «(نوع) شانزدهم (از آبها،-آبی است) که در گیاهان آمیخته است که (آن‌را) آب تنْ تخمه خوانند» (TD_2 ، ص۹۰، س ۹و۱۰، ترجمه چاپ نشدهٔ دکترمهرداد بهار) ⟵ روایات داراب هرمزدیار، ج۲، س ٤۷۷، س١٤ .

۲٦. اوستا: parahaoma- ؛ آمیخته‌ای از آب «یشته»، یعنی دعاخوانده وتقدیس شده، با شیرهٔ گیاه هوم است. هنوز هم آب یشته واوستا خوانده را به‌نام «آب‌بَراوستا» (=vav e var e vesta)جهت تبرك می‌نوشند. ⟵ مینوی خرد، صص ۱۰٤—۵؛ یسنا، ج۱، صص ۲۹، ۱۳۲؛ آئین دین زرتشتی، صص ۱٥٥—٦۹.

۲۷. فردوسی نیز از پیوند دادگری با برکت، که فراوانی شیروزایندگی نمادآن‌است، یاد می‌کند:

چو بیداد گر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد ببایست ماه
به پستانها در شود شیرخشك نبوید به نافه درون نیز مشك
زنا و ربا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود

به دشت‌اندرون گرگ مردم‌خورد — خردمند بگـریزد از بیخـرد
شود خایه در زیر مرغـان تباه — هر آنگه که بیدادگـر گشت شاه
(شاهنامه، ج۷، صص ۳۸۳– ٤)

نیز ← «تحلیلی بر اسطورهٔ باران کرداری»

۲۸. اشاره به مضمون وندیداد ۱۸، بندهای ٤٥ تا ٥۲، است که درآن احتلام ودعای مربوط به آن مورد گفتگوست، ومی‌آید که اگر آن دعا خوانده شود، در تن‌پسین، یعنی پس از رستاخیز، فرزند به‌او باز داده خواهد شد.

۲۹. متن: [illegible] ؛ شاید bimōmand

۳۰. در صد در نثر، در هفدهم (ص ۱٥) همین مطلب با این عبارات می‌آید: «چون خلال تراشند یا چوبی در بن دندان خواهند کرد...»؛ و پتت پشیمانی بلند، دندان فرشن را «چوب باریك که به‌دندان» کنند، تعریف می‌کند(کردهٔ پنجم پتت پشیمانی کوتاه، زند خرده اوستا، ص ٥۷، س١٤؛ و کردهٔ پنجم پتت پشیمانی بلند، ص ۷۱، س ٥ و ٦ همان‌کتاب). براین اساس، دندان فرشن هم مسواك است و هم خلال‌دندان و از لوازم سفره به‌شمارمی‌رود (اندرز کودکان) ← فصل ۱۲، بند ۱۳ .

۳۱. «نسا شدن» به معنای سقط جنین کردن است ← فصل ۲، یادداشت ١٤؛ فصل ۱۲، بند ۱۳

۳۲. ← فصل ۱۲، بند ١٤ و یادداشتهای آن

۳۳. هوسپارم نام هفدهمین نسك از اوستای عهد ساسانیان بنابر دینکرد، ونیز روایات داراب هرمزدیار است که آن را «اسپارم نسك» می‌خواند ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳٤. دامداد نام چهارمین نسك از اوستای دوران ساسانیان بنابر دینکرد ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳٥. متن آشفته است و تصحیح بالا با تصحیح تاوادیا اختلافاتی دارد: ص ۱٤۳، س۹ دستنویس K به ص ۱٤۲، س۲۰ همان دستنویس چسبانده شده است.

۳٦. تصحیح آشفتگی متن: ص ۱٤۳، س ۱۸ دستنویس K

۳۷. تصحیح آشفتگی متن: ص ۱٤۲، س ۲۰ دستنویس K

۳۸. سکاتوم نام هجدهمین نسك از اوستای عهد ساسانیان بنا بردینکرد و نوزدهمین آن در روایات داراب هرمزدیار است که در منبع اخیر اسکارم خوانده شده است ← فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۳۹. بند ۲٦، افزوده از ص ۱٤۳، س ۹ دستنویس K

٤۰. تصحیح آشفتگی متن: ص ۱٤۳، س ۱۷ و ۱۸ دستنویس K

٤۱. تصحیح آشفتگی متن: ص ۱٤۳، س ۱ دستنویس K

٤۲. نمونه‌هایی از فراز بردن خرد همه‌آگاه به زرتشت، در زند بهمن یسن (فصل۱، بند ۲؛ فصل ۲، بندهای ٦ و۷ بترتیب در ص ۲۹ و ۳۹ کتاب زند وهومن‌یسن و کارنامهٔ اردشیر بابکان) می‌آید.

٤۳. سه هات نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم از یسنا تفسیر سه دعای‌معروف یتااهو ویریو یا اهونور (= ahunawar)واشم‌وهو وینگهه‌هاتم است و بغان یشت نامیده می‌شود (یسنا، ج ۱، صص ۲۰۱ — ٤). ریشهٔ واژه به‌معنای تقسیم و بخش کردن است و این سه نیایش کوتاه را هم «بغ» و «بغان» (مثلا در مینوی خرد، پرسش ۲٦، بند ۷۰، ص ٤٦: گفتار بغان همان اهونور است) می‌گویند. با توجه به‌کاربرد واژهٔ baɣām در فصل ۱۳، بند۱، باید گفت که دلیل اطلاق نام «بغ» براین دعاهای‌کوتاه بایدسروده شدن آنها درآغاز و انجام و بخشهای مجزای نیایشهای بلند باشد. چون تکرار شدن این دعاها نشانهٔ آغاز شدن یا پایان یافتن وتقسیم نیایشهای بلند است، هم سه دعای نامبرده «بغان» و «بغ» نام می‌گیرند و تفسیر آنها بغان یشت خوانده می‌شود، وهم دیگر نیایشهای کوتاهی که به اندازهٔ آنها معروف نیستند، می‌توانند نامی نظیر «بغام» داشته باشند.

مضمون بند زبَر نوشته دلالت بر آن دارد که حتی دعاهای کوتاه ومکرر را در پایان وآغاز نیایشهای بلند هم باید شمرده و درست خواند واز جویده ادا کردن آنها پرهیز کرد ← فصل۱۳، یادداشت ٤؛ فصل ۱۹، یادداشت ۱

٤٤. در چاپ داور بند ۲٦ است.

٤٥. «اندازه» با معنایی نظیر کاربرد بالا، در شعر فردوسی هم می‌آید:

تو از کار کیخسرو اندازه‌گیر ‌ ‌ ‌ کهن گشته کار جهان تازه گیر

(شاهنامه، ج ۵، ص۲٤۰)

٤٦. «چهرداد» نام دوازدهمین نسك از اوستای عهد ساسانیان بنابر دینکرد، وچهاردهمین

آن بنابر روایات داراب هرمزدیار است ← فصل۱، مراجع یادداشت ۲

۴۷. متن: [illegible] ؛ تاوادیا آن را چنین می‌خواند و با تلفظ ارمنی کلمه همانند می‌گیرد. شاید: [illegible] (= gōwizār، با تفصیل و مشروح)

۴۸. رتشتای نام هفتمین نسک از اوستای عهد ساسانیان بنا بر دینکرد و هشتمین آنها بنا بر روایات داراب هرمزدیار است ← فصل۱، مراجع یادداشت۲.

۴۹. ← بند ٥

۵۰. اصطلاح «دشت جای» به معنی «دشت» در اسکندرنامه به کار رفته است: «گفت کجا بری او را که پیری خرفست! بر دشت‌جایی افتاده باشد» (اسکندرنامه ص۲۲٦، س۱) ← فصل ۱۲، بند ۲۰

۵۱. «اندر آمدن گاه» به معنای عوض شدن یکی از پنج‌گاه نماز و رسیدن‌گاه‌بعدی است ← فصل۷، یادداشت۱

۵۲. متن: [illegible] ، به معنای آلودگی و پلیدی و تباهی است و معادل نسوش‌به‌کار رفته است. ← فصل۲، یادداشت ۳

۵۳. برای گناهکار مرگرزان نباید مراسم دینی برگزار کرد (فصل۸، بندهای ٤و٦) و نیز نباید باآنها بر سر سفره نشست: نباید از آنان باژ گرفت و به آنان باژ داد(مادیان هزار دادستان، ص۳۵ بخش الف، س ۹ تا ۱۱؛ فصل ٥، یادداشت ۱)

۵٤. در میزد، یعنی سفرهٔ طعام خوردن و نیز سفرهٔ همگانی نیایش مانند گاهنبارویزشن، زوت برگزار کنندهٔ اصلی مراسم است (یسنا، ج۲، صص ۱٦ــ۲۰). بر سر سفرهٔطعام، کسی که باژ نان خوردن رامی‌خوانده است، به اصطلاح درون‌را «می‌یشته» وبه‌دیگران باژ می‌داده است و کسان دیگر که بر سفره خوراك می‌خورده‌اند، از وی باج‌می‌گرفته یا می‌ستانده‌اند. چاشنی کردن به معنای خوردن طعام پس از خواندن یسن هشتم است. ← فصل ٥، یادداشت۱؛ فصل ۱٤، یادداشت ٤

۵۵. معنای جمله برای من روشن نیست.

۵٦. اصطلاح هزینه کردن معادل خرج دادن در زبان فارسی امروز است، یعنی‌میهمانی و سفره دادن به‌مناسبت درگذشت و به یاد کسی. واژهٔ خرج در روایات داراب‌هرمزدیار با معنایی نزدیك به همین به‌کار رفته است (فصل ۱۷، یادداشت ٦) و از موارد زیر

برابر بودن معنای دو واژهٔ خرج و هزینه استنباط می‌شود:

هنگامی که نسا را پرهیز کردند (= آن را در جای خود و دخمه نهادند) < آیا > نزدیکان او را گوشت حوردن جایز < است > یا نه؟ به‌دلیل بیم از آلودگی، سه روز < به > خوردن < گوشت > مجاز نیستند. در آن سه روز به نامگانی او هیچ گوشت را جایز نیستند بیرون آوردن < ومصرف کردن > (= uzīdan) و با شیر و پنیر و چیزی ازاین‌گونه باید درون بسازند. < پیروان آموزشهای > پیشگسیر گویند که در آن سه روز گوشت تازه به کار نباید برد. میدیوماهیان (= پیروان میدیوماه) گویند که تا روز چهارم گوشت را هزینه کردن مجاز نیستند: به‌نامگانی او گوشت نباید ساخت و نیز اگر ساختند، < به > هزینه کردن < آن > مجازند.

(زند فر گرد وندیداد، ص ۵۳۲، س۱۱ تا ص ۵۳۳، س۵)

خواسته‌ای را که برای روان دهند (= وقف کنند)، اگر برومند < وبار آور باشد >، بر (= محصول) را < و > اگر بی‌بـر (= بی‌محصول) < باشد > . بن (= اصل) را، < هر > آنچه‌را از خراج بر (= محصول) و هزینه در بُن (= اصل) و مزد و روزی سالاران (= متولیان) باقی ماند، < هرگاه > آن‌گـونه نوشته باشد که ترا به جهت روان ونیایش تخصیص دادم، یـا < نوشته باشد که > برای نیایش، واگر آن‌گونه نوشته باشد که <آن را > برای روان به تو تخصیص دادم، بر آن کس کـه < خواسته > برای نگاهداشتن به وی داده شد < و آن‌خواسته> برای روان تخصیص یافت، سودمندتر بنظر آید که < آن درآمد مازاد را> دهش و هزینه کند.

(مادیان هزار دادستان، ص ۳۴، س ۲ تا۶)

ظاهراً صورت اصلی آن باید چنین باشد: pad kirbag uzēnag kardan (دینکردمدن، ص ۴۴۷، س ۱۱؛ مینوی خرد، فصل ۱۴، بند ۷، ص ۵۹ متن،س۶).

۵۷. متن: ۱۳او ؛ تاوادیا آن را an ī (= هر آنچه، هر چیزی که) می‌خواند واژه xwēy (= عرق بدن) هم خوانده می‌شود.

۵۸. گمیز گاو برای تطهیر به کار می‌رود (فصل ۲، یادداشت ۳۶) و پیشاب آدمی و ترشح آن موجب نجاست است ← بند ۵

۵۹. dās(a)r به معنای بخشش و پیشکش، پاداش است و منظور آن است کـه

به جای‌صرف کردن پارچه برای کفن مرده باید به‌نامگانهٔ او به‌زندگان جامه هدیه داد. ⟵ فصل۱۲، بند ٤؛ فصل ۱۷، یادداشت ٦.

قرائت و ترجمهٔ دیگر برای بند ۳:... اگر او را مردی همانا < ضربت > بزند.

بند ۱٤ : عدد nō'(=نه) در متن ۳ [illegible] (=پنج) است. احتمال آن هست که چون روان در چهارماهگی به‌جنین می‌پیوندد (فصل ۲، یادداشت ۱۲) پنج ماه از زندگانی کودك را در شکم مادر هم در شمار عمر او بگذارند. هر چند بااین‌فرض هم باز شکستگی و دستخوردگی در مطلب هست و مجموع پنج ماه وسه ماه، هشت ماه می‌شود و نه یکسال که دوازده ماه است.

ترجمهٔ دیگر برای بند ۲٦: از آن من، < ای > زرتشت! بغ یشتاری ــ یعنی ازاهونور ــ < اگر> آموخت ــ یعنی از برکند ــ < پس آن را > باز < از یاد > ببرد.

بند ۳۳ : واژهٔ nigerišnīgtar درمتن [illegible] ([illegible]) است. شاید:<۱۱۵> [illegible]

۱۱

۱

Pad nām ī dādār ohrmazd

به نام دادار هرمزد

1. pāyag ī winãh ēn and: framān-ē ud srōšōčarnām ud āgrift ud ōyrišt ud arduš ud xwar ud bāzāy ud yāt ud tanāpuhl, u-š ēk ēk gōkān gōwēm:

پایه[1] (= درجه و ترتیب) گناه این چند < مرتبه است> : فرمان و سروشوچرنام و آگرفت واویرشت واردوش و خور و بازای ویات و تنافور، وآن را یك یك شرح گویم:

2. framān-ē, se drahm sang ud dāng čahār, ud srōšōčarnām, drahm-ē ud dāng se; se srōšōčarnām, čahār drahm sang ud dāng se; āgrift-ē sīh ud se stēr; ōyrišt-ē, sīh ud se drahm sang. arduš-ē sīh sag stēr; xwar-ē, šast stēr; bāzāy-ē, nawad stēr; yāt-ē, ē-sad ud haštād stēr; ud tanāpuhl-ē, sē-sad stēr.

هر فرمان <گناه> ، سه درمسنگ و چهار دانگ[2]، و< هر> سروشوچرنام < گناه >، یك درم و سه دانگ ؛ <و> سه سروشو چرنام < گناه > ، چهار درمسنگ سه دانگ؛ هر آگرفت < گناه> ، سی وسه استیر؛ هر اویرشت < گناه> ، سی و سه درمسنگ؛ هراردوش <گناه> ، سی سنگ استیر ، هرخور <گناه > ،شصت استیر ؛هربازای

<گناه >، نوداستیر ؛ هربات <گناه >، یکصد و هشتاد استیر ؛ و هر تنافور < گناه > ، سیصد استیر < است > .

3. har kas pad ēn abē-gumān ud ham-dādestān abāyēd būdan kū čiš ī ahlāyīh ud gyāg ī garōdmān weh, ud čiš ī hunsandīh āsānīhātar.

هر کس را در این بیگمان و همداستان باید بودن که چیز (= خواسته و دارایی) پرهیزگاری و مکان گرزمان (= بهشت برین) نیکوتر،و چیز (= حالت) خرسندی آسانتر <است> .

4. gōspand ka kušt ud ǰudāg[3], ā-š gōšdāg ēdōn baxšišn[4]: uzwān, ērwārag ud čašm ī hōy, hōm yazad xwēš; gardan, ašawahišt xwēš; sar, wāy yazad xwēš; arm ī dašn ardwisūr, ān ī hōy, druwāsp; haxt ī dašn, < frawaš ī> wištāsp; ān ī hōy, frawaš ī ǰāmāsp; pušt, ratwō-barezad; pahlūg, mēnōgān xwēš; aškombag, spandarmad; gund, wanand star; gurdag, haftōring; ud suftag[5], frawaš ī āsrōnān; suš, frawaš ī artēštārān;ǰagar, āmurzišn ud srāyišn ī driyōšān;spurz, mānsaraspand; bāzā, ābān; dil, ātaxšān; čarb rōdīg, ardā fraward; dunbēzāg, frawaš ī zarduxšt ī spītāmān; dunbag, wād ī ardā; čašm ī dašn, abar bahr ī māh; har čē az awēšān be parrēxt, ā abārīg amahraspandān.

گوسفند هنگامی که < در مراسم یشت > کشته‌شود‌و < اندامهای آن > جدا < باشد > پس گوشدای آن را چنین باید‌بخش کرد: زبان‌، آرواره و چشم چپ ، از آن هوم‌ایزد ؛ گردن، ازآن اردیبهشت؛سر، ازآن‌باد ایزد ؛ دستِ راست، اردویسور ؛ آنِ (= دستِ) چپ ، درواسپ؛ ران راست ، فروهر گشتاسب ؛ آنِ (= رانِ) چپ ، فروهر جاماسب، پشت (= پشت مازو)، رتوبرزت ؛ پهلوی ، از آنِ مینوان

(= موجودات مینوی) ؛ شکمبه، سپندارمذ؛ خایه،ستارهٔ وَنند؛ گُرده، هفتورنگ ؛وشانه (= سردست)، فروهر روحانیان ؛ شُش، فروهر جنگیان ؛ جگر < برای >آمرزش و نگهبانی درویشان؛ اِسپُرز، مهر اسپند؛ دست (= ماهیچه)، آبان ؛ دل ، آتشان ؛ چرب روده، اردافرورد؛ دنبالچه،فروهر زرتشت اسپیتمان ، دنبه، باد اردا؛ چشم راست، از بهرماه . هرچه از ایشان (= آن اندامها) بازمانده است، پس دیگر امشاسپندان را < است > .

5. būd kē pad pahīh[6] ud būd kē pad gōšdāgīh guft. kē pad pahīh guft, ēdōn čiyōn guft xūb; ud kē pad gōšdāgīh guft, har čē nāmčištīg nē guft ēstēd (6)[7] ka ēk did rāy ul yazēd ā šāyēd; bē uzwān ud ērwārag ud čašm ī hōy; čē ān hōm yazad xwēš, az ān gyāg paydāg: hizvąm frərənaoţ[8].

بود < کسی > که دربارهٔ پشت با گوسفند[۶]، وبود < کسی > که دربارهٔ پشت با گوشدا ،< این را >گفت . کسی که دربارهٔ پشت با گوسفند< آن را >گفت، چنین که گفته شد خوب (= درست) < است >؛ و کسی که دربارهٔ پشت با گوشدا گفت، هرچه با نام بردن گفته نشده باشد (۶)[۷] اگر یکی < از اندامها > را برای < ایزدی > دیگر بیَزَد، پس جایز است؛ مگر زبان و آرواره و چشم چپ ؛ چه آن، هوم ایزد راخویش (=متعلق) < است >– از آن جای < در اوستا> پیدا < است که گوید>: «زبان را برمی گزینند!»[۸]

یادداشتها

۱. ← فصل ۱، یادداشت ۱

۲. سکه‌های $\frac{1}{6}$ درهمی را دانگ می‌نامیدند و وزن دانگ شش‌دهم گرم بوده است (تمدن ایران ساسانی، ص ۲۵۰) ← فصل۱، یادداشتهای ۱۴،۱

۳. آوانویسی زبر نوشته با دستنویسهای M و K انطباق دارد ونیز TD کوتوال براساس دستنویس F_{33} می‌آورد: [illegible]
← یادداشتهای ٤و٦

٤. چنین است در M ، K ؛ دستنویس F_{33} می‌افزاید: [illegible] ←
یادداشتهای ۳ و ٦؛ برای نام ایزدان ← خرده اوستا، صص ۱۸۵ــ۲۱٤

٥. دستنویسها: [illegible] ؛ دستنویس MU_{29}: [illegible] (ص۱۰۵، س۱)؛ کوتوال آن را به قیاس با روایت پهلوی (متن، ص۱۹۰، س۱۱) به‌صورت [illegible] (= sēnizag , سینه) تصحیح می‌کند.

٦. متن: [illegible] ؛ در برابر [illegible] (= گوشدا، اوستا: gəūs.hūdā) ؛ فدیهٔ جامد از فرآوردهٔ حیوانی است. گوشدای عادی در هندوستان غالباً کره و در ایران تخم مرغ است. اما، در مراسم ویژه، گوسفندرا قربانی («هوم، پریستار قربانی»، ص٦۷) و آن را در تنوربریان می‌کنند و بر سفره می‌گذارند. هنگام پختن درشکم گوسفند، در یك قطعه از روده، تکه‌های مختلفِ اندامهایِ درونیِ آن را جا می‌دهند. این روده پس از «اندام خواندن» به سگ می‌رسد. نهادن اندامهای گوسفند درشکم آن، برای گوسفند بریان در جشن مهرگان وجشنهای دیگررسم نیست و «انــدام خواندن» به مراسم مردگان و نیز «یزش خوانی» و یشت کردن باز می‌گردد.

با وجود این شیوهٔ امروزی یزشن خوانی‌بااین‌گونه گوشدا بایدصورت ساده شدهٔ «یشت بازوهر» (= yašt ī pad zōhr) باشد که در آن گوسفند را پیش از آغاز خواندن یسنا قربانی می‌کردند و پس از پختن برمیزد می‌نهادند وهنگام خواندن یسن ۸ از آن چاشنی می‌کردند و پیش ازآن، زوهر یا پیه گوسفند رانیز بر آتش می‌گذاشتند (همان مقاله، ص ٦۷ــ۸؛ شایست ناشایست، فصل ۱۷، یادداشت٦). ظاهراً در قطعهٔ زبر نوشته از شایست ناشایست، شیوهٔ دیگری از یشت کردن مطرح است که‌احتمالاآن را«یشت با گوسفند»(=yašt ī pad gōspand) می‌نامیدند وبا

شیوهٔ کهن قربانی کردن در نزد هندو ایرانیان ارتباطی نزدیکتر داشته است. در «یشت با گوسفند» عمل قربانی کردن هنگام خواندن یسنا انجام می‌گرفت. قربانی را قبل از قرائت یسن ۸، به یزشنگاه می‌آوردند وپس از کشتن وپختن آن، هنگام خواندن یسن ۳٤، از هفت‌هات، از آن چاشنی می‌گرفتند («هوم، پریستار قربانی»، صص ٦۸ــ۷۰). احتمالا همین شیوهٔ یزشن، یعنی «یشت با گوسفند» در اینجا مورد نظر است و یشت گوسفندی در تقابل با «یشت گوشدایی» قرار دارد که درآن، گوسفند بریان و درسته برمیزد نهاده واندامهای آن یکجا و با هم یشته می‌شود.همین تمایز میان «گوشدا و غیرآن» در کتاب روایت پهلوی هم دیده می‌شود (متن، ص ۱۹۱، س ۱و۲).

۷. در متن کوتوال با شمارهٔ (٦) جدا شده است، اما مطلب باید دنبالهٔ همین بند باشد.

۸. عبارت اوستایی از یسن ۱۱، بند ٤ آورده شده است.

بند ۲ : [illegible] ← فصل۱، بند۲: [illegible]

بند ٤ : [illegible] شاید: parrēxtē

بند ٥ : شاید: «چون همه را با هم بیزد جایز است»

۱۳

1. ēk ēn kū ka-š yašt kard ēstēd, u-š wirāstan nē tuwān, pōryōtkēšān kardag, ka pad barsom ī haft tāk-ē ēbyāng dištag(?), drōn-ē segānag yaštan, ī-š yašt pad drōn-pāyagīh weh kard bawēd. kirbag ī drōn ī segānag, pad huspāram, frahist, dastwarān čāšt kū and čand yašt-ē ī keh.

یکی این که چون یشت کرده باشد و ویراستن[1] آن را <به> شیوهٔ پوریوتکیشان[2] نتوان، هرگاه با بُرسَم هفت شاخه، عیویانگهن بسته[3]، درون سه‌گانه‌ای[4] یشته شود، یشت در پایهٔ درون<همی>نیکو کرده (= برگزار شده) باشد. کرفهٔ درون سه‌گانه را در <نسك>هوسپارم، دستوران، برترین آموخته‌اند که چندان <است> چون یشتی کوچك .

2. ēk ēn kū ān xwad dēn-āgāhtar kē ōy ī az xwad dēn-āgāhtar, pad dastwar dārēd; kū nē wišōbēd puhl ī ruwān. čiyōn gōwēd pad sakātum kū nē kas az ān ī a-srōšdār mard, kē dastwar nē dārēd, rasēd ō ān ī pahlom axwān; nē ka ōy ān and abar ōšmurišnīh hē, kū-š kār kirbag ān and kard ēstēd, čand spīg ī urwarān ka pad wahār frāz waxšēd, kē-š dād was ohrmazd ān spīg.

یکی این که آن <کس> خود دین آگاه تر <است که> کسی را که از خود<وی> دین آگاه‌تر <باشد>، به دستوری (= به‌عنوان

موبدراهنما، راهنمای دینی) داشته باشد؛ تا < چینود > پل را
< برای گذر > روان نیاشوبد[5] . چونان گوید‌در سکاتوم < نسک >
که نه کس، ازآن < کسانی> که مرد اسروشدار[6] < است، یعنی
آن > کس که دستور< برای راهنمایی‌دینی > ندارد،به‌آن< جای >
که برترین هستی < است > ، رسد ؛ نه اگر او را آن قدر< نیکی >
در شمارش < اعمال > باشد— یعنی کار و کرفه آن قدر کرده باشد--
چندان جوانه گیاهان که در بهاران فراز روید – که هرمزدآن
جوانه را بسیار آفریده است.

3. ēk ēn kū ātaxš andar xānag xūb dārēd. čē, az ātaxš xūb nē dāštan, zanān kam-ābustanīh ud mardān zyān ī tan ud ٤ xwāstag bawēd. be barišn az ātaxš angišt ī afsard ud abārīg ē bē az bar; ud pad spand paydāg kū ātaxš ka-š afsard angišt az-iš pāk be kunēnd, ōwōn āsānīh čiyōn mard-ē kē-š paymōzan pāk kunēnd.

یکی این که آتش را در خانه باید خوب نگاهداری کرد، چه ،از خوب
نگاهداری نکردن آتش، زنان را کم آبستنی و مردان رازیان تن و
خواسته باشد. بایدبُرد (= زدود) از آتش اَنگِشت (= زغال)افسرده
و < چیزهای> دیگر راهمی دور از بَر <آن> ، ودر سپند < نسک>
پیدا < است > که آتش را هنگامی که انگشتِ افسرده از آن پاك
کنند، چنان آسایش <رسد > ، چون مردی که او را جامه پاك کنند.

4. ēk ēn kū ka kas widerēd, ǰāmag and čand kamist šāyēd āgarēnīdan. čē, gōwēd pad nask dād kū agar-iz awēšān mazdēsn abar ān rist abar, padān[7] pad hilišn hilēnd, čand ān kē čarādīg abar pad ān paymānag pad hilišn hilēd bān-bānag[8]! ēd wizīr ay kū tanāpuhl pad bun ān ī dušox. pad nask dād gōwēd kū dahišnōmand ruwān wastarag, wastarag-iz ē be dahēnd az dāsrān.

یکی این که چون کسی درگذرد، < برای کفن او > پارچه را هرچند
بتوان کمتر باید ضایع کرد. چه، گوید در نسکِ داد (=وندیداد)
که نیز اگر آن مزدیسنان بر آن مرده پَدام[7] را برای هشتن (= رها
کردن) هلند چندان < باید باشد > که زن جوان بر آن اندازه برای
هشتن (= نهادن ورشتن) بهلد < بر > یك تاب دوك[8]! این حکم
یعنی که < خاطی را > پادافراه در بُنِ (= تهِ) دوزخ < خواهد
بود> . در نسكِ داد گوید که روانِ سزاوارِ جامه را ، نیز باید جامه
همی بدهند ازداشران[9].

5. ēk ēn kū ka kas widerēd, pas az stōš, rōzagīhā dāštan. any, ō ātaxš zōhr dādan, ān zōhr nazdist ō ātaxš dahišn. čē, pad dām-dād paydāg kū bōy ī mardōmān ka škenēnd, be ō nazdist ātaxš, pas be ō star, pas be māh ud pas be xwaršēd šawēd, ud niyābag kū ān ī nazdist ātaxš ī-š bōy[10] awiš mad, zōrōmandtar bawēd.

یکی این که چون کسی درگذرد، پس از سدوش < برای او > روزه‌ها[11]
باید داشتن. دیگر < آن که چون > به آتش باید زوهر دهند ، آن
زوهر را در نزدیکترین <جای> به آتش باید داد. چه، در دامداد[12]
< نسك > پیدا < است > که بوی[13] مردمان ، هنگامی که شکسته
شوند[14] (=بمیرند)، به نزدیکترین آتش، پس به ستاره، پس به ماه،
پس به خورشید رَوَد، و درخور < است > که نزدیکترین آتش، که
بوی < مرده > در آن آمده است، زورمندتر[15] باشد.

6. ēk ēn kū nāxun an-afsūdag nē hilišn. čē,[17] agar nē afsāyēnd, ō zēn-abzār[16] ī māzanān dēwān rasēd, ud andar nask dād gōwizār nimūd ēstēd.

یکی این که ناخن < چیده > را بی افسون (= خواندن دعا) نباید هشت
(= رها کرد، گذاشت) .چه، اگر < آن را > افسون نکنند، به زینْ
ابزارِ دیوان مازن[18] رسد ، ودر نسكِ داد، تفصیل< آن > نموده شده

است.

7. ēk ēn kū pus-zāyišnīh warzišnīh, andar šab, bē pad abar rōšnīh ī ātaxš ayāb star ayāb māh tā nē kunišn. čē, wuzurg petyārag awiš paywast ēstēd, ud pad wīstom ī huspāram , ān ī andar tārīkīh warzēd, freh pādixšāyīh ī gannāg mēnōg abar-iš rawān nimūd ēstēd.

یکی این که عمل فرزندزادن را درشب ، بجز درروشنی آتش یاستاره یا ماه بایدتانکنند. چه، پتیارهٔ بزرگ به آن پیوسته باشد ، ودر < فرگرد > بیستم‌هوسپارم < نسك > نموده شده است < که > آن < عمل فرزندزادن >که در تاریکی انجام‌شود، بیشترقدرت گنامینو بر آن روان (= جاری ، نافذ) < است >.

8. ēk ēn kū padīrēnd awēšān dād ud āyaft ī māh ī xwadāy ud abārīg yazadān rāy, xāyag ud abārīg xwarišn, agar-išān ēdōn padīrišn kū and xwarišn wahmān yazad rāy be yazēm ud nē kū drōn-ē pad and xwarišn.

یکی این که چون برای داد (= دهش) و آیَفتِ (= مراد و بخشش)[19] ماه خدای و دیگر ایزدان ، تخم‌مرغ یا خوراکی‌دیگر نذر کنند، اگر نذرشان چنین باشد که چند خوردنی برای بُهمان ایزد خواهم یشت، و نه < آن >که درونی باچند خوردنی، < بهتراست >.

9. u-š čim ēn kū kē padīrēd kū drōn-ē az and xwarišn, kē az-iš čiš-ē kem, ka-z pad was bār be yazēd, ēg-iz nē tōxt, ud kē padīrēnd kū and xwarišn wahman yazad rāy be yazēd, ka pad was drōn be yazēd, šāyēd.

و آن را چم (= برهان و دلیل) این < است > که کسی که پذیرد (= نذرونیت کند) که درونی از چند< گونه >خوردنی <بسازد ، پس،چون از آن< درون >چیزی کم < باشد> ، حتی اگر به بسیار بار < درون را > بیزَد، باز هم < نذراو > توخته (= ادا، گزارده)

نشود، و کسی که پذیرد که چند < گونه > خوردنی برای بهمان ایزد بیزد. اگر <که> با بسیار < گونه خوردنی > ، درون را بیزد، جایز است.

10. pad wīst ud dō ī sakātom, abar awēšān kē andar yazadān ustōfrīt nē kunēnd, garān čiš nimūd ēstēd.

در < فرگرد > بیست و دوازسکاتوم < نسك > ، بر آنان که برای ایزدان استوفرید[۲۰] نکنند، چیز (= امر، کیفر) گران (=سنگین) نموده شده است .

٦

11. ēk ēn kū ka zan ābustan bawēd, tā šāyēd ātaxš xūb pahrēzēd, andar xānag dārišn. čē, pad nask ī spand paydāg kū duɣdōw ī zarduxšt mād, ka pad zarduxšt ābustan būd, pad se šab, har šab dēw-ē abāg ē-sad ud panǰāh dēw ō wināhīdan ī zarduxšt āmad hēnd, ud ātaxš-iz andar mān būdan rāy, čārag nē dānist hēnd.

یکی این که چون زن آبستن باشد، تا بتوان آتش را باید خوب پرهیز (= نگاهداری، حرمت) کرد < و > در خانه نگاه داشت.چه در نسك سپند پیدا <است > که دو غْدِ وی مادر زرتشت، هنگامی که به زرتشت آبستن بود ، در سه شب، هر شب دیوی با صد و پنجاه دیوِ دیگر> ، برای نابود کردن زرتشت آمدند ، اما به علت بودن آتش در خانه ، چارهٔ < او را > ندانستند (= نتوانستند کرد).

12. ēk ēn kū aburnāyag zāyēd, se rōz pānagī az dēwān, ǰādūgān ud parīgān rāy, pad šab tā rōz ātaxš rōšn kunišn ud pad rōz anōh dāriš, u-š bōy ī pāk abar kunišn; čiyōn pad sīhom ī sakātom paydāg.

یکی این که چون کودك زاده شود، سه روز برای نگهبانی < وی > از دیوان < و > جاودان و پریان ، به شب تا روز آتش باید روشن[۱] کرد و در روز <نیز آن را در > آنجا باید نگاه داشت، و بر آن بوی <خوش>

پاکیزه[21] باید ریخت؛ چنان که در < فرگرد > سی‌ام از سکاتوم < نسك > پیدا < است >.

13. ēk ēn kū dandān frašn tōf xūb az-iš be tāšišn. čē, pōryōtkēšān ast kē guft kū kē-š tōf abar ō dandān kunēnd ud be abganēd; zan ī ābustan kē-š pāy abar nihēd, pad nasā būdan gumān.

یکی این که از چوبِ دندان[22]، پوستِ چوب را بخوبی باید بتراشند. چه، پوریوتکیشان را < قولی > هست که گفته‌اند چون بر آن (= چوبِ دندان) پوستهٔ چوب < باشد و > به دندان کُنند و بیفکنند، زن آبستن که بر آن پای نهد، < او را > به نسامندشدن[23] (= بچه انداختن)، گمان (= بیم، احتمال) < باشد >.

14. ēk ēn kū awēšān kē-šān čagar pad zanīh ud frazand az-iš zāyēd, ān ī nar, mād[24] pad pusīh[25] be padīrēd xub ; ud ān ī kē mādag, sūd-ē nēst; čē, stūr abāyišnīg; ۷ ud pad čahārdahom ī huspāram, dastwarān čāšt kū "man pus tō-z pus šāyēd ud man duxt tō-z duxt nē šāyēd"; ud was hēnd kē ēn mēnišn stūr nē gumārēnd kū-mān frazand ī čagar pad pusīh padīrift ast.

یکی این که ایشان را که چاکر به زنی < باشد > و فرزند از او زاید، آن را که نر < است، اگر > مادر < او را > به پسری بپذیرد، نیکو < باشد > و آن که ماده < است، او را به فرزندی پذیرفتن > سودی نیست، چه < پسر > سُتُر (= سرپرست و وارث خانواده) شایسته < است >[26]؛ و در < فرگرد > چهاردهم هوسپارم < نسك >، دستوران آموخته‌اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من < اما > دختر تو هم نتواند بود»؛ و بسیار هستند که < با > این اندیشه سُتُر نگمارند (= اختیار نکنند) که فرزندِ چکَر را به پسری پذیرفته‌ایم.

15. ēk ēn kū abēr tuxšīdan pad frazand zāyišnīh, čē ēw-iz freh kirbag handōzišnīh rāy. čē pad spand ud nihātom, dastwarān čāšt kū kār ud kirbag ī pus kunēd, pid ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēš kard hē; ud pad dāmdād paydāg kū mād-iz kirbag ē ham-ēwēnag ī pid ō xwēš<īh>[27] rasēd.

یکی این که کوشیدن بسیار در زادن فرزند باید ، چه، تنها برای بیشتر اندوختن کرفه < است > . چه ، در سپند < نسک > و نیهاتوم < نسک >، دستوران آموخته‌اند که < آن> کار و کرفه که پسر کند، پدر را چنان باشد چون که آن را با دست خویش کرده است؛ ودر دامداد < نسک > پیدا < است > که مادر را نیز کرفه < به > همان آیین < کرفهٔ > پدر به خویشی (= تعلق) همی رسد.

16. ēk ēn kū ān ī be ō arzānīgān dahēnd, čand šāyēd be ō xwarišn handāzišn. čē, pad nihātom, dastwarān čāšt kū mard-ē ka ō mard-ē nān dahēd, ka-z ō mard nān abēr was, har ān kirbag ī ōy pad ān sērīh be kunēd, ōy ēdōn bawēd čiyōn ka-š pad dast ī xwēš kard hē.

یکی این که آن < چیز > را که به ارزانیان (= مستحقان) دهند، هرچند توانند به خوراک باید اندازند (= بدل کنند) . چه ، در نیهاتوم < نسک >، دستوران آموخته‌اند که مردی اگر به مردی نان دهد، چونان که آن مرد را نیز نان بسیار کافی < باشد >، هر آن کرفه که او به آن سیری (= هنگام سیر بودن با آن نان) بکند ، او (= مردنان دهنده) را چنان باشد که آن (= کرفه) را با دست خویش کرده است.

17. ēk ēn kū pad šab, āb az čāh nē āhanǰišn, čiyōn pad baɣ-yasn, abar a-yōǰdahrīh ī čāhīg āb ī pad šab, nišān dād ēstēd.

یکی این که در شب، آب از چاه نباید کشید، چنان که در بَغ‌یسن، دربارهٔ ناپاکی آب چاه که در شب < برکشند > ، نشان (=خبر) داده شده است.

۸

18. ēk ēn kū pad šab, xwarišnīg čiš, ō abāxtar nē rēzišn, čē druz ābus bawēd. ka rēzīhēd, yatā ahū wēryō-ē be gōwišn.

یکی این که در شب، چیز خوردنی را به سوی باختر (=شمال) نباید ریخت، چه، دروج آبستن شود. اگر ریخته شود، یک یتااهوویریو باید خواند.

19. ud pōryōtkēšān, kē hu-rastagīhātar kard, ka-šān pad šab xwarišn xward, abaz dārišnīh ī az wināh az wēzišn ud paššinǰišn ō zamīg madan rāy, ō mard-ē framūd kū az bun ī mēzd tā[28] sar,ahunawar srūdan; abērtar pad mēzd ī gāhānbār. čiyōn gōwēd pad hādōxt kū ahunawar az gōwišnān ī frāz guft, ān[29] pērōzgartom!

وپوریوتکیشان که با روش بهتر[۳۰] < رفتار و عمل > می‌کردند، هنگامی که در شب خوراک می‌خوردند، برای بازداشتن گناه پاشیده شدن و تراوش کردن < خوردنی > برزمین، به مردی می‌فرمودند که از بُنِ (= آغاز) میزد (=سفره) تا سرِ (= پایان) < آن > اهونور بسراید؛ بویژه در میزدِ (=سفرهٔ) گاهنبار.[۳۱] چونان گوید در هادخت[۳۲] < نسک > که اهونور در میانِ سخنانِ فرازْ گفته، آنْ پیروزگرترین < است > !

20. ēk ēn kū zūzag ka wēnēd abāz, ō dašt gyāg ī xwēš,abē-bīm pahrēzišn. čē,pad nask dād, dastwarān čāšt kū zūzag har rōz, ka andar mōrestag[33] mēzēd, ē-hazar mōr be mīrēd.

یکی این که ژوزه (= جوجه تیغی، خارپشت) را چون به دشت‌جای[۳۴]

خویش، باز بینند، آن را بی‌بیم (= بی آسیب) باید پرهیز (= مراقبت، دوری) کند. چه ، درنسكِ‌داد، دستوران آموخته‌اند که ژوژه هر روز هنگامی که در آشیانه موران پیشاب کند، یکهزار مور بمیرد.

21. ēk ēn kū ast kē weh-dēnān kū rōy hamē šōyēd ašemwohū-ē hamē gōwišn, ān ašemwohū pēš az ān gōwišn, čē, ka andar rōy šustan gōwēd, pad āb ō dahān madan, warōmand bawēd.

یکی این که ‹مقرر› است که بهدینان چون روی همی شوید، یك اشم‌وهو همی باید بگویند ؛ ‹در این مورد› آن اشم وهو را پیش‌از آن باید بخوانند. چه، اگر در هنگام روی شستن ‹آن‌را› گویند ، در رسیدن آب به دهان تردید باشد.

۹ 22. ēk ēn kū az yōǰdahrgarān wizīnēnd — ka-šān čiš ēdōn wuzurg čiyōn pākīh ud rēmanīh, kē-š band ī pādyābīh ud abādyābīh awiš paywast ēstēd — wizīnēnd mādagwar abar hu-xēmīh ud rāst gōwišnīh ī mard ud kunišn ī mādayānag, ud pad a-wināhīh rāy, pad ahlawtar dārišn.

یکی این که چون از میان یوزداشرگران (= تطهیر کنندگان) ‹یکی را› برگزینند— از آن روی که آنان (= تطهیر شوندگان) را امری چنان بزرگ (= مهم) چون پاکی وریمنی، که بندِپادیابی (= طهارت) و ناپادیابی (= نجاست) بر آن پیوسته است— بر پایهٔ نیك خیمی (= سرشت و خوی نیکو) و راستْ گفتاریِ مرد و کنش ‹و عمل› بر پایهٔ اصول مکتوب[۳۵] ‹وی را› باید برگزینند، و ‹کس‌را› به دلیلِ بیگناهی ، دیندارتر[۳۶] شمارند.

23. čiyōn andar nask dād, dō bahr ī ahlawīh abar gōwēd, čiyōn gōwēd ē mard ī ahlaw, spītāmān zartuxšt, yōǰdahrgar ī rāst guftār — kū rāst gōwēd-mansar pursīdār —

kū-š yašt kard ēstēd —, ahlaw; kē frahist andar dānēd az dēn ī mazdēsnan yōǰdahrgarīh — kū-š nērang dānēd.

چون در نسکِ داد (= وندیداد)، دربارهٔ دو بهره (= بخش) از دینداری < شرح > گوید، چنین گوید که مرد دیندار، < ای > اسپیتمان زرتشت، یوژداسرگَر راستْ گفتار < است > – یعنی < آن‌که‌سخن > راست گوید –، < و > پرسندهٔ کلام دین < باشد > – یعنی یشت کرده باشد – < پس او > دیندار < است >؛ کسی که نخست اندر داند از دین مزدیسنان یوژداسرگری (= قواعد تطهیر) را – یعنی که نیرنگ (= شیوهٔ برگزاری‌ونیایشهای) آن را داند[37].

24. ka ēdōn kū-šān band ī pādyābīh awiš paywast ēstēd, kū ān tāštīg pad ōy dārēnd, u-š hamē pahrēzēnd; ka-šān šōyānēnd, pad pāk dārēnd; ud ān kē āb ud gumēz yazēnd, band ī yōǰdahrgarīh rāy awiš, wizīnēnd pad yaštārān, nigerišnīgtar kunišn, ō gyāg-ē pad paymānag ud xūbtar handāzišn.

اگر ایدون < است > که آنان (= تطهیر شوندگان) را بند < و رشتهٔ > پادیابی (= طهارت) به او (= تطهیر کننده) پیوسته است، چون آن < گونه > اعتماد بر او دارند، و او را همی پرهیز کنند، هرگاه آنان (= تطهیر شوندگان) را شوبانند، < آن شستشو را > باید پاک دارند[38] (= بپاکی برگزار کنند) و آن < روحانیان > که آب و گمیز را می‌یزند – چون بند یوژداسرگری (= تطهیر) به آن < شستشو پیوسته است > – باید برگزینند (= توجه بیشتر کنند) < و > دربارهٔ < تطهیر > یَشتاران (= یشت کنندگان، برگزارکنندگان نیایش) با دقت بیشتر کار کنند، < و یوژداسرگری را > درجایگاهی با اندازهٔ دقیق و درستتر اندازند (= ترتیب دهند)[39].

١٠

25. yōǰdahrgar ōwōn xūbtar ka abāz šōyēd, ud ka az kas kē-š zamānīg pahrēzišn rāy, ēdōn grift[40] ēstēd, čē, andar drang ī zamānīg, was ēwēnag wihān ī rēmanīh dād.

بوژداسرگر راآن‌سان درستتر < است > که < پیاپی > بازشوید (= شستشو و تطهیر کنند)، و هنگامی که از برای کسی که او راپرهیز زمانی (= طولانی و دارای زمان دراز) باید ،چنین مقررشده‌است، از آن روی < است > که در درنگ زمانی (= طول زمان) بسیار گونه علت ریمنی داده شده است (= وجود دارد، پیش می‌آید).

26. yaštārān ī nask dād ān weh kē yašt ī nōšbar abāz kunēnd, čē, az ham nāzukīh rāy ī-m azabar nibišt, was-iz wihān ī-š abar yašt appār bawēd rāy, az kardan zyān-ē nēst.

یشتاران (= سرایندگان) نسکِ داد[41] (= وندیداد) را آن بهتر که یشتِ نُشوه[42] را باز (= تکرار) کنند، چه، از برای همان نازکی (= حساسیت) که آن را < در > زِبَر نوشتم ، < و > نیز برای بسیار < گونه > علت که با آن ، < طهارتِ > یشت از میان می‌رود، از < پیاپی > کردن < یشتِ نُشوه > زیانی نیست .

27. ud az awēšān kē āb ud gumēz padīrēnd, pad pēš šustan čimīgtar, čē, agar-iš rēmanīh ast, dast ō ǰāmag ī āb ud gumēz nihēd, abādyāb. ka ēdōn kū ast kas ka ēdōn wehtarīh az pākīh hamē šōyēnd, awēšān az pākān šustan xūb!

واز (=برای) ایشان (= روحانیان) که < تطهیر دادن با > آب و گمیز را پذیرند[43]، در پیش < از تطهیر دیگران خودرا > شستن منطقی‌تراست >.چه،اگراو (=تطهیر کننده) راریمنی باشد ،< هرگاه> دست برظرف آب و گمیز[44] نهد، < آب و گمیز > بی پادیاب

<شود>. اگر چنین <است> که هست کس که ایدون <برای>
بهتری در پاکی همی <او را> شویند، ایشان را از <سوی> پاکان
شستشو شدن درست <خواهد بود>!

۱۱

28.ēk ēn kū ma an-ēmmēd dārē kas-iz az wahišt ud ma ēd nihēnd ōstīgānīhā menišn abar dušox, pad-iš was wināh-ē ī-š pad kām a-kām-ē.čē, nēst im dēn wināh ī-š tōzišn nēst. čiyōn gōwēd pad gāhān kū kē awēšān, tō ohrmazd, ōy-z ī riftag āgāh hē, kū ōy-z ī wināhgār-tar pādifrāh dānē!

یکی این که مبادا که هیچ کس را از بهشت نومیدداردومبادا
که با یقین منش (= دل) بردوزخ همی نهند، با <وجود> گناه
بسیاری که به کام و ناکامی (= بعمد یا بسهوی) <کرده‌اند>؛ چه،
نیست <در> این دین گناهی که آن را جبران نیست. چنان که
گوید در گاهان که <از> ایشان، تو <ای> هرمزد، نیز <از>
او که گناهکار <است> آگاهی، که نیز اورا که گناهکارتر <است>
پادافراه دانی[٤٦]!

29. ud ōy-z ī wināhgārtar kas pad kāmag ī kirbag ī-š warzēt, ēg-iš abērtar āyēd ruwān wixšāyišn[47] ud urwāhm. čiyōn andar spand, abar mard-ē ō zarduxšt nimūd kū hamāg hannām andar anāgīh būd, pāy-ē bērōn būd. zarduxšt abar ān dar, az ohrmazd pursīd. ohrmazd guft kū ān mard-ē dawānūs nām būd, abar sīh ud se deh pādixšā būd, u-š hagriz ēč kār ud kirbag nē warzīd, bē hangām-ē ka-š pad ān pāy-ē wāstar frāz gōspand burd.

و او نیز که گناهکارتر کس <است>، به واسطهٔ کامه (=نیت

وارادهٔ)کرفه‌ای که ورزد، پس او رابیشتر<بر>روان بخشایش و خرمی آید. چنان که در سپند < نسك > ، دربارهٔ مردی به زرتشت نشان (=خبر) داده شده است که همهٔ اندام < وی > در رنج < دوزخی > بود< و > یك پای بیرون بود. زرتشت دربارهٔ آن امر از هرمزد پرسید. هرمزد گفت که آن مردی دوانوس نام‌بود. بر سی و سه‌ده (= شهر یا کشور) فرمانروا بود و هرگز هیچ کارو کرفه نورزید، مگر هنگامی که با آن یك‌پای، علوفه فراز (=پیش، نزدیك) گوسفند برد[۴۸].

30. ēk ēn kū mard-ē ka-š yašt kard ēstēd, u-š zan nē kard ēstēd, abēr frēzwānīg ziyānag yašt kardan ayāb gētīg-xrīd framūdan; kū čiyōn pad gētīg, ēdōn čiyōn pad mēnōg, nazdīk mānišntar bawēnd, ud pad hādōxt gōwēd kū nārīg ī tarsāgāh hāwānd ān ī zahag be dārišn.

یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زنش <یشت> نکرده باشد[۴۹]، بسیار واجب < است برای> زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن[۵۰]؛ تا چنان که در گیتی، ایدون نیز در مینو، بیشتر نزدیك به هم باشد،ودرهادخت < نسك > گوید که زن‌ترس آگاه[۵۱]راهمانند فرزند باید داشتن.

31. ēk ēn kū ēn panǰ yazišn ka kunēd kirbag, ka nē kunēd, u-š hangām paydāg ud ka az an hangām ī xwēš kardan be spōzēd, wināh ō puhl šawēd. yazišn ī ō puhl šawēd, ēn pad huspāram gōwēd kū gāhānbār ud rabīhwēn ud stōš ud frawardīgān ud xwaršēd ud māh nē yaštan.

یکی این که این پنج یزشن را چون کنند، کرفه < باشد> و چون نکنند، زمانش پیدا (= معین) <است>، پس اگر < برگزار > کردنِ آن از هنگام خویش بگذرد، گناه به پل شود[۵۲](=قضاشود). < آن > یزشن که به پل شود (= قضا شود)، این < است که > در

هوسپارم < نسك > گوید که گاهنبار ورفتون وسدوش وفروردیان،
و خورشید وماه را نایشتن < است >[٥٣]

32. ēk ēn kū pad se čiš gašnag zīwišnīh rāy āyēd, ast šnōšag ud wanāsag(?)[54] ud wiyāzag(?)[55], har ēk-ē yatā ahū wēryō-ē ud ašem wohū-ē be guftan ud ka-z šnōšag ī kas ašnawēd, ham-gōnag guftan. wehān pad kardag ōwōn dāštan, pad stūdgar gōwēd kū čē šnōšag ārāyēd[56]— ku pad čē kār āyēd? u-š guft ohrmazd kū gašnag zīwišnīh, zarduxšt! čē, ōy ast bēšazišnīh? ahunawar zarduxst, ahlāyīh!

یکی این که برای سه چیز < که > برای کوتاهی زندگانی آید،
< که > هست شنوسه (=عطسه) و آه کشیدن[٥٤](؟) و خمیازه[٥٥]،
هر یکی را یك یتااهوویریو و یك اشم‌وهو باید گفت، ونیز هنگامی
که < صدای > عطسهٔ کس شنود، همان گونه < یتااهوویریوواشم‌وهو >
باید گفت. نیکان را در کرده (= رفتار وروش معمول) چنین
داشتن، درستودگر[٥٧] < نسك > گوید که «چه شنوسه (= عطسه را
آراید» — یعنی که < عطسه > برای چه کار آید؟ گفت هرمزد
که < برای > کوتاهی زندگانی، < ای > زرتشت! چه < آن را >
هست درمانبخشی؟ اهونور < ای > زرتشت < و > اشم‌وهو[٥٨]!

یادداشتها

۱. ویراستن یشت اصطلاح است (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، صص ۲٤ـ٥) و به مرحلهٔ برگزار کردن مراسم یشت اطلاق می‌شود، و در برابر ساختن یشت (همان کتاب، ص٤٥۳ و ٤٥٤) قراردارد که مراحل مقدماتی و فراهم آوردن و آماده کردن‌ابزار و لوازم آن است: «اینکه هیربدی که یشت ویراسته دارد یعنی خوب کرده‌آن‌چون شکسته وچون درست باشد؟» (همان کتاب، ج۲، ص۲٦)

۲. kardag سنت و شیوهٔ متداول و درست پیشینیان است و چون کلامی و زبانی و نقل قول وحدیث نیست، در برابر čāštag (فصل ۱، یادداشت ۱۹) قرار می‌گیرند ← «پیوند زناشویی در دورهٔ ساسانیان» صص ۳۲۲ـ۳.

۳. عیویانگهن کُشتی است (فصل ٤، یادداشت ۱) و بندی نیز که برمیان بُرسُم بسته می‌شود به همین نام است: «اونگهن بر میان بَرسَم بدستور که کُشتی بر میان می‌بندند پیچیدن و برسم شمردن و...» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ٤٦۷). این‌مراسم جزئی از «ساختن یشت» است. «بسته» برگردان [illegible] است که کوتوال آن‌را saxtag می‌خواند و «آماده» معنی می‌کند. این واژه با همین شکل درنیرنگستان (ص۲۰٥، س۹و ۱۰) و نیز دستنویس TD_{28} (ص ۳۳۳، س٥) آمده است‌ومی‌تواند با «دزز» فارسی همریشه باشد (مصدر «دوختن» در دَری زرتشتی daštvun است) که به معنای «محکم شده،بسته»، اصطلاحاً‌صفت برای «برسم بسته با عیویانگهن» به‌کار می‌رفته است. شاید هم از مصدر dištan ، با مضارع -dēs ، به‌معنای «ساختن» باشد؛ یا آن که قرائت بهتر yaštag (= یشته، تقدیس شده) است.

٤. یشت مهتر یا یزشن را «یشت ویراسته» هم می‌نامند و در هندوستان به آن «خـوب مهتر» می‌گویند و باید دریکی از دوگاه بامدادی برگزار گردد. هرگاه احتمال آن باشد که وقت بگذرد و «گاه پیش اندر آید»، «یشت کهتر» یا «خوب کهتر» اجرا می‌شود. در این نیایش که‌امروزه‌در آتشکده‌ها بسیار به آن می‌پردازند، بَر سَم پنج شاخه ــ به‌جای هفت شاخه یا تاکِ زِبَر نوشته ــ به کار می‌رود. نیرنـگستان شمارهٔ شاخه‌های برسم را در یشت کهتر، سبزده تاک‌می‌گوید. ← کـوتوال ، ص۹۷، یادداشت ۲

٥. منظور از پل، «چینود» یا پل صراط است کـه روان پارسایان به آسانـی از آن می‌گذرد و برای گذرِ روانِ گناهکاران ودروندان دشوار و «آشفته» است: «بسر

سراط چینودپل بزرگ و سَبُك و خوار و شاد وآسان‌مان وِ ثوارنی (= بگذرانی) یا دادار اورمزد !» (جمله خورده اوستا، ص۶، س ۷و۸)

۶. دربارهٔ ضرورتِ داشتنِ دستور و راهبر روحانی برای خواستن راهنمایی در صد در نثر می‌آید:

اینکه دانایان و پیشینگان گفته‌اند که چون مردم پانزده ساله‌شود می‌باید که از فرشتگان یکی را پناه خود گیرد و از دانایان یکی را از دانای خود گیرد و از دستوران و موبدان یکی را بدستور خود گیرد... واگر از شایست و ناشایست پیش آید باآن دستور بگوید تا او را جواب دهد.
(در بیست وششم، بندهای ۱و۴؛ صص ۲۲ـ۳)

در متون دیگر نیز، مثلا در روایت امیداشاوهیشتان (ص۶۹) و روایات داراب‌هرمزدیار (ج۱، ص ۴۸۹)، دربارهٔ مرد اَشروشدار سخن رفته است. از مطالب بازمانده برمی‌آید که این امر مورد منازعه بوده است. مثلا در پهلوی یسنا، یسن ۱۰، بند ۱۶، دواصطلاح «آن که دستور دارد وآن که دستور ندارد» (ص ۷۵، س ۴و۵) در برابر یکدیگر قرار گرفته است و در دینکرد، در داستان «مناظرهٔ اَخت جادوگر با زرتشت»، اطاعت از دستوران و داشتن دستور برای راهنمایی خواستن، از فرمانهای زرتشت وانکارِ دستوران (= zad-dastwarīh) (دینکرد مدن، ص ۲۱۲، ۱) از ابداعات اخت جادوگر است (همان کتاب، ص ۲۱۱، س۱۹ تا ص ۲۱۲، س۱). در بندهش می‌آید: «کسی که چیز بدان کس دهد که (اورا) آئین این است که دستور نباید داشتن، آن‌گاه، خشمِ دیو از او خشنود شود» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۰).

۷. متن: [Pahlavi] : padān؛ اوستایی: -paiti.dāna؛ صورت معمولی پهلوی: padām ؛ پدامِ و جامه به معنای کفن هم هست (فصل ۱۰، بند ۴۰) ⟵ «پندام و پنام».

۸. متن: [Pahlavi] ؛ شاید اسم صوت باشد و به صدایی اشاره کند که از یک بار تاب‌دادن دوك برای رشتن نخ بر می‌خیزد و منظور از آن، مقدار رشته‌ای است‌که با یك حرکت دوك ودست‌ریسنده تولید می‌شود. همین مضمون در زندوندیداد با عبارت ō dōk-ē (= بر دوکی) می‌آید ودر زند فرگرد وندیداد (ص ۴۷۷، س۱۴) چنین توصیف می‌گردد:

čand ō tāb pad ēd bār zan abāz āhanǰēd

قرائت واژهٔ [Pahlavi] tāb است که اشکال دارد. با وجود این، احتمال بسیارهست‌که

tāb یا tāb-ē باشد ؛ و یا tāy-ē یعنی یکتا ویکی. اگر قرائت «تاب» را اختیار کنیم، معنای جمله چنین خواهد بود: چندان < که >بر < یك > تاب، به‌یك بار، زن < برای رشتن، پنبه وپشم را >برکِشد < وبریسد >.

۹. اوستا: -daθra ؛ یعنی بخشش و هدیه، پاداش؛ بنابر مفاد فصل هشتاد وهفتم صد در نثر (صص ۶۱–۲)، در بامداد چهارمین روز درگذشت، به خشنودی‌رشن، اشتاد، وای‌وه، واردافروهر باید سه درون بشت و بر درون اردافروهر یکدست جامهٔ کامل، که بهتر است دوخته باشد و نیکوتر، نهاد و چون آن را بیُزَند، به‌کسی، بویژه ردان و دستوران داد،وآن‌جامه را «اَشوداد» می‌خوانند، یعنی بخشش کردن به‌نیکان. امروزه یکدست جامهٔ شخص درگذشته را همراه با عکس او برسفره می‌گذارند ودیگر لباسهای او را به نیازمندان یا دوستان می‌دهند، و پارچهٔ سفید به اندازهٔ هفده گزونیم برای مردان و شانزده گزونیم برای زنان، هم در بامداد چهارم وهم دردهه و سیروزه و سال، ونیز جشنهای سالیانه در سال اول ونیز همه ساله در گاهنبار پنجه بر سفره می‌نهند و پارچهٔ سفید را، که شَبگیره (دری زرتشتی: šavgira) می‌نامند، به مصرف «پاکی» و مراسم دینی می‌رسانند یا ازآن سدره می‌دوزند. پارسیان شبگیره را sivā می‌گویند.
← فصل ۱۰، بند ۴۰؛ فصل ۱۷، بند ٤؛ وندیداد ۵، بندهای ۵۸ تا۶۱

۱۰. نسخهٔ M : ← bōy ؛ نسخهٔ K : را ندارد.

۱۱. واژهٔ روزه (دری زرتشتی: ruja) امروزه بر مراسم ماهیانه در سال اول درگذشت اطلاق می‌شود که تا یکماه پس از سال ادامه می‌یابد و در روز پیش از نخستین روزه مراسم موسوم به «سیروزه» برگزار می‌شود.

۱۲. ← فصل ۱۰، یادداشت ۳٤

۱۳. اوستا: -baoδa ؛ یکی از اجزای پنجگانه یا ششگانهٔ وجود آدمی است. ← صد در بندهش، در ۹۸، صص ۱۶۵-۸؛ «اندر ساخت (= ترکیب) مردمان».

۱٤. در زبان دری زرتشتی فعل martvun دارای دو معنای شکستن و مـردن است. شاید چنین فعلی با دو معنای متفاوت در پیدایش این تعبیر دخیل باشد.

۱۵. متن: (، شاید: zōhrōmandtar ؛ به‌هر تقدیر «زوهر» (فصل ۱۷، یادداشت ٦) و بوی خوش وفدیه برای آتش آن را نیرومندتر هم می‌کند. در بندهش می‌آیدکه روان در سه شب اول درگذشت به‌آتشی پناه می‌بَرَد که درنزدیکی

جایگاه مرگ او افروخته است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸).
← فصل ۲، بند ۵۰؛ فصل ۱۷، یادداشت ٦

۱٦. چنین است در دستنویس M, K : zēn ud abzār . منظور از «زین ابزار» سلاح است.

۱۷. چنین است در دستنویس K

۱۸. دیوان مازن، یا دیوان بزرگ، نوعی دیوند که هوشنگ پیشدادی دوسوم از آنان را کشته است (یشت۵، بند ۲۲؛ یشت ۱۵، بند ۷) ← فصل ۱۰، یادداشت ۱۷؛مینوی خرد، صص ۱۱۷ — ۸

۱۹. از ایزدان می‌توان آرزویی را درخواست کرد، بویژه از ابزدماه که «آیَفْتْ‌بخشنده است، زیرا آیفتی راکه به‌آئین بخواهند در زمان بدهد» (بند هش TD_2 ص ۱٦۵، س ۱۵ وص ۱٦٦، س۱،ترجمهٔ چاپ نشده از دکتر مهرداد بهار). دراین‌باره‌بندهش می‌گوید که سوگ مینوی همکارماه، همهٔ نیکوییهای اَبَرگران و وایزدان رادریافت می‌کند و به ماه می‌سپارد. ماه آن را به‌ناهید وناهید به سپهر می‌دهد وسپهرآن‌نیکویی را در جهان بخش می‌کند. (همان کتاب، صص ۱٦٦ — ۷، نیز پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۰۸ — ۱۰. یاری جستن از ایزدان وخیرات کردن به‌نام آنان اختران ایزدی را نیرو می‌بخشد تا خواستاران را از بدی اهریمن و دیوان رها گردانند و نحوست اباختران یا ستارگان اهریمنی را دور سازند.←(صد در بندهش، در ۲۲، ص ۹۲؛ در ٤٤، ص ۱۱۵؛ روایات داراب هرمزدیار، ج۱، صص۲۸٤— ٦)

۲۰. اوستا: usə.fritay- ؛ نذر و نیت کردن و یشتن درون به شیوهٔ زبر نوشته امروزه رایج نیست، مگر آن‌که برای «دادن» یعنی قربانی کردن گوسفند در جشن مهرگان نذر می‌کنند یا در روزهای اشتاد ایزد یا بهرام ومهرآش‌می‌پزند ویا «سوُرگ» (دری زرتشتی: siru, sirog: ؛ نام دیگر فارسی آن «روغن جوشی» است و نانی است که در روغن‌سرخ وپخته می‌شود و درست کردن یا «ریختن» آن درجشن و عزا معمول است) می‌ریزند. این‌گونه نذر با نیایش همراه نیست. کشتن گوسفند و خیرات کردن گوشتِ آن هم گاهی‌انجام می‌گیرد، اما گویا جای «استوفرید» کهن را نذر کردن برای رفتن به «پای آتش» یا آتشکده و زیارتگاههایی مانند پیرِ سبز ویا کشیدن سفرهٔ «دختر شاه پریان» و «بهمن امشاسفند» و «بی‌بی سه‌شنبه» یا رفتن به سر این سفره‌ها و بردن هدیه برای آنها گرفته است.

استو فرید می‌تواند یکی از انواع «یشت پذیرفته» باشد. ← یادداشت ۵۳؛ فصل۱۰، یادداشت ۳

۲۱. بوی خوش (دری زرتشتی: bud e xaš) ، یعنی اسفند و کندر و چوب‌صندل و نظایر آن را که برآتش می‌ریزند، باید سه‌بار نگریسته و بازدیده شود (پتت ایرانی، جملهٔ خورده اوستا، ص ۳۲۳، س ۱٤ و۱۵) که درآن چیزی ناپاك نباشد. ←
فصل ۱۵، بند ۱۲؛ فصل ۲، بند ۷۳

۲۲. ← فصل ۱۰، بند ۲۰ ویادداشت ۳۰

۲۳. ← فصل ۲، یادداشت ۱٤

۲٤. متن: ؛آن‌را ham خوانده‌اند. قرائت زبر نوشته با توجه به عبارت منقول از هوسپارم نسك اختیار شد که درآن منطقاً مرجع ضمیر «من» باید پدر باشد و جمله را خطاب به همسر اصلی‌وزن پادشایی خود بگوید. وگرنه، گویندهٔ جمله را باید زن چَکَر و مخاطب را پدر دانست، که کمتر محتمل است. ادن استدلال را سنتهای کهن هند و اروپایی تأیید می‌کند که بنابرآن، پذیرفتن فرزند در خانواده به‌معنای وارد شدن او در آتشگاه مقدس و دین خانوادگی است وزنی که بنابرهمین قواعد وآداب مادر خانواده شناخته می‌شود، دربرگزاری آیینهای مقدس خانواده سهم ونقش معینی دارد.

در ایران نیز همین قاعده وجود داشته است: قریب به صد و ده سال پیش، در رحمت آباد حومه شهریزد، شمعِ شهریار که نازا بود، با اجازهٔ دستور نامدار، گوهرِ فرود را برای شوهر خود به‌زنی گرفت. گوهر فرود زنی بیوه بود و از شوهر قبلی خود به‌نام بهرام، طفلی به‌نام بهمن داشت. نیت این‌بودکه اگر وی ازشوهردوم‌فرزندی نیابد، بهمنِ بهرام فرزند خوانده و پُل گذار (یادداشت ۲٦) بهرامِ خسرو هم باشد. خدادادِ بهرام و مهربانو بهرام، نخستین پسر و دخترِ گوهرِ فرود را «ازگـریبان شمعِ شهریار-بدر انداختند» (šo grivuna e bar vɛn)و به‌دامن او نهادند. هـر شش فرزندی را که گوهرفرود به‌دنیا آورد، فرزندان حقیقی زن پادشایی و نخستین بهرام خسرو خوانده شدند و پس از مرگ زودرس زن دوم، ونیز قبل از آن، همهٔ وظایف مادرِ خانواده به او باز می‌گشت. همچنین با پیشنهاد برادر شمع، دینیارِشهریار، و با وصیت بهرام خسرو، مهربانو بهرام را به‌زنی به‌خدادادِ دینیارشهریار، برادرزادهٔ شمعِ شهریار دادند تا پیوند «مِمَسِ شمع» و فرزندان شوهرش نگسلد. ممس(mɛmas=) به معنای مادر بزرگ است و پس از آن هم از زنان دیگری که باردار نمی‌شده‌اند و فرزند شوهر خود را به‌فرزندی پذیرفته‌اند، می‌توان یاد کرد.

زن پادشایی، که احیاناً بازماندهٔ مفهوم «مادر خانواده» در دوران کهنتر است، در برابر زن چکر یا چَغَر دارای حقوق و مزایایی مشخص است (زن درحقوق‌ساسانی، صص ۲٤ ــ ۵) و در عقد ازدواج، شوهر تعهد می‌کند که فرزندان او را به «پادشا

فرزندی» بپذیرد (پیمان کدخدایی، متنهای پهلوی، ص ۱۴۲، س ۶و۷). باوجود این، پدرگاهی فرزند خودرا، بویژه از چکر زن، به‌فرزندی نمی‌پذیرفته است (ارداویرافنامه، فصلهای ۴۲ و ۴۳).

در بند زبر نوشته، احتمالاً معنای واقعی واژهٔ «چاکر» یعنی بنده وپرستار، منظور است. چگر زنی یا چغر زنی، که نوع دیگر از ازدواج مرسوم‌درآن‌دوران‌است، تعریف وقواعد متمایز از پادشا زنی داشته و ارتباط اقتصادی زن و شوهر در آن متفاوت بوده است. دراین‌گونه ازدواج، شوهر و فرزندان نیز چکر یا چغر خوانده می‌شدند ← یادداشت ۲۶

۲۵. نسخهٔ F : frazandīh

۲۶. واژهٔ «سُتُر» در لغت به معنای «معتمد و نگهبان و سرپرست» است و «ستر کردن» به معنای «سرپرستی و مواظبت و رسیدگی کردن، غذا دادن» در روایات داراب هرمزدیار (ج۱، ص ۲۶۴، س۱۱) به‌کار رفته است. این مفهوم در طی تاریخ تغییر بسیار پذیرفته است (زبان و ادبیات پهلوی، صص ۴۷ و ۱۱۳؛ «دربارهٔ چند اصطلاح حقوقی زبان پهلوی»، صص ۳۵۳ – ۷).

پسر، بویژه پسر ارشد، سُتُر «بوده» یا طبیعی پدر است وپسرْ خوانده‌هم می‌تواند به این سمت گماشته شود. زن پادشایی نیز ستر طبیعی شوهر است. وی و همچنین دختر پادشایی وزن چکر و خواهر و دختر خوانده و هرزنی دیگر که سمت ستری را می‌پذیرفت، می‌بایست پسری به‌نامگانهٔ سالار دودمان یا هر مرد دیگری که پانزده سال تمام داشته و بی‌پسر درگذشته و زن مزبور به ستری او درآمده باشد، به‌دنیا آورد. در بند زبر نوشته از شایست ناشایست، پذیرفتن فرزند چکر همانند، پذیرفتن هر پسربیگانه به‌فرزندی تلقی شده است ← یادداشت ۲۴؛ فصل ۱۰، بند ۲۱

امروزه تنها برخی از ویژگیهای «ستر» باستانی، به صورت رسم گزیدن «پل‌گذار» بازمانده است. مثلاً، در بامداد روزچهاردهم آبان ۱۳۶۷، چهارمین روز درگذشت هرمزدیارِ اردشیرِ جاویزیان، درخرمشاه‌یزد، فیروزِخداداد اردشیرجاویزیان، که دوسال ونیم دارد، پل‌گذار عموی بیست‌ونه سالهٔ خودشد. فیروز بزرگترین پسر برادر هرمزدیار وپل‌گذار طبیعی اوست و اردشیر جاویزیان در مقام پدر بزرگ، بی‌آن که نیازی به گرفتن اجازه از پدر طفل باشد، درغیاب او نوه خود راپل‌گذار کرده است. بنابرسنت، از این‌پس کودک فیروز هرمزدیار باید خوانده شود و همهٔ ویژگیهای فرزند آن شادروان را خواهد داشت.

۲۷. متن: [illegible] ؛ به قیاس با فصل ۱۰، بند ۲۲، تصحیح شده است.

۲۸. متن: ا ؛کوتوال آن را به اوْ تصحیح می‌کند. شاید: w = o (؟)

۲۹. متن: ۱۳ ؛ شاید: ō = آن

۳۰. واژهٔ ۳ لعععو (Ĵud-rastag=) در برابر ۲ ععر لعععو (hu-rastag=) قرار می‌گیرد و در نیرنگستان می‌آید که از جد رستگان نباید باژ گرفت وبه آنان باژ داد (متن چاپی، ص ۱۳۰، س۱۳ و ١٤)، یعنی «همکلام» شدن وهمراه با آنان نیایش کردن و در مراسم‌دینی یا بر سر سفرهٔ طعام باآنان بودن خطاست. ← فصل ۷، یادداشت ٤

۳۱. چنان که دیده می‌شود، گاهنبار (خرده اوستا، صص ۲۱۵ ـ ۲۳) نیز خودیکی از میزدهاست. میزد (فصل۱۳، یادداشت ۳۸)، بنا بر بند زبر نوشته، هرگونه خوردن طعام است و گویا کسی که پشت نوزودی کرده باشد (فصل ۱۳،یادداشت ۱۱)، بناچار در هر بار خوردن آب یاهر خوراکی باید باژ گیرد (فصل٥، یادداشت۱)

۳۲. هادخت نام بیستمین نسك یا کتاب اوستای روزگار ساسانیان، بنا بردینکرد، و بیست و یکمین آنها، بنابر روایات داراب هرمزدیار است. ← فصل۱، مراجع یادداشت ۲

۳۳. متن: ۱۴ لعععو ؛ کوتوال آن را به ۱۴ لعععو۱۳ تصحیح می‌کند که نیازی به آن نیست: پسوند ـععر می‌تواند با ـو ویا ـ۱۳ به‌کار رفته باشد ← فصل۱۰، بند ۳۱

۳٤. ← فصل ۱۰، یادداشت ٥۰

۳٥. متن: ۱۴ععر ۳ ۲ و ؛ شاید: اصیل، اصولی، مربوط به‌موضوع و معطوف به هدف اصلی.

۳٦. صفات «مرداشو» در وندیداد ۹، بند ۲، می‌آید وباید آن را معادل مرد روحانی و بر گزار کنندهٔ مراسم دینی، و از آن جمله آیین تطهیر وبرشنوم دانست. بار دیگر که «اشویی» به معنای دینداری و برگزاری مراسم آیینی دین به‌کار می‌رود، در زند فرگرد سوم وندیداد، بند ۳۳ است، که در آن kār ī ahlāyīh را باید به‌معنای نیایش و کاردینی و دینداری گرفت؛ نیز منظور از «مرداشو» در بند اول همین فرگرد، احتمالاً «مرد روحانی» است.

۳۷. ← یادداشت ۳٦؛ فصل ۱۳، یادداشتهای ۲و۱۱

۳۸. مطلب روشن نیست. قرائت و ترجمهٔ زبر نوشته با نظر کوتوال متفاوت است. شاید

فاعل «پاك دارند» مردم عام و منظور از آن «پاك پندارند و بشمارند» باشد.

۳۹. منظور از «یشتن آب و گمیز» تطهیر وبرشنوم کردن است (فصل۲، یادداشت۳٦). وصف واندازه‌های «باغ بَرِشنوم» در وندیداد ۸، بندهای ۳۷ تا ۳۹ می‌آید. نیز← زند فرگرد و ندیداد، صص ٦۲۲ ــ ۳

۴۰. [Pahlavi] grift قرائت شدکه‌معنای «مقرر و فرض شدن، تصور و پنداشته شدن» از آن بر می‌آید.

۴۱. «یَشتارانِ نَسكِ داد» باید سرایندگان و ندیداد باشند که این هنر ودانش ووظیفه در خاندان آنان موروثی بوده است. شادروان موبد رستم خدابخش اتابك شاید آخرین بازماندهٔ آنان باشد که فرزندی از خویش به جای نگذاشت و وندیدادخطی خانوادگی او به پل‌گذار و وارث وی رسیده است. به آنان «دستوران خوانندهٔ وندیداد» (دری زرتشتی: dastirun e vendided-xin) می‌گفتند.

۴۲. متن: [Pahlavi] : تصحیح کوتوال؛ اوستا: nava.xšapara- (= نه شبه؛ دری زرتشتی nošva). نُشوه غسل آیینی برشنوم نه شبه است (آئین دین مزدیسنی، ص ۲۳۳). بنا برسنت کهن، هر کس باید لااقل یکبار آن رابرگزار کند تا از آلایش خوردن خون حیض در شکم مادر پاك شود ← فصل۲، یادداشت۵۳

۴۳. امروزه وظیفهٔ تطهیر با گمیز گاو و آب، یعنی برشنوم کردن، را اغلب مردم‌عام انجام می‌دهند و موبدان و موبدزادگان به‌آن نمی‌پردازند ← فصل۲، یادداشتهای ۵۳ و ۳٦

۴٤. ظرف آب و گمیز همان «پادیاب‌دان» است ← فصل۳، یادداشت ۹. «ازپاکان» را می‌توان با اصطلاح «آب پاکان» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۲۳۲، س۱۳) سنجید که برای تطهیر و برشنوم به‌کار رفته است.

۴۵. یای وحدت و نکره است: از روی یك عمل عمدی یا سهوی

۴٦. یسن ۳۲، بند ۷، پهلوی یسنا، ص ۱۵۰

۴۷. متن: [Pahlavi] ؛ کوتوال آن را به [Pahlavi] تصحیح می‌کند.

۴۸. داستان دوانوس یایونس (متن: ۳۲/۱۲/۳۱۲) در ارداویرافنامه (فصل ۳۲، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲٦٦) ونیز صد در نثر، در چهارم (صص ٤ــ۵)

آمده است.

۴۹. منظور «یشت نوزودی» است ← فصل ۱۳، یادداشت ۱۱

۵۰. متن: [Pahlavi script] ؛ «معنی گیتی خرید و نوزود یکی است» (روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص ۴۳۳، س ۱۷) ← فصل ۵، یادداشت ۴

۵۱. «ترس آگاهی» زن در برابر شوی و سالار خویش و نیز «ترس آگاهی» فرزنددر برابر پدر اصطلاحی ویژه است که دربارهٔ نقش و ارزش حقوقی آن در فصل یا «در ناترس آگاهی» در مادیان هزار دادستان گفتگو می‌شود ← مادیان هزار دادستان، ص ۴ بخش الف، س۱۲ تاص ۸،س ۲

۵۲. دربارهٔ معنای «به‌پل شدن» در روایات داراب هرمزدیار، ج۱، صص ۲۹۶ – ۷ می‌آید:

> این شش کرفه اگر یکی از وقت گذشته باشد و بدیگر وقت دو چندان کنند روا نباشد ازیرا که دیگر وقت‌که دو چندان‌کنند آنرا دو چندان کرفه باشد اما آنوقت که گذشته عوض آن بدیگر کرفه توجش(= جبران و تاوان)نیست واین راگناه پول‌می‌گویند.

این اصطلاح به گناه همیمالان یا خصمان باز می‌گردد زیرا در این‌گونه گناه، تا خصم خشنود نشود، روان گناهکار را امکان گذشتن از چینودپل نیست (فصل ۸، یادداشت ۱؛ صد در نثر، در ششم ، بند۱، ص ۶). دربارهٔ همیمال این گناهان در «واژه‌ای چند از آدرباد مهراسپندان»، بند ۷۵ (متنهای پهلوی، ص ۱۵۲، س ۱۶ تا ۱۸) گفته شده است: «همیشه این چند گناه را که به‌پل شود، در هاسر (فصل۹، بند۱) به‌مهلید تا شما را اویژه دین بهی مزدیسنان همیمال نباشد.»

۵۳. شمارهٔ یزشنهایی که به پل می‌شود، در صد در نثر (در ششم، بند ۲، ص ۶) شش است:

> یکی گهنبار است؛ دوم فروردیان یشتن است؛ سیوم روان پدران و مادران و دیگر خویشان است؛ چهارم هر روز سه بار خورشید نیایش است؛ پنجم هر ماه سه بار ماه نیایش است: یکبار که نو شود و یکبار که نیمه شود ویکبار که باریك شود؛ وششم هرسال یکبار رفیتون یشتن است.

در کتاب روایت پهلوی این یزشنها عبارتند از: یشتن خورشید و گاهنبار و رفتون و سدوش وفروردیان (متن، ص۴۰، فصل ۱۵، بندهای ۱و۲)

در شایست ناشایست، بنا بر همهٔ دستنویسها، عدد پنج برای آنها می‌آید، اما

از شش یزشن یاد می‌شود. در نیرنگستان (متن چـاپی، ص ۱۳۹، س ۳ تا۷) در این‌باره می‌آید:

> یزشن < که > به پل شود این< است >: یشت پذیرفته <و> گاهنبار و رفتون نخستین در سدوش سه بار یشت به (= [illegible]) فروردیان < و > یشت نوماه، هر ماه سه بار، < ویشت > خورشید هر روز سه بار.

غفلت از برگزاری همین نیایشها در فهرست گناهان مستوجب توبه در پتت پشیمانی هم هست: «...گاهنبار، فروردیان، هوم درون، استو فرید ایزدان، نهاده، پذیرفته، رفتون نخستین روزهٔ در گذشتگان...» (پتت پشیمانی کوتاه، زند خرده اوستا، ص۵۹، س ۸ تا ۱۰؛ نیز پتت پشیمانی بلند، همان کتاب، ص۷۳). ظاهراً نیایشی که شخص آن را با وقف سرمایه‌ای، برای روان خود یا دیگری مقرر وبنیاد کند (فصل ۱۰، یادداشت۱) «یزشن نهاده» است و «نهادن گاهنبار»(gahmbar nadvun) هنوز هم معمول است. یزشن نهاده که استوفرید ایزدان (همانجا و همچنین فصل ۱۲، یادداشت ۱۹) را نیز می‌تواند در برگیرد، برای کسی که برگـزاری آن را بپذیرد، باید «یشت پذیرفته» باشد و آن را می‌توان باسومین یزشن از گفتهٔ صد در نثر یکی گرفت. گاهنبار جشنهای ششگانهٔ سالیانه است که هریك را یك چَهره (دری زرتشتی: ƹahra) می‌نامند و هرچَهره در پنج روز برگزار می‌گردد («گهنبار»، خرده اوستا، صص ۲۱۵ ــ ۲۳).

رفتون نماد گرمای نگاهبان زمین و حیات نباتی است (فصل۲، یادداشت ۳۱) وبرای رفتن آن به‌زیرزمین در زمستان وباز آمدنش باید نیایش کرد: «آفرینگان رفتون در روز خورداد روز فروردین‌ماه و دیگر بار مانتره سفند روز مهرماه در نیمروز بگاه رفتون آفرینگان باید گفتن» (روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۱۷). آفرینگان رفتون اینك در روزاردیبهشت وماه فروردین خوانده می‌شود (آداب ومراسم دینی پارسیان، ص٤۵۸) و احتمالا منظور از واژهٔ «نخستین» در نیرنگستان وپتت‌پشیمانی اشاره به همین یزشن است.

خواندن خورشید نیایش وماه نیایش‌هم ضروری وروشن است (فصل ۷، بندهای ۱تا۷، بویژه بند٤). اما هرگاه عدد پنج را در شمارهٔ یزشنهای مورد بحث بخواهیم ثابت نگاهداریم، باید به سدوش و فروردیان باز گردیم: سدوش مراسم دینی برای نخستین سه‌روز درگذشت تا با مداد چهارم است (فصل ۱۷، یادداشت ٦) و دربامداد چهارم سه درون برای روان‌یشته می‌شود (فصل ۱۷، بند ٤؛ فصل۱۲، یادداشت ۹). ارتباط سدوش با فروردیان در نیرنگستان (ص ۱۳۹،س ٤ونیز آخرین واژهٔ س٤) روشن نیست. احتمال داردکه [illegible] درشایست ناشایست (متن کوتوال، ص ۱۲،س۷) بازنویسی تصحیف شده از [illegible] در نیرنگستان (همانجا) باشد،که درآن [illegible] با [illegible] آمیختگی

یافته است. مطلب‌هم روشن نیست. شاید کهنترین صورت مراسم درگذشتگان اصلا سدوش باشد (سنجیده شود با فصل ۸، بندهای ٤و٦) و مراسم دیگر (فصل۱۷، یادداشت ٦) در آغاز بیشتر برای یادکردن روان، ونه یاوری برای رستگاری او، بوده است وبه‌جای آن هرکس، بنابروصیت، چیزی را برای روان خود وقف‌می‌کرده است تا نیایشی برای او انجام گیرد ویا دیگران چنین مراسمی رابه‌میل خود برای اوبرپا می‌داشته‌اند (فصل ۱۰، یادداشت ۱). در این صورت‌معنای عبارت نیرنگستان «سدوش به‌عنوان فروردیان» خواهدبود، ومنظور از فروردیان مراسم اردافرورد یادرگذشتگان است. نیز «سدوش در روزهای فروردیان» هم می‌تواند باشد (فصل ۱۰، یادداشت۳). از سوی دیگر، می‌توان سدوش و فروردیان را، چنان‌که در صددرنثر دیده می‌شود، ازیکدیگر جدا گرفت ودومین را به‌همان مجموعهٔ نیایشهای اردافرورد تعبیر کرد. دراین صورت شمارهٔ پنج دربالا بایدبه‌شش تصحیح شود.

۵٤. متن: [Pahlavi] ؛ برای «آه کشیدن» در زبان دری زرتشتی یزدی واژهٔ مستقل hušoča وجود دارد و «هناسه» در لغتنامه به همین معنی است. نیز درکردی سقز وسنندج وکرمانشاه واژهٔ hanāsa معادل آن است (واژنامهٔ تطبیقی نمونه‌های گویشی ایران). تبدیل واج h به v امکان دارد (واجشناسی هند وایرانی، ص۱٤۱؛ نیز در زبان دری زرتشتی معادل «ایستادن» hištadvun و vištadvun ، ونهان وناخن، به‌ترتیب، ne'un و nevun ، و nahun ، n&vun تلفظ می‌شود.) در آغاز واژه تبدیل همزه و h به‌یکدیگر نادر نیست و بدل شدن همزهٔ آغازین‌به v در دری زرتشتی شهریزد مثالهای بسیار دارد، مثل 'av = vav =آب. نیز «وسفرم» به‌جای «اسفرم» درروایات داراب‌هرمزدیار (ج۱،ص۳۵۳،س۱۵و۱٦؛ ص۳۱۸،س٤و۵) به‌کار رفته است. در فرهنگ پهلوی فروه‌شی واژهٔ xwāsišn ، به معنی «آه کشیدن» می‌آید که باید با [Pahlavi] یا [Pahlavi] مربوط باشد ← روایت پهلوی، متن، ص۳۷، س۳تا٦؛ دینکردمدن، ص۸۸۰، س ۵تا۸

۵۵. متن: [Pahlavi] ؛ قرائت این واژه، اگر درست باشد، چنین است: wy'wck: ، و براین استدلال استوار است که [Pahlavi] = ā در خط پهلوی گاهی به‌شکل [Pahlavi] = 'w نوشته می‌شود ← فصل۹، یادداشت ۷؛ نیز روایت پهلوی، ص۱۸، صص ۱۰۹–۱۱۰.

۵٦: متن: [Pahlavi] ؛ نیز شاید از مصدر ahrāftan «برآوردن، برکشیدن» باشد.

۵۷. ستودگر نام نخستین نسك اوستای عهد ساسانیان بنابردینکرد، و دومین آنها بنا

برروایات داراب هرمزدیار ⟵ فصل ۱، مراجع یادداشت ۲

۵۸. واژهٔ [Pahlavi] (ahlāyīh=) برگردان پهلوی برای نخستین واژهٔ نیایش کوتاه «اشم وهو» است و در زند یا تفسیر پهلوی اوستاگاهی این واژه به عنوان نام دعای اشم وهو می‌آید ⟵ کوتوال، ص۱۰۰، یادداشت ۳۵

بند ٥ : در دستنویس K واژهٔ [Pahlavi] بصورت [Pahlavi] آمده است (ص ۳۲٤، س۱۹)

بند ۷ : «روان» شاید همان قرائت و معنای عادی واژه را داشته باشد:

روان او =روان جنین و کودك

بند ۲۷ : در دستنویس M و F [Pahlavi]... = غسل برشنوم ... ودر دستنویس K، [Pahlavi] می‌آید.

۱۳

čim ī gāhān

چم[۱] گاهان

1. ēn se ašemwohū kē frawarānē pēš, nērang ud wardišn ī ēn se hāt: frawarānē ud frostuyē ud āstuyē. frawarānē frərān bun, tā frasastayaēča, frestuyē fərastuyē bun tā astuyē, āstuyē āstaoθwən bun tā āstaoθwanəmčā daēnayå māzdayasnōiš, vīsāi və aməšā spəntā stōtān yasn bun, baɣąm ēn se hāt.

< پس از یسن ۱۱، بند ۱۵، > این سه اشم‌وهو، که‌پیش‌از < نیایش فره ران که با واژهٔ > فره رانه <آغازمی‌گردد، بایدخوانده‌شود> ، نیرنگ[۲] و < نشانهٔ > گردش (= انتقال) به این سه‌هات[۳] < بغام[٤] است> : فره ورانه (= بخش اول ازیسن ۱۱، بند۱٦) و فره ستویه (= یسن ۱۱، بند ۱۷ تا آغاز بند ۹، از یسن ۱۲) وآستویه (=یسن ۱۲، بند۹ تا آغاز یسن۱٤) . <واژهٔ > فره ورانه آغاز< نیایش > فره‌ران< است و این نیایش > تا < واژهٔ >فره سسته یئیچه <پایان می‌یابد. واژهٔ> فرستویه آغاز < نیایش > فره ستویه < است و این نیایش> تا < واژهٔ> آستویه <پایان می‌یابد. واژهٔ > آستویه < آغاز نیایش > آستوتون < است که > تا آستونمچادئناچاماز — دیسنوایش< یعنی پایان بند آخرین ۱۳، و > ویسائی وه‌امشاسپنتا < یعنی آغاز یسن ۱٤، پایان می‌یابد و> آغازستوت‌یسن[٥] <است‌و> این سه هات ، بغام < است> .

2. pad čāšīdag ud pad dēn-gugāgīh, dānāgān ī pōryōtkēšān ēdōn guft kū mard ī pānzdah sālag, kū mazdēsnān pus ud brād, ka māndag[6] ō radān garzēd[7], u-š aštar ud srōšōčar-nām barēnd, u-š ēn panǰ gāh srūd ud ābān ī weh yašt; u-š hamāg nōg-zādīh kard ēstēd, rēdag ī purnāy—ud nē aburnāy—, u-š az yašt ī nābar ud ātaxšān bahr be dahišn, ud ka-š ēn and nē kard ēstēd bahr nē dahišn.

بنابر چاشته و بنابر گواهی < کتاب > دین، دانایان پوریوتکیش چنین گفته‌اند که مرد پانزده‌ساله، که‌مزداپرستان راپسرو برادر < باشد >، چون گناه[6] (= تقصیر) <خود را > نزد ردان اعتراف کند[7] و < برای پادافراه > او را اَشتَر[8] و سروشوچرنام[9] برند، و این پنج گاه را سرایید و آبهای نیك رایشت[10]، < پس > همهٔ < مراسم > نوزادی[11] را کرده است. <آنگاه> نوجوان بالغ — ونه نابالغ — <شمرده می‌شود> ؛ و او را باید از یشتِ نابُر[12] و < یشتِ > آتشان[12] بهره بدهند و اگر این چند < کار > نکرده باشد، < او را > بهره‌ندهند.

١٤

3. ēn se gāh az tan ī mard ī ahlaw be kard bawēd.

این سه گاه[13] از (= همانند) تن مرداشو ساخته شده است.

4. ah(y)ās ud xšmabyā ud at tā vaxš(y)ā ǰud ǰud yāzdah wačast. čē yāzdah čiš andar tan ī mardōmān mēnōgīhā rawēnd, čiyōn axw ud bōy ud dēn ud ruwān ud frawahr ud menišn ud gōwišn ud kunišn ud wēnišn ud hambōyišn ud ašnawišn ud tan ī mardōmān ud abārīg-iz dahišnān dahīhist az āb ud ādur ud wād.

اهیایاسا (= نام نخستین واژه از یسن ۲۸) و خشمعه بیا (=نام‌ونخستین واژهٔ از یسن ۲۹) وادتاوخشیا (= نام ونخستین واژه‌ازیسن ۳۰)، هریك را یازده بند شعر[14] < است >. چه، یازده چیز در تن مردمان به مینویی جریان دارند، چونان[15] نیروی زندگانی و بوی ودین و روان و فروهر و < نیروی > منش (= اندیشه) و گفتارو کردار

وبینایی و بویایی‌و شنوایی، وتن مردمان و نیز دیگر آفریدگان از آب و آتش وباد آفریده شده است .

5. ašəm, ahurəm mazdąm se bār pēš, madan ī xwaršēdar ud xwaršēdar-māh ud sōšyāns; ud ka-z hāt xūb, pad gāh ud wačast ōšmurēnd, awēšān pēš rasēnd ud šahr abādtar ud gēhan dāštārtar bawēd.

سه بار < خواندن نیایش > اشم اهورم مزدام < که واژه‌های نخستین‌از بند اول کردهٔ ۱۳ویسپرد[16] است>،پیش از < یسن ۳۰ ، در یزش خوانی، برای > آمدن (=ظهور) هوشیدر وهوشیدر ماه‌وسوشیانس[17] < است > وچنانچه < این > هات را بخوبی ، درپارهٔ شعر[18] و بند < آن > برشمارند (= بدرستی بخوانند)، ایشان زودتر < به‌جهان> رسند و شهر (=کشور) آبادتر و جهان آمنتر شود.

6. tāwart wīst ud dō wačast, wīst ud dō dādestān ī pad hādōxt gōwēd kū anaomō manaŋhē kya vīsāi kya kava parō[19] pad dādwar mehmān. kū tā wīst ud dō dādestān rāsttar, kū ka tāwart hāt xūb yazēnd ud pad gāh ud wačast ōsmurēnd, dādwarān ān wīst ud dō dādestān rāsttar dārēnd ud dādestanōmandīh mehmāntar.

تا وی ارواتا < یعنی یسن ۳۱ > ، بیست و دو بند شعر< است، به مناسبت > بیست و دو دادستان (= داوری و عدالت) که درها دخت < نسك > گوید که انوموم‌منگهه کیه ویسائی کیه کوه پرو[19] بر داور میهمان (= جایگزین و مقرر) < است >. تا،که < آن > بیست و دو دادستان را سنتر < باشد > ،پس چون هات تا،وی ارواتا را خوب یزند ودر پاره شعر و بند شعر، < آن را > برشمارند، داوران آن بیست و دو دادستان‌را راستتر دارند و دادورزی < برآنان > میهمانتر < باشد >.

7. xwetman šāzdah wačast, pad artēštārān mehmān; kū tā-šān dušmen az ān šāzdah šahr ī pad fradom fragard ī

ǰud-dēw-dād gōwēd, pānagīh weh tuwān bawēd kardan.

< هات > خیتاعیتم، < یعنی یسن ۳۲ > ، شانزده بند شعر < و > یـه
ارتشتاران معطوف < است > ؛ تا که ایشان را < در برابر > دشمن،
از آن شانزده شهر، که در فرگرد نخستین جد دیوداد (= وندیداد)
گوید، بهتر توان نگهبانی کردن باشد.

8. yaθāiš čahārdah wačast, pad ēn čim čē haft amahraspand ī mēnōg ud haft amahraspand ī gētīg rāy, pad xwēškārīh tuxšāgtar bawēnd, tā rasēnd ō garōdmān, mēhan ī ohrmazd, mēhan ī amahraspandān, mēhan ī awēšān ahlawan avi garō nmānəm maēθanəm āhurahē mazdå, maēθanəm aməšanąm spəntanąm, maēθanəm anyaēšąm ašaonąm.[20]

یثاآعش، < یعنی یسن ۳۳ > ، چهارده بند شعر < است > ، بدین دلیل
که برای هفت امشاسپند مینوی و هفت امشاسپند گیتی < است، تا >
در خویشکاری (= انجام دادن وظیفه) پر توانتر شوند، تا < مردم >
رسند به گرزمان ، میهن (= جایگاه) هرمزد ، میهن امشاسپندان،
میهن آن پارسایان: اوی گرونمانم مئثنم اهورهه‌مزداو، مئثنم امشانم
سپنتانم ، مئثنم انیئشام اشئونام[۲۰].

9. yā sāvištō se ǰār zōhr abar dārišnīh, ēn čahār pēšag rāy, ud ēd rāy pad ahurāi mazdāi asārīh(?) ī daθuš zōhr ham dil ī ōy zōt rāst dārišn ud āsarwaxšān ham bāzā ī ōy zōt rāst dārišn kū tā artēštārān andar kōxšišn ī abāg anērān nēw-diltar, ud wāstaryōšān pad warz ud ābādānīh ī gēhān bāzāg-ōztar bawānd.

سه بار برداشتن زوهر[۲۱] < به هنگام خواندن > یه‌سویشتو ، < یعنی
بند یازدهم از یسن ۳۳ >، برای این چهارپیشه < است > و ازاین روی
در < گفتن > اهورائه مزدائه، < با > برتری (؟) دئوش[۲۲]، زوهر را
باید هم < سطح > دل زوت راست داشت (=نگاه داشت) و آذروخشان[۲۳]

باید < دست‌خود را > هم < سطح> بازوی زوت راست دارند که تا ارتشتاران در جنگیدن با انا ایرانیان دلیرتـر، و واستریوشان (= کشاورزان) در کشاورزی و آبادانی جهان نیرومندتر شوند .

۱٦

10. yā šyaoθanā pānzdah wačast pad ēn čim čē zanišn ī ān pānzdah druz, ud pad bēšāz ī hādōxtīg paydāg rāy, dād ēstēd.

یاشیوتنا < یعنی یسن ۳٤ >، پانزده بند شعر < است و > به این دلیل که زدن (=نابودکردن) آن پانزده دروج[۲٤]< میسر باشد >،و برای < آن > درمان که < در احکام > هادختی پیدا < است >، ساخته شده است.

11. mazdā aṯ mōi čahār bār, bahr ī ēn panǰ radīh rāst be madan rāy: mānbed ud wīsbed ud zandbed ud dehibed ud zarduxštrōtom.

چهاربار < گفتن بند ۱۵، از یسن ۳٤ که با >مزدا ادموعه < آغاز می‌شود >، از بهر این پنج ردی (= سروری ، ریاست) راست آمدن <است> : مانبد و ویسبد وزندبد و دهبد(=شهریار) و زرتشتروتم[۲۵]

12. ahyā yāsā dō ǰār, pad ēn čim kū dahibed nē ēw-iz tan, bōy ud ruwān-iz gīrād.

دوبار < خواندن > اهیایاسا < یعنی بند یك از یسن ۲۸،در پایان هرهات از اهنودگاه> ، به این دلیل <است > که شهریار نه بتنهایی < جانب > تن را، <بلکه‌جانب > خردوروان‌رانیز باشد کـه‌بگیرد.

13. ān čahār yaθā-ahū-vairyō ī fradom, pad ēn čim kū kehān andar mehān framān-burdārtar ud humat, hūxt ud huwaršt andar gēhān mehmāntar ud druz abādixšātar bawānd.

آن چهاریتا اهوویریوکه نخست< پیش از هرهات وپس از اهیایاسا (= بند اول از یسن ۲۸) خوانده می‌شود>[۲٦]، بدین دلیل < است >

که باشد که کهتران‌دربرابر مهتران ، فرمانبردارتر < باشند > ، و هومت (= اندیشه نیك) و هـوخت (= گفتار نیك) و هورشت (= کردار نیك) درجهان میهمانتر ودروج ناتوانتر شود .

14. ēmar ahē yās pad ohrmazd ud mard ī ahlaw, xšmabya pad wahman ud gōspand, attāwaxšyā pad ardwahišt ud ātaxš, tāwart pad šahrewar ud ayōxšust, xwetman pad spandarmad ud zamīg gāh, yatāiš pad hordād ud āb, ud yāšyōtan pad amurdād ud urwar.

< به‌طور>خلاصه، اهیایاسا (= یسن ۲۸) برای هرمزدو مرد پارسا، خشمعه بیا (= یسن ۲۹) بـرای بهمن و گوسفند، ادتا وخشیا (= یسن۳۰) برای اردیبهشت و آتش ، تاوی.ارواتا (=یسن ۳۱) برای شهریور و فلز، خیتاعیتم (= یسن۳۲) برای سپندارمذ و جایگـاه زمین، یتا آعش (=یسن۳۳) برای خرداد و آب، و یاشیوتنا (=یسن ۳٤) برای امرداد و گیاه < است > .

15. fragām ī pad ahunawed gāh frāz barēd, mānbedān ān ī pad uštobed gāh frāz barēnd, wisbedān; ān ī pad spandmad gāh frāz barēnd, zandbedān; ān ī pad wohuxšatr gāh frāz barēnd, dahibedān; ān ī pad wahištōišt gāh frāz barēnd zartōštrōtom; ud ān ī pad yasn ī wīsprad_ ahlaw ī gyāg _ frāz barēd, ud ēn čahār pēšag xwēš.

۱۷

فرگام [۲۷] را که در هنگام < خواندن > اهنودگاه فراز برند، < از آن > مانبدان< است > ؛ آن را که در هنگام <خواندن> اشتودگاه فراز برند ، < از آن >ویسبدان < است > ؛ آن را که در هنگام < خواندن >سپنتمدگاه فراز برند، <از آن> زندبدان < است >؛

آن را که در هنگام < خواندن > وهوخشترگاه فراز برند، < از آن > دهبدان < است؛ و آن را که در هنگام < خواندن > وهیشتواشت گاه‌فرازبرند <ازآن> زرتشتروتم (=پیشوای روحانی) < است > ؛ و آن را که در هنگام خواندن یسن ویسپرد — جای (= نوشته وکتاب) اشوان[28] — برافرازند، پس این چهار پیشه‌را خویش (= متعلق) < است > .

16. yasn bun kardag nō wačast, u-š bun humatanām, u-š sar humatanām.

کردهٔ آغازین یسن <هفت‌هات> [29] نُه بند شعر < است >، وبُن (= آغاز) آن (= هفت‌هات) <واژهٔ> همتنام و سر (=پایان) آن <نیز بند ی‌است که با واژهٔ> همتنام < آغاز می‌شود > .

17. ahyā θwā āθrō šaš wačast, az ān šaš war ī garm ī pad huspāram — pad čaθrayāim āθrayąm — kard ēstēd.

اهیاتوا آترو < یعنی یسن ۳۶ > شش بند شعر <است و> از (=به مناسبت) آن شش وَرِ (= آزمایش ایزدی) گَرم[30] که در هوسپارم[31] <نسک آمده است> — در چترائیم آترائیم — ساخته شده است.

18. iθā āat yazamaide panǰ wačast, stāyišn ud spās az ohrmazd pad dādan ī weh-dahišn.

عثاآدیزه‌میده < یعنی یسن ۳۷ >، پنج بند شعر <و در> ستایش و سپاس از هرمزد، برای آفریدن آفریدگان نیك < است > .

19. imąm āat ząm panǰ wačast az ān panǰ āsānīh ī zamīg ī pad wendīdād, pad sedīgar fragard paydāg be kard ēstēd, kū zamīg fradom āsāsīh az ān zamīg ka-š mard ī ahlaw abar frāz rawēd, dudīgar ka-š mān ī wehān ud ātaxšān abar kunēnd; sedīgar ka-š ǰordā abar kārēnd, ud nasā pahrēz kunēnd; tasum ka-š har stōr abar zāyēd, panǰom ka-š har stōr abar mēzēnd. u-š fradom ān-āsānīh az ān ī arzur grīwag, dar ī dušox; dudīgar ka-š rist abar

kirrēnēnd[32], sedīgar ka-š hazzān abar kunnēnd; tasum az ān ka-š sūrāg ī xrafstarān; panǰom ka-š mard pad wardagīh abar be barēnd ī ahlaw.

عمام آعذرام پنج بند شعر < است > ، از (= به مناسبت) آن پنج خوشی و پنج ناخوشی زمین که در وندیداد، در فرگرد سوم، بیان کرده شده است[۳۳]، که زمین را نخستین (= بیشترین) آسانی (= خوشی و شادی) از آن زمینی <است> که بر آن مرد پارسا فراز رود؛ دو دیگر آن که خانهٔ نیکان و آتشان برآن کنند ؛ سدیگر آن که غله برآن کارند و از نسا < آن‌را > پرهیز کنند (=پاك کنند)؛ چهارم آن که هر < گونه > ستور بر آن زاید ؛ پنجم آن که هر <گونه > ستور برآن میزند . و آن را نخستین ناآسانی ازآن <است > که گریوهٔ ارزور[۳٤]، <یعنی> در دوزخ < برآن‌با شد >؛ دو دیگر آن که < مرغان > جسد مرده را بر آن پاره کنند ؛سدیگر آن که‌دخمه برآن‌کنند؛ چهارم از آن که سوراخ جانوران موذی بر آن < باشد> ؛ پنجم آن که مرد را به بردگی برآن ببرند، که < آن مرد> پارسا <باشد > .

20. iθā panǰ wačast, čiyōn ān-iz ī pēš.

< یسن ۳۹ که با > عثا < آغاز می‌شود >، پنج بند شعر < است >، چونان همان که پیش < از این گفته شد >.

21. āhū aṯ paitī čahār wačast,abar arzōmandīh ī āb, zamīg, urwar ud gōspand rāy.

< یسن ٤٠ که با > اهوآدپیتی < آغاز می‌شود> ، چهار بند شعر <است > ، برای ارجمندی که آب ، زمین، گیاه و گوسفند را< است >

22. stūtō garō wahmə̄ṇg šaš wačast, humatanąm dō ǰār, huxš-atrōtemāi se ǰār, būdan ī pusarān ī zarduxšt rāy.

< یسن ٤١ که با > ستوتو گرو و همی عنگ < آغاز می‌شود> شش‌بند شعر<است>و... دوبار < خواندن > هومتنام[۳۵]...: سه بار < خواندن

بند ۵، از یسن ۳۵ که با > هوخشتر و تماعه < آغاز می‌شود >، برای
< گواهی بر> بودن (= هستی، وجود) پسران زرتشت < است >.

23. ašahyā āat sairī dō ǰār, stāyišn ī ahlāyīh ud zanišn ī druz rāy.

دوبار <خواندن بند ۸، از یسن ۳۵ که با > اشهیا آعدسیره < آغاز می‌شود> ، برای ستایش اشویی و نابودی دروج < است >.

24. yeŋhe hātąm dō ǰār, stāyišn ī ohrmazd ud amahraspandān ud zanišn ī gannāg mēnōg ud wišūdagān rāy.

دوبار <خواندن> ینگهی‌هاتام[۳۶] برای ستایش هرمزد وامشاسپندان و نابودی گنامینو و زادگان اهریمن <است >.

۹

25. θwōi staotarasčā stāyišn ī yazišn ud mēzd rāy.

< بند ۵، ازیسن ۴۱ که با > تووعهستوترسچا[۳۷] < آغاز می‌شود >، برای ستایش یزشن و میزد <است >.

26. ātarəmča dō bār, stāyišn ī ādur ī farrōbāy ud ātaxš ī wāzišt rāy.

دوبار < خواندن بند ۱۶ ویسپرد که با > آترمچه < آغازمی‌شود >، برای ستایش آذرفرنبغ و آتش وازشت <است> .

27. uštawat šāzdah wačast, ham-čiyōn xwetman rāy guft ēstēd.

<یسن ۴۳ با نام > اشتود، شانزده بند شعر < وگزارش آن > همچنان < است که> برای<یسن ۳۲ که با واژهٔ>خیتاعیتم < آغاز می‌شود >، گفته شد.

28. tat-spā-peres wīst wačast, ān ī wīst dādestān mayān spenāg mēnōg ud gannāg mēnōg ud ēd rāy har ǰār tat-spa-peres abāz gīrēnd, bār ī wīstom, gannāg mēnōg stō bawēd.

< یسن ۴۴، که با > تدتوافرەسا < آغاز می‌شود > ، بیست‌بندشعر <است، برای > آن بیست دادستان (= داوری) که میان سپندمینو و گنامینو <رفته‌است>، و از این روی هربار < که > تدتوافرەسارا باز

گیرند (= بگویند و تکرار کنند)، < در> بار بیستم گناهینوبه‌ستوه آید.

29. aṯ fravaxšyā yāzdah wačast, az šaš radīh ud panǰ frahang az dēn be kard ēstēd: ēk kū har ān ī pad xwad nē nēk, pad kasān nē kardan; dudīgar xūb-kard ud nē-xūb-kard be dānistan; sedīgar az wattarān waštan u-šan andarag guftan, čahārom māndag ō radān garzīdan tā aštar barēnd; panǰom gāhānbār ud abārīg čišān ī ō puhl šawēd, andar hāsar be nē hištan; ud kē ēn panǰ frahang nēst, ān šaš radīh xwēš nē bawēd; pad-iz čāšišn-ē nē šāyēd.

< یسن ٤٥ که با > آدفره وخشیا < آغاز می‌شود> ، یازده بند شعر < است > ، از (= به مناسبت) شش ردی[۳۹] (= سروری) و پنج فرهنگ[٤٠] (= حکمت و تربیت) <که > از دین < بر می‌آید >، ساخته شده است: یکی < این > که هرآن< چه > که برخود نیکو نه < داني >، بر کسان <دیگر> نکردن ؛ دو دیگر ، < کردار> صحیح و نا صحیح را بدانستن (= باز شناختن)؛ سدیگر ، از بتران روی گردانیدن و آنان را سخن مخالف گفتن ؛ چهارم، گناه (= تقصیر) را نزد ردان (=پیشوایان دین) اعتراف کردن ، تا < ردان وی‌را > اشتر (= شلاق و تنبیه دینی) برند (= تعیین کنند وبزنند)؛ پنجم، گاهنبار ودیگر چیزها (= مراسم دینی) راکه به پل‌می‌رود[٤١] (= قضا می‌شود)، در وقت <خود > ناهشتن ؛ و هرآن کس را که این پنج فرهنگ نیست ، آن شش ردی متعلق نباشد؛نیز < فرو گذاشتن آنها > در < هیچ > چاشته‌ای[٤٢] جایز نیست.

30. kam-neme-zān nōzdah wačast, pad ēn cim kū har kas pad xwēškārīh ōwōn tuxšēd kū tā-mān ān nōzdah ušōfrīt ī pad sakātom gōwēd, ham xwēš bawād ud yazadān ōz ud nērōg abērtar ud ēbgat-abesīhēnīdārtar bawānd. ۳۰

< یسن٤٦ که با > کام نموعه‌زام < آغاز می‌شود> ، نوزده بند شعر
<است>به این سبب که هرکس در خویشکاری (=انجام دادن
وظیفهٔ خویش) آن چنان باید بکوشد که تا ما را آن‌نوزده‌استوفرید
که در < نسك > سکاتوم گوید، همی متعلق باشد و قدرت ونیروی
ایزدان بیشتر و اهریمن‌رانابود کننده‌تر باشند[43].

31. uštawat gāh, čahār hāt, ē gāh; ud panǰ gāh ē wačast;
bē haečat̰ aspā vaxšyā.

اشتودگاه یك گاه < مرکب از > چهارهات < است > و < هر >
یك بند شعر < آن>، پنج پاره < است > ، مگر < یسن ٤٦، بند١٥،
که باعبارت > هیچداسفا وخشیا <آغازمی‌شود وچهارپاره‌شعردارد > .

32. uštā ahmāi dō ǰār: ēk dārišn radīh ī ohrmazd ud ēk
zadārīh ī druzān; uštā ahurəm mazdąm hamgōnag.

دوبار < خواندن بند یك از یسن ٤٣ که با > اشتااهماعه < آغاز
می‌شود در پایان هرهات از اشتودگاه>یکی < برای > اقرار به‌ردی
(=سروری) هرمزد ویکی < برای> شکست دروجان < است؛دوبار
خواندن >اوشتااهورم مزدام< یعنی بندهای‌یك ودو ازفرگردهجدهم
ویسپرد نیز به > همین گونه < است > .

33. spandmad šaš wačast, yezīyatāiš dwāzdah wačast, at̰māyav
dwāzdah wačast, katmōirwak yāzdah wačast.

< یسن٤٧که > سفنتمد <نام‌دارد> ، شش بند شعر؛< یسن ٤٨ که
با > یزی اداعش < آغاز می‌شود> ، دوازده بند شعر ؛< یسن ٤٩ که
با> ادمایوا<آغاز می‌شود>،دوازده بند شعر ؛ < یسن ٥٠ که با>
کد موعه اروا< آغاز می‌شود> ، یازده بند شعر<است> .

34. spandmad gāh čahār hāt ē gāh; ud čahār gāh ē wačast az
panǰ radīh ud čahār pēšag be kard ēstēd.

سفنتمد گاه یك گاه< مرکب از > چهارهات <است> و <هر> یك
بند شعر <آن> چهار پاره <است؛ و >از (=به مناسبت) پنج‌ردی
و چهار پیشه[44] ساخته شده است.

35. spəṇtā mainyū dō bār: ēk stāyišn ī spandarmad ud ēk ān ī zamīg rāy.

< بند یك از یسن۴۷، که با > سفنتامه عینی < آغاز مـــی‌شود و در پایان هرهات از سفنتمدگاه > دوبار < خوانده می‌شود > ، یکی برای ستایش سپندارمذ < است و > یکی برای آن (=ستایش) زمین < است > .

۲۱

36. spəṇtəm ahūrəm mazdąm dō jār: ēk stāyišn ī spenāg mēnōg dām ud ēk zadārīh ī gannāg mēnōg dām.

دوبارخواندن < بندهای یك و دواز فرگردنوزدهم ویسپرد، که با > سپنتم اهورم‌مزدام < آغاز می‌شود > ، یکی برای ستایش آفرینش سپند مینو و یکی < برای > شکست آفرینش گنامینو < است > .

37. wohuxšatr gāh wīst ud dō wačast, ān wīst ud dō dādestān ī abar pad dādwarān mehmān; čiyōn azabar nibišt.

وهوخشترگاه بیست و دوبند شعر < است و از برای > آن بیست‌ودو دادستان (= داوری و عدالت) که برداوران میهمان (= جایگزین و مقرر) < گردیده، ساخته شده است > ؛ چنان < که در > زِبَر (= بالا ، فوق) نوشته شد .

38. vohū xšaθrəm dō jār: ēk stāyišn ī zīndagīh ud ēk ī zartoštrotom.

دوبار < خواندن بند نخستین از یسن ۵۱، که‌با > وهوخشترم < آغاز می‌شود ، در پایان وهوخشترگاه – که همان‌یسن ۵۱، است >، یکی < برای > ستایش زندگی و یکی < برای ستایش > زرتشتروتم < است > .

39. vohū xšaθrəm yazamaide, dō wačast: ēk stāyišn ī šahrewar ud ēk pad ayōxšust rāy.

< بندهای یك و دو از فرگرد بیستم ویسپرد که با > وهوخشترم یزه میده < آغاز می‌شود >، دو بند شعر < است > : یکی برای ستایش شهریور ویکی < برای ستایش > فلز < است > .

40. avi apąm dō jār: ēk stāyišn ī ābān ud ēk urwarān rāy.

دوبار < خواندن‌بندهای یك تا سه، از فرگرد بیست و یکم ویسپرد، که

با > اوی اپام < آغاز می‌شود. در پایان خواندن هفتن‌یشت، در بار دوم و هنگام سرودن ویسپرد >، یکی برای ستایش آبان و یکی برای <ستایش >گیاهان <است> .

41. wahištōīšt, nō wačast, ān nō čiš rāy ī abar[45]...
zartušttomān mehmān: zartušttomīh ud xānīgān ud čašmag ud ābān ud puhl ud rōd-iz ī nāydag ud nar ī ahlaw ud nārīg ī ahlawēnē.

وهیشتوایشت <گاه، یعنی یسن۵۳ > نه بندشعر < است >، از برای آن نه چیز که بر زرتشتروتمان (= پیشوایان روحانی) میهمان (= جایگزین، مقرر) <است> :زرتشتروتمی (=پیشوایی روحانیت) و خانهای <آب > و چشمه و آبها (= رودها) و پل و هم‌رودناوری و مرد پارساوزن پارسا .

42. ud ēk hāt ī gāh-ē, čahār gāh-ē wačast; bē iθā ī haiθyā narō; čē xwadāy ud dahibed hamē andar gēhān ēk.

و < وهیشتوایشت گاه > یک گاه < است> که < مرکب از > یک هات < است و هر> بند شعر < آن > چهارپاره < است> ؛ مگر< بند ششم از یسن ۵۳، که با > عتای هه عیتانرو[٤٦] <آغاز می‌شود>؛ چه، خدایگان و شهریار همی در جهان یکی< است >.

43. ud ān čahār gāh ēd rāy čē paydāg čaθruš hamayā̆ xšapō dahmayāṯ parō āfritōiṯ: har šab čahār bār dahmān āfrīn ud se bār srōš ud dō bār būšāsp ud ēk bār xešm ō axw ī astōmand be rasēnd.

و< بودن > آن چهارپاره <در هر بندشعر> ، ازآن روی <است> که <در کتاب دین >پیدا <است > : چتروش همیاوخشپودهمیات پروآفریتوایت، < یعنی > هر شب چهار بار دهمان آفرین[٤٧] و سه بار سروش ودوبار بوشاسب و یک بار< دیو > خشم، به جهان مادی برسند.

44. ud ān ēk ēd rāy panǰ, čē ōy zartusttom ayār panǰ: mānbed ud wisbed ud zandbed ud dahibed ud ān-iz ī xwēš nārīg.

و آن یك < بند شعر> را از آن روی پنج< پاره شعر است > كه او[48]، زرتشتروتم را پنج یاور <است > : مانبد و ویسبد وزندبد شهریارو نیز همسر خود وی.

45. vahištā īštiš dō ǰār: ēk stāyišn ī dahibedān ud ēk stāyišn ī paymān rāy.

دوبار < خواندن بند یك از یسن ۵۳، كه با > وهیشتاایشتیش < آغاز می‌شود، در پایان یسن ۵۳ – كه همان وهیشتوایشت است – >، یكی برای ستایش دهبدان و یكی برای ستایش پیمان < است>.

46. vahištəm ahūrəm mazdąm dō ǰār: ēk stāyišn ī ohrmazd ud amahraspandān, ud ēk zadārīh ī druzān rāy.

دوبار < خواندن فرگرد بیست و سوم از ویسپرد، كه با > وهیشتم اهورم مزدام < آغاز می‌شود >، یكی برای ستایش هرمزد وامشا – سپندان، و یكی <برای > شكست دروجان < است> .

47. erman cahar ǰār: ērmānīh ī andar mān ud wis ud zand ud deh wēš būdan rāy.

چهار بار < خواندن > ایرمن < یعنی یسن ۵۴ >، برای افزون‌بودن ایرمانی (= دوستی) درمان و ویسن وزند وده (= كشور)< است>.

48. avat̰ mīždəm čahār ǰār: bēšāzīh ī awēšān ī andar mān ud wis ud zand ud deh mānēnd rāy.

چهار بار < خواندن پارهٔ >اوت میژدم[49] < از یسن ۵۴، یعنی ایرمن ایشیو، پس از فرگردبیست‌و سوم‌ویسپرد >،برای‌درمانبخشی آنانی < است >كه در مان‌و ویس وزند و ده (= كشور) بسر می‌برند.

49. kardag ī bun tatsōitiš bowandagīh ī gāhān rāy, gāhānīg čāšt.

< آن > کرده که آغاز < آن عبارت > تدسوعیدیش < است، یعنی یسن ۵۸ > ، برای کامل گشتن گاهان، گاهانی آموخته شده است.

۲۳

50. gāhān bun ahyā yāsā, u-š sar drigaoye vahyō, ud ast dō-sad ud haftād ud hašt wačast ud ē-hazār ud šazdah gāh ud panǰ-hazār ud panǰ-sad ud šast ud haft wāzag ud nō-hazār ud nō-sad ud nawad ud nō mārīg ud šāzdah-hazār ud panǰ-sad ud panǰāh ud čahār xwurdag.

بُن (=آغاز) گاها ن اهیایاسا و سر (= پایان) آن دره گوه وهیو یعنی آخرین واژه از یسن ۵۳، است> ودویست وهفتاد و هشت بند شعر، ویکهزار وشانزده پاره شعر، و پنجهزار و پانصد و شصت و هفت واژه، و نه‌هزار و نهصد ونودونه ماریگ[۵۰] و شانزده هزار و پانصدو پنجاه و چهار خرده[۵۰] <است>.

51. čē-mān handāxt gāh ud wačast ī gāhān ud būd ahunawed gāh ē-sad wačast ud har wačast se gāh; ud yasn čehel wačast ud har wačast-ē se gāh; uštawad gāh šast ud šaš wačast ud har wačast panǰ gāh — bē haečaṱ aspā, čē ān ēk, čahār gāh —; spandmad gāh čehel ud ēk wačast, har wačast-ē čahār gāh; wohuxšatr wīst ud dō wačast, har wačast-ē se gāh — bē iθā ī, čē ān ēk, panǰ gāh —; wahištōišt nō wačast, har wačast-ē čahār gāh; hammis pad dō-sad ud haftād ud hašt wačast.

چنان‌که پاره شعر و بند شعر گاهان را بر شمردیم، اهنودگاه یکصد بند شعر، و هر بند شعر سه پاره شعر؛ ویسن < هفت هات > چهل بندشعر، وهربندشعری سه پاره شعر؛ اشتودگاه شصت و شش بند شعر، و هربنده شعر پنج‌پاره شعر — مگر هیچت‌اسفا < یعنی بند ۱۵، از یسن ٤٦ >، که آن یك، چهار پاره < بود> — ؛ سفنتمدگاه چهل و یك بند شعر < و > هربند شعری‌چهارپاره شعر ؛وهوخشتر < گاه> بیست و دو بند شعر < و > هر بند شعری سه پاره شعر — مگر

عتا ای <یعنی یسن ۵۳، بند۶ >، که‌آن‌یك، پنج‌پاره‌شعر < بود> –
وَ هیشتوایشت <گاه > نه بند شعر < و > هربند شعری چهار پاره
بود ؛ < و >رویهمرفته به دویست و هفتاد و هشت بند شعر
< می‌رسید> .

یادداشتها

۱. واژهٔ «چم» به معنای «برهان ومعنی، تفسیر، چگونگی و چرایی» و جز اینهاست و هیچیك از این برگردانها رسانیست. لذا همان واژهٔ اصلی، که درفارسی‌زرتشتی‌هم کاربرد دارد، آورده شد.
دراین قطعه، در موارد متعدد واژه‌های اوستایی به مثابه نام خاص برای بخشها وبندهای گوناگون اوستا به‌کار رفته است. برای آسانتر خـوانده شدن تـرجمه، برگردان آنها به خط فارسی، چنان‌که درسنت معمول، است تحریر شد وجای هریك از آنها در درون قلاب یاد گردید. صورت فارسی برای واژه‌های اوستایی معمولاً مأخوذ از جملهٔ خورده اوستاست. برگردان واژه‌های اوستایی به خط پهلوی گاهی ابهام دارد وبرای سهولت قرائت ودریافت مطلب همان صورت اوستایی در آوانویسی آورده شد. خوانندهٔ علاقمند طبعاً به متن پهلوی ونیز واژه‌نامه شایست نشایست مراجعه خواهد کرد ←── یسنا، ج۲، ص ۳۱، یادداشت ۲

۲. یکی از معانی نیرنگ باژ یادعای کوتاهی است که همراه با نیایـش‌طولانی خوانده می‌شود. در آغاز و پایان مجموعهٔ یسن ۱۲و۱۳و۱۴، سه بار «اشم وهو» رامی‌خوانند. ←── فصل۱۱، بند ۲۳؛ خرده اوستا ص ۵۸؛ «بـاج و درون زرتشتی»،ص۵۷؛ مجموعهٔ مقالات پروفسور بیلی، ج ۱، صص ۱۴۰ـ۷

۳. ←── فصل ۱۰، یادداشت ۱۳

۴. شاید نیایش ودعای کوتاهی راکه در آغاز وپایان هربخش از نیایش بلند بایـد خواند، بغام یا بغان می‌نامیده‌اند، زیرا جدا کنندهٔ بخشهای گونا گـون نیـایش و ستایشهای بلنداست و«بغ» در لغت با بخش وقسمت کردن و پاره وبخش مربوط است،وسه نیایش اشم وهو، ویتا اهوویریو و ینگهه‌ها تام رانیز به همین مناسبت «بغان» نامیده‌اند.←── فصل ۱۰، یادداشت ۴۳؛ یسنا، ج۲، ص۵٤ (یسن۵۵، بند ۷)؛ ج۱۱، صص ۲۰۱ـ٤

۵. اوستا: staota. yasnya- ؛ یعنی یسنهای ستایش، و منظور از آن‌بخشی از یسناست. در دینکرد «ستوت یشت» نامیده شده است وآن را دارای سی‌وسه‌کرده یا بخش دانسته‌اند که در لهجه همانند گاهان است. از بند زیر نوشته برمی‌آیدکه آغاز آن یسن ١٤ است. اما روشن نیست‌که درکجا بدپایان می‌رسد یا دقیقاًبه‌کدام یسنها اطلاق می‌شده است. دریسن ۵۵، بندهای ۶و۷، ستوت یسن همراه باگاهان

ستوده شده است. ← یسنا، ج۱، ص ۳۰؛ خرده اوستا، ص ۱۲۸

۶. متن: [illegible] ؛ «مانده» تقصیر و گناهی است که بر اثر فروگذار کردن درانجام دادن وظایف وتکالیف، و «ترکِ فعل» پدید می‌آید و دربرابر گناه قرار می‌گیرد که «فعل» و ارتکاب کاری نادرست است. ← خواستوانیفت، ص٤۹

۷. مصدر [illegible] به‌معنای اعتراف‌کردن به‌گناه است (فصل ۸، یادداشت ۶) و کودك به‌هنگام بستن کشتی و درآمدن به جرگهٔ بهدینان باید پتت کند. ← آداب و مراسم دینی پارسیان، ص۱۹۲؛ روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۲۹

۸. اوستا: aštrā- ؛ تازیانه و ابزار برای تنبیه و مجازات خطاکاران است که‌آن را همراه با سروشوچرنام (یادداشت ۹) به کار می‌برده‌اند ← واژه‌نامهٔ زندونديداد، ص ۲٤۹

۹. اوستا: sraošō. čaranaya- ؛ ابـزاری تـازیانـه مانند کـه سرو شاوَرَز (= srōšāvarəz) آن رابرای تنبیه خطاکاران به‌کار می‌برده است. دارمستتر سروشوچرنام و اشتر را دو نام برای یك ابزارمی‌داند ← یادداشت۸؛ فصل ۱، یادداشت ۱

۱۰. یکی از شرایط برگزاری مراسم آیینی نوزادی یا نوآیی (= initiation)و وارد شدن رسمی به‌جرگه بهدینان سرودن پنج‌گاه گاهانی ویشتن آبهای نیك بوده است. برای سرودن گاهان ظاهراً می‌بایست همهٔ یسنا یا بخشهایی از آن را ازبـر کرده باشند (یادداشت ۱۱؛ فصل ۵، بندهای ۵و۶). یشتن آبهای نیك (اوستا: apąm.vaŋuhinąm) برگزاری یسنا با آبزور (= āb-zōhr) است. نیز چون در هفتاد و دو سرود یسنابارها «آبهای نیكِ» با نام «اهورانی» (= ahūrānī)ستایش می‌شود، سرودن یسنا خود«یشتن آبهای نیك»هم‌هست. با توجه به مضمون نیرنگستان (ص ٥٤، س۱ و ادامـهٔ آن ← فصل٥ شایست‌ناشایست، یادداشت ٤)، شاید آموختن یشت با «هیربدستان کردن» یـکی باشد ← یادداشت ۱۲

۱۱. متن: [illegible] ؛ واژهٔ «نوزادی»، که بخش دوم آن در بند زبر نوشته بروشنی می‌آید، مورد بحث است (آداب و مراسم دینی پـارسیان، صص ۱۷۸–۹). آن را به‌معنای تولد روحانی و دوباره به‌هنگام نوآییِ نوجوان به‌حلقه وجرگهٔ دینداران می‌توان گرفت یا جزء دوم واژه را صورت تازه‌ای برای واژهٔ zaotar- اوستایی و «زوت» می‌توان دانست، که موبد اصلی در برگزاری

مراسم یزشن است (فصل ۱۰، یادداشت ٥٤). احتمال آن هم هست‌که صورت‌اصلی «نوزادی» با تصور دوم انطباق یافته باشد:

روایات دارات هرمزدیار سدره پوشی را نوزود شدن می‌خواند (ج۱، ص۲۹، س۱۳) و هنوز پارسیان هندوستان مراسم کشتی بستن و سدره پوشی کودکان را naojote می‌گویند. درایران nuzad به موبدزاده‌ای گفته می‌شود که یکی از دومرحلۀمراسم رسیدن به موبدی (درهند آن را nāwar = نابر می‌نامند) را بگذراند. در مراسم «نوزادی» چنین ابیاتی خوانده می‌شود:

nuzād e mā nu-nābaron
yašt o yezešnoš az baron
dunāy e amr e dāvaron
az hovz e kovsar rahbaron
guyid yā numoxodā

نوزاد مانو نابر است؛ او را یشت ویزشن از بَراست (= از حفظ می‌داند)؛ دانای امر < وفرمان > داور (= خداوند) است؛ از حوض کوثر رهبر است؛ بگویید یا نام خدا، یعنی بنامیزد!

(بیت سوم‌شاید چنین باشد: dunāy vejr o dāvaron یعنی‌دانندۀوِجرو قانون، و داور و قاضی است)

اصطلاح «یشت کردن»، که در شایست نا شایست بارها به‌کار رفته است، می‌تواند به‌معنای «یشت نوزودی کردن» و نوزاد شدن باشد، یا آن‌که بریشتی در مرحلۀ پیش از نوزودی اطلاق گردد: «اگر بآن نیکوکرداری نوزودی کرده باشند بگروثمان نزدیك اورمزدوا مشاسفندان‌شوند واگر یشت‌کرده باشند به‌بهشت رسند» (صددربندهش در ۹۹، ص ۱٦۹). می‌دانیم که «گروثمان» یا «گرزمانْ» بهشت برین و پایگاهی برتر از بهشت است. اما ظاهراً در فصل پنجم از صددر نثر (صص ٥ـ٦) یشت کردن و نوزاد یا نوزود شدن باهم یکی است:

(۱) اینکه همه بهدینانرا میباید که جهدی تمام کنند تایشت بکنند و نوزود شوند (۲) چه در دین ما هیچ کرفه زیاده ازین نیست (۳) و در دین پیداست که اگرچه بسیاری کارکرفه‌کرده باشند بگروثمان‌نتوانند رسیدن‌مگر آنگاه که نوزود کرده یاگیتی خرید یشته باشند (٤) و هیچ حال اگر بدست خویش نتوانند کردن باید فرمودن پس ناچار می‌باید‌که گیتی خرید بیزند همچنان بودکه بدست خود یشته باشند (٥) مرد و زن هردو درین کرفه یکسانند البته نشاید که این کار فروگذاشتن چه سرهمه کرفهای دین‌اینست (٦) چه در دین پیداست‌که در آن روز که نوزود میکنند یا از بهروی گیتی خرید می‌یزند سه‌بار روان او ببهشت رسد و جایگاه او بدو

نمایند بروی نثار کنند (۷) تفسیرگاهان آنست که گاهان یعنی‌که جایگاه خویش آنروز در بهشت پدید آورده باشند (۸) واگر نوزود نکنند یا گیتی خرید نفرمایند یشتن همچنان باشد که مردی غریب بشهری رسد و جایگاه نیابد...

پیوندی‌که میان دو اصطلاح یشت کردن و نوزود شدن باگاهان دربند هفتم از مطلب منقول از صد درنثر دیده می‌شود، مناسبت مضمون بند زبر نوشته از چم‌گاهان را با دیگر مطالب آن‌روشن می‌کند. در روایت پهلوی (شایست ناشایست، فصل ۵، یادداشت ٤) می‌آیدکه برای یشت کردن آموختن و ازبرکردن گاهان ضروری استو «آموختنِ دین» به معنای «یشت کردن» است (پهلوی یسنا، ص ۱۰۹، س ۱۵).

در شایست ناشایست، فصل۵، بندهای ۵و٦، پیوند یشت کردن با درایان خوردن طعام مطرح است وهمین رابطه در نیرنگستان‌هم مورد گفتگوست (فصل ۵، یادداشت٦؛ ونیز زندفرگرد و ندیداد، ص٥٧٦، س ۱۳و١٤).این پیوستاری، ضرورت باژ گرفتن وچگونگی آن را به‌هنگام طعام خوردن در نزد آنان که یشت‌کرده‌اند ونیزآنان‌که یشت نکرده‌اند یکسان نمی‌شمارد. نیز هرگاه نونابر شدن را با آیین نوزادی و یشت کردن یکتا بگیریم، به نوعی زندگانی پرهیزمندانه خواهیم رسید که بنابرآن،کسانی‌که یشت کرده‌اند با آنان که یشت نکرده‌اند، احیاناً چون گزیدگان ونیوشایان مانوی، دو گروه متمایز دینی را تشکیل می‌داده‌اند. به‌همین دلیل، برسم خواستن یزدگرد سوم برای خوردن طعام درآسیاب می‌رساندکه او از گروه «یشت کردگان» بوده است (شاهنامه، ج۹، صص ۳۵۳ـ۵) و نیز در داستان اردشیر بابکان همین تمایز مورد اشاره است (کارنامهٔ اردشیر بابکان، فصل۷، بندهای ۶و۸، صص ۷۰ـ۳).

همچنین شاید بویژه به‌همین گزیدگان ازنظرگاه آیینی «اشو» (فصل ۱۲، یادداشت ۳٦) وبه‌اصطلاح شاهنامه «راستان» می‌گفته‌اند (شاهنامه، ج۳، ص٢٠٦،بیت٣١٤٢). اگر چنین‌باشد، اصطلاح نابرزیوان (دستنویسMU_2، صص ۱۶۰ و۱٦۱، س‌آخر)بودن که از جمله ویژگیهای ضروری موبدان است، معادل آن وچیزی همانند «پاکی بودن» امروزی در اصطلاح زبان دری زرتشتی است. در «پاکی بودن»، مثلا کسانی که بتازگی آیین تطهیر نُشوه (فصل ۱۲، یادداشت ٤٢) را گذرانیده‌اند، تا چهل روز، مجاز به‌خوردن چیزهایی‌که پاکی آنها مشکوك باشد نیستند و بویژه باید پرهیزهایی را در طهارت رعایت‌کنند. در برابرآن، اصطلاح دری زرتشتی na- yašt (= نایشته) وجود دارد که شاید به‌کسانی‌که یشت نشوه، یعنی برشنوم ضروری را در زندگانی خودبرگزار نکرده‌اند (مثلا، روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص۳۸۱،س۱)، باز گردد وپس‌از گذرانیدن این آیین است‌که «یشت نوزودی» را می‌توان اجرا کرد، دراین صورت، واژهٔ nābor را که بر روزهای بهمن وماه وگوش ورام اطلاق می‌شود و درآنها خوردن گوشت جایز نیست، باید به‌معنای پرهیز و با واژهٔ «نابر» در پیوند دانست.

بدین‌ترتیب درآغاز، هربهدین با آموختن یشت، یعنی یسنا یا بخشی از آن،

می‌توانست گاهان رابسراید ویشت نوزادی را برگزار کند و «نونابر» شود. زنان نیز همین اجازه، وهمچنین حق برگزاری نیایشهایی چون گاهنبار راداشتند. اما بـرای اجرای این نیایشها مجاز نبودند که به‌درون گنبد آتش یا «بیرون» از خانهٔ خود ویا آتشکده بروند (روایت پهلوی، متن، صص ٤٩ـ٥٠). بعداً آموختنیهای لازم برای مراسم نوآیی کمترشد وشیوهٔ تفصیلی کهن تنها به‌مردان موبدزاده اختصاص یافت‌و اینك آنان، پس‌از آموزش یافتن، به‌عنوان مقدمهٔ مرحلهٔ دوم موبدی، «نونابر» نیز می‌شوند.

بیگمان نباید پنداشت که بر حسب اتفاق در فصلهای نخستین کتاب شایست ناشایست، اصطلاح «یشت‌کردن» و در چم‌گاهان اصطلاح «نوزادی» بـه کار رفته است و نیز در مورد اخیر نوزادی به‌مردان اختصاص یافته است. بسا که با گذشت زمان، از میان نظرهای‌متفاوت آغازین یکی برتری یافته و تثبیت شده باشد واختلاف موجود جریان همین کشاکش و نبرد فقهی را نشان دهد.

۱۲. متن: ؛ ظاهراً یشت‌نابر (= : پهلوی یسنا، ص ٦٩، س ۳؛ ص ۹۷، س ۹؛ نسخه M در هر دو مورد:) ویشت نونابر (= : نیرنگستان، ص ١٠٦، س۹؛ :ص۱۳۷،س ۳و ۸ و ۱۲) یکی نیست (کوتوال، ص ١٠١، یادداشت ٥): «کسی که نابر داشته باشد و بنا دانسته درون نایشته چیزی بخورد او را دیگربار یشت باید کرد که نابر درست است (= باشد) و اگر کسی آتش درون یشته و یزش سرد کرده باشد در دین فرموده‌است‌که زور آن اوستا بدیوان رسد» (روایات داراب هـرمزدیار، ج۲، س ۱۱ و۱۲). اختلاف میان این دو بازهم مطرح است (مثلا، همان‌کتاب، ص ٤٣٥) و ظاهراً کسی که باراول «یشت نابر» کند، «نونابر» است و نونابرو نوزود معادل یکدیگر است. نیز شاید «نابر زیوان» وضع و صفت کسی باشد که «برشنوم کرده و نابریشته» (همان کتاب، ج۱، ص ۲٦۱، س۱۳ و ۱۹) است و با پرهیزمندی و رعایت پاره‌ای قواعد ویژهٔ طهارت بدسربرد (یادداشت ۱۱)

«آتش درون» احتمالا با yašt ī pad ātaxš (: نیرنگستان، ص ٦۲، س۱۰) یکی است:

... šabīg ud kuštīg nē dārēd, nē gāhān srāyēd, kū yašt ī pad ātaxš nē kunēd; nē āb ī weh yazēd, kū yašt ī pad āb nē kunēd; u-š dād-iz ēd kū nē abāyēd kardan

<اهلموغ که > سدره و کشتی ندارد، گاهان را نسراید، یعنی که یشت آتش نکند؛ آب نیك را نیزد، یعنی که یشت آب‌نکند؛ و او را داد (= قاعده‌ورای) نیز این < باشد > که < این

یشت را > نباید کرد.

(زند فرگرد و ندیداد، ص ٦١١، س ۲تا٤)

در توجیه می‌توان گفت که سرودن‌گاهان همان‌برگزاری مراسم یزشن‌خوانی یا خواندن یسناست و در صورت عتیق آن، آتش واسطهٔ رسانیدن قربانی به‌خدایان هندو ایرانی بوده است (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۲۰۹ ـ ۳۰۰)که بقایای آن به‌شکل دادن زوهر به‌آتش هنوز برجای است.

۱۳. متن: [پهلوی] ؛ در نوشته‌های پهلوی هم به معنای هر یك از پنج بخش‌گاهان و هم به معنای یك‌شعر از آن است. در مورد اخیر، این‌واژه به «پاره شعر»برگردانیده شد. ← گاثاها، صص ۳۷؛ ۳۹

۱٤. اوستا: wačastašti-؛ متن: [پهلوی] ؛ نیز املای [پهلوی] برای‌آن‌می‌آید، و نام هر یك از بندهای شعری گاهان است. این واژه به «بندشعر» بر گردانیده شد ← گاثاها، ص ۳۹

۱۵. فردوسی نیز گاهی واژهٔ «چو» رابا کاربردی مشابه مورد زبر نوشته می‌آورد:

ابا هر سواری ز ایران سپاه — ز توران یکی شد به آوردگاه
نهادند پس گیو را با گروی — که همزور بودند و پر خاشجوی...
دگر با فریبرز کاووس تفت — چو گلباد ویسه به آورد رفت
چو رهام گودرز با بارمان — برفتند یك با دگر بد گمان...
چو گرگین کار آزموده سوار — که با اندریمان کند کار زار

شاهنامه، ج ۵، ص ۱۸۹

۱٦. ویسپرد (اوستا: vīspe-ratavō)، که زبان آن بویژه به هاتهای ۱تا ۲۷ یسنا شباهت دارد، معمولا در مراسم یزشن خوانی سروده می‌شود. مجموعهٔ فصولی از یسنا با بیست وچهار کردهٔ ویسپرد و بیست و دو فرگرد وندیداد نیز به‌نام‌وندیداد ساده هست که‌درمراسم بزرگ آن را می‌سرایند. منظور از «ساده» نبودن ترجمهٔ پهلوی یا زند وندیداداست ← ویسپرد، صص ۲۳ـ٤؛ یسنا،ج۱،ص ۲۷،یادداشت۱

۱۷. هوشیدر وهوشیدرماه وسوشیانس سه پسر زرتشت و سه موعود زرتشتی‌اند که در رأس هزاره ظهور می‌کنند و با پیدایش سوشیانس دوران دوازده هزار سالهٔ عمر جهان به پایان می‌رسد و رستاخیزمی‌شود ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۲۹ ـ ٤۱

۱۸. ← یادداشت ۱۳

۱۹. عبارت اوستایی درجای دیگر نیامده است و معنای آن روشن نیست.

۲۰. عبارت اوستایی از وندیداد ۱۹، بندهای ۳۲ و ۳۶، است.

۲۱. عدد «سه» با شمارهٔ باستانی طبقات اجتماعی یکتایی دارد: جنگیان وروحانیان و کشاورزان. هر چند پیشینهٔ تاریخی طبقات چهارگانه، یا به اصطلاح چم‌گاهان «چهار پیشه»، تابغان یشت، یعنی یسنهای ۱۷ و ۱۸و۱۹، می‌رسد، شماره کهن «سه» همچنان بازمانده است و احیاناً دلالت براتحاد باستانی دو طبقهٔ کشاورز و پیشه‌ور دارد.

۲۲. متن: [illegible] ؛شاخه یا تای «ستبر وراستتر» برسم است که هنگام گفتن واژهٔ sastiča - ،ازیسن۱۵، از میان دستهٔ برسم برکشیده می‌شود و به شکل عمود بر بالای عیویانگهن (فصل ۱۲، یادداشت ۳) قرار می‌گیرد و زوت وراسپی واژه‌های «یزدان وهان امشاسپندان همت هوخت هورشت» را می‌خوانند. پس از اتمام یسن ۵۹، بند ۲۷، با واژه‌های «آسوشینت ورتر غنت» زوت‌تای«دتوش» را می‌گیرد و باز آن را در دستهٔ برسم‌قرارمی‌دهد، این شیوه برگزاری مراسم موسوم به «قدیمی» است. آنچه در بالا آمده است باید با روشی که در دستنویس و ندیداد ساده (یادداشت ۱۶) محفوظ در کتابخانهٔ ملافیروز، دربارهٔ برگزاری آیین یزشن می‌آید، هنگام قرائت یسن ۲۷، بند ۸ (= یسن ۳۳، بند ۱۱) همانند باشد، که بنابر آن زوت تشت زوهر رابرسر دتوش می‌ساید و باز آن را بر «اورویس» یا «آلات خوان» می‌نهد: «تشت را که زوهر اندر آن (است) بر دتوش باز نهد ودر ارویس بگذارد» ←
کوتوال، ص ۱۰۲ یادداشتهای ۱۶و۱۷
واژهٔ a-sārīh در متن [illegible] است

۲۳. دستنویسهای M,K: [illegible] ، F: [illegible] ← [illegible] (تصحیح کوتوال)؛ یکی از هشت تن روحانی در برگزاری مراسم یزشن ←
یسنا، ج۲، صص ۱۶ — ۲۰

۲۴. در وندیداد۱۱، بندهای ۹ و۱۰، نام پانزده دروج آمده است.

۲۵. به ترتیب، اوستایی آنها: -zantu.patay- , vis.patay-, nmānō.patay,
zaraθuštrōtəma-,dahu.patay-

۲۶. در پایان هر بخش از اهنودگاه، پس از اهیایاسا، چهار اهونور سروده می‌شود

۲۷. اوستا: -frakəm ؛ دو شاخه از شاخه‌های برسم است که یکی را بر پای ماهروی(= māhrūy ، پایه‌ای که برسم را برآن می‌گذارند)، بر زمین‌می‌نهند،

و دیگری را در ظرف شیر: «دوتاك برسم که پراگام باشد یك تاك بپای هر دوماهرو نپادن و تاكدیگردر رکابی جیوامدان نهادن» (آیین دین زرتشتی، صص۱۵۳ـ٤) هنگام خواندن گاهان، نخستین بند شعر هریك از پنج‌گاه، در پایان هرهات تکرار می‌شود و پس از خواندن آن، زوت فرگام را از تشت جیوام بر می‌دارد و با آن قطراتی شیر بربرسم‌می‌پاشد. این آداب در خواندن گاهان درمراسم «ویسپرد» هم تکرار می‌شود. در آغاز سرودن یسن ٦۲، بنابرشیوهٔ قدیمی، زوت هردو تاك را در دست راست می‌گیرد و در پایان هات، هر دو را بر تشت جیوام جای می‌دهد. ← کوتوال، ص ۱۰۳، یادداشت ۲۳ب

۲۸. متن: [illegible] ؛ ظاهراً برگردان واژهٔ «ویسپرد» است: جزء دوم واژه به ahlaw برگردانیده شده استوgyag به معنای «بخش و پاره‌ای از سخن و نوشته » آمده‌است. روی‌همرفته مفهوم نوشته‌ای که در بارهٔ ردان است، از آن استنباط می‌شود، یعنی کتاب ویسپرد.

۲۹. اوستا: haptaŋhāiti- ؛ یسن هفت‌هات یا «هفتن یشت بزرگ» یسنهای ۳۵ تا ٤۲، است ویسن٤۲، که به واسطه آن شمارهٔ هاتهای سازندهٔ آن به‌هشت می‌رسد، بخشی مستقل است و بعداً برآن افزوده شده‌است. هفت‌هات نثر است و زبانی نزدیك به گاهان دارد. ← یسنا، ج۲، صص ۲۵ـ٤۱؛ یشتها، ج۲، صص ۱۰۰ـ۳۵

۳۰. متن: [illegible] ؛ وَر آزمایش ایزدی (= ordeal) است که با آن صحت و سقم ادعاوحقانیت‌در ادعا ثابت می‌شود. «وَرِگرم» یکی از انواع این‌آزمایشهاست← فصل ۲۰، یادداشت۱؛ ویسپرد، صص۱٥٦ـ٦۱، نیز مقالهٔ «سوگندنامه»، درهمان‌کتاب

۳۱. وست حدس می‌زند که هوسپارم اشتباهی برای سکاتوم باشد، زیرا می‌دانیم که در سکاتوم نسك فصلی دربارهٔ ورگرم و ورسرد وجود داشته است ← وست، ص۳٦۰، یاداشت ۳.

۳۲. متن: [illegible] ؛ نیازی به تصحیح آن نیست، زیرا ناگزیر زمین به واسطهٔ مرگ و آلودگی ازنساناخشنود می‌شود و این فعل وانفعال، که با مفهوم «گناه طبیعی» (= natural sin) پیوسته‌است، ربطی به اطاعت از دستورهای دینی ندارد و بناچار واقع خواهد شد: اگر نسا را دفن کنند، البته زمین بیشتر رنجه خواهد شد، اما اگر پرندگان یا جانوران وحشی نیز نسا را بدرند، بازهم زمین رنج خواهد برد.

۳۳. وندیداد فرگرد سوم بویژه بندهای ۱ تا ۱۱

۳٤. دروازهٔ دوزخ است، مثلا وندیداد ۳، بند ۷ (زندِ و ندیداد، صص ۵۹ـ٦۰)

۳۵. در اینجا تفسیر شش بند از یسن ۴۱، حذف شده است. اهومتام واژهٔ آغازین و نام بخشی ازبنداول یسن ۳۵، نخستین هات از هفت هات است، و دوباره درهنگام خواندن نیایش گفته می‌شود. باردیگر،همین‌پاره در پایان یسن ۴۱، یعنی هات‌آخرین از هفت هات، در بند ۷، نیز دوبار تکرار می‌گردد (چم‌گاهان، بند ۱۶) ← کوتوال، ص ۱۰۴، یادداشت ۳۶

۳۶. نیایش ینگهه‌هاتام (خرده اوستا، ص ۵۶) هیچگاه در اوستا دوبار پشت سرهم‌تکرار نمی‌شود، اما در یسن ۴۱، بند۶، که دراین‌جا باید مورد اشاره باشد، ینگهه‌هاتام با فاصله دوبار خوانده می‌شود ← کوتوال،ص۱۰۴، یادداشت ۳۹؛ خرده اوستا، صص ۴۴ ــ ۵۶

۳۷. به‌نظر می‌رسد که در متن جابجایی و تغییری روی داده است، زیرا انتظار می‌رود که این مطلب پیش ازینگهه‌هاتام بیاید. قطعه‌ای که آغاز آن عبارت تووعه ستوترسچا است، در یسن۷، بند ۲۴ (نظیر یسن ۸، بند۴، پیش ازدرون چاشنی) دوبار تکرار می‌گردد، و نیز در مراسم باج یا درون، پیش از چاشنی کردن دوبار خوانده می‌شود ← کوتوال، ص ۱۰۴،یادداشت ۴۰

۳۸. اوستا: -myazda ؛ فدیه وخوردنی جامد است و نیز به‌هرگونه سفره که‌کشیدن آن همراه با نیایش ویزشن باشد اطلاق می‌شود (خرده اوستا، ص ۲۲۸) و گاهنبار نیز میزداست (فصل۱۲، بند ۱۹). دربارهٔ میزد در روایات داراب هرمزدیارمی‌آید:

> اندردین به پیداست که در هر ماهی پنجروز میزد کردن برهیر بدان وبهدینان‌فریضه است آن پنجروز اینست مهر روز ورشن روز و بهرام روز وآستاد روز واتیران روز این هرپنجروز میزد البته باید کردن ومیزد آنرا گویند که هرکدام میوهٔ آورند وآن میوه را در پیش زود نهدوآفرینگان بخشنومین آن روز کند بنام آن کس کنند که میزد می‌فرماید واول میوهٔ که باشد بدست راست زوتی نهد پس آفرینگان کند وزوتی آنرا گویند کسی که آفرینگان ابتدا می‌کنند و اول آفرینگان بخشنومین آن روزکند پس آفرینگان... (ج۱، صص ۳۶۱ ــ ۲)

هر یك از این پنج میزد شیوهٔ مخصوص دعا دارد.

۳۹. «شش ردی» را شش «رد» وسرور، در شش کشور، یااقلیم، از کشورهای‌هفتگانه، بجز خونیرس، دانسته‌اند. با وجود این، شاید بهتر باشد که «رد» رامعادل‌امشاسپند، و منظور از شش رد راشش امشاسپند بگیریم ← کوتوال، ص۱۰۵، یاداشت ۴۷

۴۰. فهرستی از پنج صفت نیك برای روحانیان یا «خیم آسرونان» نیز در کتاب متنهای پهلوی (ص۱۲۹) می‌آید ← کوتوال، ص ۱۰۵، یاداشت ۴۸؛ و نیز دستویس MU_{29} ، صص ۱۶۰–۱

۴۱ ← فصل ۱۲، بند ۳۱

۴۲. متن: [illegible] ؛ سنج با فصل ۱، یادداشت ۱۹

۴۳. شاید: «قدرت و نیروی ایزدان بیشتر < باشد > که اهریمن شکسته‌تـر شود». ترجمهٔ زبر نوشته از این روی رجحان دارد که استو فرید سبب نیرومند شدن ایزدان و غلبهٔ آنان بر نحوست دیوی ستارگان شوم و نابود کردن تأثیر آنهاست. ← فصل ۱۲، یادداشتهای ۱۹ و ۲۰؛ کوتوال، ص ۱۰۵، یاداشت ۵۱

۴۴. ظاهراً منظور از پنج ردی، پنج مقام اجتماعی (بند ۱۵) است ودر این بندمقام پیشوای روحانی یا زرتشتروتم استثنا شده است. چهار پیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است (یسنا، ج۱، صص ۲۱۱ – ۲،یسن ۱۹، بندهای ۱۶ تا ۱۸) ← بند ۴۴

۴۵. متن افتادگی دارد.

۴۶. این هات پنج پاره شعر دارد و به یاوران پنجگانهٔ زرتشتروتم تفسیر شده است ← بند ۴۴

۴۷. اوستا: dahma-āfrīti ، آفرین مردنیك و دعای بِهمَرد؛ به‌صورت فرشته‌ای کـه نماد آفرین و درودمردم پارساست تصور می‌شود و در برابر damoiš upamana- جای دارد که نماد نفرین مردم پارساست ← خـرده اوستا، صص ۲۲۹–۳۰؛ کوتوال، ص ۱۰۶، یاداشت ۶۸. بوشاسب نام دیو خواب بد ونیز تنبلی است ← پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۵۷، ۵۹، ۱۳۰–۱

۴۸. متن: [illegible] ؛ به صورت اسم اشاره کاربرد و معنایی ویژه دارد. و در ōy bay (= اعلیحضرت فقید، شاه درگذشته) دیده می‌شود.

۴۹. avat̰ miždəm بخشی از نیایش airyaman است که پس از ویسپرد ۲۳ خوانده می‌شودوچهار بار تکرار می‌گردد .

۵۰. متن: [illegible] ؛ [illegible] ؛ اولی را واژه (دستویس TD_{28} ، ص ۱۳۱،

س ۷؛ ص ۱۳۲، س٦) و هجا، و دومی حروف صامت دانسته‌اند (← وست، ص ۳٦۸، یادداشت۱؛ کوتوال، ص۵۳). شاید هم دو نوع تکیه در تلفظ واژه‌ها وقرائت آهنگین اوستا باشد که نخستین آنها برهر واژه قرار می‌گرفته و ازاین رو تعداد آن در هر پاره گفتار با شمارهٔ واژه‌ها یکی بوده است.

۱۴

0. pad nām ī yazadān ud ǰahišn ī nēk bawād!

به نام ایزدان و فال نیك باد!

1. ka drōn yazēnd, ka dēw-yazagīh bawēd, kadām ud čand nē-šāyist?

چون درون یزند (= مراسم درون رابرگزار کنند)، هرگاه دیویَزگی (= ستایش دیوان) شود، کدام و چند <چیز در آن> ناشایست <است>؟[1]

2. wizīr ēn kē[1] dānišnīgīhā, pad barsom ī abādyāb, ayāb pad barsom kē tāk marag wēš ayāb kam, ud abārīg urwar ī pad barsom nē šāyēd, drōn yazēd. ayāb barsom sar ō abāxtar dārēd nigerišnīg, ud abestāg gōwēd; ayāb kē pad sūdagīh ud an-āgāhīhā yazēd ā-š nē pad guft dārišn.

حکم این <است> که <اگر> دانسته <و آگاهانه>، بابرسم بی‌پادیاب، یا با برسمی که شمارهٔ شاخهٔ <آن> بیش یا کم <باشد> و گیاه دیگر، که برای برسم بودن شایسته نیست، درون یزند، یاسر برسم را عمداً به سوی باختر (= شمال) دارند[2] و اوستا خوانند؛ یا <اگر> که با سایش[3] <در کلام> و ناآگاهانه (= بی‌توجه) نیایش بخوانند، <و> پس آن (= کلام) را <بدرستی> برزبان نیاورد.

3. kē pad nigerišn, ayāb nē pad nigerišn, čašnīg nē az drōn ī gōšdāg, az frasast kunēd; ayāb kē wāz az ān drōn gīrēd, pēš az zōt, az ham drōn čašnīg kunēd; ayāb wačast drahnāy abzūdan, be gōwēd ud drōn bun abāz nē kunēd; ayāb šnūman

pēš ud pas kunēd; ayāb ka ātaxš wēnēd, abestāg nē pad ātaxš gōwēd.

< اگر> که بعمد یا بغیر عمد، چاشنی را نه از درون گوشدا، <بلکه> از فرسست کند؛یا < اگر >کسی که باج از آن درون‌گیرد، پیش از زوت، از همان درون چاشنی کند[4]؛ یا به اندازهٔ (= مدت) بندِ شعری را افزودن (= بیشتر خواندن) ، < اوستارا > بخواند و < مراسم > درون را باز آغاز نکند؛ یا < خواندن> خشنومن‌را پیش وپس کند ؛ یا اگر آتش را بیند، اوستارا برای (= خطاب به) آتش نخواند[5].

4. ēd kū čiyōn bawēd ka gāh grift ud čiyōn bawēd ka hišt? ē ka star ī ohrmazd dād, ēk-iz paydāg ast, grift, ud ka nē, hišt. ۲۵

این که چگونه باشدهنگامی که گاه گرفته (=محسوب) شود و چگونه باشد هنگامی که هشته (= نامحسوب) شود[6]؟ < پاسخ > این < است > که اگر ستارهٔ هرمزد آفریده، نیز یکی پیدا باشد، < گاه > گرفته شود ؛و اگر < یک ستاره هم پیدا > نه< باشد، گاه> هشته شود.

5. had!wind-ohrmazd guft kū ka ǰud az tištar ud wanand ud sadwēs, ēk ī axtarīg paydāgīhēd, grift ud ka nē, hišt.

هان! وندهرمزد گفت که اگر بجز< ستارگان> تشتر و وند و سدوِیس[7]، یک < ستارهٔ دیگر> ، که اختری (= از ثوابت)< است> ،پدیدار باشد، < گاه > گرفته شود و چون < پدیدار > نه < باشد >، هشته شود.

6. had! būd kē guft kū ka ǰud az ān se, se axtarīg paydāg ast, grift; ud ka nē, hišt.

هان! بود کسی که گفت که اگر بجز آن سه ، سه‌ستارهٔ ثابت پیدا باشد، < گاه > گرفته شود؛ و هنگامی که نه < باشد> ، هشته شود.

یادداشتها

۱. «دیویزگی» و ستایش دیوان، ستایش غلط ونادرست یا شیطانی است که به‌جای نیرو وسود بخشیدن به ایزدان و آفریدگان نیك، به‌اهریمن ودیوان توان وقدرت‌دهد (دینکرد ← «تحلیلی بر اسطورهٔ باران کزداری»، ص ۵۸۵)

۲. شمال جایگاه دیوان است ونباید به‌سوی آن نماز برد و بهنگام نیایش پرهیز ازتوجه به‌آن ضروری است ← فصل۱۲،بندهای ۱۸ و ۱۹؛ فصل ۲، یادداشت ۳

۳. متن: [illegible] ؛ درست معادل «بغفلت» است. دربند زبر نوشته، معنای «همراه با سایش کلام، بادقت بیان نکردن، حذف کلمات» ازآن برمی‌آید ودر فصل ۱۰، بند ٦، دارای مفهوم «مورد غفلت و فراموشی‌قراردادن،برگزار نکردن و نخواندن» کلام مقدس است ← زند یسن ۱۹، بند ۵، پهلوی یسنا، ص ٩٦

٤. «درون» نام نان ویژه در مراسم دینی است که برآن نه سوراخ نشانه می‌گذارند (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۲۹٦ ــ ۷). در برابر آن، «فرسست» نام نانی است که سوراخی برآن‌نمی‌گذارند.نام آن از واژهٔ اول عبارت اوستایی:

frasati ahūrahe mazdā

گرفته‌شده است‌که به‌هنگام گفتن آن دریزشن خوانی نان مزبورراسه باربرمی‌دارد و بلند می‌کند (کوتوال، ص ۱٤۲، شماره ۳۷۸). دربارهٔ شیوهٔ چاشنی کردن (فصل۱۰، یادداشت ٥٤) در یزشن‌خوانی، در آیین دین زرتشتی (صص ۱۲۲ــ ۳) می‌آید: «کردهٔ هشتم (= یسن۸) خواندن با اوستا آیا تو منهه جسه عنه اشم‌وهو خواندن‌دست از برسم جدا کردن وبدست‌راست‌گوشهٔ درون کندن با گوشدا (فصل ۱۱، یادداشت ٦) چاشنی کردن... زوتا یعنی شخص‌اول که آئین بجا می‌آورد تکه ازنان پشنه را میخورد و تتمه را بزرتشتیان حضار مجلس‌داده می‌فرماید که دعای مخصوص موقع را در آغاز و انجام خوانده‌بخورند».

۵. خطاب به آتش کردن ظاهراً گفتن عبارت اوسنایی است که با ...tava āθrō یا ...θwąm ātrəm آغاز می‌شود. ←فصل ۷، بند ۸.

٦. به سررسیدن دوگاه اشهین واوزیرن با دیده شدن ستاره می‌تواند تعیین گردد و با ناپدید شدن ستاره‌گاه‌هاون و با پدیدار گشتن آن، گاه ایوسروترم گرفته می‌شود ←

فصل ۲۱، بند ٤
۷. تشتر و ونند و سدویس به ترتیب عبارت‌اند از شعرای یمانی، نسر واقع، سهیل یا الدبران ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۳٦، و نیز صص ۲۹—۳٦

بند ۳ : افزودن شاید به معنای «خواندن و تلاوت کردن» باشد.

۱۵

1. az abestāg gyāg-ē paydāg kū zarduxšt pēš ohrmazd nišast, u-š wāz hamē xwast; u-š ō ohrmazd guft kū-m sar ud dast ud pāy ud wars ud rōy ud uzwān ī tō ēdōn pad čašm, čiyōn ān-iz ī xwēš, ud wastarag ān dārēd ī mardōmān dārēnd; u-m dast dah tā dast ī tō be gīrēm!

از جایی < در > اوستا پیدا < است> که زرتشت پیش هرمزد نشست وباج همی آموخت، و به هرمزد گفت که مرا سرودست و پای وموی وروی وزبان تو چنان درچشم< آید > ، چون آن که خود< مرا > نیز < هست > و پوشش آن دارید که مردمان دارند؛ پس مرا دست ده، تا دست‌تو بگیرم!

2. ohrmazd guft kū man mēnōg ī a-griftār hēm, dast ī man griftan nē tuwān.

هرمزد گفت که من مینوی ناگرفتنی‌ام، دست مرا گرفتن‌نتوان[1].

٦

3. zarduxšt quft kū tō a-griftār, ud wahman ud ardwahišt ud šahrewar ud spandarmad ud hordād ud amurdād a-griftār; ud man ka az pēš ī tō be šawēm ud tō ud awēšān-iz nē wēnēm, čē any-ē[2] ka-š wēnēm u-š yazēm—u-š čiš—; ā-m tō ud ān haft amahraspand yašt bawēd, ayāb nē?

زرتشت گفت چون تو ناگرفتنی <باشی > و بهمن و اردیبهشت و شهریور وسپندارمذو خردادوامرداد <نیز> ناگرفتنی < باشند > ، و من چون از پیش تو بروم، وتو و ایشان را نیز نبینم؛ پس دیگری[2]را

چون بینم‌واو را بیزم –ومتعلقات او را –، آنگاه به وسیلهٔ من، تو و آن‌هفت امشاسپند یشته شده باشید یانه؟

4. ohrmazd guft kū šnawē,ō tō gōwēm, spītāmān zarduxšt !
   kū amā har tan-ē dādag-ē ī xwēš ō gētīg dād ēstēd; kē
   rāy ān xwēškārīh ī pad mēnōg kunēnd, pad gētīg andar
   tan ī oy rawāg kunēd.

هرمزد گفت که بشنو < تا > به تو گویم ، < ای > اسپیتمان‌زرتشت! که‌ما‌را‌هر تنی، آفریده‌ای که از آن خویش < است >، در گیتی آفریده شده است < تا > هرکه (=هر امشاسپندی) را < مردم > آن خویشکاری همی < خواهند > دربارهٔ وجود مینوی < وی > کنند، درگیتی < آن نیکویی را > دربارهٔ تن او (= آن آفریده) روا کنند.

5. gētīg, ān ī man, kē ohrmazd hēm, mard ī ahlaw, ud
   wahman, gōspand; ud ardwahišt, ātaxš; ud šahrewar,
   ayōxšust; ud spandarmad, zamīg ud nārīg ī nēk; ud
   hordād, āb; ud amurdād, urwar.

< در > گیتی ، از آنِ من ، که هرمزدم، مردپارسا؛ و بهمن را گوسفند؛ و اردیبهشت را آتش ؛ و شهریور را فلز ؛ و سپندارمذ رازمین وزن نیك ؛ و خرداد را آب ؛ وامرداد را گیاه < است > .

6. kē pahrēz ī ēn har haft hammōxtēd,[8] xūb kunēd ud
   šnāyēnēd, ā-š hagriz ruwān ō xwēšīh ī ahreman ud dēwān
   nē rasēd. ka-š pahrēz ī awēšān kard, ā-š pahrēz ēn
   haft amahraspandān kard bawēd. pad gētīg hamāg mardōm
   hammōxtan abāyēd.

هرکه پرهیز (= حرمت و نگاهداری) این هر هفت را بیاموزد < و > درست به جای آورد و < ایشان را > گرامی‌دارد، پس روانش‌هرگز به خویشی (= تعلق) اهریمن و دیوان نرسد. چون پرهیز (= حرمت و نگاهداری) ایشان کرده، پس پرهیز این هفت امشاسپندان کرده

باشد ؛ < از این روی > در گیتی همهٔ مردم را آموختن < این پرهیز > بایسته است .

7. kē andar gēhān, ohrmazd kāmēd šnāyēnīdan ud čiš ī ohrmazd kāmēd abzūdan; kē ān abāyēd kē-š ohrmazd hamē pad har gāh abāg bawēd; mard ī ahlaw pad har čē-š mad ēstēd ud har čē ast, ēd šnāyēnēd, u-š pad rāmišn ēd kunēd, u-š az wattarān pānagīh ē kunēd.

۷

هر کس در جهان خواهد که هرمزد را گرامی دارد و چیز (= متعلقات) هرمزد را خواهد بیفزاید[۳]، هر که را آن باید که هرمزد در هر گاه (= جای یا زمان)، همراه با اوهمی باشد ؛ مرد پارسا را با هرچه او را آمده (= نصیب شده) است و < با > هرچه < او را > هست، باید گرامی دارد، و باشد که او را خشنود کند، واورابخوبی از بتران (= مردم بد) نگاهبانی کند .

8. čē, mard ī ahlaw hangōšīdag ī ohrmazd xwadāy, ka mard ī ahlaw gīrēd[4], ā-š ān ī ohrmazd grift bawēd. kē mard ī ahlaw šnāyēnēd, ā-š andar gēhān dērand zamān husrawīh ud nēkīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd ud šādīh ud rāmišn xwēš bawēd.

چه، مرد اشو (= پارسا و پرهیزگار) همانند هرمزد خدای < باشد >، هنگامی که مرداشو را گیرد[۴] (= ارج نهد)، پس هرمزدرا گرفته (= ارج نهاده) باشد. هر کس که مرد اشورا گرامی دارد، پس او را در جهان دیرزمان نیکنامی و نیکی باشد، و < در > بهشت[۵] روشنی هرمزد و شادی و رامش از آن وی باشد.

9. kē andar gēhān wahman kāmēd šnāyēnīdan ud pad rāmišn kāmēd kardan, kē čiš ī wahman kāmēd abzūdan u-š ān abāyēd ka-š hamē wahman abāg bawēd, pad hamāg gāh ud zamān, gōspand ī hudāhag, pad čē mad ēstēd, čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmišn ē kunēd, u-š andar ān ī

sahmgēn rōz ud ān ī awištāb gāh, ī-š az stahmbagān ud a-xwēškārān pānagīh ē kunēd.

هر که در جهان خواهد بهمن را گرامی دارد و < او را > خواهد که خشنود کند، هر کس که چیز (=متعلقات) بهمن را خواهد افزودن[6]، و او را آن باید که بهمن پیوسته باوی باشد، در هر جای وزمان، گوسفند نیك آفریده را ، با < هر > چه آمده (= نصیب شده) است، < و باهر> چه < او را > هست، باید گرامی دارد، وباشد که خشنود کند؛ و در آن روزی که سهمگین ، ودرآن گاهی (= زمانی یا جایی) که دشوار < است >، باشدکه او را از جفا کاران و وظیفه – ناشناسان محافظت کند.

10. pad pārag ō mard ī druwand sāstār ma ēd dahēd. pad ān ī xwaš ud garmōg[7] gyāg ud gāh ēd dārēd, u-š pad hāmīn, kāh ud ǰordā hanbār ēd kunēd kū pad zamestān pad čarāg nē abāyēd dāštan, u-š pad ēd kār ma ēd pardazēd kū tā-š[8] be ō wattarān dahēm, čē,ō wehān abāyēd dādan; u-š ǰud az waččag ma ēd rāyēnēd, u-š waččag az šīr ǰudāg ma ēd kunēd.

باشدکه < آن را > در برابر پول، به مرد دُروندِجبار ندهد. در آن جای ومکان که خوش و گرم[7] < است>، باشدکه نگاهداری کند، و برای آن در تابستان کاه و غله انبار کند تا در زمستان به چراوا- داشتن < آن> ضرور نباشد، و مبادا به این کار پردازد که تا آن را به‌بتران دهم، چه< آن را> به‌نیکان باید داد، وباشد که آن را جدا از بچه نراند وبچهٔ آن را از شیر < مادر> جدا نکند.

۳۸

11. čē-š ān ast andar gēhān hangōšīdag ī xwēš, gōspand ī hudāhag; kē awēšān šnāyēnēd kē gōspand ī hudāhag, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š ān ī pahlom axwān, rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

چه،او (= بهمن) را در جهان همانند و از آنِ خویش ، آن گوسفند

نیک‌آفریده، < است > ؛ هر که آنان را گرامی دارد، که نیک آفریده گوسفند < اند >، او را در جهان نیکنامی باشد، و < در > برترین هستی (= بهشت) روشنایی هرمزد از آن وی خواهد بود.

12. kē andar gēhān ardawahišt kāmēd šnāyēnīdan, kē čiš ī ōy kāmēd abzūdan,u-š ān abāyēd ka ardawahišt pad hamāg gāh ud zamān abāg bawēd; ātaxš ī ohrmazd,pad čē mad ēstēd ud čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmišn ē kunēd, ud ēsm ud bōy ud zōhr ī duzzīdag ud appurdag abar ma ēd nihēd ud bār[9] ī-š pad stahmb az mardōmān appurd ēstēd, ā-š ma ēd pazēd.

هر که در جهان اردیبهشت را خواهد گرامی دارد، هر کس که چیز (= متعلقات) او را خواهد افزودن، و او را آن باید که اردیبهشت در همه‌جای وزمان < باوی > همراه باشد، آتش هرمزد را، باهرچه آمده (= نصیب شده) است، < و باهر > چه < او را > هست، باید گرامی دارد، و باشد که خشنود کند، و اسم وبوی خوش وزوهر دزدیده وغارتی بر < آن > نباید نهد، آن بار[۹] (= خوراك پختنی) را که باستم از مردمان بزور ستانده شده است، پس مبادا که بر آن بپزد.

13. čē-š ān ast andar gēhān hangōšīdag ī xwēš ātaxš ī ohrmazd. kē awēšān šnāyēnēd kē ātaxš ī ohrmazdān, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

چه، او (= اردیبهشت) را در جهان همانند و از آن خویش، آن آتش هرمزد است[۱۰]. هر کس که ایشان را گرامی دارد، که آتش هرمزدان[۱۲] < اند > ، او را در جهان نیکنامی باشد، و < در > بهشت روشنایی هرمزد از آن وی خواهد بود .

14. kē andar gēhān šahrēwar kāmēd šnāyēnīdan ud pad rāmišn kāmēd kardan, kē čiš ī šahrēwar kāmēd abzūdan, kē ān abāyēd ka-š šahrēwar pad har gāh ud zamān abāg bawēd; pad hamāg gāh ud zamān āhen ī widāxtag ēd šnāyēnēd.

هر که در جهان شهریور را خواهد گرامی داردو او را خواهد که
خشنود کند ، هر کس که چیز (=متعلقات) شهریور را خواهد
افزودن ، هر که را آن باید که شهریور در هر گاه (= جای) و
زمان باوی همراه باشد؛ در هر گاه (= جای) و زمان آهن گداخته
را باید گرامی دارد .

15. ud šnāyēnīdan ī āhen ī widāxtag, ēn kū āhen ī dil ēdōn abēzag ud pāk be kunēd ka āhen ī widāxtag abar be hilēnd, nē sōzēd.

و گرامی داشتن آهن گداخته این <است> که آهن دل را چنان ویژه
(= ناب و خالص) و پاک کند که چون آهن گداخته را بر <تن وی>
گذارند، نسوزد .

16. ud ādurbād-iz ī māraspandān pad ēn dastwarīh kard kū āhen ī widāxtag ka abar axw ud dil ī abēzag hilēnd, ā-š ēdōn xwaš bawēd, čiyōn kē šīr pad-iš dōšēnd. ۲۹

و نیز آدرباد مهر اسپندان[۱۲]، از این روی دستوری <دین> کرد که
آهن گداخته را چون بروجود و دل اویژهٔ (= پاکیزهٔ) <او>
گذارند، پس او را چنان خوش باشد، چونان که شیر براو دوشند.

17. ka abar axw ud dil ī druwandān ud wināhgārān hilēnd, dazēd ud mīrēd.

<اما> چون <آن را> بر وجود و دل دُرُوَندان و گناهکاران
گذارند ، <وی> بسوزد و بمیرد .

18. pad ayōxšust, wināh ma ēd kunēd, u-š dazišn pad-iš; ud zarr ud asēm ō wattarān ma ēd dahēd.

با فلز مبادا که گناه کنند، و با آن <مردم را> داغ (=آزار و
شکنجه) <کنند>؛ و مبادا که به بتران زر و سیم دهد.

19. čē-š ān ast andar gēhān šahrēwar hangōšīdag ī xwēš. čē awēšān šnāyēnēd kē āhen ī widāxtag, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōsnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

چه، او – شهریور – را در جهان آن (= فلز) همانند و از آن خویش است. پس‌چون < کسی > آنان را گرامی دارد، که آهن گداخته <اند>، او را در جهان نیکنامی باشد، و < در > بهشت روشنایی هرمزد از آنِ وی خواهد بود .

20. kē andar gēhān spandarmad kāmēd šnāyēnīdan ud čiš ī spandarmad kāmēd abzūdan, kē ān abāyēd ka-š spandarmad abāg bawēd, pad hamāg gāh ud zamān, zamīg ud nārīg ī nēk pad čē mad ēstēd ud pad čē ast, ēd šnāyēnēd ud pad rāmišn ēd kunēd.

هر که در جهان سپندارمذ را خواهد گرامی دارد و چیز (= متعلقات) سپندارمذ را خواهد افزودن، هر کس را آن باید که او را سپندارمذ همراه باشد، در هر گاه (= جای) و زمان ، زمین و زن نیك را، با < هر > چه آمده (= نصیب شده) است و با < هر > چه < او را > هست، باید گرامی دارد، و باشد که خشنود کند.

21. čē,ka ēn zamīg be nē wišāyēd[13] ud ēk az did abāz nē ēstēd _ u-š tan –, har gāh ud zamān, zīndag abar nē hamē bawēd.

چه، اگر این زمین نگشاید (= گشوده و فراخ نگردد) و هر یك < پارهٔ آن > از دیگری جدا نایستد (= قرار نگیرد) — < اکه > او (= سپندارمذ) را تن < است —، در > هر گاه (= جای) و زمان ، < موجود > زنده بر < زمین > همی نباشد.[۱۳]

22. mehmanīh ī spandarmad pad zamīg rāy,ka duz ud stahmbag ud margarzān, ud zan kē andar šōy a-tarsāgāh, andar gēhān, pad wināhgārīh abar rabēnd – u-šan šōy xwēškār ud nēk _, zandag wēš bawēd.

به جهت استقرار سپندارمذ در زمین ، هنگامی که دزد و ستمکار و مرگرزان ، وزنی که در برابر شوی ناترس آگاه < است > در جهان ، با گناهکاری بر < زمین > راه روند — و شوی ایشان (=

آن زنان) وظیفه‌شناس و نیك < باشد > — ؛ زلزله بیشتر شود.

23. ēn-iz paydāg kū ēn zandag hamē ka bawēd, pad ān zamān
wēš bawēd, ka margarzān ud wināhgār wēš hēnd. čē,pay-
dāg ka margarzān ud wināhgār abar rawēd dard ud duš-
xwārīh ēdōn bawēd čiyōn mād ān ī murdag pus pad war,
ā-š duš-xwār. spandarmad ān gyāg kū margarzān wināhgār
pad-iš rawēnd, mehmanīh ī pad zamīg kem bawēd.

این نیز پیدا < است > که این زلزله چون همی باشد، در آن زمان بیشتر باشد (=آید) که گناهکار مرگرزان بیشتر باشند. چه < در کتاب دین > پیدا < است > که گناهکار مرگرزان چون بر < زمین > راه روند، < بر سپندارمذ > درد و دشواری ایدون باشد چون مادر را که پسرِ مرده در بر (=کنار) < است >، پس بر او دشوار (= ناگوار) < باشد >. سپندارمذ را < در > آن جای کــه گناهکار مرگرزان بر آن راه روند، استقرار برزمین کم باشد.

24. u-š rāmišn az ān gyāg bēd ka-š kār ud warz pad-iš
kunēnd, u-š pus ī nēk abar zāyēd, u-š gōspand abar
parwarēnd,u-š ān[14]... <ōy> ast andar gēhān husrawīh
bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawēd.

او را رامش از آن جایگاه باشد که کِشت و کار در آن کنند، و پسر نیك بر آن (=زمین) زاده شود، و گوسفند بر آن < خاك > پرورند، واو را آن[١٤]... او را < تا زنده > است، در جهان نیکنامی باشد، و < در > بهشت روشنایی هرمزد از آن وی خواهد بود.

25. kē andar gēhān hordād ud amurdād kāmēd šnāyēnīdan,
ka ān abāyēd kē čiš ī awēšān abzāyēd,kē ān abāyēd
<ka> pad har gāh ud zamān < abāg bawēd> , hordād
ud amurdād pad čē mad ēstēd ud pad čē ast, āb ud
urwar,ēd šnāyēnēd, pad awēšān <wāz> ēd gīrēd, kē āb
ud urwar xwarēd.

هر که در جهان خرداد و امرداد را خواهد که گرامی‌دارد، چون آن باید که چیز (= متعلقات) ایشان را بیفزاید ، کسی را که آن باید که در هرگاه (= جای) و زمان ، خرداد و امردادبا وی همراه باشند، با < هر > چه آمده (= نصیب شده) است و با < هر > چه <او را > هست، آب و گیاه را باید گرامی دارد، برای ایشان باج بگیرد، <هنگامی > که آب و گیاه را خورد .

26. duzī<h> ud stahmbī<h> ma ēd kunēd, gēhān pad winā-hgārīh ma ēd rawēd, ud hixr ud nasā ud abarīg-iz rēmanīh ō āb ma ēd barēd.

مبادا دزدی و ستمکاری کند، مبادا < در > جهان با گناهکاری رفتار نماید، وهِذْر و نساو نیز ریمنی‌های دیگر را مبادا به آب بُرد (=افکند) .

27. urwar a-dādīhā ma ēd škanēd,ud mēwag ō a-xwēškār ud wattarān ma ēd dahēd. čē,ka wināh andar urwar kunēd – ka-z-iš andar tākēzag-ē kard ēstēd, u-š nē wizārd ēstēd –, ka az gētīg be šawēd, mēnōg ī hamāg urwar ī pad gētīg, ō pēš ī ōy, mard bālāy be ēstēnd, u-š ō wahišt nē hilēnd.

گیاه را اَنابین (=بیقاعده، بر خلاف روش درست) مبادا بشکند و میوه را به وظیفه ناشناس و بتران مبادا بدهد . چه ، هرگاه‌نسبت به گیاه گناه کند – اگر نیز نسبت به شاخك کوچکی < گناه > کرده باشد و آن < گناه> را جبران نکرده باشد –، هنگامی‌که از گیتی برود، مینوی[۱۵] همهٔ گیاهان که در گیتی< باشند >، در پیش او، < به بلندی> بالای‌مردی بایستند و او را به بهشت نهلند(=راه ندهند)

28. ud ka wināh andar āb kard ēstēd – ka-z-iš andar srešk-ē kard ēstēd ud nē wizārd ēstēd –, ān-iz and bālāy čand urwar ēstād, be ēstēd u-š ō wahišt nē

hilēd.

و چون گناه نسبت به آب کرده باشد – اگر نیز < گناه > نسبت
به‌یک قطره < آب > کرده باشد و آن < گناه > را جبران نکرده
باشد، < مینوی > آن (= آب) نیز، به همان بلندی که < مینوی >
گیاه < بر سر راه بهشت > ایستاد ، برایستد و او را به بهشت نهلد
(= راه ندهد).

29. čē, awēšān ast hordād ud amurdād hangōšīdag ī xwēš, āb ud urwar. kē awēšān šnāyēnēd kē āb ud urwar, ōy andar gēhān husrawīh bawēd, u-š wahišt rōšnīh ī ohrmazd bahr bawēd.

چه،ایشان – خرداد و امرداد – را همانند وازآن خویش،آب‌وگیاه
است. هر که ایشان را که آب و گیاه < اند > ، گرامی دارد؛ < پس >
او را در جهان نیکنامی باشد، واو را < در > بهشت‌روشنایی‌هرمزد
بهره باشد.

30. ohrmazd ēn-iz guft ō zarduxšt kū-m kāmag ud abāyist, pahrēz ud šnāyēnišn ī ēn haft amahraspand ī tō guft; ud tō-z ō mardōmān gōw kū tā windruwand nē bawēnd, u-šān wahišt rōšnīh ī ohrmazd xwēš bawād.

این را نیز هرمزد به زرتشت گفت که مرا کام و بایستگی، پرهیز و
گرامی داشتن این هفت امشاسپند < است > که تورا گفتم ؛ وتو
نیز به مردمان گوی تا گناه نکنند و دروند نباشند[16] < تا > باشد
که ایشان را < در > بهشت، روشنایی هرمزد خویش (= متعلق)
باشد[16] .

31. frazaft pad drōd, šadīh ud rāmišn.

بادرود، شادی و رامش فرجام یافت .

یادداشتها

۱. مصدر griftan ظاهراً در اینجا به‌معنای «درك كردن، دانستن، فهمیدن» است و هرمزدوجودی مینوی است‌که «گرفتنی» نیست: «هرمزد، در میان مینوان، مینوئی تواند بودن‌که ناگرفت ــ فره است. بدین روی ایدون تواند بودن‌که او را (حتی) مینوان نه بینند» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۰۷).
دردستنویس MU_{29} ،که صورت ناقصی از این قطعه را دارد، می‌آید:
«دست تو را برای درود < در دست > بدارم» (ص ۱۰۰، س ۱۲)

۲. متن: ؛ واژ نامهٔ مکنزی: = any .
این واژه را «آن‌کس» خوانده‌اند.

۳. این جمله، ونیز بندهای ۹، ۱۲، ۱٤، ۲۰، ۲۵که نظیر آن است، هرچند معنای روشنی از آنها برمی‌آید، ازنظر دستوری ابهام و جابجایی دارند وروی‌هم رفته شعرگونه به‌نظر می‌رسند. ــــ← یادداشت ٦

٤. مصدر griftan در اینجا ظاهراً به‌معنای «ارج نهادن، گرفتن جانب کسی یا چیزی» به‌کار رفته است ــــ← فصل ۱۳، بند ۱۲

٥. متن: ؛ در این بند، و نیز بندهای ۱۳، ۱۹، ۲٤، ۳۰ «بهترین روشنایی» هم معنی شود. ــــ← بند ۱۱

٦. این بند با بندهای یاد شده در یادداشت۳، اندکی تفاوت دارد.

۷. متن: ؛ شاید dārmag (= مطبوع، خوشایند)

۸. متن: ؛ wēš هم خوانده می‌شود.

۹. متن: : کوتوال آن را «بهره، پاره» می‌خواند. شاید «بار» به‌معنای‌خوراك پختنی باشد، که مثلا در اصطلاح «بارکردن دیگ خوراك» به‌کار می‌رود.

۱۰. شاید: آن است.. آتش هرمزدان...

۱۱. اوستا: ātarš puθrō ahūrahe mazdå (= آتش پسر هرمزد)←«آتش»،

ویسپرد، صص ۸۲ــ۱۰۸

۱۲. آذرباد، پسرمهراسپند،موبدان موبد شاپور دوم، و موبد بزرگی است که نام او هنوز به صورت سنتی درمراسم رسمی دینی یاد می‌شود. در بارهٔ «وَر» یا آزمایش ایزدی که حقانیت آموزشهای او را اثبات کرده است، در منابع پهلوی مانند دینکرد وارداویرافنامه سخن رفته است ← فصل ٦، یادداشت ٥؛ فصل ۲۰، یادداشت ۱؛ «آذربادمهر سپندان»، خرده اوستا، صص ۳۰ــ٤۱؛ زبان و ادبیات پهلوی، ص۸٦؛ پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲٥۰ــ۱

۱۳. متن: [Pahlavi] ، شاید wēšēd یا wišāyēd ؛ قرائت ومعنای واژه روشن نیست. شاید از عبارت اوستایی frača šava vīča گرفته شده باشد که در وندیداد ۲، بندهای ۱۰، ١٤، ۱۸، می‌آید و جم آن‌را خطاب به‌زمین می‌گوید و از او می‌خواهد تا خود را بگستراند و شمار بیشتری از گوسفندان و ستوران و مردمان وسگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را برخود ببرد وحمل کند.

١٤. متن افتادگی دارد.

١٥. اوستا: -mainyū ؛ یکی از معانی «مینو» صورت مثالی وکلی برای هرچیزی است ومینوِی آب وگیاه مثال افلاطونی و صورت معنوی و روحانی آب وگیاه است.

١٦. شاید نشود و بشود.

«افزودن» احتمال دارد معادل «افسودن» و به معنای «برکت دادن وتقدیس کردن»باشد.

۱۶

۴

0. pad nām ī yazadān!

به نام ایزدان!

dar ēd kū wināh ī pad xwurdag, ēk ēk nibēsēm:

در (= باب) این که گناه خرده (= کوچك) را، یکی‌یکی نویسم:

1. wināh ī kamist framān: ēd framān-ē se drahm dāng se ud panǰ gandum[1]; ast kē se drahm ud dāng se gōwēd.

کوچکترین گناه فرمان < نام دارد، و > این <که > یك فرمان، سه درم < و > سه‌دانگ و پنج گندم[۱] <است؛ نیز> هست <قولی > که < هرفرمان گناه را> سه درم و سه دانگ گوید.[۲]

2. āgrift-ē: har čē andar gēhān mardōm pad-iš zanēnd, snāh; u-š hamē ka snāh pad dast grift, u-š čahār angust az zamīg abar grift, ā-š āgrift-ē ō bun. āgrift-ē tōzišn ud pādifrāh panǰāh ud se drahm.

یك آگرفت: هرچه در جهان مردم را با آن زنند، سلاح< نام‌دارد> ، پس همی چون سلاح را در دست گرفت و آن را چهار انگشت‌از زمین بر گرفت (= بلند کرد)؛ پس او را یك آگرفت < گناه> بر ذمه<باشد> . یك آگرفت <گناه> را تاوان و پادافراه پنجاه و سه‌درم <است >[۲] .

3. ka ān snāh frōd wardēd, ā-š ōyrišt-ē ō bun, u-š dādestān wardišn; u-š tōzišn ud pādifrāh haftād ud se drahm bawēd, ka čiš-ē ǰudtar < nē >[3] bawēd.

هنگامی که آن سلاح فرود گردد (= فرود آورده شود)، پس اورا یك

اویرشت < گناه > بر ذمه < باشد > و دادستان (= حکم) وی گردانیدن < سلاح است > و تاوان و پادافراه < وی > هفتاد وسه درم باشد، اگر چیزی بیش از < گردانیدن‌سلاح > نباشد۳.

4. ka-š ān snāh abar be dahēd, arduš ēd[4] ō bun, u-š tōzišn ud pādafrāh sīh stēr. agar-iš rēš panǰ ēk ī dišt pad-iš kard, ā-š xwar-ē ō bun, u-š tōzišn ud pādifrāh ham sīh stēr.

هرگاه‌براو آن سلاح را بدهد (=بزند)، یك۴ اردوش < گناه > او را بر ذمه < باشد > و تاوان و پادافراه آن سی استیر < است >: اگر زخم < به‌اندازهٔ > یك‌پنجم یك دِشت (= وجب کوچك) بر او (= مضروب) کرد (= زد)، آنگاه او (= ضارب) را یك خور < گناه > بر ذمه < است > وتاوان و پادافراه وی همان‌سی استیر < است >.

5. pāyagīhā ī wināh nibēsēm: srōšōčarnām-ē se drahm ud dāng-ē nēm, framān se[5] srōšōčarnām , āgrift-ē šāzdah stēr, ōyrišt-ē wīst ud panǰ stēr, arduš-ē sīh, xwar-ē šast, bāzāy-ē nawad, yāt-ē ē-sad ud haštād, tanāpuhl-ē sē-sad. ۳۳

پایه‌های (= درجات) گناه را می‌نویسم: یك سروشوچرنام < گناه > سه درم و نیم دانگ، فرمان < گناه معادل ومساوی > سه۵ سروشوچرنام، یك آگرفت < گناه > شانزده استیر، یك اویرشت < گناه > بیست و پنج استیر، یك اردوش < گناه > سی، یك خور < گناه > شست، یك بازای < گناه > نود، یك یات < گناه > یکصد و هشتاد، یك تنافور < گناه > سیصد < استیر است >.

6. Kirbag ī abar yazišn ī yazadān: drōn-ē, tanāpuhl-ē kirbag; yašt-ē, ē-sad tanāpuhl ; wisparad ēd, ē-hazār tanāpuhl; ēk homāst-ē, dah-hazār; dwāzdah homāst-ē, ē-sad-hazār. kē pad zōhr, har ēk kirbag ēk-ē ē-sad

guft ēstēd. hādōxt ēd, dō-hazār tanāpuhl; pad zōhr, ēk ē-sad bawēd.

کرفه در یزشن ایزدان[6]: یك درون را یك تنافور کرفه، یك یشت را یکصد تنافور، یك ویسپرد را یکهزار تنافور، یك هماست‌راده‌-هزار، دوازده‌‹هماست›را یکصد هزار ‹ تنافور کرفه است. اگر› که بازوهر ‹ باشد › ،هریك‹کرفه دارای ارزش› یکی برصد گفته شده است. یك هادخت ‹ نسك خواندن› ، دوهزار تناقور؛ ‹ واگر › با زوهر ‹ باشد دارای ارزش› یکی بر صد شود.

یادداشتها

۱. متن: : احتمالاً: (=گندم)؛ کوتوال آن را به تصحیح می‌کند و dānag می‌خواند. ظاهراً سکه دانگ که معرب آن دانق است و به صورت و نوشته می‌شود (فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، ص ۱۴۹، ۱۹) در همین‌جا قبلاً آمده است.

۲. میزان تاوان و پادافراه گناهان خرد یا صغیر با آنچه در فصل ۱ (و نیز همان فصل، یادداشت ۱) و فصل ۱۱، بندهای ۱و۲ می‌آید، تفاوت دارد.

۳. کوتوال به قیاس با شیوهٔ بیان در آغاز همهٔ پاسخها در کتاب روایت امیدا شاوهیشتان، می‌افزاید:

۴. متن: : ⟵ فصل ۱۷، یادداشت ۱

۵. متن کوتوال:

۶. کرفه با وزن وسنگ سنجیده می‌شود و ارزش اخروی و سنگینی آن در ترازوی ایزدرشن، دربرابر پادافراه گناهانی که تاوان وتوزش نیافته، و پاك وزدوده وجبران نشده باشد، جای گیرد. ⟵ فصل ۱، یادداشت ۱

۱۷

1. ēn-iz pursīd zarduxšt az ohrmazd kū hangām kadār ka gōšt nē abāyēd xwardan.

این را نیز زرتشت ازهرمزد پرسید که < آن > هنگام کدام < است >
که گوشت نباید خورد.

2. ohrmazd passox dād kū andar xānag ēd[1] ka tan-ē be mīrēd tā se šab bowandag bawēd, pad ān nāmgenīh[2], čiš-iz gōšt ō drōn nē nihišn; bē ēn čiyōn šīr ud panīr ud mēwag ud xāyag ud rēcār ōh nihišn. paywandān ī ōy čiš-iz gōšt nē xwarišn.

هرمزد پاسخ داد که در خانه‌ای[۱] چون تنی بمیرد تا سه شب تمام‌شود،
به آن نامگانه[۲] (= یادبود و مناسبت) ، چیزی (= هیچ) گوشت را
بر درون (= سفره) نباید نهاد ؛ مگر این < خوردنیها > را، چون
شیر و پنیر و میوه و تخم‌مرغ و ریچار، < که > همانا باید < بر
درون > نهاد. پیوندان (= بستگان) وی نیز چیزی (=هیچ) گوشت
نباید بخورند.

3. andar se rōz hamāg yazišn ī srōš abāyēd kardan, ēd rāy čē ruwān ī ōy az dast ī dēwān se rōz, srōš be tuwān bōxtan; ud andar rōz ka har gāh, yazišn-ē hamē kunēd weh.

در < سراسر این > سه روز ، یزشن سروش باید کرد، زیرا که روان
وی را از دست دیوان ، < در این > سه روز ، سروش تواند رهانید[۳]؛
ودرروز،اگر < در > هرگاه (= زمان ستایش کردن) یزشنی همی
کنند، نیکوتر < است >.

4. čiyōn ka pad se bār hamāg-dēn be yazēnd, pas šab ī sedīgar, ōšbām, se drōn yaštan: ēk, rašn aštād, dudīgar, wāy ī weh; sedīgar, ardā fraward; ud ǰāmag abar drōn ī ardā fraward nihišn.

چنان که به سه‌بار، همادین[٤] را بیزند، پس < در > شب‌سوم، < هنگام > سحر، سه درون باید یشت: یکی < برای > رشن < و > اشتاد؛ دودیگر < برای > وای‌به؛ سدیگر < برای > اردافرورد؛ وجامه‌رابردرون اردافروردبایدنهاد.[٥]

5. rōz ī čahārom rāy, gōspand pādixšā brīdan. rōz ī čahārōm, yazišn ī ardā fraward kunišn, ud pas dah-rōzag ud māhīgān ud pas sālīgān, ud māhīgan ī fradom; pad sīh rōz ī rāst, ud sālīgān pad rōzgār ī xwēš.

برای روزچهارم، بریدن گوسفند جایز < است. در > روزچهارم، یزشن اردافرورد باید کرد، و پس < مراسم > ده روزه و ماه و پس سال و ماه نخست < پس ازسال > را < بایدبرگزار کرد >؛ با < محاسبهٔ > سی روز راست (=کامل و تمام) < در هر ماه >، سال را < هر ساله > درروزگار (= روز درگذشت) خویش.[٦]

6. ka gyāg ī dūr be mīrēd, kū āgāhīh rasēd, ka ān gyāg kū be mīrēd stōš yašt, xūb; ka nē, ā-š ēn gyāg be yazišn. az ān ī ka āgāhīh rasīd, tā se šab bowandag bawēd, yazišn ī srōš abāyēd kardan. pas az se rōz ud šab, yazišn ī ardā fraward abāyēd kardan.

اگر < در > جای دور بمیرد، چون آگاهی رسد، اگر < در > آن جای که بمیرد، سدوش‌یشته شود، درست < است >؛ وگرنه، پس او را < در > اینجا < سدوش > باید بیزند. از آن هنگامی که آگاهی رسید تا سه شب تمام شود، یزشن سروش باید کرد. پس‌از سه روز و < سه > شب، یزشن اردافرورد باید کرد.

7. gyāg-ē paydāg kū ōy kē-š gušn az dēwān,ōy kē kūnmarz kunēd, ud ōy kē dēn ī ahlomōɣīh gīrēd; ēč se rist nē wirāyēnd. ēd rāy čē ōy kē gušn-iš az dēwān, xwad dēw; ud ōy kē kūnmarz kunēd, ā-š ruwān dēw be bawēd; ud ōy dēn ī ahlomōɣīh gīrēd, ā-š ruwān mār ī šēbēg be bawēd.

< در > جایی < از اوستا > پیدا < است > که آن کس را که تخمه‌اش ازدیوان < باشد >، آن کس که غلامبارگی کند، وآن کس که دینِ اهلموغی (=بدعت) گیرد (= اختیار کند)؛ هیچ < یك > از این > سه را، مرده باز نیارایند. زیرا آن کس‌را که تخمه ازدیوان < باشد >، خود دیو < است > ؛ و آن کس که غلامبارگی کند، پس روانش دیو شود؛ و آن کس < که > دین اهلموغی گیرد، پس روانش مارشیبا (=افعی) شود.

8. ēn-iz az abestāg paydāg kū ohrmazd guft kū hamāg mardōm,tan pad paristišn ud framān-burdārīh be ō ān mard dahēd kē hamāg abestāg ud zand warm, tā-tān az kār ud kirbag āgāh kunēd. čē,mardōm ēd rāy ō dušox šawēnd kē tan ō hērbedestān nē abespārēnd ud az kār ud kirbag āgāh nē bawēnd.

این نیز از اوستا پیدا< است > که هرمزد گفت که همهٔ مردم باید تن (= خویشتن) را به پرستش (= خدمت) و فرمانبرداری به آن مرد دهد(= بسپارد) که سراسر اوستا وزند را درحافظه< دارد >، تا شما را از کار وکرفه آگاه کند. چه، مردم از آن روی‌به‌دوزخ می‌روند که تن (= دل) به هیربدستان نمی‌سپارند و از کار کرفه آگاه نمی‌شوند.[۷]

9. pursišn: ān kār ī pad tan < ī > abestāg, pad nē xūb kardan wizīr, ud margarzān abar kard ēstēd; ān kār nē kardan pad bōzišntar, ayāb andar warōmandīh ē mihr ī dēn rāy, be kardan ud rāyēnīdan?

پرسش : آن کار که در تنِ (=نصّ) اوستا ، دربارهٔ درست انجام ندادن < آن > ، حکم < صریح هست > و < مجازات خطاکار را > مرگرزان < شدن > مقرر داشته است ؛آن کار را نکردن رهاننده‌تر (= نزدیکتر به احتیاط) <است> ، یا در تردید، همانا برای مِهرِ دین، انجام دادن و ترتیب دادن < آن، درست‌تر است> ؟

10. passox ē kū pad bōzišntar ka xūb kunēnd:bīm ī nē xūb kardan rāy, be nē hištan. ōh-iz ka nē xūbīh hišt, kār-ē wattar, čē-š tarmenišnīh pad-iš andar rasēd

پاسخ این که رهاننده‌تر < است > که < آن را > درست انجام دهند: به دلیل بیم نادرست انجام دادن ، <آن را > نباید هشت (=رها کرد). نیز بیگمان چون < از بیم > نادرستی هشته شود، کاری بتر< است >، چه در آن < احتیاط > ترمنشی (= کبرو غرور) فرارسد.

11. ēn-iz paydāg kū zarduxšt az ohrmazd pursīd kū ēn mard-ōm az kū gyāg abāz āxēzēnd: az ān gyāg kū naxust andar ō mādarān šawēnd, ayāb az ān gyāg kū mādarān zād hēnd, ayāb az ān gyāg kū tan be ōftēd? ۳۶

این نیز پیدا < است > که زرتشت از هرمزد پرسید که این مردم <در رستاخیز> ازکدام‌جای برمی‌خیزند: از آن جای که نخست در < زهدان > مادران شوند، یا از آن جای که < از> مادران زاده شدند، یا ازآن جای که < به هنگام مرگ > تن < آنان >بیفتد؟

12. ohrmazd passox dād kū nē az ān gyāg kū andar ō mādarān šud hēnd, ud nē az ān gyāg kū az mādarān zād hēnd, ud nē az ān gyāg kū tan ud gōšt ōftēd; čē az ān gyāg āxē-zēnd[8] kū-šān az tan gyān be šud.

هرمزد پاسخ داد که نه از آن جای که در <زهدان> مادران شدند، و نه از آن جای که از مادران زادند، ونه از آن جای که < به هنگام مرگ > تن و گوشت < آنان بر زمین > افتد؛ چه (=بلکه)

< دررستاخیز > از آن‌جای برمی‌خیزند که آنان راجان از تن بشد.

13. u-š ēn-iz pursīd kū kē andarwāy, az čiš-ē aguxt ēstēd be mīrēd, az kū abāz āxēzēnd?

این را نیز پرسید که کس که اندروای[۹]، از چیزی آویخته باشد <و > بمیرد ، < در رستاخیز > از کجا برمی‌خیزند؟

14. passox: az ān gyāg kū-š naxust ast ud gōšt ō zamīg ōftēd; az ēn bē ka abar gāh-ē ayāb wistarag-ē be mīrēd, pēš kū-š be barēnd, kadām-ē pārag stānišn, u-š tar handām dahišn. čē, ka nē ēdōn kunišn, ā-š az ān gyāg abāz āxēzēnēnd[10] kū-š tan ō zamīg rasīd.

پاسخ: از آن جای که نخست استخوان و گوشت وی بر زمین افتند! از این< روی است > که حتماً اگر بر گاهی (= تختی) یا بستری بمیرد، پیش از آن‌که او را ببرند، هرکدام پاره <از اندام وی > (= دست و پای یا سر و موی) را ، < اگر بر تن قرار ندارد >، باید بستانند (= برگیرند) و بر روی اندام (= تن) <جای > دهند. چه، اگر چنین نکنند، پس او را از آن جای برمی‌خیزانند، که تن وی بر زمین رسیده است.

15. frazaft pad drōd, šādīh ud rāmišn

فرجام یافت بادرود، شادی ورامش !

یادداشتها

۱. متن: [Pahlavi] ؛ به‌جای یای وحدت و نکره به‌کار رفته است. ← فصل ۲ بند ۱۲۴؛ فصل ۱۶، یادداشت ٤؛ روایت امید اشاوهیشتان، ص۱٦۱، س۷

۲. متن: [Pahlavi] ؛ زند فرگرد وندیداد، عبارات. نظیر: [Pahlavi] (ص ۵۳۲، س۱٤؛ ص۵۳۳، ٤)؛ واژه‌نامهٔ مانوی: n'mgyn (= nāmgēn)؛ یکی از موارد ابدال ē و ā است ← فصل ۲۲، یادداشت ۸

۳. درصد در بندهش، در٤۰ (صص ۱۰۹–۱۰) می‌آید که روان چون از تن جدا شود مانند کودکی است که‌ازمادر بزاید ونیاز به‌دایه وقابله دارد. سروش چونان نگاهبان وحامی باید فراخوانده شود تا از روان پشتیبانی کند.
برای «گاه» ← فصل ۱۰، یادداشت ۵۱

٤. به‌نظر می‌رسد که «همادین» به همهٔ نیایشهایی اطلاق شده است که در سه روز اول درگذشت برگزار می‌شود: یك یسنابه خشنومن سروش درهاون گاه هرروز، یك درون سروش درهرگاه، خورشید نیایش و مهرنیایش با پتت درهرگاهِ روشن، سروش یشت سرشب با پتت‌درگاه ایوسروثرم، و ماه نیایش و سروش یشت‌ها دخت باپتت در اشهین‌گاه. یك وندیداد – وگاهی حتی سه‌وندیداد– در این روز خوانده می‌شود.
← یادداشت ٦؛ نیز اوستای وِ دَردگان

۵. ← یادداشت ٦؛ فصل ۱۲، یادداشت ۹

٦. دربارهٔ مراسم درگذشتگان، در روایات داراب هرمزدیار، می‌آید:

پرسش آنکه مردی یا زنی یا پسری یا دختری که بچهارده سال و سه ماه و نه ماه که در شکم مادر است این جمله پانزده سال شد ایشان را خرج چه بایدکرد که به مینوی راستان ورفتند یعنی که بهشتی شدند از بهرایشان چه کار باید کردن از بهرروان آن کسان پاسخ آنکه بدین‌گویدکه در روز اول یشت سروش‌میباید گفتن و در روزدوم وروز سیوم همین بابت میباید خواند و بام چهارم دریــن (= drōn) رشن آستاد (=اشتاد) و نــای وه و سروش و اشوان می‌بــایــد یشتن دیگــر روز چهــارم

یشت اشوان بایـد کـردن و دیگـر آن‌کـه هیربـد از بهرآن بردن برشنوم بکند تاروان آن اشو پاك شود و دراینباب تقصیر نکنند که فریضه است واینکار کردن بغایت پسندیده است و روز دهم یشت اشوان بکنند و درسی روز یشت سی روزه‌بکنند ودر روز روزهٔ یشت اشوان بکنند وهرماه روز روزه یشت اشوان بکنند و گیتی خرید بیزند وسه جد دیو داد از بهـر آنـروان اشویان بکنند درینباب تقصیر نکنند.

(ج۱، ص ۱۵۵)

پس‌از سی روزکه یشت سی‌روزه برای روان برگزار کردند: «روز دیگر زود درون اشوان یشتن یـکدست جامه درپیش درون اشوان نـهادن آفرینگان دهمان خواندن» (همانجا)

و نیز: «در بام چهارم سرگوسفند ببرند و چربی او برآتش ور هرام بایـد نهادن در دین فرموده است اگر آتش ورهرام نباشد، از سرناچار بر آتش نهند وقتی که آفرینگان کنند» (همان کتاب، ص ۲٦٤). این فدیه و«زوهر» برای آن است«که آدرخره در سرچینود پول حاضرشود کار آن روان آسان گـذرد» (روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص ٤٥۷، س ۱۲) ← یادداشت ٤.

۷. ← فصل ۱۲، یادداشت ٦

۸. متن: [Pahlavi]

۹. متن: [Pahlavi] ؛ در عبارت زبر نوشته اسم، و به‌معنای «فضا»است. «اندروای» در فرهنگ فارسی صفت است: «معلق و آویخته».

۱۰. متن: [Pahlavi]

۱۸

1.andar dēn guft ēstēd kū xešm dwārist ō ahreman pēš, u-š drāyīd kū man andar gētīg nē sawēm; čē ohrmazd ī xwadāy andar gētīg se čiš dād ēstēd kē man čiš-iz kardan nē tuwān.

در < کتاب > دین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن‌دوید و گفت که من در گیتی نروم، چه ، هرمزد خدای در گیتی سه چیز آفریده‌است که من < در برابر آنها > هیچ‌کاری نمی‌توانم کرد.

2. ahreman drāyīd kū gōw kū ān se čiš čē?

اهریمن گفت که بگوی که آن سه چیز چه < است > .

3. xešm drāyīd kū gāhānbār ud mēzd ud xwēdōdah.

خشم گفت که گاهنبار و میزد و خویدودس .

4. ahreman drāyīd kū andar gāhānbār be ras, agar az awēšān ēk, čiš-ē be duzdīd, gāhānbār be škast ud kār be kām ī tō. pad mēzd be ras, agar az awēšān ēk-ē, be drāyīd, mēzd be škast, ud kār pad kām ī tō. xwēdōdah be hil, čē-š man čārag nē dānēm; čē kē zan čahār bār ō nazdīk šud, az xwēšīh ī ohrmazd ud amahraspandān ǰudāg nē bawēd.

اهریمن گفت که در گاهنبار برس، اگر از ایشان یکی < ازدیگری > چیزی بدزدید، گاهنبار شکسته شد و کار به کام تو < باشد > . در میزدبرس، اگر از ایشان یکی سخن بگوید، میزد شکسته شد، و کار به کام تو < باشد > . خویدودس را رها کن‌چه ، من‌چارهٔ آن‌ندانم؛ چه

هر کس که زن را چهار بار به نزدیك شد، از خویشی (= تعلق) هرمزد و امشاسپندان جدا نشود!

یادداشتها

۱. این قطعه به‌عنوان فصل ۳۵، در بندهش هندی (کوتوال، ص ۱۱۰، یادداشت ۱، فصل ۱۸) وکتاب روایت پهلوی (متن، صص ۱۶۸ــ۹) و نیز دستنویس MU_{29} (ص ۱۲۸، س ۵تاص۱۲۹، س۵)، هم آمده‌است.

خویدودس باید باز مانده ازدواج مقدس در این منطقه باشد کـه بعداً در آیین رسمی امپراطوری ساسانیان وارد شده و اهمیت یافته است. همچنانکه‌ازدواج مقدس به‌مراسم سال نو و جشن آفرینش باز می‌گردد، در ادبیات پهلوی نیز خویدو- دس با پیدایش آفریدگان و پدیدار گشتن کثرت ازوحدت همانندی و یکتایی‌دارد:

zahag andar xwēś warzīdārīh xwēdōdah bawēd

(دینکردمدن، ص ۹۲۲، س ۱و۲)

zahag به معنای فرزند و نیز هریك از عناصر اربعه است و بدین ترتیب، «خویدودس» در خود پروردن فرزند یا عنصرهای چهارگانهٔ سازندهٔ گیتی است. هرچندکه آتش باقداست عتیق خود مشکل دراین چارچوب می‌گنجد وجوهرآسمانی آن‌که با «اَسَرْروشنی» پیوسته است، با این تصور در تضاد قرار می‌گیرد. چون بـا آفرینش هرمزدی است که رستگاری هستی و رسیدن به‌اویژگی و تن پسین امکان می‌یابد، پس خوید ودس هم ستوده ودرست است، چراکه با ایـن‌گونـه ازدواج، تمثیلی از زایش آغازین آفریدگان از وجودی ازلی وواحد، چون زروان یـا اردویسوراً ناهید، در جامعهٔ بشری روی می‌دهد. اسطورهٔ کهنی وجود داشته است که بنابرآن هرمزد واهریمن از زروان‌زاده شدند، و یااردویسور اناهید، پـدر و مـادر آبهای هستی، بغبانوی ازلی است‌که در آغاز از اوپسری پدید آمد واز ازدواج‌این مادر وپسر همهٔ زادگان هستی پدیدار گشتند. تصور زادن از خود و «خودزایی» با اسطورهٔ آتوم (= atum)، خدای آغازین و غوطه‌ور در نون(= nun)، آبهای نخستین هستی، وخلق‌شو (= shu) و تفنت (= tefenet) از وجود او، و عقایدی از این قبیل، می‌تواند قرابت داشته باشد و در بُن وپایه اساطیری بومی در این منطقه بیاید که با آیین زرتشتی در عهد ساسانیان آمیختگی یافته‌است و خویدودس را «ازیكْ به بَسْ شمارگی آمدن» یا از وحدت به‌کثرت گراییدن‌معنی می‌کند (همان کتاب، ص ۴۴۸، س۱۵). وجود واژهٔ -x^{v}aētvadaθa با بار معنایی دوپهلو، در «کلمهٔ دین» یا کلمهٔ شهادت زرتشتی (یسن۱۲، بندهای ۸و۹← یسنا، ج۱، صص ۱۸۴، ۱۸۸: جملهٔ خورده اوستا صص ۳۲۰ــ۳۱) مغایرتی با ریشه بردن این عقیده ورسم درادیان بومی این سرزمین ندارد، زیرا تدوین اوستا به‌شکل کنونی چندان‌هم قدیمی نیست وموبدان در دوران بلاش اشکانـی یـا شاپور اول

ساسانی بخوبی می‌توانسته‌اند عناصری دخیل را درآن بگنجانند تا رضای خاطر همهٔ بندگان نیرومند و صاحب رای شاهنشاه تامین گردد.بویژه هنگامی‌که مفهوم خویدو‌ـ دس در تفسیر گاهان می‌آید، بروشنی بی‌پیوندی و جدایی اصل وتفسیر آشکاراست (مثلا، دستنویس MU29 ، ص ۱۲۹، س ٥تا ص۱۳۰، س ۲)وپیداست‌که برای پاسخگویی به‌گروه مخالف وجدل کننده، که «دربارهٔ خوید ودس که‌ناکردن < آن را > پیکار وجدل می‌کند» (دینکردمدن، ص ٤٤۸، س۹)، ابـزار و قدرتی جز استدلال منطقی وفلسفی نیزبه‌کار می‌رفته است تا مگرتفکر روحانیان‌دولتی ازکلام به‌عمل درآید وچنین ازدواجهایی توجیه ومعمول گردد، زیرا تـودهٔ عظیمی ازمردم چنین فکری را شگفت وزشت می‌یافتند (روایت پهلوی، متن، ص۲۰، س۱۰ تا ص ۲۱، س٤؛ ص۲۱، س۱۱تا ۱۷) ←—— دینکردمدن، ص ٤٤۸، س ۱٥ تا ٤٤۹س۱۲؛ ص۹۲۱، س۱۹ص۹۲۲؛ روایت‌پهلوی، متن، صص۹ـ۱۲؛ روایت امید اشاوهیشتان، صص ۱۰٤ـ۱۰ و نیز صص ۸٤ـ٦؛ ۹٦ـ۸، جز آن؛ فرمان کوروش بزرگ، صص ۲۸ـ۳۰؛ ایران در سپیده دم تاریخ، صص۱۸ـ۱۹؛ ونیز ازدواج مقدس

۸

۱۹

1. yatā-ahū-wēryō kū pad har gyāg-ē, abāgīh[1] ī čiš-ē pad kār, čiyōn gōwišn?

یتااهوویریو که در هرجایی، به همراهی < هر > چیزی به کار < آید> (= ضرور است)، چگونه باید گفته شود؟

2. ēk ēn[2] kē ō hanǰaman,ayāb pēš mehān ud sālārān, ayāb pad kār-ē frāz šawēd, ayāb ka ō xwāhišn xwāstan šawēd, ka-z kār-ē wizārēd; pad ēn har gyāg-ē, ēk-ē guftan, tā-š kār rāwāgtar šawēd.

یکی این < که > هر کس که در انجمن ، یا پیش بزرگان وسرداران، یا برای <کردن> کاری فراز رود، یا هنگامی که برای‌درخواست تقاضایی رود، نیز هنگامی که کاری را انجام دهد؛ در هر یك < از >این سه جای، یکی < اهونور > باید بگوید ، تا کار او رواتر (=باروایی و سهولت بیشتر) انجام گیرد.

3. āfrīn hu-āfrīntar bawād, ēd rāy dō gōwēd. čē, āfrīn dō ēwēnag: ēk ān ī pad menišn ud ēk ān ī pad gōwišn.

< تا > باشد که آفرین (= دعا) آفرین نیکوتر (= مستجاب‌تر) شود، از این روی دو < اهونور > باید بگوید. چه، آفرین دو آیین (= گونه) <است >: یکی آن که در اندیشه ویکی آن که در گفتار < آید> ۳.

4. čahār ka <rad franāmišnīh> : aŋhā xšapō kadār-iz-ē pad kadār-iz-ē; abar šawēd rādīh ō gāhānbār: <āfrīn> hu-āfrīntar be madan rāy.

چهار < بار گفتن اهونور > ، به هنگام < درخواست > فراز آمدنِ رِدِ
< مینوی > (= استمداد از یزدان) < سودمند است: چونان که در
گفتنِ > «این شبهای» < پر خطر ، باشد که > کسی < از ایزدان >
به < یاری > کسی < از ما بیاید، یا چون مرد > فراز رود < به >
رادی به گاهنبار، برای آفرین، آفرین نیکوتر آمدن (= گشتن[٤]).

5. panǰ kē ō wināh wizārdan šawēd, druz be barišnīh rāy, čē, padifrāh pad dastwarīh ī ēn panǰ kas šāyēd wizārdan: mānbed ud wisbed ud zandbed ud dahibed ud zartuštrōtom; u-š ašemwohū se, ē pad sar be gōwišn.

پنج < بار گفتن اهونور > آن کس را < باید > که برای زدایش گناه رود، برای راندن دروج. چه ، پادافراه را به دستوری این پنج کس گزاردن (= اداکردن وبه‌جا آوردن) مجاز است: مانبد ویسبد و زندبد و شهریار و زرتشتروتم (= روحانی بزرگ) و در سر (= پایان) آن (= پنج اهونور) ، سه اشم وهو هما نابایید گفت.[٥]

6. šaš kē ō amāwandīh xwāstan šawēd, ud ō kārezār; tā pērōzgartar bawād.

شش < بار گفتن اهونور > کسی‌را < باید > که برای نیرو خواستن رود وبه کارزار ؛ تاباشد که پیروز گرتر شود.

۳۹

7. haft kē ō yazišn ī yazadān kardan šawēd, amahraspandān ō yazišn pēštar rasēnd.

هفت < بار گفتن اهونور > کسی را < باید > که برای یزشن ایزدان کردن رود< تا > امشاسپندان در < آن > یزشن زودتر رسند.[٦]

8. hašt kē ō yazišn ī ardā fraward kardan šawēd.

هشت < بار گفتن اهونور > کسی را < باید > که برای یزشن کردن ار دافرورد رود.[٧]

9. nō kē ō ǰordā kištan šawēd, ē ēd rāy gōwēd čē ǰordā pad nō māh be rasēd, tā ǰordā pēš rasēd ud xrafstarān

zyān kam be kunēd.

نه < اهونور را > کسی که برای کاشتن غله رود، همی از ایـن روی باید بگوید که غله درنه ماه رسیده می‌شود ؛ تاغله پیشه‌تـر (= زودتر) برسد (= به دست آید) و حشرات موذی کمتر < به آن > زیان‌رسانند.

10. dah kē ō zan xwāstan šawēd, tā ǰahišn pad kār weh bawēd.

ده < بار گفتن اهونور > کسی را < باید > که به زن خواستن‌رود، تاشگون < و فرخندگی > در کار بهتر شود.[۸]

11. dah kē ō stōr ud gōspand, gušn kāmēd hištan; tā huzahagtar bawēd.

ده < بار گفتن اهونور نیز > کسی‌را < باید > که خواهد برستور و گوسفند< ماده> ، گشن (= حیوان نر) گذارد ؛ تا<حیوان>دارای بچهٔ نیکوتر شود.

12. yāzdah kē ō àn ī buland gar šawēd, tā-š xwarrah ī gar ud kōf āfrīn kunēnd ud ayārīh dahēnd.

یازده < بار گفتن اهونور > کسی را < باید > که بر کوه بلند رود [۹] ، تافرّه کوه وجبال او را آفرین کنند و یاری‌دهند

13. dwāzdah kē ō ān ī zofr rōstāg šawēd, tā-š xwarrah ī ān šahr ud rōstāg āfrīn kunēnd ud ayārīh dahēnd.

دوازده < بار گفتن اهونور > کسی را < باید > که بر درهٔ رودژرف رود ، تا فرّه آن شهر و ناحیه او را آفرین کنند و یاری‌دهند

14. sēzdah kē ō abē-rah-ē be šawēnd ān ham gyāg be gōwēd; ayāb kē pad puhl-ē ud rōd-ē be widerēd; tā-š mēnōg ī ān āb āfrīn kunēd. čē,andar hamāg abestāg yātā-ahū-wēryō meh ud pērōzgartar pad harwisp rōd ud harwisp bēšazišnīh ud harwisp pānagīh.

سیزده < بار گفتن اهونور > کسانی را < باید > که در بیراهه‌ای

بروند، < در > همان جای باید < آن را > بگوید؛ یا کسی که
از پلی و رودی بگذرد؛ تا مینوی آن آب او را آفرین کند. چه، در
سراسر اوستا، یتااهوویریو مهتر و پیروزگرتر، در < عبور > از
همهٔ رودها و < نیز در > همه < گونه > رنج زدایی و < در > همه < گونه >
نگاهبانی < شمرده شده است >.

٤٠

15. dēn abāg yātā-ahū-wēryō ēdōn ēw-kardag, čiyōn mōy abāg rōy xwarrah, ēw-kardagtar ēč; čē mōy ē rōy xwarrah ǰudāg kardan, wirāyād[10]

دین با یتااهوویریو چنان یکساخت (= پیوسته و متصل) < است >
چونان که موی بافرّه روی، < و > یکساخت‌تر < از آن دو >
هیچ < نیست >. چه، همانا موی را < از > فره روی جدا کردن،
< آن را > همی پیراید[10] (=خواهد چید و برید).

یادداشتها

۱. متن: [Pahlavi] (تصحیح کوتوال)؛ دستنویس K : [Pahlavi] ...؛ F,M ندارند.

در زندیسن ۱۹، بند ٦، می‌آید:

هر که در جهان استومند (= عادی) دن ، < ای > اسپیتمان زرتشت! < گفتار > بغان (متن: [Pahlavi] baxtārīh) را که اهونور < است > ، برشمارد [یعنی که همانا بیاموزد] فراز آن را که برشمارد، از بر کند [یعنی که < آن را > حفظ بکند]، و فراز آن را <که> از برکند، سراید [یعنی که نیرنگ < خواندن آن را > بداند] و فراز آن را < که > سرود، بیَزَد [یعنی که یشت بکند]، سه بار به دیگر سوی چینود < پل > روان او را به بهشت برین فراز گذرانم، من که هرمزدم، [یعنی آن که در آن روز که یشت نابر کنند، پس سه بار روان او را به آنجا راهبری کنم و نیکی بدو کنم]، به بهشت برین و برترین راستی و برترین روشنایی! (پهلوی یسنا، ص ۹۷)

←— دینکرد مدن، ص ۷۸۷، س ۱ تا ۱٤؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، صص ۱۳ — ۱٦؛ آئین دین زرتشتی، ص ۱٦۹

۲. چنین است در دستنویس K

۳. در زند سیروزهٔ کوچك، بند ۳۳، می‌آید:

هان! چنین آشکار کنند که آفرین بر دوگونه < است > : یکی آن < که > در اندیشه، < و > یکی آن که در گفتار < باشد >. آفرین در گفتار چیرتر < است > و نفرین در اندیشه (زند خرده اوستا، ص ۱۷۵)

٤. متن این بند در دستنویسها همانند نیست (متن کوتوال). در دستنویس K واژه‌هایی مأخوذ از بندهای ٤ و ٥، سروش یشت هادخت در آن هست که اشاره به مــواقع خطرناك، ونماد آن یعنی «شبهای پر خطر»، دارد (یشتها، ج ۱، صص ۵۲۸—۹). در این‌گونه استغاثه برای فرارسیدن ایزد ان و نیز در «فراخوانی ایزدان» (= rad franāmišnīh) در یزشن گاهنبار از مینوان درخواست کمك می‌شود وبرای

فراخواندن ایزدان به‌یاری باید چهاربار اهونور را فراگفت. برگزاری نیایش «ویسپرد» و «آفرینگان گاهنبار» با چهار یتااهو ویریو آغاز می‌شود. کوتوال این بند را با رجوع به قطعهٔ نظیر آن‌دردینکرد (مدن ص ۷۸۷، س۱٦) تصحیح کرده است ← کوتوال، ص۱۱۰، یادداشت ۳؛ روایات داراب هرمزدیار ، ج۱، ص ۳۵۲؛ پهلوی ویسپرد، ص ۳۰۳ س ۷و۸ (ویسپرد٤ بند ۲)

۵. در آغازِ پَتِت پنج اهونورو سه اشم وهو خوانده می‌شود. پتت با «باژسروش» آغاز می‌شود و خواندن‌پنج اهونور به‌سروش ایزد اختصاص دارد.

٦. برگزاری مراسم دینی که به ایزدی دیگر جز هرمزد خدای بازگردد، در آن‌سروش واردافرورد بویژه یاد شوند، با هفت اهونور آغاز می‌گردد. ← کوتوال، ص۱۱۱، یاداشت ۵

۷. «اردافرورد» یا فروهر پارسا، نماد همه فروشیها، یعنی جزء الهی وازلی وابدی در وجود آدمی، و رمزروان پرهیزگاران و درگذشتگان پارساست و «یزشن اردافرورد» برگزاری مراسم درگذشتگان است ← فصل ۱۷، یادداشت ٦

۸. هنوز در آغاز یا پس از پایان یافتن نیکوی کارهای بزرگ، باژ وآفرینگان‌برگزار می‌شود وبیشتر آن را با «خشنومن» دادار اورمزد می‌خوانند که ده یتااهو ویریو به نام او سروده می‌شود. این‌رسم در ایران نبوده است. ← روایات داراب هرمزدیار، ج۱، ص ۳۵۲

۹. این تعبیر که‌دلالت‌بر «همه نواحی و جایهای گوناگون» دارد، در متون پهلوی می‌آید (مثلا، بندهش، دستنویس TD_2 ص۱۰۸، س ٦و۷) و مأخوذ از دو عبارت اوستایی ǰafnušva raonąm, baršnušva garirnąm است (یسن۱۱، بند ۱۷؛ یشت ۱٤، بند ۲۱).

۱۰. دستنویسهای K و M : [illegible] F: [illegible] ؛ قرائت و معنای واژه روشن نیست. در این قرائت پیشنهادی، کلمهٔ [illegible] (= wirāyād، از [illegible] ۱۱۲، فرهنگ هزاورش‌های پهلوی، ص ۱۳٤) فرض و با «ویراستن موی» به معنای «چیدن و بریدن و پیراستن» آن یکتا گرفته شده است. این تعبیر دور ازذهن‌نیست. بویژه آن که صورت دیگری از ویراستن، یعنی vraštvun ، vraz- در زبان دری زرتشتی به معنای «چیدن و بریدن باقیچی» به کار می‌رود ، و واژهٔ navraz یعنی قیچی، از همین‌ماده است.

ترجمهٔ دیگر برای بند یك: < درباره > یتااهو ویریو < که > در هر جایی < و > به همراهی هرچیزی، در < هر > کار چگونه باید گفته شود.

۲۰

1. gyāg-ē paydāg kū az dēn guft ēstēd kū mard čand wēšist, ō mān ī ātaxšān šawišn ud ātaxš niyāyišn tarsāgāhīhā kunišn. čē, har rōz amahraspandān se bār andar mān ī ātaxšān hənǰaman kunēnd ud kirbag ud ahlāyīh anōh be hilēnd, ud kē wēš ō anōh šawēd ud ātaxš niyāyišn tarsāgāhīhā wēš kunēd; ēg ān kirbag ud ahlāyīh ī anōh be hišt, pad tan mehmāntar bawēd.

< در > جایی (=نوشته‌ای) پیدا < است > که‌از < کتاب > دین گفته شده است که مرد < هر > چند بیشتر ، به خانهٔ آتشان (= آتشکده) باید برود و با ترس آگاهی آتش را نیایش باید کند. چه، هرروز امشاسپندان سه‌بار در خانهٔ آتشان انجمن کنند و کرفه و پارسایی < در > آنجا بهلند (=بنهند)، و هرکه بیشتر به‌آنجا رود و آتش را باترس آگاهی بیشتر نیایش کند؛ پس آن کرفه‌و پارسایی که < در > آنجا هشته است، بر تن < وی > میهمانتر (=مستقرتر) شود.

2. ēn-iz kū xrad gōhr ēdōn čiyōn ātaxš. čē,andar ēn gēhān čiš nēst ī ēdōn be bawē čiyōn ān čiš ī pad xrad kunīhēd; ud ātaxš-iz har kū abrōzēnd, az dūr wēnēd, bōxt ud ēraxt paydāg kunēd; ud kē pad ātaxš bōxt, ǰāwēdān bōxt, ud kē pad ātaxš ēraxt,ǰāwēdān ēraxt.

نیز این که خرد را گوهرچونان آتش < است >. چه، در این‌جهان < هیچ > چیز نیست‌که ایدون < نیکو> شود، چون آن چیز که با

خرد کرده (= انجام) شود؛ و نیز آتش را هرکجا افروزند، از دور بیند[1] (= تشخیص دهد) < و > برائت و محکومیت را پیدا (= معلوم) کند؛ و هرکه با (= از طریق) < آزمایش > آتش تبرئه شد، جاودان تبرئه شده است، وهرکه با < آزمایش > آتش محکوم شد، جاودان محکوم شده است.

٤١

3. ēn-iz kū xēm kē xrad andar nēst, ēdōn homānāg čiyōn xānīg-ē ī rōšn ud an-āhūg kē bast ēstēd ud ō kār nē hamē šawēd; ud ān xēm kē xrad abāg, ōwōn homānāg čiyōn xānīg-ē ī rōšn ud an-āhūg kē tuxšāg mard abar ēstēd, andar ō kar kunēd, be warz bandēd, ud bar ō gēhān dahēd.

نیز این که < آن > خیم (=سرشت و طبیعت) که خرد در < آن > نیست، چونان خان آبی روشن و بی‌آهو (=بی‌عیب) < است > که بسته است و به کار (= مزرعه؟) همی نرود، و آن خیم که خرد با < آن است >، چونان خان آبی روشن و بی‌آهو < است > که مرد کوشا بر <آن > ایستاده (= مراقب ومشغول) باشد، < آن‌را > در کار (= مزرعه و کشتزار؟) کند، به کشتزار بندد، و بُر (= میوه وبار) به جهان دهد.

4. ēn-iz kū mardōmān ēn se čiš har rōz kunišn: nasuš az tan dūr be kardan, pad dēn āstawān būdan, ud kirbag kardan.

نیز این که مردمان این سه چیز را هر روز باید بکنند: نسوش[2] از تن دور کردن، به دین خستو (= مؤمن وبا ایمان) شدن و کرفه کردن.

5. nasuš az tan dūr be kardan, ēd kū pēš az xwaršēd ul āmad, dast ud rōy pad gumēz ud āb šustan; pad dēn āsta-wān būdan, ēd kū xwaršēd yaštan; ud kirbag kardan, ēd kū xrafstar-ē čand be ōzadan.

نسوش از تن دور کردن این < است > که پیش از برآمدن خورشید،

دست وروی را با گمیز < گاو > و آب[۳] باید شست؛ به دین خستو (= مؤمن با ایمان) شدن، این < است > که خورشید را باید بزشن کرد؛ و کرفه‌کردن این < است > که خرفستری چند را باید کُشت.

6. ēn-iz kū mardōmān ēn se, xwēškārīh ī mahist:ān ī dušmen dōst kardan, ān ī druwand ahlaw kardan, ud ān ī duš-āgāh dānāg kardan.

نیز این که مردمان را این سه < کار > بزرگترین خویشکاری (= وظیفه) < است >: دشمن را دوست کردن، دروند (=پیرو دروغ، گناهکار) را پارسا کردن، و دژ آگاه (=نادان وبدخوی) را دانا کردن.

7. dušmen dōst kardan, ēd kū-š xīr ī gētīg pēš dārēd, u-š pad menišn dōst darēd; druwand ahlaw kardan, ēd kū-š winăh kē pad-iš druwand bawēd, az-iš be wardēnēd; ud duš-āgāh dānāg kardan, ēd kū xwēš tan ōwōn be wirāstan kū-š ān ī duš-āgāh abar hammōzēd.

دشمن را دوست کردن ، این < است > که او را خواستهٔ گیتی پیش دارد (=ارزانی دارد و فدا کند)، و او را درمنش (= دل) دوست دارد؛ دروند را پارسا کردن، این <است > که گناهی که به‌واسطه آن دروند شده است، از وی بگرداند (= دور کند)؛ و دژآگاه را دانا کردن این < است > که خویشتن را باید آن‌گونه آراسته کند که آن دژ آگاه < درستی رفتار را > بیاموزد.

۴۳ 8. ēn-iz kū mardōmān rawišn ō ēn se gyāg abērtar kunišn: ō dar ī hu-dānāgān, ō dar ī wehān, ud ō dar ī ātaxšān.

نیز این که‌مردمان باید رفت‌وآمد به‌این‌سه‌جای بیشتر کنند: به‌درگاه نیك ــ دانندگان، به درگاه نیکان ، به درگاه آتشان.

9. ō dar ī hu-dānāgān, < pad ēn > kū tā hu-dānāgtar ud dēn pad tan mehmāntar bawēd; ō dar ī wehān, pad ēn kū tā pad wehīh ud wattarīh <āgāh bawēd>, ud wattarīh az-iš

be barēd; ud ō dar ī ātaxšān pad ēn kū tā druz ī mēnōg az-iš be wardēd.

به درگاه نیك- دانندگان به‌سبب این< باید رفت> که تا نیك - داننده‌تر و دین بر تن < وی > میهمانتر (= مستقرتر و مسلطتر) شود؛ به درگاه نیکان به سبب این <باید رفت > که تا بر نیکی وبتری آگاه شود، و < آگاهی > بتری را از وی ببَرَد؛ وبه درگاه آتشان به سبب این < باید رفت > که تا دروج[٤] مینویی (= بدی نادیدنی) از وی بگردد (= دور شود).

10. ēn-iz kū kē kunišn ō ruwān, ēg-iš gētīg xwēš, ud mēnōg xwēštar; ud kē kunišn ō tan, mēnōg pad kāmag<hilēd>, ud gētīg a-kamagīhā az-iš stānēnd.

نیز این که هرکه را کردار برای < رستگاری > روان < باشد> ،پس او را < خواستهٔ > گیتی خویش (= متعلق)، و < نیکویی >مینو (= آخرت) بیشتر خویش < خواهد بود> ؛ و هرکه را کرداربرای < آسایش > تن < باشد، نیکویی > مینورابه کام <خود > رها کند و <خواستهٔ > گیتی را به ناکام ازوی ستانند.

11. ēn-iz kū baxt-āfrīd guft kū har dahišn-ē ohrmazd<ō> hamēstārīh ī ēk petyārag, ud petītīg ō hamēstārīh ī har druz dād ēstēd.

نیز این که بخت آفرید[٥] گفته است که هرآفریده‌ای را هرمزد برای همیستاری[٦] (= مقابلهٔ) یك پتیاره، و پتت را برای همیستاری هردروج داده (= آفریده) است.

12. ēn-iz kū gētīg rāy wāk nē barišn ud pad čiš-iz nē dārišn ud az dast nē hilišn.

نیز این که برای < خواسته > گیتی نباید باك برد (= غم داشت) و < آن‌را > به چیزی نباید داشت (= گرفت) واز دست < نیز> نباید هشت (= رها کرد).

13. wāk ēd rāy nē barišn, čē ān ī brēhēnīd ēstēd, be rasēd; ud pad čiš-iz ēd rāy nē dārišn, čē sazišnīg ast ud be hištan abāyēd; ud az dast ēd rāy nē hilišn čē mēnōg pad gētīg ō xwēš šāyēd kardan.

ازیرا <برای آن> پاک نباید برد چه، آن که مقدر شده است، می‌رسد؛ وازیرا <آن‌را> به چیزی نباید داشت‌چه، گذرنده است و <آن را به هنگام مرگ> باید هِشت؛ وازیرا <آن را> از دست نباید دادچه، <نیکویی> مینو (= آخرت) را به واسطهٔ <خواستهٔ> گیتی، از آن خویش توان کرد.

14. ēn-iz kū pahlom čiš rāstīh ud wattom čiš, drōzanīh; ud ast kē rāst gōwēd, pad-iš druwand bawēd, ud ast kē drō gōwēd, pad-iš ahlaw bawēd.

نیز این که برترین‌چیز راستی‌وبترین‌چیز دروغ‌زنی <است>، و <گاه> هست که کس راست گوید و به سبب آن دروند شود، و <گاه> هست که کس دروغ گوید <و> به سبب آن اشو شود.

15. ēn-iz kū ātaxš nē ōzanišn, čē wināh; ud ast kē ōzanēd weh.

نیز این که آتش را نباید کُشت (= خاموش کرد) چه، گناه <است>؛ و <گاه> هست که <چون کس آن‌را> کُشد بهتر <است>.

16. ēn-iz paydāg kū čiš ō wattarān nē dahišn, ud ast kē pahlom xwaštar xwardīg ō wattarān dahišn.

نیز این پیدا <است> که چیز <خوردنی؟> را به بتران (= مردم‌بد) نباید داد، و <گاه> هست که نخست خوشترین خوردی (= نوعی خوراک مطبوع)[7] را به بتران باید داد.

17. abar-iz ēn nigerišn mardōmān čē har čiš čārag ast, bē margīh; har čiš ummēd, bē druwandīh; har čiš be sazēd, bē ahlayīh; har čiš wirāstan šāyēd, bē gōhr; ud har čiš wardīdan <šāyēd, bē> baɣōbaxt.

نیز مردمان بر این باید بنگرند (= توجه و اندیشه کنند) که هرچیز را چاره‌است، مگر مرگ را؛ هرچیز را امید < است >، مگر دروندی را ؛ هرچیز بگذرد، مگر اشویی؛ هرچیز را ویراستن می‌توان، مگر گوهر را ؛ و هرچیز را گردیدن (= دیگرگون‌شدن) تواند بود، مگر تقدیر را .

18. ēn-iz paydāg kū frēdōn az ī dahāg ōzadan kāmist, ohrmazd guft kū nūn ma ōzan; čē, zamīg purr xrafstar be bawēd.

نیز این پیدا < است > که فریدون اژی‌دهاک[8] را خواست بکشد، هرمزد گفت که اکنون < اورا > مکش چه، زمین پر < از > خرفستر بشود (= خواهد شد) .

یادداشتها

۱. اشاره به «ورآتش» و آزمایش مقدس (فصل ۱۵، یاداشت ۱۲) برای شناخته شدن گناهکار و بیگناه در مرافعات و محاکمات است. اصطلاح «پیدا کردن» به‌معنای تمیز دادن و تشخیص دادن آتش در «ورآتش» و تعیین گناهکار وبیگناه را فردوسی نیز به‌کار برده است:

مگر کاتش تیز پیدا کند　　　　گنه کرده را زود رسوا کند

شاهنامه ج۳، ص ۳۳

بندهای این فصل از کتاب شایست ناشایست، پراکنده و ناپیوسته، در کتاب‌ششم دینکرد (مدن، ص ۵۳۸، س ۳ تا ۹) می‌آید و بند اول آن نیز در «گزیده اندرز پوریوتکیشان» (متنهای پهلوی، صص ۴۷ ــ ۸) وجود دارد.

۲. ← فصل ۷، یاداشت ۳؛ فصل ۲، یاداشت ۳

۳. ← فصل ۷، یاداشت ۳

۴. ← فصل ۳، یاداشت ۱۶

۵. بخت آفرید نا م‌دستور بزرگی است که خسرو انوشیروان او را برای باز آراستن آیین زرتشتی پس از فتنهٔ مزدك فراخواند. نام او در زند بهمن یسن، فصل۲، بند۲، (صص ۳۱ ــ ۲) آمده است. ← فصل ۲، یادداشت ۵۳.

۶. برای نابودی ورنجور ساختن هر آفریدهٔ هرمزدی اهریمن آفریده‌ای پدید آورده است، که همبستار یا دروج آن به‌شمار می‌آید (بندهش، TD_2 ، ص۶۰،س۱) وهر کس باید با دروج خود بکوشد، یعنی بجنگد، نه با دروج‌دیگران (دینکرد مدن، ص ۵۰۲، س ۱ تا ۳←«باورهایی از دینکرد»، ص ۱۳).

۷. ← فصل ۲، یاداشت ۳۹

۸. این مثال اساطیری برای اثبات نسبیت ارزشهای اخلاقی و عدم قطعیت احکام شرعی در اینجا آورده شده است. دینکرد مختصری از داستان ناکشتن ضحاك وچگونگی آن را از اوستای کهن نقل می‌کند:

دربارهٔ نگونسار کردن فریدون ضحاك را، < و > برای میراندن < وی > گرز بر پهلو ودل < و > نیز جمجمهٔ < او >

زدن، اما نمرد ضحاك از آن ضربت و پس با شمشیر <اورا> زدن، و در نخستین <و> دو دیگر <و> سدیگر ضربت از تن ضحاك بسیارگونه خرفستر باریدن؛ گفتن دادار هرمزد به فریدون که مبادا بدری <تن> او را که ضحاك <است>. چه، اگر <تن> او را بدری، ضحاك پر <وآکنده> این زمین را کند از مار وسمور آبی و کژدم و سوسمار و کشف (=لاك پشت) ووزغ؛ <پس درست‌و> به آیین بستن <او> به‌بند شگفت، انــدر گرانترین پادافراه به <کوه> دمندان <باید>! (دینکردمدن، ص۸۱۱، س ۱۳ تا ۲۱).

و نیز:

«دربارهٔ ضحاك، کــه (او را) بیوراسب نیز خوانند، گوید که فریدون هنگامی که او را بگرفت، بکشتن نتوانست. پس به‌کوه دنباوندببست. هنگامی‌که رهاشود، سام خیزد، او را گرز زند و اوژند». (بندهش، TD_2، ص ۱۹۸، س۶ تا ۹، ترجمهٔ چاپ نشدهٔ آقای‌دکتربهار)

۲۱

1. nišān ī sāyag ī nēm-rōz nibēsēm, farrox bawād!

نشان سایه نیمروز[۱] را می‌نویسم، فرخ باد!

2. xwaršēd pad karzang, panǰ-ēk < ī > , pāy ī mard; pānzdahom ī karzang, ēk pāy; xwaršēd pad šēr, ēk pāy ud nēm; pānzdahom ī šēr, dō pāy; xwaršēd pad hōšag, dō pāy ud nēm; pānzdahom ī hōšag, se pāy ud nēm; tarāzūg, čahār pāy ud nēm; pānzdahom ī tarāzug, panǰ pāy ud nēm; gazdum, šaš pāy ud nēm; pānzdahom ī gazdum, haft pāy ud nēm; nēmasp, hašt pāy ud nēm; pānzdahom ī nēmasp, nō pāy ud nēm; wahīg, dah pāy; pānzdahom ī wahīg, nō pāy ud nēm; dōl, hašt pāy ud nēm; pānzdahom ī dōl, haft pāy ud nēm; māhīg, šaš pāy ud nēm; pānzdahom ī māhīg, panǰ pāy ud nēm; warrag, čahār pāy ud nēm; pānzdahom ī warrag, se pāy ud nēm; gāw, dō pāy ud nēm; pānzdahom ī gaw, dō pāy; dō-pahīkar, ē pāy ud nēm; pānzdahom ī dō-pahikar, ē pāy.

<چون > خورشید در < سربرج > خرچنگ (= سرطان) < باشد، در نیمروز طول سایهٔ مرد > یك پنجم < طول > پای مرد <است>[۲]؛ پانزدهم (= نیمه) < برج > خرچنگ، یك پای؛ < چون> خورشید در < سربرج > شیر (= اسد) < باشد > ، یك پای و نیم ؛ پانزدهم شیر، دوپای؛ < چون > خورشید در < سربرج> خوشه (= سنبله) < باشد > ، دوپای و نیم ؛ پانزدهم خوشه، سه پای ونیم ؛ ترازو (=

میزان) ، چهارپای ونیم ؛ پانزدهم ترازو، پنج پای‌ونیم؛ کژدم (= عقرب)، شش‌پای و نیم ؛ پانزدهم کژدم، هفت‌پای‌ونیم ؛ نیمسب (= قوس) ، هشت‌پای‌ونیم؛ پانزدهم نیمسب ، نه‌پای ونیم ؛ بزغاله (=جدی)، ده‌پای؛ پانزدهم بزغاله، نه‌پای ونیم؛[۳]دول (=دلو)، هشت پای‌ونیم؛ پانزدهم دول، هفت پای ونیم؛ ماهی (=حوت)، شش پای ونیم؛ پانزدهم ماهی، پنج پای و نیم؛ بره (=حمل)، چهارپای‌ونیم؛ پانزده بره، سه‌پای‌ونیم؛ گاو (=ثور)، دوپای و نیم ؛ پانزدهم گاو، دوپای؛ دوپیکر (=جوزا)، یک پای ونیم ؛ پانزدهم‌دوپیکر، یک‌پای.

3. sāyag ī nēm-rōz wašt, xūb-frazām bawād!

سایهٔ نیمروز، < چون > گشت (=دیگر گون شد)، < آدمی > نیک‌فرجام باد!

4. nišān ī uzērin nibēsēm, xūb ud farrox bawād; pad yazadān ayārīh!

نشان < گاه > اوزیرن را می‌نویسم < که > خوب و فرخ‌باد، بایاری ایزدان!

5. ka rōz pad abzōn bawēd, xwaršēd pad sar ī karzang āyēd ud sāyag šaš pāy ud dō bahr bawēd; uzērin gāh gīrēd. ٤٥

چون < بلندی > روز افزاینده باشد،خورشیدبرسر < برج > خرچنگ آید و < طول > سایهٔ < مرد > شش‌پای ودو بهر شود؛ گاه اوزیرن رابابد بگیرد[٤] (=به شمار آورد).

6. har sīh rōz-ē pāy-ē ud se ēk-ē hamē abzāyēd, nūn čiyōn har dah rōz, nēm pāy ōšmār hamē bawēd; xwaršēd pad sar ī šēr, sāyag haft pāy ud nēm.

هر سی روزی ، < سایه > یک پای ویک‌سوم همی افزاید، اینک‌چون هر ده روز، نیم پای شمرده همی شود؛[٥] < چون > خورشید درسر < برج > شیر < باشد ، طول >سایهٔ < مرد >هفت پای‌ونیم < است>.

7. pad ēn padisār, har axtar-ē ham-gōnag, ud māhīgān ham-gōnag; tā xwaršēd be sar ī wahīg āyēd, sāyag čahārdah pāy ud dō bahr bawēd.

بر همین منوال ،< چون > هر اختری (= برجی) همان گونه، و ماهها < نیز > همان گونه < است >؛ تا خورشید به سر < برج > بزغاله آید، < پس > سایهٔ < مرد > چهارده پای ودوبهر می‌شود.

8. andar wahīg, se ēk ī pāy abāz kāhēd, az anōh abāz wardēd, čiyōn kāhišn ī šab ud abzāyišn ī rōz. har māhīgān-ē pāy-ē se ēk-ē hamē kāhēd, čiyōn har dah rōz, nēm pāy ōšmār hamē bawēd; tā abaz ō šaš pāy ud dō bahr āyēd . har axtar-ē ham-gōnag ud māhīgān ham-gōnag.

در < برج > بزغاله ، < سایه > یك سوم پای باز می‌کاهد ، < و > از آن جای باز می‌گردد، چنانکه کاستن < طول > شب و افزودن < طول > روز < نیز چنین است. سایه در > هریك ماه، یك‌پای < و > یك سوم < پای > کاسته می‌شود، چنانکه < در > هرده روز، نیم پای شمرده همی شود؛ تا باز به شش پای ودوبهر آید (= رسد).

< در > هر اختری همان‌گونه و < در > ماهها < نیز > همان‌گونه < است >.[۶]

8.a. nibišt ud frazāmēnīd hēm, man dēn-bandag mihr-āban ī kay-husraw hērbed-zād.[7]

الف. نوشتم وبه فرجام رساندم < این مکتوب را > من، بندهٔ دین، مهرآبان کیخسرو هیربدزاده.[۷]

8.b. nibišt xwēš man awestād pešyōtan ī rām, hērbed[8].

ب. نوشتم < برای > خویش، من، استادپشوتن‌رام هیربد[۸].

یادداشتها

۱. اندازه‌گیری سایهٔ اشیا برای تعیین هنگام نیمروز، در بازشناختن پنج‌گاه نیایش و نماز اهمیت دارد. تعیین گاه نماز، که در فقه اسلامی آن راتوقیت می‌نامند، درآیین زرتشتی، گذشته از معلوم داشتن زمان نیایش، دارای این‌ارزش است‌که اگر در برگزاری درون ویزشن، گاه عوض شود، وبه اصطلاح گاه دیگر درآید، آن‌نیایش درست نیست. تغییرگاه‌نماز در آداب مربوط به جسد مرده وپرهیز نساهم اهمیت‌دارد (فصل ۱۰، بند ۳۲). درآمدن نیمروز پایان یافتن نخستین گاه روز، یعنی هاون، را مشخص می‌کند و در تابستان باآ ن، گاه رپتون و درزمستان‌گاه اوزیرن آغازمی‌گردد.

۲. کوتوال به تبعیت از وست واژه را panǰag (پنجهٔ پای) می‌خواند.

۳. متن: šaš ؛ به پیروی از وست و کوتوال تصحیح شد.

٤. در تابستان پس از گاه نیمروزی یا رپتون، گاه اوزیرن گرفته مـی‌شود و روش زبر نوشته در تعیین‌آن به‌کار می‌رفته است.

وست یادآور می‌شود (ص۳۹۹، یادداشت ٤) که بنا برمفاد بندهای ٥ تا ۷، اندازهٔ لازم سایه برای گرفتن گاه اوزیرن، منظماً از شش پای و دوبهر تا چهارده‌پای و دوبهر افزایش می‌یابدکه افزایش‌آن، بنابراین متن، هشت‌پای درشش ماه یا درست معادل یك پای ویك‌سوم پای در هرماه است. پس، با کاستن این افزایش ماهیانهٔ یك پای ویك‌سوم پای از هفت ونیم پای سایه درپایان ماه‌اول، شش پای ویك‌ششم‌پای باقی می‌ماند که اندازهٔ سایه در آغاز ماه است. پس می‌توان نتیجه‌گرفت که دوبهر معادل یك ششم پای وهربهر معادل یك‌دوم پای است. اندازهٔ پای را معادل چهارده بدست (= widast)یاانگشت دانسته‌اند ← وست، ص ۳۹۸، یادداشت٦

٥. وست می‌گوید (ص ٤۰۰، یادداشت۱) که منظور آن است که چون افزایش سایه به‌نیم پای رسید، باید آن‌رامحاسبه کرد، یعنی پس از گذشتن ده‌روز. چنان که باید نیم پای اول در روز دهم ونیم پای دوم درروزبیستم ماه‌افزوده شود ویك سوم‌بازمانده در پایان ماه محاسبه گردد.

٦. وست تأیید می‌کند (ص٤۰۰، یادداشت٤) که این شیوه برای تعیین گاه اوزیرن، چندان که در بادی امر به‌نظر می‌رسد، نامناسب نیست، زیرا مدت این‌گاه را درشش

ماه زمستانی با افزایشی یکنواخت محسوب می‌دارد ودر تابستان آن را اندکی‌افزایش می‌دهد. این طرز محاسبه با موقعیت جغرافیایی این‌منطقه تناسب دارد.

۷. پایان نوشت دستنویس K

۸. پایان نوشت دستنویس M ؛ نام «هیربدزاده پشوتن رام از نسل موبد هرمزدیار» در دستنویس TD_{28} (ص۱۷۵)، در پایان نوشت فرهنگ اوئیم‌ائوگ هم آمده است.

۲۲

۴۶

1.ohrmazd dahād pād-rōz mehtar pāyag ud gāh.

هرمزد < تورا> با دروزه (= هرروز) پایه و جایگاه مهتر (= برتر) دهاد.

2. wahman-it xrad dahād _ wehīg wahman yān: hu-menišn bawād, hu-kunišn _, kū ruwān wōzē.

بهمن تورا خرد دهاد– < آن> موهبتِ نیکویِ بهمن، < تا> نیک‌منش باشی < و ازآن، > نیک‌کنش – که روان را رستگاری‌بخشی.

3.ardawahišt ī hu-čihr dahād-it ōš ud wīr.

اردیبهشت هژیر[1] تو را هوش و ویر (= حافظ) دهاد.

4. šahrēwar-it be dahād az har abādag xīr.

شهر یورت از هرچیز آباد (=فرخنده و درست) < بهره> بدهاد.

5. spandarmad-it be dahād, spās pad tan-tōm, nārīg-it — zan dahād — az tōhmag ī wuzurgān.

سپندارمذت بدهاد ، در خدمت[2] برای فرزند آوری ، کدبانویت – < یعنی> زن‌دهاد–[3] از تخمهٔ (= دودمان) بزرگان.

6. hordād-it be dahād purrīh ud padēxīh.

خردادت فراوانی و کامیابی بدهاد.

7. amurdād-it be dahād ramag ī čahār-pāyān.

امردادت رمهٔ چارپایان بدهاد .

8. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.

< در روز> دی < به آذر > دادار هرمزد < تورا > همیشه پشتیبان باد.

9. rōšn burz ādur pad wahišt-it kerād[4] gāh.

آذرِ روشنِ بلند در بهشت تورا گاه (= تخت وجایگاه) < فراهم> کناد.

10. ābān-it be dahād az har abādag xīr.

آبانت از هرچیز آباد (=فرخنده‌ودرست) < بهره > بدهاد.

11. xwar-it kerād brāzyāg pad mayān<ī> hambadīgān.

خورت در میان رقیبان درخشان کناد.

12. māh-it abāgīh dahād kē pād-rōz āwābē[5] (?)

ماهت یاوری دهاد که باد روزه (=هر روزه) برآسایی (؟)°.

13. tištar-it raftār kerād pad haft kišwar būm.

تشترت رونده (=توانا به رفتن) در هفت کشورزمین کناد.

14. gōšurwan amahraspand pānag ī čahār-pāyān, pahān.

گوشورون امشاسپند < تورا > نگاهبان چارپایان < و> گوسفندان < باد> .

15. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.

٤٧

< در روز> دی < به مهر> دادار هرمزد < تو را > همیشه‌پشتیبان باد.

16. mihr-it dādwar bāwād, kē-t ast kām, ā-t tagīg.

مهرت داور باد که < آنچه > تورا کام است، پس به‌تو زود< برسد> .

17. srōš ī ahlaw, wānīdār ī dēwan, āz ud xešm ud niyāz
az tō dūr dārād ud kōšād ō tō ma kerād abē-dād.

سروش اشو، نابودکنندهٔ دیوان، آزوخشم و نیاز از تودور داراد و کوشاد < که> برتو < دیو > بیداد مکناد.

18. rašn-it parwānag bawād ō wahišt ī bāmīg.

رشنت پروانه (= راهنماو راهبر) به بهشت بامی (=روشن‌ودرخشان) باد.

19. frawardīn-it frazand dahād kē tōhmag barēd nām.

فروردینت فرزند دهاد که تخمه (= نژادودودمان) نام بَرَد.

20. wahrām ī pērōzgar frayādār ī razm ā-t.

بهرام پیروزگر پس‌تو را فریادرس رزم < باد >.

21. rām ī xwābar xwadāy, stāyīdār ī yānān, āfrin-it aspurr kerād kū tīrest sāl zīwē, a-marg ud a-zarmān pad frazāmišn ī rōz

رام، خداوندگار مهربان، ستایندهٔ نعمتها[6]، آفرینت بدرستی کناد که سیصد سال، بیمرگ و بی‌پیری، < تا > به فرجام‌روزگار زیست کنی.

22. wād-it drōd āwarād az wahišt ī bāmīg.

بادتو را از بهشت بامی درود آوراد.

23. day, dādār ohrmazd hamēšag pušt pāyād.

< در روز > دی < به دین > دادار هرمزد < تورا > همیشه‌پشتیبان‌باد.

24. dēn-it mehmān bawād pad tō mēhan ud mān.

دین تورا < در >میهن و خانه‌تو میهمان (=مستقر) باد.

25. aršišwang ī hu-čihr[7] kayān xwarrah bām.

ارششونگ (=ارد) هژیر < بخشندهٔ >روشن فرکیانی < باد >.

26. aštād-it ayār bawād kē pād-rōz āwābē[5](?)

اشتادت یاور باد که بادروزه برآسایی (؟)

٤٨

27. asmān-it be stāyād pad har hunar ud xīr.

آسمانت در هر هنر و چیز بستایاد.

28. zāmyād-it be zanād dēw ud druz az tō mān.

باشد که زامیادت دیوودروج از خانه تو بزند < وبراند> .

29. māraspand-it gāh kerād pad wahišt ī bāmīg.

ماتر سپندت گاه (=تخت وجایگاه) در بهشت بامی < فراهم> کناد.

30. anagrān ī anōšag pad har xīr ayār. windād kāmag bawād wispān yazadān kē āyād kū šawād ud tō pērōz windē!

انغران انوشه (= بیمرگ وجاویدان) درهرچیز < تو را>یار< باد >.
< تو > کامیاب بادی همه <در هرروز،با نام > ایزدان‌که آید،< و> چون رود، پس تو پیروزی یابی!

31. baxt-it ayār bawād, spihr pāsbān; ō ēn-im har amahraspand kē man nām burd hēd harwīn-it ayār bawād, pad har kirbag ud kār!

بختت یار باد، سپهرپاسبان ؛ در این <روزان> هرامشاسپند که من نام بردم، هر گونه، تورا یار باد، در هر کرفه و کار< نیکو> !

32. āfrīn ō srīt awestād, dēr zīwād; šahr abādag bawād, hamāg šādīh ud rāmišn! har kas xwār bawād, pad kāmag ī xwābar ohrmazd!

آفرین بر سریت استاد، دیرزیواد. شهر آباد باد، همه شادی ورامش! هر کس را آسودگی (= خیر؟)[8] باد، به کام هرمزد مهربان!

یادداشتها

۱. دستنویس M : [Pahlavi] ، دستنویس F : [Pahlavi] ؛ برگردان پهلوی‌برای vanhvi-, vanhav- است که‌صفت‌برای اردیبهشت و نیز اشی (بند ۲۵) است. در برگردانی از این قطعه که در شاهنامه می‌آید (ج۵، صص ۵۳–٤)، واژهٔ هژیر (بیت ۷٦۹) به جای آن به‌کار رفته است.

۲. سپاس در این‌جا معنای «خدمت» دارد. ←واژه‌نامهٔ مکنزی؛ واژه‌نامهٔ مانوی

۳. ظاهراً واژه‌های [Pahlavi] پرنوشت برای ناریگ بوده و وارد متن شده است.

٤. متن: [Pahlavi] ← [Pahlavi] (چنین است در دستنویس J_3 ،ص۱، س ۱۲؛ ص۲، س۹)؛ فعل تمنایی و دعایی از مصدر «کردن»، که در گویشهای ایرانی غربی شمالی واج r آن حذف نمی‌شود ← بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۹

۵. دستنویس M : [Pahlavi] ، نیز دستنویس J_3 ، ص۱، س ۱۱، ص۲، س۷؛ دستنویس F : [Pahlavi] ؛ این واژه دربند ۲٦، نیز می‌آید. در قرائت پیشنهادی، واژه با [Pahlavi] (= āwāmīh :بی‌بیمی، امنیت، آسودگی) که در مینوی خرد، فصل ۳۲، بند ۱٦ (متن: ۱۰۰س ۱۰، نیز ← واژه‌نامهٔ مینوی خرد) به‌کار رفته، در پیوند گرفته شده است: āwāmīdan =برآسودن، درآسایش زیستن؛ با تبدیل واج m به b: āwābīdan

٦. متن: [Pahlavi] ؛ خوشبختی و موهبت و لطف و بخشایش و نیکی است. نام ایزد رام در اوستا -rama ، -raman است و درپهلوی آن را رامش گفته‌اند که معنای امروزی واژه را در زبان فارسی دارد. صفت ایزد رام در اوستا x^{v}āstra- است که مرکب از دو جزء hu به‌معنای «خوب» و -vastra به معنای «چراگاه و علوفه واغذیه» است و مجموعاً یعنی «بخشندهٔ چراگاه و اغذیه خوب». آن را در پهلوی به[Pahlavi] =xwārom برگردانیده‌اند. ← یشتها، ج۲، صص ۱۳٤ — ۵

۷. متن: [Pahlavi] ← یاداشت ۱

۸. واژهٔ xwār ، که در ادبیات پهلوی کاربرد بسیار دارد، در گویشهای ایرانی، گاهی به شکل xār به‌معنای «خوب» استعمال می‌شود، مثل گویش بندرگز، افتر،

اولار، بابل، ساری، فیروزکوه، ونیز xāre در سنگسری و xowr در سمنانی. در زبان دری زرتشتی، کلمهٔ «خیر» بسیار به‌کار می‌رود ودر ترکیبات پر شماری پدیدار می‌شود، مثل xeyrav = خیراب، شراب؛ xašoxeyr = خوش وخیر، خوش‌باد وخیرباد. با توجه به قاعدهٔ تبدیل ā و ē به یکدیگر (مثلادر میانوند متعدی کنندهٔ -en- در rasēnīdan, xwarēnīdan که به‌خورانیدن ورسانیدن بدل شده است؛ نیز ← فصل ۱۷، یاداشت ۲). ونیز گونهٔ آزاد بودن e با ε با ey درزبان دری زرتشتی شهر یزد، می‌توان پیشنهاد کرد که واژهٔ عربی «خیر» هنگام آمدن به‌زبان فارسی با xwār ، که در برخی از لهجه‌ها به صورت xwēr نیز تلفظ‌می‌شده، انطباق یافته است. این توجیه، فراوانی کاربرد واژهٔ خیر را در زبان فارسی ودیگر گویشهای نوین ایرانی پاسخگوست. ← واژه‌نامهٔ طبری، ص ۱۱۱.

۲۳

٤٩

1. ohrmazd dādārtar, wahman čābuktar, ardawahišt wizīdārtar, šahrewar kardārtar, spandarmad bowandagtar, hordād čarbtar, ud amurdād barōmandtar

هرمزد دادارتر (= آفریننده‌تر) < است > ؛ بهمن چابکتر؛ اردیبهشت گزیننده‌تر؛ شهریور قادرتر، سپندارمذ کاملتر؛ خرداد چربتر (= پرنعمت‌تر) و امرداد برومند تر!

2. day arzōmandtar ādur tābišnīgtar, ābān bāmīgtar, xwar brāzyāgtar, māh warzāwandtar, tīr rādtar, ud gōš niyōšīdārtar

دی < به آذر> ارجمندتر [7] آذر تابنده‌تر ؛ آبان درخشانتر؛ خور فروزنده تر، ماه ورجاوندتر (=پراعجازتر)؛ تیر رادتر؛ و گوش نیوشنده‌تر (= شنواتر) !

3. day-pa-mihr čiyōn ohrmazd, mihr dādwartar, srōš tagīgtar. rašn rāsttar, frawardīn tuwanīgtar, wahrām pērōzgartar, rām rāmišnīgtar ud wād hu-bōytar

دی به مهر همانند هرمزد < است > ؛ مهردادورتر (= عادلتر)؛ سروش تکاورتر؛ رشن راستتر ؛ فروردین تواناتر؛ بهرام پیروز گرتر، رام پررامشتر، و باد خوشبوی‌تر!

4. day ēdōn čiyōn ohrmazd, dēn arzōmandtar, ard hu-čihrtar, aštād pāktar, asmān bulandtar, zāmyad frazāmīgtar, māraspand dēn-burdārtar, ud anagrān abzōnīgīhā ud nēkīhā!

دی < به‌دین > همانند هرمزد < است >؛ دین ارجمندتر؛ ارد هژیرتر؛
اشتاد پاکتر؛ آسمان بلندتر؛ زامیاد فرجام دهنده‌تر؛ مانتر سپند دین‌بُر-
دارتر؛ وانغزان با افزونی و نیکویی[1] < است > !

5. frazaft, pad drōd; šādīh bawād!

فرجام یافت، بادرود؛ شادی باد!

یادداشتها

۱. شاید: «انغران» را افزونیها ونیکوییهاست.
این فصل با نامیدن ایزدان در قطعهٔ «پیمان کدخدایی» (زند خرده **اوستا**،
صص ۲۱۹ـ۲۰) همانندیهایی دارد.

راهنمای کتابنامه

آداب ومراسم دینی پارسیان ← Modi

«آرای دین بهی مزدیسنان» ← مزداپور

«آوانویسی و برگردان فارسی بخش چهارم کتاب شایست نشایست» ← طاووسی

آئین دین زرتشتی ← مهرگان موبد سیاوخش

«ادبیات‌فارسی میانه» ← Boyce

اردوایرافنامه ← Haug,Jamasp Asa

ازدواج مقدس ← Kramer

اسکندرنامه ← افشار

«اندرز کودکان» ← مزداپور

«اندرساخت (= ترکیب) مردمان» ← راشد محصل

اوستای ودردگان،

ایران در سپیده دم تاریخ ← کامرون

«باج ودرون زرتشتی» ← Boyce

«باورهایی از دینکرد» ← مزداپور

بررسی دستنویس MU_{29} ← مزداپور

بندهش، دستنویس TD_I ← بند هش ایرانی (نسخهٔ شمارهٔ «۱» تهمورس دینشاه)

بند هش، دستنویس TD_2 ← دستنویس ت د ۲ (بخش نخست)

بندهش، ترجمهٔ چاپ نشدهٔ دکتر مهرداد بهار ← بهار

پژوهشی در اساطیر ایران ← بهار

«پندام و پنام» ← باقری (سرکاراتی)

پهلوی یسنا ← Dhabhar

پهلوی ویسپرد ← Dhabhar

«پیوند زناشویی در دورهٔ ساسانیان» ← Shaki

تاوادیا ← Tavadia

«تحلیلی بر اسطورهٔ باران کرداری» ← مزداپور

تمدن ایران ساسانی ← لوکونین

خرده اوستا ← پورداود
خواستوانیفت ← Asmussen
«خواستوانیفت» ← مزداپور
دادستان دینی ← انکلساریا، تهمورس دینشاجی
داستان سیاووش ← مینوی
داور ← Davar
«دربارهٔ چند اصطلاح حقوقی به‌زبان پهلوی» ← Perikhanian
درخت آسوریگ ← ماهیارنوابی
دستنویس F_{II} ← دستنویس ف ۱۱
دستنویس F_{35} ← دستنویس ف ۳۵
دستنویس J_3 ← دستنویس ج ۳
دستنویس K ← دستنویس ك ۲۰
دستنویس MU_{29} ← دستنویس م او ۲۹
دستنویس MU_{49} ← دستنویس م او ٤۹
دستنویس T_{28} ← دستنویس ت ۲۸
دستنویس TD ← دستنویس ت د ۲۸
دستنویس TD_1 ← بند هش ایرانی (نسخهٔ شمارهٔ «۱» تهمورس دینشاه)
دستنویس TD_2 ← دستنویس ت د ۲
دستنویس TD_{28} ← دستنویس ت د ۲۸
دستنویس R_{410} ← دستنویس ر ٤۱۰
دینکرد مدن ← Madan
روایات داراب هرمزدیار ← Unvala
روایت امیداشا وهیشتان ← Anklesaria
روایت پهلوی (ترجمه) ← میرفخرائی
روایت پهلوی (متن) ← Dhabhar
زبان و ادبیات پهلوی ← تاوادیا
زند خرده اوستا ← Dhabhar
زن در حقوق ساسانیان ← بارتلمه
زند فرگرد وندیداد ← دستنویس ت د ۲ (بخش دوم) (تاوادیا کتاب زندفرگرد وندیداد را با استفاده از دستنویس MF MF مورد اشاره قرار می‌دهد)
زند وندیداد ← Dastoor Hoshang
زند وهومن یسن‌وکارنامهٔ اردشیر بابکان ← هدایت
شاهنامه فردوسی ← شاهنامه فردوسی
صد در بندهش ← Dhabhar

وندیداد ⟵ Dastur Hoshang
وندیداد پهلوی ⟵ Dastur Hoshang
ویسپرد ⟵ پورداود
«هوم، پریستار قربانی» ⟵ Boyce
یسنا ⟵ پورداود
یشتها ⟵ پورداود

کتابنامه

ارفعی، عبدالمجید. فرمان کوروش بزرگ، تهران، فرهنگستان ادب وهنرایران،ش۹،۱۳۵٦.

افشار، ایرج (تصحیح کننده). اسکندرنامه، تهران، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳٤۳.

انکلساریا، هیربد تهمورس دینشاجی (ویراستار). داتستان دینیک (بخش۱، پرسش۱ــ٤۰)، چ۲، به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینهٔ دستنویسهای پهلـوی و پژوهشهای ایرانی، ش٤۰، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.

اوستای ودردگان، کنکاش موبدان تهران، ۱۳٦۲.

بارتلمه، کریستیان. زن در حقوق ساسانی، ترجمهٔ ناصرالدین صاحب‌الزمانـی، تحقیقات خاورشناسان، ش۱، تهران، عطائی، ۱۳۳۷.

باقری (سرکاراتی)، مهری «پندام وپنام»، آینده، س۱۱، ش۱ــ۳ (فروردین ــ خرداد، ۱۳٦٤).

بلسارا، سهراب جمشید (مترجم). ماتیکان هزار داتستان (دادهای ایران باستان)، چ۲. به کوشش احسان یارشاطر و محمد مقدم، تهران، سازمان خدمات اجتماعی، ۱۳۵۵.

بندهش ایرانی (چاپ عکسی از روی نسخهٔ شمارهٔ «۱» تهمورس دینشاه)، تهـران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۸۸، ۱۳۸٤.

بهار، مهرداد (مترجم). بندهش (زیر چاپ)، تهران، توس.

پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، توس، ۱۳٦۲.

پور داود، ابراهیم. خرده اوستا (گزارش)، بمبئی، انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران‌لیگ بمبئی.

فرهنگ ایران باستان (بخش نخست)، چ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ آثار استادپورداود، ش۳، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۵٤۲، ۱۳۵٦.

گاثاها (سرودهای زرتشت) (گزارش)، چ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ آثار استادپوز داود، ش۱، تهران، دانشگاه نهران، ش ۱٤۸۰، ۱۳۵٤.

ویسپرد (گزارش)، تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤۳.

یسنا (ج۱) (گزارش)، چ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ آثـار

استاد پورداود، ش۴، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۵۹۶، ۱۳۵۶.
یسنا (بخش دوم) (گزارش)، چ۲، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ‌آثار استاد پورداود، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۶۲۶، ۱۳۵۶.
یشت‌ها (گزارش)، چ۲، تهران، طهوری، ۱۳۴۷.
تاوادیا، جهانگیر. زبان وادبیات فارسی میانه، ترجمهٔ سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۲۳۹، ۱۳۴۸.
تفضلی احمد (مترجم). مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش۲۰۱، ۱۳۵۴.
جاماسپ اسانا، دستور جاماسپ‌جی منوچهر جی (گردآورنده). متن‌های پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۱۲.
جملهٔ خورده اوستا، به‌اهتمام رستم موبد رشید خورسند وآموزنده ابن شیر مرد نوذر، بمبئی، چاپ سنگی.
خورده اوستا (با معنی فارسی)، به کوشش موبد تیرانداز بن اردشیر، چ۲، به‌اهتمام هیربد مانك رستم اون والا، بمبئی، چاپ سنگی، مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۳ هجری قمری، ۱۲۶۵ یزدگردی.
دستنویس ت ۲۸ (متن ناقصی از بند هش، خویشکاری ریدکان وجز آن)، به کوشش‌ماهیار نوابی ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش۲۷، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امیداشا وهیشتان و جز آن)، بخش نخست، به‌کوشش ماهیار نوابی ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۴، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امیداشا وهیشتان وجز آن)، بخش دوم، به کوشش ماهیار نوابی ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۵، شیراز، بخش زبانشناسی (موسسهٔ آسیائی سابق) دانشگاه شیراز، ۱۳۵۸.
دستنویس ت د ۲۸ (متن اوستائی و پهلوی گزیدهٔ گاهان، هادخت نسك، یشت ۱، ۳۰–۳۱؛ وجز آن)، به‌کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی‌وپژوهشهای ایرانی، ش۱۱، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ج۳ (بخشهائی از شایست نشایست، ارداویراف‌نامه، ماتیگان یوشت فریان و متن پازند بهمن یشت)، به کوشش ماهیار نوابی ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش۸، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ر ۴۱۰ (پرسشنیها)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش۲، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ف ۱۱ (وندیداد و خلاصهٔ یسنا وویسپرد، دستورهای دینی به پهلوی)، به‌کوشش ماهیارنوابی‌ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای‌ایرانی، ش۳۲،شیراز،

موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس ف ۳۵ (شایست نشایست، آفرین زرتشت، چیم درون)، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۳٤، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویسهای پهلوی ك ۲۰، ك ۲۰ب (ارداویرافنامه، بندهش وجز آن)، به‌کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، ش ٤۸، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس م او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه ومتن‌های دیگر)، به کوشش ماهیار نوابی ودیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،ش ۲٦، شیراز، موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دستنویس م او ٤۹ (بخشهایی از بندهش هندی و فصلی از شایست نشایست)، به کوشش ماهیار نوابی‌ودیگران، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش۳۷، شیراز، موسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
دورانت، ویل. تاریخ تمدن، ج۳ (قیصر و مسیح)، ترجمهٔ حمید عنایت وپرویز داریوش و علی‌اصغر سروش، چ۲، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳٦٦.
راشد محصل، محمدتقی. «اندر ساخت (=ترکیب)مردمان»، چیستا،س۲، ش۲ (مهر۱۳٦۱).
شاهنامه فردوسی، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، زیر نظر ع. نوشین. ج۳، به‌تصحیح او. اسمیرنوا، ۱۹٦۵؛ ج۵، به تصحیح رستم علییف، ۱۹۷٦؛ ج۷، به اهتمام م.ن. عثمانوف، ۱۹٦۸.
چاپ جیبی، چ۳، ج۲، تهران، ۱۳٦۳.
شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم. الملل‌والنحل، ترجمهٔ افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سیدمحمدرضا جلالی نائینی، چ۲،تهران، ابن سینا ۱۳۳۵.
طاووسی، محمود. واژه‌نامهٔ شایست نشایست، شیراز، دانشگاه شیراز، ش ۱۳۰، ۱۳٦۵.
«آوانویسی وبرگردان فارسی بخش چهارم کتاب شایست نشایست»، فروهر، ش ۳و٤ (خرداد وتیر ۱۳٦٤).
فرهنگ فارسی معین
فره‌وشی، بهرام. کارنامهٔ اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمهٔ فارسی و واژه‌نامه)، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱٤۹۹، ۱۳۵٤.
فرهنگ پهلوی، چ۲، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱٤۱٤، ۱۳۵۲.
واژه‌نامهٔ خوری، تهران، مرکز مردم‌شناسی ایران، ۱۳۵۵.
کامرون، جورج. ایران در سپیده دم‌تاریخ، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، علمی وفرهنگی، ۱۳٦۵.
کیا، صادق (گردآورنده). فرهنگ تطبیقی نمونه‌های گویشی ایران، پژوهندگان: هما

همایون ولیانی و واهه دومانیان، (زیر چاپ)، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
واژه‌نامهٔ طبری، ایران‌کودهٔ۹، تهران، انجمن ایرانویج، ۱۳۱۶ یزدگردی.
لغت فرس‌اسدی
لغتنامهٔ دهخدا
لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ. تمدن ایران ساسانی (ایران درسده‌های سوم تا پنجم میلادی)، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا، چ۲، تهران علمی وفرهنگی، ش ۱۴۱، ۱۳۶۵.
ماتیکان هزار داتستان (متن پهلوی از روی دو دستنویس). چ۲، به کوشش احسان‌یارشاطر ومحمد مقدم، تهران، سازمان خدمات اجتماعی. ۱۳۵۵.
ماهیار نوابی، یحیی. منظومهٔ درخت آسوریگ (متن پهلوی، آوانوشت، ترجمهٔ فارسی، فهرست واژه‌ها و یاداشتها)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش۲۵، ۱۳۴۶.
مزداپور، کتایون. «آرای دین بهی مزدیسنان»، فروهر، س ۲۲، ش۹ و ۱۰ (آذر و دی ۱۳۶۶).
«اندرز کودکان»، چیستا،س۶،ش ۷و۸، (فروردین واردی‌بهشت۱۳۶۸).
«باورهایی از دینکرد»، فروهر، س ۲۱، ش ۳و۴، (خرداد وتیر ۱۳۶۵).
بررسی دستنویس MU29 (رسالهٔ دکتری در رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی) ثبت شده در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۳۵۸ــ۹.
«تحلیلی بر اسطورهٔ باران کرداری»، چیستا، س۴، ش‌ش۸و۹ (فروردین واردی‌بهشت ۱۳۶۶).
«خواستوانیفت»، چیستا، س۳، ش ۱ــ۳ (فروردین‌ــخرداد ۱۳۶۶).
واژه‌نامهٔ دری زرتشتی شهر یزد، (آمادهٔ چاپ)، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
مشکور، محمد جواد. فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش۲۹، ۱۳۴۶.
مهرگان موبد سیاوخش. آئین دین زرتشتی، بمبئی، مطبع مظفری، چاپ سنگی.
میرفخرائی، مهشید (مترجم). روایت پهلوی (متنی به‌زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی)، تهران، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ش ۵۷۹، ۱۳۶۷.
«گناه وتاوان آن در نوشته‌های پهلوی ساسانی»، پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، ش۲، آبان ۱۳۵۶.
مینوی، مجتبی. داستان سیاووش از شاهنامهٔ فردوسی، تهران، موسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ش ۵۳۷، ۱۳۶۳، چ۱.
هدایت، صادق (مترجم). زند بهمن یسن وکارنامهٔ اردشیر پاپکان، چ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲.

Anklesaria, E.T.D. (ed.) Dânâk-u Mainyô-i Khard (Pahlavi pazand and Sanskrit Texts), Bombay: printed at the fort printing press, 1913.

(ed.) Rivâyat-î Hemit - i Asavahištân, vol.I, Pahlavi text, Bombay, Cama Oriental Institute, 1962.

Antia,E.E.K. (collected and collated), pazend texts, Bombay: The Trustees of the parsee punchayet, 1909.

Asmussen,Jes p., x^vāstvānīft (studies in Manichaeism), Translated by Niels Haislund, Copenhagen: prostan Apud Muuksgaard, 1965.

Bailey,Harold Walter, Opera Minora. (Articles on Iranian Studies) Vol.I, ed. by Mahyar Nawabi, Shiraz: Forozangah publishers, 1981.

Boyce,Mary, "Haoma, priest of the Sacrifice", in W.B.Henning Memorial volume, London: Lund Hamphries, 1970.

"Middle persian Literature", Handbuch der Orientalistik. Abt.I, Bd, IV: Iranistik. Abschnitt 2. Literatur, Lfg.I, Leiden/Köln, E.J.Brill,1968.

A world-List of Manichaean Middle persian and parthian, Acta Iranica 9a, édition Bibliothèque Pahlavi, Téhéran-Liège, 1977.

& Firoze Kotwal, "Zoroastrian Bāǰ and Drōn", BSOAS, Vol. XXXIV, 1971, I,II.

Dastoor Hoshang Jamasp Asa,(ed.) Vendidad (Avesta Text with Pahlavi Translation, Vol.I, Bombay, Government Central Book Depôt, 1907.

Davar,M.B.,(ed.) Šāyast Lā-Šāyast, Bombay, 1912 (not published).

Dhabhar,E.B.N.,(ed.) The Pahlavi Rivayat (Accompanying The Dadistan i Dinik), Bombay, Trustees of the Parsee Panchayat Funds and properties, 1913.

(ed.), Pahlavi Yasna and Vispered pahlavi, Text Series, No.8, Bombay, The Trustees of the Parsi punchayet Funds and properties, 1949.

(ed.) Saddar Nasr and Saddar Bundehesh, Bombay, The Trustees of the parsee punchayet Funds and properties, 1909.

(ed.) Zand-i Khūrtak Avistak, Bombay, Trustees of the parsee panchayet funds and properties, No.3, 1927.

Haugh, M. Essays on the Sacred Language, writings and Religion of The Parsis, Amesterdam, philo press, 1971.

Haugh,M. & E.W.West (ed.Translator): The Book of Arda Viraf, Amsterdam, Oriental press, 1971.

Gray,L.H. Indo-Iranian phonology with Special Reference to the Middle and New Indo-Iranian Languages, Columbia University Indo-Iranian Series, vol.II, AMS press Inc. New York, 1965.

Jamasp-Asa, D.K.(ed.) Arda Viraf Nameh (The Original pahlavi Text) Bombay, printed at the Education Society, Steam press, 1902.

Kapadia,D.D. Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay Trustees of the Parsi panchayet, 1953.

Kotwal,F.M.P. The supplementary Texts to the Sayest Ne-Sayest, Copenhagen, 1969.

Kramer,S.N. The Sacred Marriage Rite, Aspects of Faith, Myth, and Ritual in Ancient Sumer, Indiana University press, 1969.

Mackenzie,D.N. A concise Pahlavi Dictionary, London,Oxford University Press, 1971.

Madan,D.M. (ed.) The complete Text of the Pahlavi Dinkard, II parts, Bombay, The Society for the promotion of Researches into the Zoroastrian Religion, 1911.

Modi,J.J. The Religious Ceremonies and Customs of the parsees, Bombay, The Trustees of the Parsee panchayet, 1922.

Nirangistan, A photozincographed Facsimile, ed. D.D.P. Sanjana, Bombay, Printed for the Trustees of the Parsee punchayet, 1894.

Perikhanian,A. "On some Pahlavi Legal Terms" W.B. Henning Memorial Volume, London, Luud Hamphries, 1970.

Sasanidskij Sudebnik, Erevan, 1973.

Shaki,M. "The Sassanian Matrimonial Relations" Archiv Orientalni 36, 1971.

Tavadia,J.C. (ed., Translator) Šāyast-Nē-Šāyast, A Pahlavi Text on Religious customs,Hamburg, Friederischen, de Gruyter & Com.b.H., 1930.

Unvala,M.R.(ed.) Darab Hormozyar's Rivayat, II vols., Bombay, printed at the British India press, 1922.

West,E.W. Sacred Books of the East, vol.V, part I (The Bundahiš, Bahman yašt and ShayastLa-shāyast), London, Oxford University publishers, 1880.

نمایه

آ

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ژ

س

ل

م

ن

و

ه

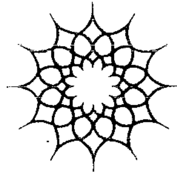


Shāyist Nāshāyist

A Pahlawī Text

Transcripted and Translated
into Persian
by

Katayun Mazdapur



Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran 1990